فرهنگ

واژه‌های اوستا

۲

احسان بهرامی

به یاری فریدون جنیدی

بنیاد نیشابور

فرهنگ واژه‌های اوستائی

بر پایهٔ فرهنگ کانگا
و نگرش به فرهنگهای دیگر

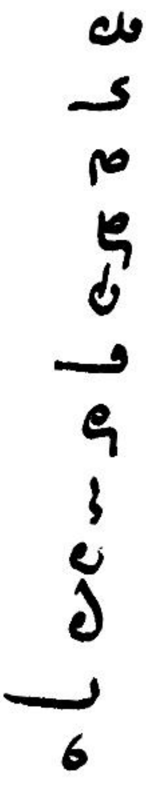
دفتر دوم

ا. بهرامی

۴۹۵

فرهنگ واژه‌های اوستائی   دفتر دوم
احسان بهرامی
ویراستار: فریدون جنیدی
حروفچینی: طلوع ، ذوقی ، کورش ، کامپوزر ، ادیک ، امید
صفحه‌آرائی: شرکت کامپوزر
لیتوگرافی: فیلم گرافیک
چاپ: ۲۰۰۰
صحافی: آذین
شمار: ۳۰۰۰ دفتر
چاپ نخست: ۱۳۶۹
به سرمایه بنیاد فرهنگی شادروان سرن سروشیان
نشر بلخ ، وابسته به بنیاد نیشابور ، بولوار کشاورز . روبروی پارک لاله . خیابان جلالیه
شماره ۱۰ ساختمان کیخسرو اردشیر زارع   تلفن ۶۵۲۷۸۴

راهنمای این دفتر



žɣar: ژْغَرْ:

to flow comp.

روان کردن ، در ساختمان واژه غژر .

fra-žɣar: فْرَ ژْغَرْ

to flow onward,

لبریز کردن ،لبالب‌برکردن ،آب‌ازگنجایش‌آوندی‌بیشترریخته شدن

۳/۱ یسنا ۶۵ و ۴ . یشت ۵ و ۴ . یشت ۱۳ و ۷ نیایش۴و۵ .

žnā: ژْنا:

to know, to discern;

دانستن ، شناختن ،آشنابودن ،

مانندهها : ریشه است =

žnātar: ژْناتَرْ:

one who knows or discerns; epithet of

ژناتر =کسیکه دانا وآشنا وآگاه است . نام آواز اهورامزدا . ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳ . یشت ۱ و ۱۲ .

žnu:

زْنو: the knee,

زانو.

[illegible] = خم کردن = to bend [illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۶۱ ۰ ۶۲ ۰ ۶۳ ۰ وند ۹ و ۲۲ ۰ ۲۳ . [illegible] = knee-high بند زانو، بندبالا ، ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۰۶ [illegible] ۴/۳ (۴/۲) ۴/۳ وند ۶ و ۲۷ ۰

žnuta: [illegible]

sharpened, sharp-pointed.

زْنوتَ

تیزشده، نوک‌تیز.

مانند: [illegible] .

žnuišta: [illegible] ([illegible] -۲)

most knowing; all knowing epithet of.

زْنوئیشْتَ

داناترین، آگاه‌ترین، ازهمه‌چیزآگاه. نام‌آوازِ [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳ ۰

𐬰

zaini: [Avestan]

a shield, a quiver(Har. Dar.)

زَئینی :

سپر، ترکش، (هارلز، دارمستتر) [Avestan] ۱/۱ وند ۱۴ و ۹.

zairi: [Avestan] ([Avestan] ۲.)

1- green, fresh, juicy;

2- yellow, golden.

زَئیری :

سبز، نو، شاداب، آبدار،

مانند: [Avestan] = سبزرنگ،

۲ — زرد، زرین. [Avestan] ۶/۱۰. یشت ۱۰ و ۹۶. ۱۳۲. مانند: [Avestan] [Avestan]؛ [Avestan]؛ [Avestan]؛ [Avestan]؛ [Avestan]،

zairi-gaona: [Avestan]

green-coloured;

زَئیری گَئونَ :

زرین گون، سبزرنگ

[Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶. [Avestan] ۲/۱۶وند ۲ و ۲۶. ۳۴. [Avestan] نرینه ۸/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲. [Avestan] مادینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۶۳. یشت ۷ و ۴ یشت ۱۸ و ۶.

zairi-gaoša: [Avestan]

yellow ears.

زَئیری گَئوشَ :

زرین‌گوش، [Avestan]، [Avestan] سگ زرین گوش.

نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۱۶ – ۱۹.

zairiča: ۱. نرینه ( )

the Demon who empoisons the plants the adversary of Ameretat.

زَئیریچَ : دیویاآسیب‌یکه‌گیاهانرازهرآگین‌و پژمرده‌می‌سازد . همیستار امرتات (امرداد)

۱/۱ وند ۱۹ و ۴۳. ۲/۱ وند ۱۰ و ۱۰. وند ۱۱ و ۹ و ۱۲.

zairičī: (مادینه)

an illustrious woman, who flourished in the region of King Gushtasp.

زَئیریچی : زئیرچی نام زن ناموریست که در پادشاهی شاه گشتاسپ روشناسِ‌ودارای‌آوازه نیک‌گردید .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

zairiča: (۲) ۲.

yellow; green;

زَئیریچَ : زرد ، زرده ، سبز .

= زهر سبزرنگ greenish poison کماسه ۱/۱

یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۱۹ و ۴۰. the dragon green of colour

اژدهای سبز رنگ نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۱۹ و ۴۰.

= the yellow dog سگ زرد ۲/۱ وند ۸ و ۱۶– ۱۹.

نرینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰.

zairita:

name of a person who was illustrious of the time of Zarathushtra.

زَئیریتَ : نام کسی که‌اودر زمان‌اشوزرتشت‌بوده‌وروشناس‌وناموراست . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۸.

zairi-dōiθra: [illegible] .

(Haoma)with golden eyes.

زَئیری‌دُو یثْرَ

زرین، چشم (هوم) با دیدگان زرین،

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۹. یشت ۹ و ۱۷. یشت ۱۰ و ۸۸.

zairina: ([illegible]) [illegible] .

yellow, pale, or lean, meagre, weak; of weak judgment

زَئیرینَ:

زرین، زرد، لاغر. باریک، نزار ازداوری‌سست. (ساختمان ریشه‌واژه نزار زار)

[illegible] ۲/۱ وند ۱۱ و ۹. ۱۲ [illegible]

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۸ و ۲.

zairi-pāšna: [illegible] .

golden-heeled.

زَئیری پاشْنَ :

زرین‌پاشنه، پاژنام [illegible] ،

[illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۵ و ۳۸. یشت ۱۹ و ۴۱.

zairimya: [illegible] . ([illegible]) مادینه

greenness, verdure.

زَئیریمْیَ:

سبزی، سبزینه، سبز،

[illegible] ومانند: [illegible] .

zairimyaṅura: [illegible] نرینه

name of a Daeva, other wise called

زَئیریمْیَنْگور:

نام یک دیو و جوردیگرهمین‌نام [illegible] ، نامیده می‌شود [illegible] ازنگرش ادبی درنده نامیده می‌شود (برای مانـــنده ویــرانگـر):

[illegible] = سبز. [illegible] از ریشه [illegible] = خوردن = [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۰۶ ۰۷.

zairyafsman: [illegible]

(meaning unsettled)

زَئیریَفسمَن:

[illegible] وند ۱۳ و ۴۶ ۰۴۸.

nom. sing. of thin measure of three-fold measure(Lit.)

(به معنی یکسان شناخته نشده) نام. پیمانه کوچک،پیمانه سه‌تائی. [illegible] = پیمانه یا اندازه. هم‌چنین بدآموزش دیده و هوسباز (دارمستتر). سطر زرین.

golden-Line.

zairimyāka: [illegible] زرینه

name of a Daeva, otherwise called

زَئیریم یاکَ:

نام دیوی‌وازسوئی‌زئیرنیگوره‌نیزنامیده‌می شود.

one who moves about in verdure

آنکه سبزی را دگرگون میکند.

[illegible] = تکاندن، رفتن، [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۰۶ ۰۷.

zairimyāvant: [illegible]

bestowing verdure or freshness. epithet of

زَئیریم یاوَنت:

بخشنده سبزی، سبزی‌بخش، خرمی‌بخش، نام آواز ماه [illegible] ۲/۱ یشت ۷ و ۰۵.

zairi-vairi: [illegible]

Zarir, the son of Aurust-ASPA(Lohrasp) and brother of Kai Gushtasp. He seems to have taken an active part in spreading the religion. He was treacherously killed in battle by the sorcerer Bidrafsh and was avenged by his son Bastavairi(Dar.);

زَئیری - وَئیری:

زریر، پسراروت‌اسپه(لهراسپ) و برادر کی‌گشتاسب بود او در بخش بزرگی در خاک‌ایران از پشت خنجر خورد و بمرد. "نستور" پسر او به خون‌خواهی‌اش بیدرفش جادو را بکشت.

۱/۱ یشت ۵ و ۱۱۲ ۰ ۱۱۷ ۰

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱ ۰

zairyāš:

زَئیریانْش:

See: نگ:

zaurura: ( )

زَئورورَ :

old aged.

پیر ، سالخورده ، فرتوت ، نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱۹ ۰ ۲۰ ۰

zaurvā: (۰۱)

زَئوروا :

old aged.

پیر ، سالمند ، ۲/۱ ۰ بشت ۹ و ۱۰ ۰

۱/۱ وند ۱۹ و ۴۳ ۰ یسنا ۹ و ۵ ۰ یشت ۱۵ و ۱۶ ۰

zaena: (1) کماسه

با ۱

زَئِنَ :

winter.

زمستان ۰ ۱/۱ وند ۱۶ و ۱۲ ۰

zaena: (2) (۰۱ -) با ۲

زَئِنَ :

a weapon.

جنگ‌افزار ، ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۱ ۰

۶/۳۰ یشت ۱۰ و ۹۶ ۰ مانده :

zaenanh: (۰۲ -)

زَئِنَنگهَ:

wakefullness, vigilance.

بیداری ، هوشیاری ،

۳/۱ وند ۱۳ و ۴۶ ۰ یسنا ۵۷ و ۱۶ ۰ یشت ۱۰ و ۱۰۳ ۰

zaenaňhvant: ([illegible]) [illegible]

زَئِنَنگْهْوَنْتْ :

vigilant watchful; or armed.

هوشیار، نگهبان، جنگ‌افزاردار

[illegible] جنگ‌افزار. [illegible] - نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۱.

zaeni: (1) (کد-۱۰) [illegible] با شماره ۱

زَئِنی :

awake, vigilat.

بیدار، هوشیار، [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۰.

zaeni: (2) (کد-۱۰) [illegible] باشماره ۲

زَئِنی :

a weapon;

جنگ‌افزار. مانده: [illegible]

zaeni-buzra: (مانند [illegible]) [illegible]

زَئِنی بوذْرَ :

keensceted(as a dog);

شیفته‌شکار (مانند سگ) . ردیاب‌بابوکردن .

[illegible] - نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۹.

zaenu: (کد - ۲۰) [illegible]

زَئِنو :

watchful, vigilant, active.

نگهبان، هوشیار، کوشا،

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۶۷.

کماسه (کد - ۲۰) [illegible]

zaeman:

زَئِمَن :

wakefulness, watchfulness,

بیداری، نگهبانی، هوشیاری،

[illegible] ۲/۱ یسنا ۴۴و۵.

(۰۱-)

zaozīzuye, zaozaomi: زَئُزیزویِ ، زَئُزُمی

both same as هر دو واژه مانند ۱-

zaotar: (1) (۰۱-) ۰۱

زَئُتَر the officiating priest (Lit.); the chief reciter of prayers. The priest, who seated on a stone stool with four legs recites the Yasna, the Visparad and the Vendidad with Due ceremony; the priest who inaugurates the Jashan and the Afringan ceremony. He is called the Zot; the priest who sits opposite to him and assist in the performance of the ceremony is called the Raspi (Av.)or Atarvakhshi.

موبد بزرگ در آئین خواندن یسنا . سرپرست از برخوانی نیایش‌ها . موبدیکه‌روی چهارپایه سنگی جا گرفته و یسنا و ویسپرد و وند یددرادرانجام بایسته‌های آئین از بر میخواند . موبدیکه آئین گشایش جشن و آفرینگان را انجام میدهد و بنام زوت خوانده می‌شود . در برابر زوت موبد دیگری که ویرا در انجام آئین دینی یاری کرده‌وروبروی آن جا میگیرد راسپی خوانده می‌شود دراوستا بنام ، است و یا آتروخش نامیده میشود ( ) ، ۱/۱۰ یسنا ۵۹ و ۳۰ . یسنا ۶۵ . ۹ . ویسپرد ۳ و ۶ ویسپرد ۵ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۱۹ . یشت ۴ و ۷ . یشت ۱۰ و ۸۹ . ۱۳۷ . یشت ۱۷ و ۶۱ . ، ۱/۱ یسنا ۱۴ و ۱ . یسنا ۳۳ و ۶ . ۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۲ . یشت ۱۰ و ۸۹ . نیایش ۳ و ۵ . ۴/۱ وند ۵ و ۵۷ . یسنا ۵۹ و ۳۰ . یسنا ۶۸ . ۱۲ . ، یشت ۳ و ۱ . ۲ . ، ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۰ . و مانند‌ه: -

zaotar: (2) (۰۲-) ۰۲

زَئُتَر: a driver (of an ox or a cow).

راننده، برنده، (گاونر یا گاو ماده)

۲/۱ یسنا ۱۱ و ۰۱ = تاخت آزمائی گاو با رانده یا خداوندش

zaoΘrā, zaoΘra:

a thin that is offered in sacred service or religious ceremony (Lit.);

زَئُثرا ، زَئُثرَ

چیزیکه درآن نیایش ویژه دینی دمیده شده و در آئین دینی پیکش شود (مانند آب، نان، گوشت و چیزهای خوردنی دیگر . . .

(an of).also consecrated water used in the Yacna ceremony;

همچنین آب ویژه سنپتائی است که در آئین نیایش (یسنا) بکار میرود.

۱/۱ یسنا ۶۸ و ۰۱ ۲/۱ یسنا ۲ و ۰۱ یسنا ۶۶ و ۰۱ یشت ۹ و ۰۳ یشت ۱۰ و ۰۱۲۰ ۲/۱ یسنا ۲ و ۰۱ ۳/۱ یسنا ۲ و ۰۱ ۰۲ مادینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۰۸۸ مادینه ۶/۱ یشت ۵ و ۰۹۱ ۷/۱ وند ۷ و ۰۷۷ وند ۱۸ و ۷۰ مادینه ۱/۳ یسنا ۶۸ و ۱۴ ۲/۳ یشت ۵ و ۰۹۳ یشت ۱۰ و ۰۳۲ ۰۱۳۷ وند ۱۹ و ۰۲۴ ۰۴۰ یسنا ۶۵ و ۰۱۰ ویسپرد ۱۱ و ۰۳ ۲/۳ یسنا ۴ و ۰۱ یسنا ۲۴ و ۱ ۵/۳ (۳/۳) ۰ یسنا ۱۶ و ۰۱ یسنا ۵۷ و ۰۳ ویسپرد ۶ و ۰۱ یشت ۱ و ۰۹ یشت ۵ و ۰۸ ۵/۳ (۳/۳) یشت ۳ و ۰۱۸ ۶/۳ وند ۱۴ و ۰۴ وند ۱۸ ۰۷۲ یسنا ۶۸ و ۰۹ ویسپرد ۹ و ۰۱ یشت ۵ و ۰۶۳ یشت ۱۰ و ۰۷۷ ۱۲۲ ۸/۳ یسنا ۸ و ۳ . ومانندهای:

zaoΘra-vač: (با ریشه ۰۲)

the offering and the prayer;

زَئُثرَوَچ

پیشکشی، نیایش، نماز.

۲/۱ یشت ۵ و ۰۱۲۳

zaoΘ r ō-bara: .

carrying or bringing offerings.

زَئُثْرُو بَرَ:

پیشکشی بردن،

نرینه ۴/۱ یشت ۵ و ۱۳. یشت ۹و۵۹. یشت ۱۵ و ۲۰۰۱.

zaoΘ rō-barana: .

(the dish)that holds the Zaothera.

زَئُثْرُو بَرَنَ:

جام یاآوندآب‌زور ــ تشت،

۴/۱ ویسپرد ۱۰ و۲.

zaoya: (۱-) .

worty of invocation;

زَئیَ :

شایسته نیایش، درخورنماز،

نرینه ۶/۱ وند ۱ و ۱۴. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳و ۲۷. ۲۳. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۸.

zaōyarét: (+) .

rushing forth when invoked(as Fravashis).

زَئیارِتْ : ( )

بجلوجهیدن درهنگام نیایش(مانندفروشی) ، مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۳.

zaoša: ( ) شماره ۱

wish, desire, will.

زَئُش :

خواهش، آرزو، خواست،

۱/۱ وند ۲ و ۱۱. ۱۵. ۱۹. یشت ۴ و ۷. یشت ۱۷ و ۱۱. یشت ۱۹. ۸۲. ۲/۱. وند ۲ و ۱۱. ۱۵. ۱۹. یشت ۴ و ۷. ۳/۱ یسنا ۱ و ۲۱. یشت ۵ و ۷. ۴/۷ یشت ۸ و ۳۵یشت ۱۳ و ۳۳. ۵/۱ یسنا ۴۷ و ۵. ۷/۱ یسنا ۳۴ و ۲. ۱۰.

ویسپرد ۱۴ و ۲. ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۴. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۸. مانندهها: - ; ; -

zaoša: (2) باشماره ۲

name of a person.

زَئُش

نام کسی، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

zaxš̱: ( ) خاموش کردن، وریشخندکردن.

to extinguish, to sneer.

زَخْش

zaxšaθra: ( ) .

extinguishing(J.O; sneering(Dar.);

زَخْشَر:

خاموش‌کردن، ریشخندکردن،

. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۷. چم درست خاموشی و ریشخنداست.

zaxvya: (چم یکنواختی شناخته‌نشده)

(meaning unsetteled)

زَخویا:

laughed out, sneered at; to laugh out; (2) rejected; to leave off; consumed(M.); wounded or smitten (Dar.);

۱ ـ خندید، ریشخندبه، خندیدن، (۲) نپذیرفته،

ریشه ریشه ، = واهشتن یا واهلیدن، بکاررفته (میلز). شگفت بازده‌شده (دارمستتر). نرینه ۱/۳ یسنا ۵۳ و ۸.

zazarāna: (۳.) .

tormenting;

زَزَرانَ،

رنج کردن، رنج‌کشیدن،

نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۵. ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰.

zazāiti: (۱۴۰-)

زَزائیتی: the bearer of children. woman;

بن‌واژه چنین است = بچه‌زائیده، زائو.
زن زائو، ۴/۱ مادینه.

۴/۱ یشت ۵ و ۳۴. یشت ۱۵ و ۲۴. ۴/۱
یشت ۹ و ۱۴.

zazuštéma:

زَزوشتِمَ: same as ، مانند

zuzé: (وسترگارد) ازریشه ( )

زَزِ: obtaining, gain;

فراهم، سود،

= شایدفراهم‌کنم = I may obtain. ۲/۲ یسنا ۶۲ و ۶.

zazvanh: (۱۳۰-)

زَزوَنگْهْ strong, powerful;

پرزور، نیرومند، توانا،

ساختمان واژه: + = ، ۱/۳
یشت ۵ و ۱۳۲. = نیرومندترین = most powerful
نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۸.

zanga: نرینه.

زَنگَ: the bone of the leg; ankle-bone(Dar.);

استخوان‌شاخهٔ پا، استخوان‌مچ‌پا (دارمستتر)

۲/۱ وند ۸ و ۶۵. ۶۶. ۶۷. وند ۹ و ۲۳. ۲۴

۴/۳ (۴/۲) وند ۶ و ۲۷. مانند:

zangra: ، نرینه
the foot, the leg;
زَنگَر:
پا، ساق پا، مانند: = دوپا، . چارپا.

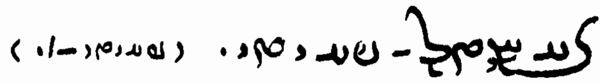
zantava: ، ( )
pertaining to the town. of the town.
زَنتَو:
شهری، وابسته به شهر، از شهر. ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵.

zantu: (1) ، نرینه ( )
a town.
زَنتو:
شهر
۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۸. ۲/۱ وند ۸ و ۱۰۳. یسنا ۶۲ و ۵. یشت ۱۰ و ۸۷. ۳/۱ (۵/۱) وند ۱۰ و ۵. ۶. ۹. ۱۰. ۱۳. ۱۴. ۴/۱ یشت ۱۳ و ۶۶ ، ۵/۱ یسنا ۵۷ و ۱۴. یشت ۱ و ۱۷. ۷/۱ یسنا ۹ و ۲۸. ویسپرد ۱۲ و ۵. ۶/۱ وند ۷ و ۴۱. ۴۲. وند ۹ و ۳۷ ۶/۳ یسنا ۸ و ۷. یسنا ۲۳ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۵۰. ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۸.

a tribe, rank, a class
۲ ــ رده، رسته، زینه،

zantu: (2) ۲. نرینه
intellect, sence.
زَنتو:
هوش، آگاهی، خرد،

zantu-iri č (از ریشه ،)
making the town desolate.
زَنتو ئیریچ
ویران ساختن شهر، تهی کدن شهر از شهرنشینان. پورداود: شهر ویرانکن
. نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۷۵.

zantu-paiti 

the lord of a town.

زَنْتو- پَئیتی

شهردار، شهربان، فرمانروای شهر، بزرگ شهر

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۸ ۰ ۸۳ ۰ ۲/۱ ۰
وند ۷ و ۴۱ ۰ وند ۹ و ۷ ۰ ویسپرد ۳ و ۲ ۰ =

the wife of the lord of a town.

زنان بزرگ شهر و زنان شهردار ۰ ۲/۲ وند ۷ و ۴۲ ۰

۴/۱ یشت ۱۰ و ۱۷ ۰ ۶/۱ وند ۱۰ و ۵
۶ ۰ ۹ ۰ ۱۰ ۰ ۱۳ ۰ ۱۴ ۰ یسنا ۱۳ و ۱ ویسپرد ۵ و ۱۶ ۰ ۸/۱ یسنا
۹ و ۲۷ ۰ ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۸ ۰

zantuma 

pertaining to the town, of the town.

زَ نْتومَ

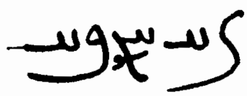
شهری، از شهر، وابسته به شهر

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ ۰ یسنا ۱۹ و ۱۸ ۰
نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۵ ۰ ، مادینه ۲/۳ یسنا ۲۶ و ۰۱ یسنا ۱۷ و
۱۸ ۰ یشت ۱۳ و ۲۱ ۰

2- exersice of authority over a town. آزمایش نیرومندی در روی یک شهر

3- zantuma, the angel keeping watch over the town.

زنتومه: فرشته نگهبان و نگهدارنده شهر ۰ ۲/۱ یسنا ۲ و ۴ ۰
یسنا ۶ و ۳ ۰ نیایش ۲ و ۶ ۰ ۹ ۰ ۴/۱ یسنا ۱ و ۴ ۰ یسنا ۱ و
۴ ۰ یسنا ۳ و ۶ ۰ نیایش ۲ و ۱ ۰ ۶/۱ نیایش ۲ و ۸ ۰



zanta

زَنْدَ

a false interpreter of the Avesta; an immeligious person. or dreadfule, terrible. the term Zandik, according to Massaudi, was first applied to the manicheans, and

afterwards to all others who followed the commentany (Zand) in preference to the Avesta; finally, however, the Arabs applied the term to the persians, probably with its acquired meaning of 'heretic' or 'infidel'

معنـی درست = ژنده. زندیک = کسیکه اوستا را بدروغی گزارش می‌کند. بی‌دین. دردناک، ترسناک، برابر نوشته مسعودی پیروان مانی‌ومانوی‌هاوسپس همه کسانیکه پیرو مانی بودند به آنان زندیک گفته شد و بزبان تازی زندیق خوانده‌شدند ونیزگزارش‌اوستارانیززند می‌گفتند. [illegible] ۳/ ۱ وند ۱۸ و ۵۵ . ۵۹ . [illegible] = [illegible] ۶/۳۰ یسنا ۶۱ و ۳.

zad : [illegible]

زَد

to discharge excrement, to void;

تهی‌کردن پلیدی از شکم

تهی کردن.

zaδanh : [illegible] . [illegible] .

زَ دَنگَه

the lower orifice of the bowels, anus;

سوراخ پائین روده (کون)

مانند: [illegible] = سوراخ آب.

zan : [illegible]

زَن

to be born, to give birth to

زادن، زاده شدن، زائیدن. [illegible] ۳/۳ ویسپرد ۳ /۱. ویسپرد یشت ۱۳ و ۱۵. [illegible] ۳/۳ ویسپرد ۳ و ۱ ویسپرد ۲ و [illegible] ۳/۱. یشت ۱۳ و ۱۴۲ [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۱ و ۶. [illegible] ۳/۳ یسنا ۱۱ و ۶. یشت ۲۳ و ۵. ویسپرد ۵ و ۱. [illegible] ۳/۱ وند ۱ و ۱۷. [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۵ و ۸۷. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۳.

ā-zan [illegible]

آ - زَن to give birth to;

زائیدن، زایاندن. مانند: [illegible]

[illegible]. با شماره ۲. us-zan

ئوش - زَن to give birth to;

زائیدن، زایاندن

[illegible] = یک مرد زاده شد. [illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۶ [illegible] ۳/۳ وند ۲ و ۴۰ [illegible] مادینه یسنا [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۵. [illegible] ۲/۱۰ یسنا ۹ و ۱۳ [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۹ و ۴. ۷ [illegible] ۳/۲ یسنا ۹ و ۱۰. [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۱۲. [illegible] ۳/۳ وند ۳ و ۵. مانندها: [illegible]

[illegible]. با شماره ۲. zan : (2)

زَن ۲

to know; دانستن، [illegible] از یک ریشه ساخته شده [illegible] = دانستن

مانندها: [illegible] ۲.

ava-zan : [illegible]

آوَ - زَن to know; to perceine, to find

دانستن، دریافتن، پیداکردن. [illegible] ۳/۳ وند ۶ و ۴۵. وند ۸ و ۲ ۱۰.

paiti-zan : [illegible]

پَئیتی - زَن to know; to receive; to recognise

to acknowledge with due respect; دانستن، آگاه بودن.

دریافتن، بجاآوردن، شناختن بایستگی (حق) بزرگداشت. [illegible] ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۱۱. [illegible].

do ye now assign unto us your aid.

آیا شما یارتیان را به ما ویژگی می‌دهید

یسنا ۲۹ و ۰۱۱ ۳/۳۰ یشت ۱۳ و ۰۴۶ -

- ۳/۱ یشت ۱۳ و ۵۰ = -

= کی ما را در می‌یابد.

zavna :

knee

زَنو

زانو ، ۲/۲ یشت ۱ و ۰۲۸

zaf :

to gape, to yawn

زَف

خمیازه‌کشیدن ، دهن‌دره کردن .

zafan :

the mouth;

زَفَن

دهان ، دهن ، پوزه - ۶/۱۰ یشت ۱۰ و ۰۳۸

zafaré : کماسه

the mouth

زَفَرِ

دهن ، ۲/۱ وند ۳ و ۰۳۲ یشت ۱۱ و ۰۶۰۲

۷/۱۰ یشت ۱۹ و ۰۵۰ مانند‌ه: -

zaya :

a weapon; an implement;

زَیَ

جنگ‌افزار ، ابزار

، ۳/۱ وند ۱۹ و ۸ و ۰۹ فرگرد ۸ و ۰۲ ، ۲/۲ وند ۲ و ۰۷

۱/۳ وند ۱۹ و ۰۹ ۲/۳ وند ۱۴ و ۰۸ ۰۹ ۰۱۰ ۶/۳۰ وند

۱۴ و ۰۸ ۰۹ ۰۱۰ یشت ۱۰ و ۰۱۳۲ مانند‌ه‌ها: -

[illegible] ۲– پیروزی ۳– پیروزمند

[illegible] ۶/۳ وند ۱۹ و ۱۵. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۰۱، ۰۶، ۰۸، ۰۱۰، ۰۱۴، ۰۱۶، ۰۱۸، ۰۲۲، ۰۲۴، ۰۲۶.

zayana : [illegible]

winter.

زَیَن

زمستان

ساختمان این واژه از [illegible] و [illegible] و [illegible] بگونه [illegible] در آمده است.

[illegible] ۲/۲ (۷/۱) یسنا ۴۵ و ۵. نیایش ۴ و ۶. یشت ۱۳ و ۸. [illegible] = تابستان بهتر از زمستان است. ۷/۱ یسنا ۱۶ و ۱۰.

in summer as well as in winter.

زمستانی و وابسته به زمستان

2- pertaining to winter; winter.

[illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۳.

zar :. (1) [illegible]. با شماره ۱ = پیر بودن، کهنه بودن، زال

to be old.

زَر ۱

مانندهها: [illegible]

zar : (2) [illegible]. باشماره ۲

to glitter; to be yellow;

cold, yellow, green, gall, to gild

زَر ۲

درخشان، زردبودن، زر زرد، سبز، زرین و زرین کردن. مانندهها: [illegible]

zar : (3) [illegible]. با شماره ۳

to hurt, to torment;

زَر ۳

آزردن، رنج‌کردن، آسیب‌زدن [illegible] ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۹.

ā-zar : [illegible]

آ-زَر to molest, to injure.

آزردن، آزار دادن. ۳/۳. یشت ۱۳ و ۳۰.

zar : (4) با شماره ۴

زَر ۴ to hold, to take, to captovate

برداشتن، نگهداری کردن، شیفته‌شدن.

zaranh :

زَرَنگه the heart. affection. love; propagation.

دل، مهربانی، دوست‌داشتن، روان کردن، افزون کردن.

۲/۱ یشت ۹ و ۲۶. یشت ۱۷ و ۴۶.

zrazdā :

زرزدا devoted; ardently attached; most devoted

فداکار، خونگرم، پیوستگی، بسته، پورداود: دلداده

نرینه ۱/۳ یسنا ۳۱/ ۱. = فداکارترین

نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۵.

zarazdāiti :

زرزدائیتی devoting oneself; setting one's heart (on a person, or thing).

فداکاری بخود، دل‌بستن (به‌کسی یا چیزی) ۱/۱. یسنا ۴۳ و ۱۱.

۲/۱ یسنا ۲۵ و ذ سی‌روزه ۲ و ۲۹.

۴/۱ ویسپرد ۱۵ و ۲. ۵/۱ ویسپرد ۱۴ و ۲. یشت ۱۰ و ۹.

۵۱. یشت ۱۳ و ۴۷. ۹۱. یشت ۲۱ و ۳. ۶/۱ یسنا ۲۲و۲۵

سی‌روزه ۱ و ۲۹. پورداود: ایمان، باور.

zarazdišta :

زرزدیشت fixed or inclosed in the heart (lit.); in.most

بدل گرفته، شیفته، مهرورز. [illegible] ، [illegible] = نشاندن [illegible] + [illegible] =
[illegible] ، [illegible] + [illegible] = [illegible] = شیفته (عاشق)
[illegible] + [illegible] + [illegible] = [illegible] ، [illegible] =

to bind, to fix

= بستن، نشاندن. پس چم واژه زرزدیشته = دل بسته شدن، بدل‌گرفتن، مهرورزیدن.
[illegible] . [illegible] برترینه ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۰۷ پورداود: دلداده‌تر، باایمان‌تر.

zaraθuštra: [illegible]

the funder of the Zoroastrian Religion. His name is زَرَثوشْتْرَ written in several ways in Pehlvi and names are given by different scholars. His age as given by western writers, is much more remote than that oriental authors. Dr. Haug and Mr. Kama, after long calculations, place him about 1000 B.C. and 1400 B.C. respectivly. Ragha or Rai is supposed to be his birth place. According to the Avesta Hvovi was the name of his wife, Isat-vastra, Urvatat-nana and Hvare-chithra being his three sons, Freni, Thriti and Pouruchisti his three daugters. There is no account of his death in the Avesta, but he is generally supposed to have died at the age of 78 on the 11th day of the 10th month viz., = زرتشت، زردشت، زردهشت.

زرتشت بنیان‌گذار بهدینی یا دین زرتشتی که نام آن در پهلوی به چندین گونه نوشته شده و هم‌چنین در فارسی به چند جور نوشته می‌شود. و نام راستین آن با لهجه‌های گوناگون بستگی داشته که هر کس جوری می‌نامد. مانند (زردشت، زرادشت، زرتشت، زرتشتر، زرتشترا، زرادهشت، زردهشت، زرتوشترا، زردشتر، زرین‌شتر، زرین‌هوش) سال و بودن وی را نویسندگان و پژوهندگان باختری بسیار دورتر از نویسندگان و پژوهندگان خاوری نوشته‌اند. دکتر هوگ و آقای کامه پس از شمارش (چاپ) بسیار و دراز زمان وی را یکهزار سال تا یکهزار و چهارسدسال پیش از زادروز مسیح شمارش کرده‌اند (به

ترتیب) (هوگ ۱۰۰۰ سال کامه ۱۴۰۰ سال) و رغه‌یاری زادگاه آن بزرگوار بوده است.
برابر دفتر اوستا هوی همسر آشوزرتشت بوده و دارای سه پسر بنامهای ایست‌واستر واروتت
مزه‌وهورچیتره پسرانش بوده و سه دختر بنامان فرنی، تهریتی و پوروچیستی داشته است.
در اوستا شمار سال و روز مرگش نوشته نشده و همه پندار و نگرشهای نویسندگان این است
که در ۷۸ سالگی روز خورشید ماه دی جهان را بدرود گفته است ۱/۱
وند ۲ و ۱۰. ۴۳. وند ۵ و ۹. وند ۷ و ۱۰. یسنا ۸ و ۷. یسنا ۹ و ۱. یسنا ۱۹ و ۱۸. یشت
۹ و ۲۵. یشت ۱۳ و ۴۱. ۱۴۶. یشت ۱۶ و ۲. ۱/۱۰ یسنا
۱۲ و ۵. ۶. ۱/۲ وند ۵ و ۲۱. یسنا ۹ و ۱. یسنا ۴۶ و ۱۳. یسنا
۵۱ و ۱۲. یشت ۵ و ۱۸. یشت ۸ و ۴۴. نیایش ۴ و ۶. ۲/۱
یسنا ۴۲ و ۳. ۲/۱۰ وند ۱۹ و ۲. ۴/۱۰
وند ۱ و ۱. وند ۲ و ۱. یسنا ۲۸ و ۶. یسنا ۴۶ و ۱۹. یشت ۵ و ۱.
۵/۱ وند ۲ و ۲. یشت ۱۹ و ۳۶. ۶/۱ وند ۲۰ و ۱۱. یسنا
۸ و ۱. یسنا ۲۳ و ۲. ویسپرد ۹ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۷. یشت ۵ و ۴۲. یشت ۱۳ و ۶۲.
یشت ۱۷ و ۵. ۸/۱ وند ۱ و ۱ وند ۲ و ۲-۵. وند ۳ و ۴۲. یسنا
۹ و ۲. ۱۳. ۶۵ و ۱۰. یشت ۲ و ۱۴. یشت ۱۷ و ۱۲. ۸/۱۰
یسنا ۴۶ و ۱۴. بنا بگفته فریدون جنیدی زمان اشوزرتشت میان ۳۲۰۰ سال تا ۳۷۰۰ سال پیش
بوده است.

zaraθuštri: . یا شماره ۱

Of the order of Zarathustra Zarathustrian, زَرَثوشْتری

Zoraastrian; pertaining to Zarathustra., of Zoroaster;

زرتشتی، از زرتشت، زیردستور زرتشت، وابسته به زرتشت. نرینه
۱/۱ یسنا ۱ و ۲۳. یسنا ۱۲ و ۱. مادینه ۱/۱ یسنا ۸ و ۷. یسنا
۱۲ و ۹. یسنا ۱۹ و ۸. کماسه ۱/۱ وند ۵ و ۲۲ - ۲۵.
مادینه ۲/۱ وند ۱۶ و ۱۶. یسنا ۲ و ۱۳. یسنا ۶ و ۱۲. سی روزه.
۲ و ۲۹. مادینه ۲/۱ وند ۲ و ۱. ۲۰.
نرینه ۶/۱ یسنا ۲۳ و ۲. مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۹.
کماسه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۳. یسنا ۷ و ۱۵. کماسه
۲/۳ یسنا ۵۷ و ۴. ۶/۳ ویسپرد ۲ و ۳.
نرینه ۸/۳ ویسپرد ۴ و ۲. ویسپرد ۱۵ و ۱.

zaraΘuštri : با شماره ۲ (

pertaining to the family of Zarathustra(orig.): زَرَثوشْتری
The son of Zarathustra.

وابسته به خانواده زرتشت، (بن) پسر زرتشت. پورداود: زرتشتی.

نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۸. . ۶/۱ یسنا ۲۳ و ۲.

zaraΘuštrōtéma :

Strictly following(or adherent to) the doctrines of Zaruthustpa(orig.);The chief of the sacerdotal order: Mobeddan-mobed, the high priest, زَرَثوشْتروُتِمَ

پیرو راستین آئین پاک زرتشتی

سرور بزرگ‌دستورهای دینی، موبدان‌موبد، موبد. سروربزرگ‌دین.

نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۶. نیایش ۴ و ۶. ، نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۳ ویسپرد ۹ و ۱۰. نیایش ۴ و ۹. نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۵ مادینه ۲/۳ یسنا ۱۷ و ۱۸. یسنا ۲۶ و ۱. یشت ۱۳ و ۲۱.

zaraΘuštrō-fraoxta : زَرَثوشْتروٌ - فْرَ اُخْتَ

promulgated by Zarathustra; فراگفته زرتشت

۱/۳ یسنا ۱ و ۱۰. یسنا ۲ و ۱۰.

zaraδaɣnya :

breaking or doing harm to the heart; زَرَدَغْنَ

دل شکستن یا

دل آزردن، ۴/۱ وند ۱ و ۱۴.

zarana : [illegible] . ([illegible] - ۲.) کماسه

gold

زَرَنَ = زر

[illegible] . [illegible] . ([illegible] .)

zaranaēni, zaranaēna :

زَرَئینی - زَرَنَئینَ

golden, of gold.

زرین ، از زر . [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۷۴. [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۷ . یشت ۵ و ۱۲۳ . یشت ۱۰ و ۱۲۴ . [illegible] . مادینه ۲/۱ وند ۲ و ۷ . یشت ۵ و ۱۲۸ . [illegible] کماسه ۲/۱ یشت ۵ و ۹۶ و ۱۲۶ . یشت ۱۲ و ۲۴ . [illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۱۲۷ . یشت ۱۰ و ۱۳۶ . [illegible] . مادینه ۳/۱ وند ۱۹۲ وند ۱۴ و ۱۸ [illegible] . نرینه ۷/۱ یشت ۱۵ و ۲ . [illegible] . کماسه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۲ . [illegible] ، ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵ .

zaranu: [illegible] شماره ۳

to hurt. to torment.

زَرَنو

آزار کردن ، آسیب‌رساندن

مانند : [illegible] .

zaranumana : [illegible] . ([illegible] .)

wrathful, dreadful; golden(Dar);

زَرَنومَنَنْت

خشمناک ، بیمناک

زرین (دار مستتر) [illegible] نرینه ۲/۱ نیایش ۱ و ۸ . نیایش ۲ و ۸ [illegible] = پیر ، دراززندگی ، (دارمستتر) [illegible] نرینه ۲/۱ ویسپرد ۵ و ۴ . [illegible] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۵ و ۴ = یشت ۲۴ و ۴ .

zaranumana : [illegible] . ([illegible] .)

wrathful; keeping anger in ones mind

زَرَنومَنَ

خشمناک

= خشم اندیش، = خشم و ریشه = اندیشه کردن. ریشه =
آزردن پس معنی درست این واژه = خشم اندیش، آزار اندیش است .
نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۵ . نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۴۷ .

zaranya :

زَرَنْ یَ

golden; of gold.

زرین، از زر . کاسه ۱/۱ وند ۱۴ و ۱۱ .
. کاسه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۹ . ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲۷ .
۶/۱ یشت ۱۰ و ۹۶ . ۲/۳ (۳/۳) یشت ۵ و ۷۸ . هم
این واژه زر = معنی کرده‌اند . ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۴ .

zaranyapaxšta :

زَرَنْ یَ پَخْشْتَ

inlaid with gold;

آراسته با زر (مرصع) زرنشان

zaranyapaxšta-pāδa :

زَرَنْ یَ پَخْشْتَ پاذَ

(a seat) with feet inlaid with gold;

(تخت،) با پایه زرین . نرینه ۳/۱ یشت
۱۷ و ۹ .

zaranyāvant :

زَرَنْیاوَنْتْ

golden;

زرین ، . مادینه ۲/۱ وند ۴ و ۵۴ و ۵۵ .

zaranyō-aiwiδāna :

زَرَنْیُوْ آئیوی ذانَ

(a horse) with a golden caparison; (اسب) با یراق و زین ابزار زرین

نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۱۸ . ۲۰ . یشت ۱۴ و ۹ .

zaraniū-aiwiawn̊hana : زَرَنیوُآئیویآوَنْگْهَنَ

(Vayu) of the golden girdle; کمربند زرین ،

نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۷ .

zaranyō-aoθra : زَرَنیُوآئُثْرَ

(Vayu) of the golden shoe;

پاپوش زرین

= زرین ،

نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۷ .

zaranyō-urvixšna : زَرَنیُوئُورْویخْشْنَ

diadem of gold. نیم‌تنه زرین

مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۶۴ .

zaranyō-kérĕta : زَرَنیُوکِرِتَ

(a throne) made of gold

(تخت) زرین (تخت) از زر ساخته شده .

وند ۱۹ و ۳۱ ، ۳۲ .

zaraniō-xaoδa : زَرَنیُوخَئُوذَ

(Vaya) of the golden helmet.

زرین خود ، کلاه زرین

نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۷ .

zaranyō-čaxra : زَرَنیُوچَخْرَ

(Vayu) of the golden wheel;

زرین چرخ ، گردونه با چرخهای زرین

- نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۷ .

zaranyō-zafar :

(an arrow) with a golden point.

زَرَن یـُو زَفَر

زرین‌پوزه ، زرین نوک (یک خدنگ با نوک زرین)

، نرینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۹ .

zaranyō-zaya :

(Vayu) of the golden weapons.

زَرَن یـُو زَیَ

زرین‌جنگ‌افزار ، جنگ‌افزار از زر ساخته شده .

، نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۷ .

zaranyō-paēsa :

(a lady) with ornaments of gold:

زَرَن یـُو پَئِسَ

زرین زیور ، با زر آراسته .

(بانویی که با زر آراسته و آرایش کرده است) =

۳/۱ یشت ۱۷ و ۱۰ .

zaranyō-paesya :

(a weapon) with golden forks

زَرَن یـُو پَئِس یَ

آراسته با زر ، خنجر زرنشان = ، مادینه ۲/۱ وند ۲ و ۷ .

zaranyō-pisa :

decked with gold in a golden array

زَرَن یـُو پیسَ

زربافت ، پوشش زرین

زیو از زر بافته شده . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳ .

zaranyō-pusa :

(Vayu) of the golden crown; زَرَنْ یـُـوْ پوس

تاج زرین .

. نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۷. یشت ۱۹، ۴۱.

zaranyō-mina :

(Vayu) of the golden necklace; زَرَنْ میِنَ

گردن‌بند زرین ، زیور گردن‌بند که از زر ساخته شده .

. نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۷.

zaranyō-vastra :

(Vayu) of the golden garment; زَرَنْ یـُـوْ وَسْتْرَ

جامه زرین ، جامه‌ای که از زر آراسته

. نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۷.

zaranyō-vārəθma : زَرَنْ یـُـوْ وارِثْمَ

(a warrior) with a golden cuirass: زره یا خفتان زرین

(یک جنگاور) با زره و خفتان زرین نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۲.

zaranyō-vāša :

(Vayu) of the golden chariot; زَرَنْ یـُـوْ واشَ

گردونه‌ی زرین

. نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۷.

zaranyō-saepa :

(a founary) for melting gold and moulding it زَرَنْ یـُـوْ سَئِیپ

into various forms;

، دستگاهی که در گداختن و نرم کردن زیو برای آمیختن
آن و در آوردن به گونه و چهره‌های گوناگون بکار می‌رود
. نرینه ۱/۵ وند ۸ و ۸۷.

zaranyō-saora:

(a sword) with a golden hilt:

زَرَنْ یـُوسَئُور

زرین‌سر ، زرین دسته

(شمشیری) با دسته زرین . نرینه ۱/۲ یشت ۱۴ و ۲۷.

zaranyō-srva :

زَرَنْ یـُو سْرُو

golden-honed.

زرین شاخ

نرینه ۱/۶ وند ۱۹ و ۳۷. یشت ۸ و ۱۶. یشت ۱۴ و ۷.

zarēta :

a tormentor, an oppressor.

زَرِتَ

آزارنده ، زیانکار ، ستمکار ، ستمگر

۱/۱ یشت ۱۱ و ۵.

zarēδaya

. کماسه

The heart. i,e. The centre

زَرِذَیَ

دل ، برای مانند‌ه کانون

مانند‌ه : = اینجاکانون (مرکز) زمستان است.

here is the centre of winter;

وندیداد ۳ و ۱.

zarēnaēniš :

golden.

زَرِنَ اینیش = زرین

zaréni : . از واژه .
زَرِنی = زر

zarénumaini : . (- ۱۰)
(a vulture) with a golden collar;
زَرِنومَئینی
باگردن‌بند زرین
(کرکس) با گردن‌بند زرین - نرینه ۱/ ۱ یشت
۱۴ و ۳۳. یشت ۱۶ و ۱۳.

zarénumant : . نرینه
name of a river in Afghanistan(Geld.)
زَرِنومَنت
نام رودی است در افغانستان (از گلدنر) = .
According to the Bundehesh, the name of a lake.
برابر نوشته بندهش نام دریاچه‌ای است ۶/۱ فرگرد ۱/۵.
۲/۱۰ فرگرد ۵ و ۲.

zarénumaiti : .
name of a river in Afghanistan. (geld.);
زَرِنو مَئیتی
The Zarinmand of the Bundehesh, a tributary of the Lake Kyansae.
برابر ترجمه پروفسور گلدنر زرنومئیتی نام رودی است در افغانستان‌برابربندهش‌نام شاخه از دریاچه کیان‌سی می‌باشد. . یشت ۱۹ و ۶۷.

zaréma : . (۲.)
greenness, verdure, the season of spring.
زَرِمَ : بهار
سبزی یا سبزه، سبزینه، موسم بهار (چون موسم بهار همه زمین و دشت سبز است به این انگیزه این واژه جای موسم بهاری را نیز می‌دهد) مانند واژه زیر که نشان می‌دهد.

zarémaya :

verdant; pertaining to the season of spring.

زَرِمَی

سبزه بودن ، وابسته به موسم بهار ، مانندها :

2-the grrm of offshoot of a plant;

از دور چهره سبزی زدن (چهره سبز بهاری)، ۱/۱ یشت ۷ و ۴.

نیایش ۶ و ۳.

zaréš : با شماره ۱.

to rejoice; to gladden;

زَرِش

خوشنود کردن ، شادمان کردن .

خنده‌رو کردن . = خوشنودی و خوشنود شدن و شادان شدن ،

ریشه = درازکردن یا کشیدن (دار مستتر)، نرینه ۱/۱

یشت ۱۴ و ۲۰.

ni-zaréš :

to sadden; to make gloomy;

نی زَرِش

= غمگین کردن ، دلتنگ ساختن ۳/۱

وند ۱۹ و ۳۰

vī-zaréš :

to sadden, to make sorrowful.

وی زَرِش

غمگین کردن ، غم‌انگیز ساختن

zaréš : (2) با شماره ۲

to be disappointed.

زَرِش ۲

نا امید بودن ، نومید شدن ،

fra-zaréš : ۲۷۴۵-

فَرَ زَرِش
to be greatly disappointed;
به سختی نومید بودن ، مادینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۳۸.

zaréš : (3) با شماره ۳
زَرِش ۳
to be erect or straight
راست بودن ، یا سرراست . مانند

zardišta :
زَرِدیشتَ
same as : مانند

zarnumana :
زَرنومَنَ
same as مانند

zarštva : نرینه
زَرشتوَ
a stone;
سنگ ۶/۱ وند ۸ و ۸. ۷/۱ وند ۸ و ۱۰.
۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۹.

zarštvaeni
زَرشتوَئِینی
made of stone; stone.
سنگی ، از سنگ ساخته شده ، سنگ
۱/۱ وند ۷ و ۷۵. - ۲/۱ وند ۶ و ۴۶.

zava : (۱)
زَوَ
invocation, prayer, supplication.
یاری خواستن ، نیایش خواهش ، درخواست ۲/۳. یسنا ۲۸ و ۳. ۲۹ و ۳.

zavan : نرینه

name of a person(Lit.). زَوَن: نام کسی

Supplication, invoking,rt. درخواست، خواهش. از ریشه

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۵.

zavana : (۰۱–)

Supplication for help; invocation. زَوَن

درخواست یاری، خواهش، کمک خواستن

zavanō-sāsta :

pleased or honoured with the invocation. زَوَنُو ساشت

grievances; to relief بفریادرسیده. فریادرسی

مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۹. نیایش ۴ و ۹.

zavanō-su : نرینه ()

the good derived by invocation: spiritual return زَوَنُو سو

or advantage; خواهش سود. درخواست بهره مینوی

۱/۳ نیایش ۳ و ۱۱. ویسپرد ۵ و ۸ = یشت ۲۴ و ۸.

2-giving the good return for one's prayer.

بهره خوب بکسی دادن در برابر خواهش و نیایش، [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۶. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۵۲.

zavanō-srūta :

listening to appeals or supplicatory prayers. زَوَنُو سْروت

شنیدن درخواست و خواهش نیایش کننده [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۴۴. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۱. یشت ۱۳ و ۴۳.

zavar é : (۰۳)

strengt, vigour; زَوَر

زور، نیرو. [illegible] ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۸. یشت ۱۰ و ۱۴۶.

zavavant : وسترگارد (یشت ۲۴ و ۳۰)

invoking supplicatory(adj.) vid.

زَوَتَ

نیایش کردن با لابه

invocation.(Dar.)

درخواست (دعا) این واژه صفتی است از

zavō-ādā : (۱-)

زَوُوْ آدا

bestowing gifts for offering prayers;

بخشیدن پیشکشی برای نیایشگران ۸/۱ یسنا ۳۳ و ۱۲.

نیایش ۵/۱ .

zasta :

زَسْتَ

the hand.

دست . = آفرینش نیکی است و آفرینش بدی .

۲/۲۰ وند ۵ . ۵۹ . ۳/۱ وند ۱۹ و ۱۹ . یشت ۱۳ و ۵۰ .

۳/۱ یسنا ۴۳ و ۴ . ۳/۱ (۷/۱) وند ۱۹ و ۴ . ۷/۱ وند

۱۹ و ۱۵ . یسنا ۵۷ و ۳۲ . یشت ۱۰ و ۹۶ . ۲/۲۰ وند ۸ و ۴۰ . وند ۹ و ۱۵

۴۹ . وند ۱۶ و ۷ وند ۱۸ و ۱۹ . ۲۱ . یسنا ۶۲ و ۸ یشت ۱۹ و ۴۸ . ۲/۲

ویسپرد ۱۵ و ۱ . ۳/۲ وند ۲ و ۳۱ . ۳۲ . وند ۶ و ۲۹ . وند ۸ و ۴۰ .

یشت ۱۰ و ۹۱ . ۳/۲ یسنا ۳۳ و ۲ . یسنا ۴۷ و ۲ .

۵/۲ وند ۵ و ۱۱ . ۷/۲ یسنا ۳۰ و ۸ یسنا ۴۴ و ۱۴ . ۲/۳

یشت ۱۳ و ۱۴۷ . ۳/۳ یسنا ۲۹ و ۵ . و مانندههای :

zastavant :

زَسْتَ وَنْتْ

strong-handed, powerful.

دستمند ، یارا ، نیرومند ، زبردست . پورداود : توان

= پرزور دست درباری . ۲/۱ کماسه یسنا ۲۹ و ۹ .

[illegible] ([illegible])

zastāišta : زَشتائیشتَ

wished for strength(orig.). آرزوی نیرومندی (بن)

sufficient vigour; strong will(Dar.). نیرومندی بسنده.

نیرومند خواهش (قوی اراده) [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۵. [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۴ و ۴. نیایش ۵ و ۱۸.

[illegible] ([illegible])

zastā-maršta : زَشتامَرشتَ

(a contract) made by rubbing or pressing the hands of both parties; دست همدیگر را فشردن پیمان بستن با دست همدیگر را فشردن یا دست به‌هم دادن. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲. ۶ [illegible] نرینه ۱/۲ وند ۴ و ۱۲.

zastō-frāna : [illegible] نرینه

زَشتو فرانَ

the fore-arm (M.). دست جلو (میلز)

zastō-frnō-masanh : [illegible] زَشتو فرانو مَسَنگه

(a piece of wood) as long as the fore-arm measures;

(یک تکه چوب) به اندازه بلندی دست جلو [illegible] ۳/۳ خورده اوستا نیایش ۵.

zastō-masanh : [illegible] زَشتو مَسَنگه

(a contract) of the value of the hand;

(یک پیمان) ارزنده با دست بهم دادن و پیمانیکه با دست بهم دادن ارزش پیدا می‌کند ۱/۱ وند ۴ و ۳. [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۳.

zastō-miti :

handful, strength giving(Dar.) زَسْتُوْ میتی مشت. (نیرومند ساختن)

دست پر، بخشندگی، معنی واژه به انگلیسی = بیشتر از گنجایش گودی کف دست که آب می‌گیرد. (دارمستر). ، مادینه ۲/۱ وند ۷ و ۷۹.

zah :

to forsake زَه

رها کردن، واهشتن، پورداود: آسیب

fra-zah :

to forsake, to desert, to be lost. فَرَزَهْ

to perish. واهشتن، رها کردن، آسیب دیدن، نابود کردن.

، ۳/۱ یسنا ۶۰ و ۷.

zā :

to let fall; to cause to rain. زا

انگیزه باران‌شدن، بارانیدن، ریختن، پورداود: فروگذاردن، هشتن.

۱/۱ ونـد ۵ و ۱۷. ۲/۱ وند ۵ و ۱۵.

to obtain, to procure;

۲ـ فراهم کردن، بدست آوردن ، = فراهمی، بهره

3-to cause to thrive; to promote انگیزه پیشرفت شدن، پیشرفت داد

۳/۱ یشت ۵ و ۱۳۰.

4-to proceed; to take course(M.). to deserve, to merit(Dar.)

۴ـ پیشرفتن، یک (مسابقه‌را) بردن (میلز)

شایسته شدن، سزاوار بودن، شایستگی کردن (دار مستتر) ، ۳/۳ یسنا ۳۰ و ۱۰.

ava-zā : ۲۷۷۱ـ

آوَ زا
to abandon:

واهشتن ، واهلیدن . [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۴ و ۹ .

fra-zā : [illegible] .

فرَ زا
to rain: cause to rain

باریدن [illegible] = من انگیزنده بارانم

۱/۱ وند ۵ و ۱۸ . [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۱۶ .

بردن ، برداشتن
2-to carry; to bring:

[illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۳۷ .

۳–واهشتن ، واهلیدن ، رهاکردن ،
3-to abandon, to leave;

مانند [illegible] ،

zāiri : ([illegible]) [illegible] .

زائیری
green; yellow; epithet of Haoma;

سبز ، زرد ، زرین

پازنامه گیاه ورجاوند هئومه [illegible] . نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹
[illegible] . نرینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۲۱ . یسنا ۴۲ و ۵ . سی‌روزه ۲ و ۳۰ .
[illegible] . نرینه ۸/۱ یسنا ۹ و ۳۰ . ویسپرد ۱۱ و ۲ .
نرینه ۸/۱ یسنا ۹ و ۱۷ .

zāw : [illegible] .

زاوْ
ground.

زمین
same as . [illegible] مانند

zāta : (ازریشه [illegible]) [illegible] . = [illegible] ،

زاتَ
born, brought into existence.

زاده ، آورده به هستی

[illegible] . نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۶ . یشت ۱۳ و ۹۴ . [illegible] ۶/۳۰ یسنا ۹ و ۴ . یشت ۵ و ۴۲ . یشت ۱۵ و ۱۶ . [illegible] ۶/۳ یسنا ۴ و ۵ . یسنا ۲۴ و

۱۰. یسنا ۶۵ و ۶. ویسپرد ۱۱ و ۱۳. یشت ۱۹ و ۲۲. و مانندهای: [illegible] . [illegible] و [illegible]، [illegible]، [illegible]. [illegible]، [illegible]

zãnãitẽ : [illegible]

زانائیتی

same as ۱. باشماره ۱ مانند [illegible]

zanu-drãjanh : [illegible].

زانو دراجَنگهَ

extending up to the knee

the knee, روی زانو جهیدن [illegible] = [illegible] = زانو

[illegible] = چانه (دکتر هوگ) و دهان، لب (دار مستتر) استخوان آرواره (هارلز)، [illegible] سیع. وند ۱۸ و ۱۱.

zãmaya : [illegible]. ([illegible])

زامَیَ

denom. base: to give birth to children.

نام، پایه

بچه‌زایاندن، بچه‌ها بدنیا آوردن.

zãmãtar : [illegible]. ([illegible])

زاماتَر

between son-in-low and the father-in-law.

داماد

میان داماد و پدرزن (خسوره) [illegible] [illegible].

یشت ۱۰ و ۱۱۶.

zãmi : [illegible]. ([illegible]) [illegible]. مادینه

زامی

child-birth.

زایش بچه، مانندهٔ: [illegible].

zāmiti :

child-birth.

زامیتی

زایش بچه، مانند

zāvaré :

strenght, vigour.

زاوَر

زور، نیرو

۲/۱ یسنا ۹ و ۲۲، ۲۸، یسنا ۱۱ و ۲، یسنا ۵۷ و ۲۶، یشت ۱۰ و ۱۱، ۲۳، یشت ۱۳ و ۱، یشت ۱۶ و ۷.

zāviši :

pertaining to Zavishi. Zavish was the name of the Family of Dogdo, the mother Zarathustra.

زاویشی

وابسته به زاوشی، زاوشی

زاوش نام خانوادگی دغدو مادر زرتشت بود. ، وند ۱۹ و ۶.

zi : (1)

با شماره ۱

to win, to conquer.

زی ۱

برد، پیروزی، پیروزی در جنگ

۱/۳، یسنا ۴۱ و ۴.

zi : (2)

با شماره ۲

۲۷۸۵–

to be awake or vigilant.

زی ۲

بیداربودن یا هشیار بودن مانندها:

zi : (3)

با شماره ۳

to throw away, to carry away, or steal, to deny.

زی ۳

دورانداختن، ربودن، دزدیدن، اباکردن

۳/۱ یسنا ۱۱ و ۵.

zixšnāwnhəmnāw: [Avestan] .
acquaintances
زیخشناوْ نْگهِم ناو
آشنایان هشیار [Avestan] + [Avestan] . [Avestan] + [Avestan] .
[Avestan] — ۲ . بیداری ، هشیاری .
[Avestan] = آشنا [Avestan] = بودن
[Avestan] . = کسان
[Avestan] . = (مردان)

ziɣru, ziɣri : [Avestan] . [Avestan] .
name of an illustrious personage.
زیغْرو ، زیغْری
نام یک باآوازه و روشناس [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۶ .

zizi-yūšat [Avestan]
to torment: to injure.
زی زی یوشْت
آزردن . رنجاندن مانند [Avestan] same as

zinakê : [Avestan] . ([Avestan])
one who takes or snatches away:
زینَکِ
ربودن ، غاپیدن
[Avestan] . ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵ .

zima, zim: [Avestan] . [Avestan] . از ریشه [Avestan] .
winter; the cold of winter
زیمَ زیم
زمستان ، سرمای زمستان
[Avestan] to throw انداختن [Avestan] . ۱/۱ [Avestan] . ۲/۱ [Avestan] = [Avestan] .
[Avestan] + [Avestan] = [Avestan] = [Avestan] . [Avestan] + [Avestan] = [Avestan] . [Avestan] . —
۱/۱ وند ۲ و ۲۲ . [Avestan] . ۱/۱ وند ۱ و ۳ . [Avestan] . ۲/۱ وند ۱۹ و
۴۳ . [Avestan] ۲/۱ وند ۱ و ۲ . ۱۹ . [Avestan] ۶/۱ وند ۲ و ۲۲ . ۲۴ . ونـد

۷ و ۲۷ وند ۹ و ۶. ۲۹۵ ، ۱/۶ وند ۱ و ۳. ۲۹۵، ۱/۷ یشت ۵ و ۱۲۰.

year begining from winter

سال بزمستان آغاز می‌شود .

مانندهها : = ۶۰۰ زمستان = ششصد سال
= سیصد زمستان = نهصد زمستان
= هزار زمستان .

zis̱ :

زیش

to ooze out; to becom imure

to become weak or feeble;

لجن ، آب پس دادن ، تراوش

ناپاک شدن ، لاغر شدن‌یا نزار شدن .

zī :

because, for

زی

زیرا ، برای اینکه ، برای . وند ۱ و ۱ وند ۲ و ۴۰. وند ۳ و ۲۴. ۳۳. ۴۱. وند ۴ و ۱۰. وند ۵ و ۱۱ یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۴۷ و ۵. ویسپرد ۲ و ۷. یشت ۱۰ و ۲.

کوشا ، بدرستی‌که . وند ۴ و ۴۷. ۴۹. وند ۷ و ۳۷. ۳۹. ۴۴. وند ۱۳ و ۴۱. وند ۱۸ و ۱. یسنا ۳۳ و ۱۰. یسنا ۴۵ و ۷. یسنا ۵۳ و ۴. ویسپرد ۱۲ و ۴. یشت ۸ و ۵۲. ۵۴. ۵۶. یشت ۱۰ و ۱۰۸. یشت ۱۴ و ۱۲.

zīzi-yūšat :

to injure, to torment.

زی زی یوشَت

رنجاندن . آزردن

zīzanén, zīzanāt :

to be born. to give birth to.

زی زَنِن ، زی زَنات

زاده‌شدن . به پیدایش آوردن

zīzīyōšat :

زی زی یوشْتْ
to injure, to torment.

و = رنجاندن ،آزاردادن پایه سست

= پایه

یشت ۱ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۷۱.

zīt :
زیْتْ
because, verily

زیرا ، برای اینکه ، براستی ، هرآینه . یسنا ۴۵ و ۸.

zu : باشماره ۱
زو
to perform religious ceremonies; to dedicate, to call on for assistance, to invoke, to offer prayers; to ask earnestly;

آماده کردن آئین دینی ، پیشکش کردن ، یاری خواستن
نیایش بالا به‌کردن ، به پاکی و درستی خواستن و پرسیدن . ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۰. نیایش ۱ و ۶. ...
تو ای مزدا اهورا می‌خواهی . نرینه ۸/۱ یسنا ۵۰ و ۱. مانده‌ها :

نفرین کردن ،
2-to curse, to imprecate evil upon.

فرمان بد راندن ، روکشیدن . ۳/۱ یسنا ۱۱ و ۱. ۲. ۳/۳ یسنا ۱۱ و ۱. وند ۱۸ و ۱۱.

zu,zo : (2) باشماره ۲
زو ۲
to hasten on, to drive, to proceed;

جلوانداختن ، راندن
رهسپارکردن ، روانه کردن ، مانده :

us-zo :
ئوس زو
to move along(as water); to gush out;

روان شدن به تنهایی (مانند آب) جوشیدن ، تراویدن

، مادینه ۱/۶ وند ۶ و ۲۳. + ،

پایه. = روان شدن تراویدن = gushing

مادینه ۱/۶ وند ۶ و ۲۳.

fra-zu :

to proceed; to reach; فَرَزو

دوسترگارد. رسیدن ۳/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

(his look) goes afar. او به دور تماشا می‌کند.

zu : (3) ۳.

to be strong; to become fat or plump; زو ۳

نیرومند شدن.

فربه‌شدن، گوشتالود شدن. مانند: و .

zura :

violence, opperssion, severity; زوَر

زور، نیرو، توانایی، یارایی، ستم

zurō-jāta:

(a man.) who has killed by oppresion, cruelly killed. زوروٌ جاتَ

(کسی‌که) به ستم کشته شده، با بی‌مهری کشته شده ، نرینه ۱/۳ وند ۷ و ۴.

zuš :

to love, to feel affection for. زوش

دوست داشت، مهر کسی را داشتن، پورداود: تغز. خوش. دلربا

شیفتگی کردن، مانند: .

fra-zuš : [illegible]

to love greatly.

فَرَ زوش

بسیار دوست داشتن ، بسیار مهرورزی کردن . [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۲ .

zušta : [illegible] (‌[illegible]) نرینه

a lover, a freind. beautyful

زوشتَ

دوست ، یار ، پورداود : زیبا . نازنین . خوش

مانندهها : [illegible]

zém : [illegible]

the earth, land, a piece of land; ground.

زِم

زمین معنی (پایمند) خاک

بخشی از زمین ، تکه‌ای از زمین . زمین [illegible] ۳ [illegible] . [illegible] . یسنا ۱۰ و ۴ . (۱/۱ [illegible] + [illegible] = [illegible]) [illegible] + ۲/۱ ۶ = [illegible] . [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۷ . [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۸ . ۱۲ . وند ۳ و ۲۴ . ۲۶ . ۲۸ . وند ۱۴ و ۱۳ . وند ۲۱ و ۳ . یسنا ۱۹ و ۷ . [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۲ . ۳ . یشت ۱۰ و ۸۵ . ۸۹ یشت ۱۳ و ۹ . [illegible] ۱/۲ وند ۲ و ۱۰ . ۱۱ . ۱۴ . ۱۵ و ۱۸ و ۱۹ . وند ۱۱ و ۱ . ۲ و ۵ و ۹ . [illegible] ۱/۲ وند ۲۱ و ۴ . ۸ . ۱۲ . ۱۶ . [illegible] ۱/۲ یسنا ۴۴ و ۴ . وند ۲۱ و ۸ . یسنا ۱۰ و ۴ . یسنا ۱۳ و ۱ . [illegible] ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷ . وند ۷ و ۵۶ . وند ۸ و ۳۴ . [illegible] ۱/۵ وند ۱۱ و ۱۰ . ۱۳ . یشت ۱۷ و ۱۳ . ۱۹ . ۲۰ [illegible] ۱/۵ یشت ۷ و ۴ . یشت ۱۴ و ۳۱ . یشت ۱۳ و ۱۰ . یشت ۱۰ و ۷۲ . [illegible] . [illegible] ۱/۵ ویسپرد ۷ و ۴ [illegible] ۱/۶ وند ۱۹ و ۴ . یشت ۱۰ و ۵۹ . یشت ۱۳ و ۸۶ . یسنا ۱ و ۱۶ . یسنا ۱۱ و ۷ . [illegible] وند ۲ و ۲۷ . ۲۸ . ۳۱ . ۳۲ . ۳۵ . ۳۶ . [illegible] ۱/۶ (۱/۷) وند ۳ و ۳۶ — ۳۸ وند ۱۷ و ۳ . [illegible] ۱/۷ یسنا ۱۰ و ۱۷ . [illegible] ۱/۷ وند ۲ و ۳۱ . ۳۲ . وند ۶ و ۲۹ . ۳۱ . [illegible] ۳/۱ وند ۷ و ۷۵ . [illegible] ۳/۲ وند ۱ و ۳ . یسنا ۱۰ و ۴ . [illegible] ۳/۲ وند ۶ و ۳ . یسنا ۲ و ۱۶ . یشت ۱۳ و ۲۸ . [illegible] ۳/۶ یسنا ۱ و ۱۶ . یسنا ۳ و ۱۸ . مانندههای

و ، .

2-earth, clay

زمین خاک

۲/۳ وند ۷ و ۱۵ ۰ ۷۴ ۰ ۷۵ ۰ وند ۹ و ۲۹ ۰ ۳۰ ۰ مانندها: ، و

، و .

3-the angel presiding over the earth Zamyad Yazad.

فرشته یا نیروی نگهدارنده و نگهبان زمین ایزد زامیاد

۲/۱ سی‌روزه ۲ و ۲۸ .

۶/۱ سی‌روزه ۱ و ۲۸ .

zémaini :

pertaining to earth or clay;

زِمَئینی

زمینی ، وابسته به زمین یا خاک

zémaini-pačika :

a maker of earthen vessels; a potter;

زِمَئینی پَچیکَ

سفالگر ، کوزه‌گر

سازندهٔ خمره گلین ۱/۵

وند ۸ و ۸۴ .

zémaẽnya, zémaẽni :

earthen, of earth (as vessels);

زِمَئینْیَ زِمَئینی

گلین ، خاکی ، از خاک (مانند آوندهای سفالی)

۱/۱ وند ۷ و ۷۵ ۰ وند ۷ و ۱۳ .

zémaka :

the demon of futal winter, the winter fiend;

زِمَکَ

زمستان سخت و کشنده ، دیو زمستان . سرمای سخت کشنده زمستان ۱/۱۰

وند ۴ و ۴۹.

zémana; [illegible] . از ریشه [illegible] = ریشه [illegible] ، شماره ۱۰

the power of conceiving or bearing(young one's) زِمَن

نیروی گمان یا نیروی بردباری (جوانی) مانند: [illegible] - [illegible] .

zémar-gūz : [illegible] . [illegible]

buried in the earth; hidden beneath the earth زِمَرْ گوز

(orig.) در زیرزمین پنهان شده (بن) در زمین فرو شده

[illegible] = [illegible]

[illegible] = بگذار اهریمن را در زیرزمین پنهان باشد= فرگرد ۴ و ۳.

let Angra Mainya be hid beneath the earth.

[illegible] ، نرینه ۱/۳ فرگرد ۴ و ۳. [illegible]

[illegible] ، نرینه ۲/۳ یسنا ۹و ۱۵. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱.

zémasčiΘra : [illegible] . [illegible]

(stars) that have the seed of the earth. زِمَشْ چیثْرَ

زمستان گونه،(ستاره‌ها) که از زمین تخمه دارند (درهنگام زمستان بانگیزه سرماویخ‌بندان گونه ستاره‌ها در روی زمین از یخ نقش می‌بندند= [illegible]

نرینه ۱/۳ یشت ۱۲ و ۳۰. [illegible] ، نرینه ۲/۳ سی‌روزه ۲ و ۱۳.

[illegible] نرینه ۶/۳ سی‌روزه ۱ و ۱۳.

[illegible] . ([illegible]) ([illegible])

zémōištva : زِموئیشْتْوَ

a brick made of clay; خشت‌گلی، آجر از گل ساخته‌شده.

[illegible] ۷/۱ وند ۸ و ۱۰.

zém-fraΘaṅh : [illegible] . ([illegible])

the extent of the earth; زِمْ فْرَثَنْگْهْ

پهنه زمین ، اندازه از زمین

۱/۱ (۲/۱) یشت ۱۰ و ۹۵ .

2- wide as the earth; as extensive as the earth.

۲- پهن مانند زمین ، پهناور مانند زمین

خانهٔ نشیمن به‌فراخی زمین ، پهن به پهناوری زمین کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ ز ۴۴ .

a dwelling as wide as the earth.

۲/۳ یسنا ۶۰ و ۴ . یشت ۱۳ و ۳ .

zémb :

to destroy. to crush.

زِمْبْ

ویران کردن ، نابود کردن ، خرد و له کردن

hãnm-zémb :

to bruise, to beat down;

هانْم زِمْبْ

کوبیدن ، سائیدن ، به پائین کوفتن

۲/۳ یشت ۱ و ۲۸ .

zém-varéta :

نرینه .

akind of soft dry earth or day or clay.

زِمْ وَرِتَ

(زمین نرم)

یک جور زمین خشک و نرم ، یا گلین = نرم = soft

۲/۱ وند ۹ و ۱۱ .

zéréδa :

کماسه

the heart; the conscience.

زِرِذَ

دل ، وجدان ، کانون

۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۲ . مانند :

zéméδa :

نرینه)

name of a mountain; probably, to the South of Iran. زِمَ

نام کوهی و می‌باید درشمال ایران باشد . و(گلدنر) ۱/۱ یشت ۱۹ و ۱

zérěδō-kéréta :

زِرِزوٌ کِرِتَ same as. مانند

zéviš :

to love; to feel affection for. زِویشْ

دوست داشتن ، مهربانی کردن

اندریافت مهربانی

zévištya :

friendly, kind, desirable; زِویشْ یَ

دوستانه ، مهربانی ، دلخواه ، برابر آرزو

نرینه ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۹ . نرینه ۱/۳ یسنا ۸ و ۲ . نرینه ۲/۳ یسنا ۵۰ و ۷ . مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۲۱ . مادینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۱ .

zévya :

worthy of invocation, inclined to the appeal; زِوْیَ

شایسته برای یاری ، آماده به پناه دادن ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۴ .

z̆ōižda :

filthy, foul, impure. زوٌیژدَ

پلید ، چرکین ، پلشت ، ناپاک

= ناپاکترین – پلیدترین ، چرکین ترین . ۳/۲ وند ۷ و ۲ . ۳ ۰ ۵ . وند ۸ و ۱۶ – ۱۸ . ۷۱ . وند ۹ و ۲۶ .

zōišni :

weak, feeble.

زُوئیشنی

لاغر، نزار، کم‌زور، ناتوان

مادینه ۴/۱ وند ۷ و ۷۰.

zānΘa : (۱-۰)

birth, rising creation.

زانْثَ

زایش، برپاشدن‌آفریده، پورداود: آفرینش.

۲/۱ وند ۵ و ۲۱. وند ۱۰ و ۱۸. یسنا ۴۸ و ۵. ۲/۱

وند ۲۱ و ۶. ۱۰. ۱۴. ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۱۳ و ۵. نیایش ۴ و ۳

۵/۱ یسنا ۱۹ و ۸. ۷/۱ (۴/۱) وند ۲۱ و ۴ و ۸

۱۲. ۱۶. ۷/۱ یشت ۱۳ و ۹۳. یشت ۱۷ و ۱۸. و۷/۱

یسنا ۴۳ و ۵. یسنا ۴۸ و ۶.

zānΘar : ۱-۰

one who begets or procreates;

زانثَرْ

فراهم‌کنند، درست‌کننده، آفریننده

۱/۱. یسنا ۴۴ و ۳.

zānΘwa: ۲-۰

wisdom, discretion;

زانثْوَ

خردمند، فرزانه

مانند

zānhyamna :

زننْهْ یَمْنَ

same as. شماره ۱ مانند

zgaΘ :

to go, to pass away, زَگْث

رفتن ، گذشتن از جایی

واژه [illegible] . یک دگرگونی از واژه [illegible] . = رفتن است .

aipi-zgaΘ : [illegible]

to run away, to perish, آئیپی زَگْث

to fade away; بکناری گریختن

مردن ، پژمردن ، نابود شدن . [illegible] = تن

مردگان‌افسرده و نابود می‌شوند ۳/۱ وند ۹ و ۴۶ .

us-zagaΘ : [illegible]

to dart, to hurl. ئوش زَگْث

با نیزه و خدنگ زدن ، پرتاب کردن ، انداختن

[illegible] + [illegible] = [illegible] = زمین [illegible] .

نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۳۱ .

zgad: = [illegible] از ریشه [illegible]

to flow, زَگْد

روان شدن، روانه کردن ، روانه شدن

[illegible] از ریشه ساختمان [illegible] .

fra-zgad : فرَ زَگَد

to flow onward. بجلوروان‌کردن

[illegible] . ۳/۱ یشت ۵ و ۹۶ . یشت ۱۲ و ۲۴ .

to flee away.

۲- گریختن [illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۵۶ . ۸۲ .

ztayaw : [illegible]

in that breeze. زتَیاو

= در آن نسیم، به آن وزش

zdi :

declare, make known.

زْدی

آگاه باش، بدان، یسنا ۳۱ و ۱۷. = شناختن از ریشه = آگاه شدن، شناساندن، دانستن. پورداود : = باش.

zbaurvaiθina :

of the family of Zbaurvant; the son of Z.

زْبَئورْوَئیثینَ

از خانوار زبور وند. پسر زبور وند. ۶/۱۰۲ یشت ۱۳ و ۱۰۶.

zbaurvant :

name of an illustro name of an illustrious personage.

زْبَئوروَنْتْ

نام یک روشناس ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۶.

zbar :

to be crooked; to be crooked in conduct to deceive; to rush upon.

زْبَرْ

کج‌کردن، در رهبری کجروی کردن، فریب دادن، یورش کردن به

خرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۰. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۲. مانندهٔ:

zbaranh :

name of the mountain in Raga from which the River Dareja flows; the high bank(of the River Dareja.)

زْبَرَنْگَهْ

زبرنگه نام کوهی است در رُغه (ری) که رودخانه درجه از آن روان می‌شود. کناره بالای رودخانه درجه ۷/۱ وند ۱۹ و ۴. ۱۱.

zbaréθa-zbar (از ریشه) =

زْبَرِتْ، زْبَرْ
the leg(of an evil person or a Daova).
شاخه پای (مرد بد یار بد)
[Avestan] ۴/۲ یسنا ۹ و ۲۹.

zbi,zbā : [Avestan]
زْبی ، زْبا
to invoke, to call on for assistance;
to praise;
نیایش کردن
یاری خواستن ، برای کمک خود کسی را خواندن ، خواهش کردن . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۲۶ و ۱ . یسنا ۷۱ و ۱۱ . یشت ۱۲ و ۳ . یشت ۱۳ و ۲۱ . سی‌روزه ۲ و ۳۰ . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۵ یسنا ۴۶ و ۱۴ . یسنا ۵۱ و ۱۰ . [Avestan] ۳/۱ یشت ٥ و ۸۳ . یشت ۱۳ و ۳۴ . [Avestan] ۱/۳ . یشت ۱۲ و ۳ . یشت ۱۵ و ۱ . [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۷ . [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۵ و ۴۹ . [Avestan] ۳/۱ یشت ۴ و ۲ . [Avestan] ۳/۱ . یشت ۱۳ و ۲۸ . [Avestan] نرینه ۴/۱ یسنا ۲۰ و ۳ یسنا ۴۹ و ۱۲ . یشت ۱۳ و ۴۰ . [Avestan] ۴/۱ یشت ۱۵ و ۲۰ . [Avestan] نرینه ۶/۳ یشت ۱۷ و ۱۷ .

ava-zbā : [Avestan]
اَوَزْبا
to call on for assistance, to invoke;
برای یاری نامیدن ، نیایش کردن . [Avestan] ۳/۲ یشت ۱۳ و ۳۵ .

[Avestan]
ā-zbā :
آ زْبا
to call upon, to address in prayer;
بنام خواندن
بنام نامیدن در نیایش [Avestan] ۱/۱ یسنا ۱۵ و ۱ . ویسپرد ۶ و ۱ . ۱/۱ یشت ٥ و ۷۷ .

upa-zbā : [Avestan]
ئوپَ زْبا
to call on for assistance.

بیاری خواستن ، نیایش به آن کردن . [Avestan] ۳/۱ یشت ۱۳
و ۶۹. [Avestan] ۲/۱۰ ویسپرد ۵ و ۴۳ = یشت ۲۴ و ۴۳. [Avestan]
[Avestan] ۳/۱ یشت ۵ و ۶۲ [Avestan] ویسپرد ۵ و ۳۸
یشت ۲۴ [Avestan] ویسپرد ۵ و ۳۸ = یشت ۲۴ و ۳۸.

ni-zbā : [Avestan]
to invoke, to praise; نی زْبا
یار خواستن ، نماز کردن ، نیایش کردن
[Avestan] ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۵. ۱۶. ۳۵–۳۹. ۴۲.
[Avestan] ۲/۱۰ وند ۱۹ و ۱۳. ۱۴. ۳۴.
[Avestan] ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۴

zbāta : ([Avestan]) [Avestan]
invoked, called on for assistance; زْباتَ
نیایش کرده ، یاری خواسته
مانندها : [Avestan] . ([Avestan] گلدنر)

zbātar: نرینه ([Avestan]) [Avestan]
one who invokes or calls on for assistance; زْباتَرْ
a prayer
نیایشگر ، نمازخوان ، کسیکه نیایش یا درخواست یاری می‌کند . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۱/۱۴. ویسپرد ۵ و ۱. [Avestan] یشت ۳ و ۱ و ۲.

zyā : [Avestan]
to do harm, to injure زیا
رنجکردن ، آزار دادن ، آسیب زدن . مانندها : [Avestan] ; [Avestan]
[Avestan]

zyāw : [Avestan]

زیاوْ winter

زمستان مانند [Avestan] ، same as

zyāna : [Avestan] .

زیانَ harm, injury, vexation;

زیان ، آسیب ، رنج و آزار

[Avestan] ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۱۱ . [Avestan] = [Avestan] ۶/۳ یشت ۱ و ۲۴ .

zyāni : [Avestan] .

زیانی harm, doing injury. affliction.

آزار کردن ، ناخوش کردن ، بی‌مهری کردن

[Avestan] ۴/۱ یسنا ۱۲ و ۲ . ساخته شده از

zyānm : [Avestan] . از [Avestan] .

زیانْم winter;

زمستان

zrazdāiti : [Avestan] .

زرزدائیتی name on an illustrious personage;

نام کسی روشناس [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵ .

پورداود : ایمان ، باور .

zrayaṅh : (1) [Avestan] . با شماره ۱ کماسه

زَرَینْگَهْ ۱ sea

دریا ، [Avestan] ۱/۱ وند ۵ و ۲۳ وند ۲۱ و ۴ . ۸ . ۱۲ . ۱۶ . یشت ۱۹ و ۶۶ .

[Avestan] ۲/۱ وند ۵ و ۱۶ . ۱۹ . وند ۱۹ و ۳۵ . یسنا ۶۵ و ۳ . یشت ۵ و ۳ . یشت ۸ و ۲۰ . ۳۱ . یشت ۱۳ و ۵۹ . خورده ۴ و ۴ . [Avestan] ۵/۱ وند ۵ و ۱۵ . ۱۷ . ۱۹ . یشت ۸ و ۲۳ . [Avestan] ۶/۱ وند ۵ و ۱۹ . یسنا ۴۲ و ۴ . یشت ۵ و ۴۲ . یشت ۸ و ۳۲ . یشت ۱۹ و ۵۱ . [Avestan] ۷/۱ یشت ۵ و ۳۸ . یشت ۸ و ۸ .

۷/۱ یسنا ۶۵ و ۴ . یشت ۵ و ۴ . یشت ۱۳ و ۷ . خورده ۴ و ۵ ومانندهٔ:

zrayaňh : (2) . با شماره ۲.

name of a noted high-priest of the parthian period(dar.)

زرینگه ۲

زرینگه نام موبد موبدان زمان پادشاهی زنجیرهٔ پارتها

۶/۲ . یشت ۱۳ و ۱۱۵ .

zrayana :

(the waters) of the sea.

زرین

(آب) دریا

مادینه ۲/۱ یشت ۶ و ۲ . خورده ۱ و ۱۲ .

zrāδa : نرینه

a cuirass; an armor for the breast.

زراذ

(سینه‌بند) زره

= دل . یا ریشه = آوا ــ آوا کردن آهن یا جنگ‌افزار .

۱/۱ وند ۱۴ و ۹ .

zrūāyu :

at the appointed time.

زرو آیو

زنجیره زمان، زمان دنبال هم، روزگار

= =گاه، زمان = life = زندگی

۲/۱ یشت ۸ و ۱۱ . (، وسترگارد) ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۵ .

zrvāna : (۱ .)

time.

زروان

زمانه، گاه ۲/۱ . ۶ وند ۲ و ۲۰ . وند ۶ و ۱ . وند ۷ و ۴ . ۴۵

۴۷. یسنا ۹ و ۱۱. یسنا ۶۲ و ۳. یشت ۸ و ۲۸. یشت ۱۹ و ۲۶. خورده ۱ و ۷. خورده ۲ و ۷. سی‌روزه ۲ و ۲۱. ۴/۱ یشت ۵ و ۱۲۹. ۶/۱. وند ۱۹. ۱۳. ۱۶. یشت ۲۴ و ۲۴. سی‌روزه ۱ و ۲۱. گلدنر) ۷/۱ وند ۱۹ و ۹.

zrvō-dāta :

created or made in times immemorial.

زروو دات

آفریده زمان

داده زمانه، ساخته زمانه ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۹. یشت ۲۴. ۲۷.

ꬿ

ta :

this, that, also, he, she, it.

تَ

این ، آن همچنین بمعنی آن مرد ، آن زن و آن برای بی‌جان بکار می‌رود . (در این‌جا [اوستایی]- به [اوستایی] و نام‌های یکسان یا اشاره دگرگونی پیدا کرده برای دانستن به‌فرهنگ‌گرامری‌پیوست نگاه کنید) [اوستایی] = he = آن مرد (نرینه) ۱/۱ وند ۲ و ۱۰ ۰ ۱۴ ۰ ۱۸ ۰ ۳۸ ۰ یسنا ۵۷ و ۱۸ ۰ یشت ۱۰ و ۸۹ ۰ یشت ۱۴ و ۵۶ ۰ [اوستایی] - [اوستایی] ، نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۴۱ ۰ وند ۹ و ۱۵ ۰ [اوستایی] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۶۹ ۰ یشت ۱۴ و ۲۰ ۰ یشت ۱۹ و ۱ ۰ [اوستایی] - [اوستایی] ، نرینه ۱/۱ یسنا ۵۸ و ۴ ۰ [اوستایی] نرینه ۱/۱ یسنا ۵۸ و ۴ [اوستایی] ، نرینه ۱/۱ ۰ ویسپرد ۱۲ و ۱ ۰ [اوستایی] ، یسنا ۴۶ و ۱ ۰ [اوستایی] - = she = آن زن ۰ مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۱ ۰ وند ۷ و ۱۶ ۰ یسنا ۹ و ۴ ۰ ۷ ۰ ۱۰ ۰ ۱۳ ۰ یسنا ۱۹ و ۵ ۰ یسنا ۴۷ و ۶ ۰ [اوستایی] - مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۴۶ ۰ [اوستایی] ، مادینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۰ ۰ [اوستایی] ، کماسه ۱/۱ وند ۵ و ۱ ۰ ۲ ۰ ۵ ۰ وند ۱۳ و ۱ ۰ ۲ ۰ ۵ ۰ ۶ ۰ یشت ۱۰ و ۱۱۳ ۰ [اوستایی] نرینه ۲/۱ وند ۲ و ۱۱ ۰ ۱۵ ۰ ۱۹ ۰ ۲۵ ۰ ۳۰ ۰ یسنا ۶۵ و ۸ [اوستایی] نرینه ۲/۱ وند ۲۱ و ۵ ۰ ۹ و ۱۳ ۰ یسنا ۹ و ۲۴ ۰ [اوستایی] نرینه ۲/۱ یسنا ۲۹ و ۷ ۰ یسنا ۳۱ و ۲۰ ۰ یسنا ۴۳ و ۱۳ [اوستایی] = [اوستایی] ، یسنا ۴۶ و ۶ ۰ [اوستایی] - نرینه ۲/۱ وند ۲ و ۳۲ ۰ وند ۳ و ۲۰ ۰ وند ۱۵ و ۴۸ ۰ یسنا ۸ و ۳ ۰ یشت ۵ و ۹۰ ۰ [اوستایی] نرینه ۲/۱ وند ۹ و ۵۲ ۰ یشت ۱۹ و ۵۱ ۰ [اوستایی] ، نیایش ۱۷ = یشت ۲۲ و ۱۷ ۰ [اوستایی] ، مادینه ۲/۱ وند ۵ و ۱ ۰ ۲ ۰ ۱۴ ۰ یسنا ۱۰ و ۱۵ ۰ یسنا ۲۴ و ۱۰ ۰ ویسپرد ۲۲ و ۲ ۰ [اوستایی] مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱ ۰ ۱۲۰ ۰ خورده ۴ و ۲ ۰ [اوستایی] - کماسه ۲/۱ وند ۳ و ۳۳ ۰ وند ۲۰ و ۵ ۰ یسنا ۹ و ۴ ۰ ۷ ۰ ۱۰ ۰ ۱۳ ۰ یسنا ۴۹ و ۸ ۰ یشت ۸ و ۱۴ ۰ یشت ۱۹ و ۹۶ ۰ [اوستایی] - کماسه ۲/۱ یسنا ۴۹ و ۷ ۰ [اوستایی]

= [illegible] - یسنا ۴۴ و ۱۹. [illegible] - کماسه ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۰.
[illegible] کماسه ۲/۱ یشت ۶ و ۶. [illegible] . [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۲۱ [illegible]
نرینه ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۴ [illegible] . ۳/۱ یسنا ۳۶ و ۳. [illegible] - نرینه ۴/۱ وند ۲ و ۳.
۴. ۷. وند ۱۸ و ۳۱. ۵۴. ۵۷. [illegible] =کیفر این مرد
چیست؟ =?what is the penalty for him ۴/۱ وند ۳ و ۶۳. ۳۷ وند ۴ و
۱۱.

[illegible]. نرینه ۴/۱ یسنا ۲۹ و ۲. یسنا ۵۳ و ۵. [illegible] مادینه ۴/۱ وند ۵ و ۴۹. وند ۷ و
۷۰. وند ۱۵ و ۹. [illegible] - مادینه ۴/۱ یسنا ۴۷ و ۳. [illegible] نرینه ۵/۱ وند ۱۹ و ۲.
[illegible]. نرینه ۶/۱ وند ۶ و ۲۹. [illegible]. نرینه ۶/۱ وند ۲ و ۸. ۱۲. ۱۶. وند ۳
و ۲۵. ۲۱ [illegible] یسنا ۹ و ۲۸. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۳۷. [illegible].
مادینه ۶/۱ یشت ۱۷ و ۲۱. [illegible]. نرینه ۱/۲ یسنا ۳۰ و ۳. [illegible].
نرینه ۱/۲ یسنا ۳۰ و ۳. [illegible] - ۱/۲ یشت ۸ و ۲۲. ۱۳ و ۷۸. [illegible] . ۲/۲ یسنا
۵۱ و ۲. [illegible] ۲/۲ وند ۲ و ۲۸. [illegible] مادینه ۲/۲ یسنا ۴۴ و ۱۸. [illegible] یسنا
۳۲ و ۱۴. [illegible] نرینه ۱/۲ وند ۴ و ۴۳. وند ۵ و ۱۰. ۳۹. ۴۱. ۴۵. وند ۱۸ و ۳۲.
[illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۴ وند ۲ و ۴۱. وند ۱۵ و ۴۹. [illegible] نرینه ۱/۳
وند ۱۳ و ۴۲. ۴۳. یسنا ۹ و ۲۳. [illegible]. نرینه ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۱۱. [illegible].
نرینه ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۱۵. یسنا ۳۹ و ۱. یسنا ۴۸ و ۱۲. [illegible]. مادینه ۱/۳ یسنا ۳۱
و ۱۴. یسنا ۵۵ و ۲. یسنا ۶۵ و ۹. یشت ۱۳ و ۲۷. [illegible]
مادینه ۱/۳ یشت ۱ و ۱۵. [illegible] . مادینه ۱/۳. [illegible] . نرینه ۲/۳ یسنا
۹ و ۲۲. [illegible]. نرینه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹. [illegible] - مرینه ۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۶.
یشت ۱۰ و ۳۷. یشت ۱۳ و ۴۷. [illegible]. نرینه ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۱. یسنا ۴۴ و ۱۱.
[illegible] . نرینه ۲/۳ [illegible] . [illegible]. نرینه ۲/۳
یسنا ۱۵ و ۲. یسنا ۵۱ و ۲۲. یسنا ۷۰ و ۱. [illegible] نرینه ۲/۳ وند ۸ و ۱۰. [illegible]
کماسه ۲/۳ وند ۷ و ۳. وند ۱۹ و ۱۲. [illegible] . مادینه ۲/۳ وند ۴ و ۴۵. وند ۸ و
۱۴. وند ۱۳ و ۴۰ [illegible] - مادینه ۲/۳. [illegible] . مادینه ۲/۳.
ورینکهی‌هاتام. [illegible]. مادینه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۲۷. [illegible] -
کماسه ۲/۳ وند ۳ و ۴۱. وند ۵ و ۱۶. ۱۸. ۲۰. [illegible]. ۲/۳ وند ۷ و ۱. [illegible] کماسه
۲/۳ یسنا ۵۵ و ۴. [illegible] . ۳ و ۳ یسنا ۳۰ و ۱۱. یسنا ۳۲ و ۶. یسنا ۳۴ و ۱۱.
یسنا ۳۸ و ۴. [illegible] - نرینه ۴/۳ یسنا ۳۴ و ۱.

taibyō ; [Avestan] مانند [Avestan] = شما ، thou.،
same as
تَئیبْ یُو = تُوم

tauru : [Avestan] ([Avestan])
تئورو
the demon who empoisons the waters and the adversary of Hauratat

تئورو دیوی است که آبها را زهری و تباه می‌کند و همیستار ایزد خورداد است .
این واژه در نام‌های ویژه نیز بکار می‌رود . مانند [Avestan] ۲/۱۰ وند ۱۰ و ۱۰ .

tauruna : [Avestan]
تَئورونَ
young; tender.
جوان ، نورس ، کوچک ، باریک
مانند : [Avestan] = سگ جوان و کوچک که ازچهارماه‌بزرگتر نیست .نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳۰ . [Avestan] ۲/۱ وند۱۳ و۱۵ و۲۳ .
(نرینه) [Avestan] یک پسربچه کوچک ، نرینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۸ . [Avestan] ۱/۳ یشت ۱۷ و ۵۴ . ۵۵ .

taurva : [Avestan]
تَئورْوَ
to smite, to afflict, to torment, to break down, to destroy;

زدن ، رنج‌دادن ، آزار کردن ، آسیب رساندن ، خرد کردن ، ویران کردن .
واژگون کردن ، نابودکردن . [Avestan] ۳/۱ یشت ۸ و ۸ . یشت ۱۸ و ۲ .
[Avestan] . ۱/۱ یشت ۱ و ۶ . یشت ۱۴ و ۴ . ۷ . ۹ . ۱۳ . ۱۵ . ۱۷ . ۲۱ .
۲۳ . ۲۵ . ۲۷ . [Avestan] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴ . [Avestan]
یسنا ۲۸ و ۶ . [Avestan] ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۸ . [Avestan]
۳/۲ یشت ۱۳ و ۷۸ . [Avestan] ۳/۱ یشت ۱ و ۶ . یشت ۱۳ و ۱۴۲ . یشت ۱۵
و ۵۶ . [Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۰ . [Avestan]

۲/۱ نیایش ۱ و ۶. ... مادینه ۲/۱ یسنا ۵۲ و ۲.
... نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳.

taurvaēti : ... نرینه نام کسی است
name of a person.
تَئورْ وَئِتی
... (... وسترگارد) ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

taurvant : ... (...)
smitting, breaking down, overwhelming.
تَئورْوَنْتْ
زدن ، خردکردن ، خردکننده
شکستن ، فرو ریختن ... نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۷. مانند ...

taurvayant : ... (...)
تَئورْوَیَنْتْ
same as
مانند تئوروَنت. زدن ،خردکردن ، شکستن
خردکردن ، فروریختن ، مانند: ...

taurvāti : ... مانند ...
same as
تَئورْواتی

taurvi : ... مادینه (...)
name of a Daeve.
تَئور - وِی
نام یک دیو (مادینه)
... ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۳.

taeγa : ... (...)
the edge of a weapon or tool; poit, sharpness;
تَئیغَ
جنگ‌افزار تیز و برنده ، لبه برنده ، مانند: ... = دولبه

taēža :

sharpness; (a weapon) sharp and cutting — تَئیژَ

تیز (نرینه) تیزی

… جنگ‌افزار تیز و برنده

taēra : نرینه

name of a peak of Mount Alborz. — تَئیرَ

نام یک ستیغ در رشته‌کوههای البرز، یشت ۴۲ و ۰۳. یشت ۱۵ و ۰۷.

دربند هش درباره ستاره تیر نیز آمده است. و نیز بمعنی گردش خورشید و گردش ستاره آمده است. … ۱/۱ یشت ۱۹ و ۰۶. … ۲/۱ یشت ۱۵ و ۰۷. … ۲/۱ یسنا ۴۲ و ۰۳.

taoxman : seed. تئوخمن

تَئوخْمَنْ = تخم … ۲/۱ (۲/۳) وند ۲ و ۲۵، ۲۷، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۸. یشت ۱۲ و ۱۷.

2- parentage lineage, family.

۲ـ ریشه ـ تخمه ـ دوده ـ نژاد و تیره خانوادگی … ۶/۳ وند ۱۲ و ۲۱.

taožya کماسه

earthquake(haug.). hoar frost (sp. & justi.). sorcery(dar.) — تَئوژْ یَ

زمین‌لرزه (هوگ) شبنم یخزده یا غیرآب (غرو) (اشپیگل، یوستی) جادوگر ی (دار ـ مستتر) … ۲/۳ وند ۱ و ۱۹.

tak : (1) تک با شماره ۱

to endure, to continue, to remain firm; — تَک ۱

پایداری کردن، دنباله داشتن، استوار بجا ماندن

[Avestan] . با شماره ۲

تَک ۲

tak : (2)

to hasten, to flow, to run.

تک = تاختن ، شتابیدن ، تازیدن

یورش بردن ، دویدن ، روان شدن .

to trickle, to fall in drops.

[Avestan] . ([Avestan] -۲.)

تَکَ

taka :

تَکَ، پیروی کردن ، روان شدن ، تاختن

شتابیدن ، رفتن .

flowing, flow.

hastening, going, dripping.

[Avestan] ۴/۱۰ یشت ۱۳ و ۷۸ . [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۰ و ۳۸ . [Avestan] . [Avestan] - [Avestan] .

[Avestan] . ([Avestan]) (از ریشه [Avestan] -۲.)

تَکَثرَ

takaθra :

تند ، شتاب ، چابک

ماننده: [Avestan] - [Avestan] .

speed, celcity;

[Avestan] با شماره ۱ . ([Avestan]) از ریشه [Avestan] -۲ .

تَخمَ ۱

taxma : (1)

strong, powerful, brave.

تخمه ئیریه = تهم = نیرومند ، پرزور ، دلیر ، دلاور

[Avestan] ، نرینه ۱/۱ (۱/۲) وند ۱۹ و ۱۳ . ۱۶ . [Avestan] ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۵ . ۱۲۷ . یشت ۱۳ و ۶۷ و یشت ۱۵ و ۱۱ . [Avestan] - [Avestan] = تهمورث [Avestan] مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰ . [Avestan] ، نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۱ . ۱۱۷ . ۱۴۰ . یسنا ۶۲ و ۸ . ویسپرد ۲ و ۹ . [Avestan] نرینه ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۴ . [Avestan] نرینه ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۴ . یسنا ۱ و ۱۵ . یسنا ۵۷ و ۱ . یشت ۱۰ و ۷۰ . یشت ۱۱ و ۰ . ۲۳ . یشت ۱۳ و ۱۰۳ . [Avestan] نرینه ۸/۱ یشت ۱۵ و ۵۷ . [Avestan] نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۷ . ۳۷ . ۳۸ . یشت ۱۹ و ۷۲ . [Avestan] - مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۲ . ۷۵ . [Avestan] نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۱ . ۲ . یشت ۱۹ و ۱۵ . [Avestan] مادینه ۶/۳ یسنا ۲۶ و ۳ . یشت ۱۳ و ۸۲ . [Avestan]

= نیرومندترین strongest = نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۶.
نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۷. مانند:

از ریشه ۲.

taxmairya :
تَخمَئیریَ
flowing, melting.
پیروی کردن ، نرم کردن ، نرمی ، پیروی
۵/۱ وند ۸ و ۹۳.

taxma : (2)
، باشماره ۲
name of a person
تَخمَ ۲
نام یک کسی ، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۸.

، از ریشه
taxmārét :
تَخمارِت
rushing forth with valour or courage.
بجلوتاختن با دلاوری و نترسی و نیرومندی. ، مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۳.

taxmō-tānšyaṅh :
تَخمُو تانشینگهٔ
stronger than the stronger
نیرومندتر از نیرومند (نیرومندترین)
، مادینه ۱/۱ ویسپرد ۷ و ۳.

taxš̌ : ، و ریشه ۱-
تَخش
to hasten, to urge forward.
شتاب کردن ، بجلوتاختن ، یورش کردن
2- to pour
۳/۳ یسنا ۹ و ۲۲. پاک کردن
۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۷.

tač : [Avestan]

to run, to move with haste.

تَچ

تاختن، با شتاب جنبیدن، جهیدن. [Avestan] ۳/۱ وند ۸ و ۱۰۰–۱۰۳. [Avestan] ۳/۱ وند ۸ و ۱۰۰+۱۰۲. [Avestan] نرینه ۲/۱ وند ۶ و ۲۶. وند ۸ و ۷۳. [Avestan] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۲۰. [Avestan] روان کردن. [Avestan] ۳/۳ وند ۵ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۱۰. [Avestan] یشت ۸ و ۵. [Avestan] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۴. [Avestan] مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۶. یشت ۶ و ۲.

3- to be strong-vigorous;

دلیر و پر زور بودن.

مانندها: [Avestan]

apa-tač : [Avestan]

to recede, to retreat;

اَپ‌تَچ

پس نشستن، به پس کشیدن

[Avestan] یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۱۹ و ۴۰. ۵۶. [Avestan] ۳/۳ وند ۵ و ۱۲. ۱۳. وند ۸ و ۹. ۱۰.

ā-tač : [Avestan]

to go to(a person); to run up to.

آ تَچ

رفتن به (یک کس) به‌بالارفتن، تاختن به [Avestan] ۱/۱ یشت ۵ و ۳۸.

2- to flow fast.

تندروان شدن، جهیدن [Avestan] مادینه ۱/۳ یشت ۸ و ۴۲.

upa-tač : [Avestan]

to push on, to hasten.

ئوپ‌تَچ

از پشت‌هل دادن، شتاب کردن. [Avestan] ۳/۱ یشت ۵ و ۶۴

pairi-tač : [illegible]

to run about or near; پَئیری تَچْ

آواره کردن یا گریزاندن

[illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۷ و ۲۶ ۰ ۳۱ ۰ ۳۵ ۰

fra-tač : [illegible]

to flow onward. فْرَ تَچْ

به پیش روان کردن ، برویه روان کردن (مانند آب)

[illegible] ۳/۱ یسنا ۶۵ و ۳ ۰ یشت ۵ و ۴ ۰ ۱۵ ۰ ۹۶ ۰ نیایش ۴ و ۴ ۰ [illegible] ۳/۳ یسنا ۶۵ و ۳ ۰ یشت ۵ و ۴ ۰ ۱۵ ۰ ۹۶ ۰ یشت ۱۳ و ۵۴ ۰ [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۷۸ ۰ [illegible] بجلوروان می‌سازد ۰ ۳/۱ یشت ۵ و ۷۸ ۰

vī-tač : [illegible]

to be melted. وی تَچْ

گداختن ، گدازاندن

مانند: [illegible]

han-tač : [illegible]

to flow together. هَنْ تَچْ

همراهی کردن ، همدیگر را روان کردن

[illegible] ۳/۱ یشت ۹ و ۶۷ ۰ ومانند:

2- encounter, to bring in to collision;

روبروشدن ، به برخورد روبرو شدن ۰

grappling each other by the arm. با همدیگر گلاویز شدن

با بازوان همدیگر گلاویز شدن

tačanh : [illegible] ([illegible]) کاسه

a circuit, a movement in a circular direction; تَجَنگَه

یک گردش گرد (مدار) یک گردش کننده در مدار گرد 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬢𐬔𐬀 د ۷/۱ وند ۱۵ و۴۵

tačant : 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬥𐬙. تَچَنْت

1- running.

2- flowing.

۱– دویدن ، گریختن ، پیروی‌کردن ، روان شدن

𐬙𐬀𐬗𐬀𐬥 د. ۷/۱ وند ۱۵ و ۴۵. و مانند: 𐬀𐬙𐬀𐬗𐬀𐬥𐬙𐬀 - 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬥𐬙𐬀.

tačat-āp : 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬝-𐬁𐬞. (𐬁𐬞-۰۲) مادینه تَچَتْ‌آپْ

flowing water.

روان شدن آب

𐬙𐬀𐬗𐬀𐬝-𐬁𐬞𐬀 ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۸. یسنا ۶۸ و ۸.

tačat-āpa : 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬝-𐬁𐬞𐬀. 𐬁𐬞𐬀، نرینه تَچَتْ آپَ

making the waters flow.

آب روان ساختن

𐬙𐬀𐬗𐬀𐬝-𐬁𐬞𐬆. ۱/۱ یشت ۱۳ و ۴۴. 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬝-𐬁𐬞𐬀𐬌, ۲/۱یشت ۱۰ و ۶۱. یشت ۱۳ و ۴۳.

tačat-vōuni : 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬝-𐬬𐬋𐬎𐬥𐬌𐬱. 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬝𐬬𐬋𐬎𐬥𐬌 داد تَچَتْ وُئونی

(a wound)that causes the blood to flow.

خون‌ریزی

(زخمیکه) انگیزه خونریزی می‌شود. 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬝-𐬬𐬋𐬎𐬥𐬌𐬱، نرینه ۲/۱وند ۴ و ۳۴.

tačarᵉ : 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬭𐬆. (𐬙𐬀𐬗،) کماسه تَچَر

flowing, flow.

روان شدن ، روان 𐬙𐬀𐬗𐬀𐬭𐬆 - ۲/۱ یشت ۵ و ۹۰.

tači-ap : 𐬙𐬀𐬗𐬌-𐬀𐬞 ۰ ([illegible] - ۰۲)مادینه

running water.

تَچی آپ

ریختن تند آب ، روان شدن تند آب

[illegible] ۰ [illegible] ، مادینه ۱/۲ وند ۱۴ و ۱۲۰

tačin : 𐬙𐬀𐬗𐬌𐬥 ۰ ([illegible] ۰)

flowing, running.

تَچینْ

روان شدن ، دویدن.ریختن و مانندها : [illegible] ، و [illegible]

tačina : 𐬙𐬀𐬗𐬌𐬥𐬀 ۰ ([illegible] ۰)

that can be run or passed over;

تَچینَ

گذرا ، دوان

آن یارای گذشتن و دویدن را دارد . مانند : [illegible]

tanjišta : 𐬙𐬀𐬥𐬘𐬌𐬱𐬙𐬀 ۰

strongest, most vigorous

persistent.

تَنجیْشتَ [illegible] ۰

(فروزه برترین) نیرومندترین ، دلاورترین ، گستاخترین . هر دو واژه از فروزه‌برترین‌واژه [illegible] ساخته شده است . واژه بن [illegible] ، فروزه برتر ازواژه [illegible] از واژه فروزه برتر [illegible] ساخته شده است . [illegible] ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۱ ۰ [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۵ ۰ [illegible] ۰ نرینه ۱/۲ یشت ۵ و ۷۳ ۰ [illegible] نرینه ۱/۲ یسنا ۵۷ و ۱۳ ۰ [illegible] ۰ نرینه۱/۲وند۳و۲۰ ۰ [illegible] نرینه۱/۴یسنا۱۱و۷ ۰ [illegible] - [illegible] ، نرینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۴۱ ۰

tat : 𐬙𐬀𐬟 ۰ مانند [illegible] ۰ same as

تَتْ = این ۰ آن

tat-θwa-peresā-hāiti :
the 44th chapter of Yecnd;
تَتْ ثْوا پِرِسا هائیتی
نام بخش چهل و چهارم یسنا .
۲/۱ یسنا ۴۴ و ۲۱.

taδa :
in that place; there
تَذَ
در آنجا ــ آنجا .
2- at that time, then,
۲ــ در آن هنگام ، سپس
تذ : وند ۵ و ۵۴. وند ۸ و ۳۷–۳۹. ۷۷. ۷۸. یشت ۱۳ و ۳۷.
۷۶. یشت ۱۹ و ۵۱.

tan : تنودن ، کش دادن ، باریک کردن ، دنباله‌دار کردن .
تَنْ

us-tan :
to stretch out (the hands in a supplication posture).
ئوشْ تَنْ
درازکردن . بالاکردن (با دستهای برافراشته به نیایش)
مانند:

pairi-tan :
to draw off
پَئیری تَنْ
آنسوکشیدن ، دورترکشیدن ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۷.
یسنا ۷۱ و ۱۵.
۱/۱ یسنا ۱۹ و ۷. یسنا ۷۱ و ۱۵.

fra-tan :

to move or run forward. فَرَتَنْ

بجلودویدن یا روان شدن. [Avestan] + [Avestan] + [Avestan]... = [Avestan]. ۳/۳ یشت ۱۰ و ۲۰.

tanasu : [Avestan]

possibly, for [Avestan] and [Avestan]

تَنَسو

۱ ــ ساختار واژه [Avestan] + [Avestan] = این یا آن لاشه.

۲ ــ ساختار واژه [Avestan] + [Avestan] = چست. چالاک

۳ ــ معنی آمیخته [Avestan] , [Avestan] = این لاشه است.

[Avestan] یشت ۱۲ و ۰۳۷۰۸ [Avestan] گلدنر.

tanu : ([Avestan]) [Avestan]

the body,

تَنو

تن، اندام، کالبد، پیکر

[Avestan]. ۱/۱ وند ۵ و ۱۲ وند ۷ و ۵۱ وند ۹ و ۳۱. [Avestan]. ۲/۱ وند ۴ و ۱۷. وند ۵ و ۵۴. ۵۶. وند ۹ و ۱. ۱۵. ۳۱. ۳۳–۳۵. وند ۱۱ و ۳. وند ۱۶ و ۱۴ یسنا ۳۳ و ۱۰. یسنا ۶۸ و ۲۳. [Avestan] ۲/۱ وند ۸ و ۱۱–۱۳. [Avestan]. ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۸. [Avestan]. ۴/۱ وند ۷ و ۷۰. وند ۱۳ و ۱۹ یسنا ۳۰ و ۲. یشت ۶ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۰۷. یشت ۱۴ و ۳۸. یشت ۱۶ و ۱۷. یشت ۱۷ و ۲۲. [Avestan]. ۵/۱ وند ۱۹ و ۲۰. [Avestan]. ۵/۱ وند ۲۰ و ۱. ۲. [Avestan]. ۶/۱ وند ۴ و ۵۰. ۵۱. ۵۲. وند ۱۰ و ۵ و ۶. ۹. ۱۰. ۱۳. ۱۴. وند ۱۶ و ۷. یسنا ۹ و ۱۹ یسنا ۵۳ و ۶. ویسپرد ۷ و ۲. یشت ۲ و ۱۲. یشت ۱۰ و ۱۰۸. یشت ۱۳ و ۲۰. یشت ۱۴ و ۲۹. یشت ۱۶ و ۷. [Avestan]. ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۴. یسنا ۳۳ و ۱۴. ویسپرد ۵ و ۲. [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴. [Avestan]. ۲/۳ یسنا ۱۱ و ۶۰. ویسپرد ۵ و ۱۰. ۲۳. [Avestan]. ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۱. [Avestan]. ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۲. [Avestan]. ۴/۳ یسنا ۱۰ و ۸. یسنا ۵۷ و ۲۶ یشت ۱۰ و ۱۱ خورده ۸. [Avestan]. ۶/۳ وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۱۶. ۱۸. ۲۰. یسنا ۱۶ و ۱۰. یسنا ۶۵ و ۷. یشت ۲۱ و ۵. [Avestan]. ۷/۳ فرگرد ۴ و ۳.

tanu-kéréta :

produced from the body.(lit). begotten of one's own body.

تَنو کِرِتَ

ازتن فراهم شده ، آفریده شده از تن یکی .

نرینه ۱/۳ یشت ۲۳ و ۰۱ یشت ۲۴ و ۰۱

tanu-droj :

subjecting one's body to Druj.

تَنو دْروج

تن بدروغ آلوده از دروج پیروی کردن .

تن. = پیروی کردن یک تن از مانثره:

۱/۳ وند ۱۶ و ۰۱۸ وند ۱۷ و ۰۱۱

tanu-pe'reΘa :

to fill the body with sin; to be guilty;

sinful, guilty;

تَنو پِرِثَ

آلوده کردن تن به گناه، بزهکار بودن ، گناه‌کار بودن .

پورداود : مرگ ارزان .

گناهکار، بزهکار ۱/۱ (۱/۳) وند ۱۶ و ۰۱۸ وند ۱۷ و۱۱

۶/۳ وند ۱۲ و ۰۱ ۰۳ ۰۵ ۰۷ ۰۹ ۰۱۱ ۰۱۳ ۰۱۵

۰۱۷ ۰۱۹ وند ۱۸ و ۶۲. و مانندە:

tanu-mazãh :

of the size of the body;

as large as the body;

تَنو مَزَنْگَهْ

بزرگ‌اندام

مانند تن بزرگ ، بلنداندام . ۲/۱ وند ۱۸ و ۰۲۹

tanu-mãnΘra :

subjecting one's body to Manthra.

تَنو مانْثْرَ

پیروی کردن تنی از مانتره

پیروی تن از سخنان ورجاوند و سپنتایی . نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۹۱ . یشت ۱۰ و ۱۳۷ . نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۱ . یشت ۱۰ و ۲۵ . نرینه ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۴ . یسنا ۳ و ۲۰ . یسنا ۳ و ۲۰ . یسنا ۵۷ و ۰۱ ۳۳ . یشت ۱۱ و ۲۳۰ . یشت ۳۳ و ۹۹ . ۱۰۶ . مانندهٔ :

tanura : . نرینه

an oven; a baker's fire. تَنورَ

تنور . آتشدان زمینی ، کوره نان‌پزی ۵/۱۰ وند ۸ و ۹۱ .

tanuš : (...) کماسه

the body.(orig.); the heart; تَنوش

تن (بن) اندام ، پیکر . دل ، کانون تن .

۷/۱ یسنا ۴۳ و ۰۷ .

tanya : (...)

extensive, wide(lit.); تَنْ یَ

پهناور و پهن

1- name of a country. ۱ــ نام یک کشور

2- name of an illustrious personage; of the land of Tanya;

۲ــ نام یک کس نامور و با آوازه از کشور تینه

= ما می‌ستائیم فروشی

تهرتیو پارسا را و آشورا که یک تن است از کشور تینه ۶/۱ مادینه یشت ۱۳ و ۱۲۵ .

tap :

to grow hot, to be heated, to shine. تَپْ

تپیدن ، تف ، گرمی ، زنش دل ، گرم شدن ، درخشیدن .

[illegible] ۳/۱ یشت ۶ و ۱.

یشت ۷ و ۴. نیایش ۱ و ۱۱. نیایش ۳ و ۶. [illegible] ۳/۱۰۹ یشت ۱۷ و ۲۰. مانند: [illegible]

ā-tap : [illegible]

to shine

آ تَپْ

درخشیدن [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۴۱.

tafta : [illegible] ([illegible])

heated, excited, fever-sick.

تَفْتَ

گرم شده، تب بیماری

هیجان زده، [illegible] نه‌کسیکه تبدار و هیجان زده است.

tafnaṅh : [illegible] ([illegible])

heat, warmth.

تَفْنَنْگْهْ

گرم، گرمی، داغی. تفته

tafnaṅhvant : [illegible]

warmth-giving; epithet of the moon.

تَفْنَنْگْهْوَنْتْ

گرمی‌دهنده، گرمابخش، پاژنام ماه = [illegible]

نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۵. نیایش ۳ و ۷.

tafnu : [illegible] ([illegible])

heat, heat of fever, fever.

تَفْنو

تب و گرمی [illegible] ۱/۱ = گرمای آتش (۲/۱) وند ۲۰ و ۱ و ۲.

گرمی، تب گرمی از تب‌داری، تب‌داری

[illegible] ۱/۱ یشت ۲۴ و ۵۰. [illegible] ۱/۱ وند ۷ و ۵۸. [illegible]

۱/۱ وند ۷ و ۷۰. [illegible] ۸/۱ وند ۲۰ و ۷. یشت ۳ و ۸. [illegible] ۶/۱

وند ۲۰ و ۳. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۱.

tafnu-tafnōtéma :

تَفنو تَفنوٚ تِمَ

the fierest of the fiery,

the hottest of hot fevers.

سوزانترین ، آتش یا داغترین گرما ، گرمترین گرمای تب .

۲/۱ یشت ۳ و ۱۵ .

tafsa : (از ریشه .)

تَفسَ

inehoative base. to grow heated;

تفسیدن ، گرمی دادن ،

۳/۱۰ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۱۹ و ۴۰ .

۳/۳ وند ۳ و ۳۲ .

tar :

تَمَ

to grow dark, to become dim

تاریک شدن ، تاریکی گرفتن ، مانند : و .

taya : ( ) ازریشه .

تَیَ

stealthily(lit.); secretly(adv.)

دزدکی ، نهانی ، رمزی ، از آمیختن واژه‌های و . درست شده است . ... = آشکارا ، هویدا ، یسنا ۳۱ و ۱۳ .

tar :

تَرْ

to rout, to put to flight, to repel.

آشوب کردن ، تارومارکردن

بیزار کردن ، پدافندکردن ، پورداود : شکست دادن . ۳/۱ یشت ۸ و ۸ . ۳۹ . ۲/۱ نرینه نیایش ۱ و ۶ .

2- to rush with violence.

به‌سختی یورش کردن ... کار واژه متعدی. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۷۷.

3- to pass over.

چشم‌پوشی کردن از

vī-tar :

to cross; to spreas over.

وی تَرْ

گذردن = گذرکردن، پهن کردن. ... = به‌سراسرتن‌پهن‌کردن

tara : ( )

repelling, averting, freeing.

تَرَ = پدافند. آزادی رهایی

مانند:

2- free, far from, keeping.one's self off

آزاد، رها. مانند: ...

tarađāta : (... -۲)

created higher(than the other creations).

تَرَذاتَ

آفریده برتر.

(ازسایر آفریدگان) ... کماسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱. ...

نرینه ۲/۱ یسنا ۲۵ و ۵. ... (... گلدنر)

نرینه۱/۲یشت۲و۶. ... - کماسه۱/۲یشت۱۹و۹. ...

... نرینه ۶/۱ یسنا ۲۲ و ۲۴. یشت ۲ و ۱. یشت ۱۵ و ۵. ۵۸.

سی‌روزه ۱ و ۲.

tarép :

to snatch away, to deprive

تَرِپْ

ربودن، غاپیدن، دورکردن، بی‌بهره‌کردن ... (...

گلدنر) ۳/۱ یسنا ۱۱ و ۵.

tarés :

to fear, to be afraid, تَرِس

ترسیدن [illegible] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۳۸. [illegible]
۳/۳ یشت ۱۴ و ۳۸. [illegible] (حالت) = ترس ۳/۱
یشت ۱۹ و ۱۰۱. [illegible] یشت ۱۰ و ۳۶. [illegible]
نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۱. یسنا ۵۷ و ۱۸. یشت ۹ و ۴. [illegible] نرینه ۲/۲ یشت
۱۰ و ۱۰۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۱۸. یشت ۹ و ۴.

avi- ## [illegible]

to fear from one side; آوی تَرِس

از یکسو ترسیدن [illegible] = ترس زده، بیمناک
و ترسویی، ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۴. از پهلو ترسیدن (پوستی بی‌ترس)

paiti-## [illegible]

to fear from the opposite side. پَئیتی تَرِس

از روبرو ترسیدن.
[illegible] = از روبرو شدن با هم ترسیدن‌ویکه‌خوردن
یشت ۱۰ و ۴۱.

fra-## [illegible]

to tremble فرتَرِس

از ترس لرزیدن [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۳۳. یشت ۱۰ و ۱۳۴۰۹۷
یشت ۲۴ و ۲۷. [illegible] ۳/۳ وند ۱۹ و ۳۳. یشت ۱۰ و ۶۹. ۹۷.
یشت ۲۴ و ۲۷. [illegible] = بیمناک کردن، ترساندن. ۳/۳ یشت ۱۱ و
۶.

tar ěš : [illegible]

to feel thirsty تَرِش

تشنگی، تشنه‌شدن، مانند: [illegible] = تشنه

tarē : پیشوند

prefix, athwart, cross; perverse, bad, low. تَرِ

از این‌سو به آن سو، گذر، از راه درکردن، گمان ترمنشی، بد، بالابرای‌مانند = اندیشه بیزاری به.

taremaiti :

perverted conception(lit.);arrogance; insolence. تَرِمَئیتی

خودبینی، ترمنشی، گستاخی (کس گمراه، کسی که منش گمراهی و بیدینی دارد) ادبی. ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۴.

tarō :

prep.) through; over; across; تَرُوْ

این واژه سه‌گونه با واژه‌های دیگر به پیکره‌ٔ وات فزونی، صفت، قید، بکار می‌رود. ازهر سو، بسوی، بالای، سراسر، درپهنه

وند ۱۸ و ۵، ۶. وند ۱۳ و ۲۸. وند ۱۴ و ۱۶. وند ۱۸ و ۷۴. وند ۱۹ و ۳۰. وند ۲۱ و ۵. ۹. ۱۳. یشت ۱۰ و ۱۱۸. وند ۱۹ و ۳۰. یسنا ۷۱ و ۱۶. یسنا ۱۹ و ۶. یشت ۱۰ و ۱۳.

2- above, more than. وند ۱۵ و ۹. ۱۰. بالای، بالاتر، بیشتر از

وند ۵ و ۳۶. وند ۸ و ۳۳. وند ۹ و ۴۶.

3- adve.) outside, at the door.

۳ــ قید جا: بیرون در پیش درب.

4-prefix)-perverse, athwart;evil.. وند ۳ و ۲۹.

۴ــ پیشوند: ترمنشی، خودبینی، خودپسندی بدی

##.-idīti : مادینه:

disregard, contempt, scorn; تَرُوئی دیتی

بخواری ، خوارشمردن ، پست‌شمردن

[illegible] ۱/۱ یشت ۱ و ۵. نیایش ۱ و ۲. [illegible]
[illegible] =
بخشنودی اهورامزدا و بخواری انگره‌مینو: خورده اوستا ، اوستای کشتی

##-tbaeša : [illegible]
free from malice تَرُوتَبَئیش ([illegible])

رها ازبداندیشی ، آزاد از بدخواهی

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

[illegible] ([illegible]) کماسه
##-piθwa :

bad food or nourishment; تَرُوپیثوَ

خورش بد

[illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۲۰–۲۷. یشت ۲۴ و ۹.

##-maiti : ([illegible]) [illegible]
perverted conception(lit.):arrogance; insolence; تَرُو مَئیتی

منش گمراهی (ادبی) ترمنشی ، خودپسندی ، گستاخی ، گمراهی ، بیدینی

[illegible] و [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۵.

##-mata : ([illegible]) [illegible]
thinking perversely, refractory. تَرُومَتَ

اندیشیدن بهرزه‌گی ، هرزه‌اندیش

خودسر ، سرکش [illegible] ۲/۳ یشت ۳ و ۱۱. ۱۵. [illegible]
۸/۳ یشت ۳ و ۸.

##-yāra : ([illegible]) [illegible]

ترُوْ یارَ (strenght) lasting for more than a year.

ماندنی بیش از یکسال

(نیرومندی یا پایداری) که بیشتر از یکسال بماند . کماسه ۲/۱

یشت ۱۹ و ۵۴.

taršu :

تَرْشو

grains.

دانه‌ها (حبوبات) مانند گندم ، جو، لوبیا ، باقلا ، ذرت ، گِورس ماش و دیگر دانه‌ها .

. یشت ۱۹ و ۵۸. خورده ۱۲.

taršna :

تَرْشْنَ

thirst;

تشنگی ، ، ۱/۱ وند ۷ و ۷۰. ۲/۱ یشت

۹ و ۱۰. یشت ۱۹ و ۶۹ و ۹۶.

taršvanh :

تَرْشْوَنْگْه

maker, creator;

سازنده ، آفریننده ، پدیدآورنده

= آفریننده چیزهای ــ خوب. ۲/۱ یسنا ۷۰ و ۱.

taršta : = ترسیدن

تَرْشْتَ

to fear,

taršti : مادینه

تَرْشْتی

fear, dread; terror;

ترس ، ترسناک ، مایه ترس ، بیم ، هراس

= ترس‌آور ، ترسناک

tava :
same as thou.
تَوَ
مانند . = ای تو برای نیایش
مال تو، از برای تو.

tavan :
strong, powerful.
تَوَن
توان، توانایی، نیرومندی ، نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۳۳.

tavā :
(thine). same as thou
تَوا
(از برای تو) مانند تو ای تو در نیایش.

tavi :
تَوی
مانند same as
تندی، سختی

taš :
to fashion, to chisel, to model;
تَش
تراشیدن، درست کردن
ساختن، اندازه‌کردن، گونه دادن ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۱۱. یسنا ۵۱ و ۷. یسنا ۶۵و۱۵. ۳/۱۰ یسنا ۲۹ و ۱. ۷. = دوم کس = ساخت. یسنا ۴۴ و ۷. ۳/۱۰ یسنا ۱ و ۱. یشت ۱۹ و ۵۲. یسنا ۲۹ و ۶. ۳/۲ (فعل متعدی) یسنا ۱۰ و ۱۰. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۹. کماسه ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۰. ۳۷.

avi-taš :
to shave, to make smooth by scraping;
آوی تَش

تراشیدن، هموار ساختن با تراش، تراش دادن.

[Avestan] ۳/۱ وند ۵ و ۲.

hãnm-taš : [Avestan]

to make, to build;

هانْم تَش

ساختن، ساختمان کردن. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۰. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۴۷ و ۳. [Avestan] یشت ۵ و ۱۲۰. [Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳ و مانند‌ه: [Avestan]

taša : [Avestan]

an adze, an axe.

تَش

تیشه، تبر [Avestan] ۲/۱ وند ۱۴ و ۷.

tašan : ([Avestan]) [Avestan]

creator, maker; one who models.

تَشَن

آفریننده، سازنده

کسیکه اندازه می‌کند. [Avestan] ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۲. یسنا ۳۱ و ۹. یسنا ۴۶ و ۹. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۳۹ و ۱. [Avestan] ۴/۱ یسنا ۱ و ۲. یسنا ۷۰ و ۲. سی‌روزه ۱ و ۱۴. فرگرد ۶ و ۱. [Avestan] ۶/۱ ویسپرد ۹ و ۵.

-tašta : (1) ([Avestan]) با شماره ۱ [Avestan]

dish. a cup used for ceremonial purposes.

تَشتَ ۱

تشت

تشت یا آوندیکه در آئین دینی بهدینی بکار می‌رود [Avestan] ۳/۱ (۵/۱)، یسنا ۱۰ و ۱۷. [Avestan] ۳/۱ وند ۹ و ۹. [Avestan] ۴/۱ ویسپرد ۱۰ و ۲. [Avestan] = تشتِ هوم. تشتیکه شاخه‌های کوچک (ترکه) هوم را پیش از کوبیدن در آن می‌نهند. ۱/۳ وند ۱۴ و ۸. [Avestan] ۲/۳ وند

۵ و ۳۹ ، ۴۰ .

2- a(culinary) vessel.
یک (در خور آشپزخانه) آوند .

eating vessels(as plates, dishes, &c.)

[Avestan] = آوندهای خوراک‌خوری مانند (سینی ، دوری ، بشقاب دیگر) ۱/۳ وند ۷ و ۷۳ .

: (2)
[Avestan] . باشماره ۲ مانند [Avestan] .

same as
تَشتَ ۲

tašti :
[Avestan] ([Avestan]) مادینه

making, forming, interweaving.
تَشتی

ساختن ، ساختمان کردن

درهم‌بافتن ، مانند : [Avestan] .

tā : (1)
[Avestan] . با شماره ۱ ([Avestan]) پیشوند

to stretch, to extend, to practise the ft;
تا ۱

کشیدن ، کش دادن .

درازکردن ، دنباله دادن ، دزدی پیشه‌کردن ، پیروی کردن

tā : (2)
[Avestan] . با شماره ۲ .

see to [Avestan] . نگاه کنید به [Avestan]
تا ۲

این ، آن ، آن مرد ، آن زن .

tāta :
[Avestan] .

flowing, runing(water);
تاتَ

روان شدن ، دویدن ، (آب)

[Avestan] = آب روان ، flowing waters مادینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۵ . [Avestan] . مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۴۷ .

tāt : ([illegible] ۰۱-) [illegible]

extending, continuing.

تاتْ

کشیدن ، دنباله‌کردن ، کش‌دار نمودن

ریشه [illegible] = دنباله دادن . [illegible] = برای همیشه

for evermore = ۴/۱ یسنا ۶۲ و ۶. مانند: [illegible] .

tāya : ([illegible] ۰۱-) [illegible] .

a rove , a robber, a thief.

تایَ

راهزن ، دزد (از ساختمان واژه [illegible] .)

[illegible] ۵/۱ یسنا ۱۲ و ۲.

tāyu : [illegible] .

a robber, a thief,

تایو

راهزن ، دزد [illegible] ۱/۱ وند ۴ و ۱. وند ۱۳ و ۱۰. [illegible] .
یسنا ۶۵ و ۸. [illegible] ۲/۱.۶ وند ۱۳ و ۱۷ . ۱۸ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و
۲۱ . یشت ۱۲ و ۷. [illegible] ۶/۱ وند ۱۳ و ۴۴ . ۴۷ . [illegible] .
۶/۳ یسنا ۳۶۱ یشت ۶ و ۴. از ساختمان [illegible] .

tāyūiri : [illegible] .

chiken-soup(j.); food obtained from living creatures (sp.); bread(ham); thin bread(Dar.);

تایوئیری

این واژه به‌چند جور گوناگون
دانشمندان گزارش کرده‌اند : ۱ــ آبگوشت‌جوجه (یوستی) خورشی از جانداران (اشپیگل)
نان (هارلز) نان نازک (دارمستتر) [illegible] .
۶/۳ وند ۱۶ و ۷.

tāvaréna : ([illegible]) [illegible] .

of that creed, belonging to that creed;

تاوَرِنَ

باخستو (باورداشت)
(بااستوار) از آن باورداشت. وابسته به آن باورداشت. یسنا ۱/۱۲ و ۰۷

مادینه
tā-vé-urvātā-hāiti :
تا و ئورواتا هائیتی
31th chapter of Yacna.
نام سی‌ویکمین بخش یسنا
یسنا ۲/۱ ۳۱ و ۰۲۳

tāšt : same as ، مانند
to fasion
تاشت
تراشیدن

tāšta : ( )
made, shapen, formed,
تاشتَ
ساخته، اندام‌یافته، گونه یافته
پیکره یافته، مانند

tiγri : نرینه ( )
an arrow,
تیغری
تیر، پیکان، خدنگ ۱/۱ یشت ۸ و ۰۶ ۰۳۷

tij :
to sharpen;
تیغ
برا، تیز، تیزکردن. مانند:

tiγra : ( )
sharp, pointed;
تیغرَ

تیغ ، نوک‌تیز

[illegible] . کماسه ۳/۱ وند ۹ و ۱۰ . [illegible] . نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۹ .
[illegible] . نرینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۳ . [illegible] . ۲/۳ وند ۳ و ۳۵
ساخته شده از [illegible] = تیز .

tiži-aršti : ([illegible]) [illegible]
(an arrior) of the sharp spear;
تیژی آرْشتی
نیزهٔ تیز
(جنگنده) با نیزه تیز [illegible] ۲/۱ نرینه یشت ۱۰ و ۱۰۲ . یشت ۱۷ و ۱۲ .

tiži-asūra : [illegible]
having sharp claws-hoofs;
تیژی آسورَ
تیزسم ، تیزپنجه ، تیزچنگال
داشتن سم تیز [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۷۰ ، ۱۲۷ . یشت ۱۴ و ۱۵ = گراز تیزسم .

##-žnūta : [illegible]
sharp pointed
تیژی ژْنوتَ
نوک‌تیز [illegible] . نرینه ۲/۱ وند ۱۴ و ۷ .

##-dāta : ([illegible]) [illegible]
sharp-toothed.
تیژی داتَ
تیز دندان
[illegible] نرینه ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶ . ساخته‌شده از [illegible] .

##-dāra : ([illegible]) [illegible]
(an adze)with a sharp edge
تیژی دارَ

لبه تیز ... نرینه ۱/۲ وند ۱۴ و ۰۷ = کلنگ یا تیشه نوک‌تیز یا لبه تیز.

##-dãnΘra :

sharp-toothed.

تیژی دانْثْرَ

تیزدندان

نرینه ۱/۲ وند ۱۳ و ۳۹. وجداشده دیگرش.

##-dãnstra :

sharp-tusked

تیژی دانْشْتْرَ = دندان نیش تیز

دندان تیز نیش مانند دندان گراز و عاج فیل

نرینه ۱/۶ یشت ۱۰ و ۷۰. ۱۲۷. یشت ۱۴ و ۱۵.

tižin :

sharp, pointed.

تیژینْ = تیز، برا = نوکدار

جداشده از این واژه مانند:

tižina :

sharpness.

تیژینَ

تیزی

tižinavant :

sharp, piercing, (mithra) of piercing rays.

تیژی نَوَنْتْ

تیز، سوراخ کننده (پرتو)

نرینه ۱/۲ یشت ۲۳ و ۶.

یشت ۲۴ و ۴.

tiži-srva :

(a buck) with sharp horns.

تیژی سْرَوَ

تیز شاخ

این واژه برای شناسایی گوزن تیزشاخ آمده است .

نرینه ۱/۶ یشت ۱۴ و ۰۲۵

باشاره ۱ ریشه

tiži-yaršti :

تیژی یَرْشتی

holding a piercing spear.

نیزه تیز و سوراخ کننده ، بردارنده نیزه تیز و سوراخ کننده :

یشت ۱۰ و ۱۰۲ . . نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۸

2- a sharp or piercing spear. ۲ــ نیزه تیز یا سوراخ‌کننده

گلدنر . وسترگارد ۱/۱ یشت ۱۵ و ۰۴۸

tižyaršti : باشاره ۲

brother of king Gushtasp.

تیژیَرْشتی

برادر گشتاسب شاه

۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۱

tinja :

ther, in that place.

تینجَ

آنجا ، درآنجای . این واژه ساختمانی دگرگون از واژه است

= اینجا = (یشت ۱۹ و ۴۸ و ۸۲) . یشت ۱۹ و ۰۵۰

titaréntém, titarat :

see to نگاه کنید

تی تَرِنتَم ، تی‌تَرَت

tiš :

to shine, to glitter

تیش

درخشیدن ، تابیدن مانند :

tišarō : = سه از ریشه
three, تیشَرو

tištrya :
name of the Star Sirius in canis major. تیشتری
ac·Avesta: a yazata he presides over rains;
= تشتر = تیر = ستاره تیر = بمعنی ستاره درخشان و تابان و ستاره‌باران .
برابر گفته اوستا او ایزد و نگهدارنده و آورنده باران است و همستار او دیو آپوش است که با هم می‌جنگند و هم‌چنین نام ماه چهارم سال ایرانیان است . ۱/۱ یشت ۸ و ۵ و ۲۰ . ۱/۱۰ یشت ۸ و ۲۲ . (۲/۱) نیایش ۱ و ۸ . نیایش ۲ و ۸ . ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۷ . یسنا ۱۶ و ۴ . یشت ۸ و ۱ ۲۲ . یشت ۱۲ و ۲۷ . یشت ۱۸ و ۷ . نیایش ۱ و ۸ . نیایش ۲ و ۸ . یشت ۱۸ و ۵ . ۶/۱ یسنا ۲۷ و ۲ . یشت ۸ و ۵۶ . ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۱ . یسنا ۳ و ۱۳ . ۶/۱ خورده ۸ .

نرینه
tiš tryeni : تیشتَرینی
an attendant of Tishtrya; a satellite in the constellation canis Major; the good or the benefits derived from Tishtrya. (har.); the rains of Tishtrya. (Dar.).
تشترئینی = وابسته به تشتر ، همراه تشتر ، تشتریه یک ستاره پیرو (قمر از تشتر) درصورت فلکی سگ بزرگ است ، یک سودوفرآورده از تشتر (هارلز) باران‌فرستاده‌تشتر (دارمستتر)
۲/۳ نیایش ۱ و ۸ . نیایش ۲ و ۸ .
۲/۳ یشت ۸ و ۱۲ .

tištryō-srāra :

the star tishtrya تیشتریوستاره

ستاره تیر، ستاره تشتر

۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳.

tirō-nakaθwa :

an illustrious personage of the Family Saend. تیرُوْ نَکَثْوَ

یک روشناس از خانواده سینه

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۶.

tu :

ریشه ودایی ( )

to be capable to be powerful; تو= توانستن، یارایی داشتن

توانا بودن ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۴۰ ۳/۳ وند ۱۵ و ۱۵۰

۳/۳ وند ۶ و ۵۱۰ وند ۹ و ۳۹۰ ۳/۱ وند ۶ و ۳۲ و ۳۵۰ خورده.

aiwi-tu :

to give strength آئیوی تو= توان دادن، توانایی دادن

۲/۱ یسنا ۹ و ۲۹.

fra-tu :

to bestow vigour; فرَتو

دلیری بخشیدن، دلاوری بخشیدن ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۹.

tuž :

to tremble, to shake توژ

نرزاندن، تکاندادن، جنبانیدن، مانند :

tuθrušānm :

توثروشانم

see نگاه‌کنید

tuδaska :
name of a mountain;
توذَسْکَ
نام یک کوهی (توذسکه) . یشت ۱۹ و ۴.

tumčit :
thou
تومْ چیتْ
ترا، تو، ای تو، بتو.

tumāspa :
توماسْپَ = تهماسب

tumāspana :
pertaining to Tehmaspa. son of Tehmasp;
توماسْپَنَ
تهماسبی، وابسته به تهماسب (پسر تهماسب)
۶/۱ وند ۱۳ و ۱۳۱.

tura : از ریشه
Turanian an adversary to the Zoroastrian religion;
تورَ
تورانی، همستاران و دشمنان کیش زرتشتیان، ۱/۳۰ یشت ۱۷ و ۵۵، ۵۶.

tus :
to be out of breath; to cough, to start up.
توسْ
دم‌پس دادن، سرفه‌کردن، کخه‌کردن، آغازکردن. ۳/۳ وند ۳ و ۳۲.

tusa :
name of a famous warrior, and the son of King Nootara.
توسَ = توس. نامور یکی از دلاوران و جنگندگان ایران که در شاهنامه از آن بسیار سخن رفته است که او سپهدار ارتش ایران بوده و با تورانیان جنگ‌های بسیار کرده است

توس پسر نوذر شاه بود که در آینده آشکار شده و به سوشیانت یاری خواهد کرد.
۱/۱ یشت ۵ و ۵۳. ۲/۱ یشت ۵ و ۵۸.

tuša : (1) با شماره ۱
below;
توش ۱ پائین، زیر، درزیر.

upa-tuš :
to be left, to clip the bair(ju.);
ئوپَ‌توش
to throw(har.); to let fall (Dar.)
چپ، بودن، موچیدن و کوتاه کردن موی (یوستی)
انداختن، پرت‌کردن (هارلز) انداختن، به پائین انداختن (دارمستتر)
۳/۱ وند ۱۹ و ۲.

tuš : (2) باشماره ۲
to be let rest, to get satisfied.
توش ۲
آرمیدن، آرام بودن، خرسند شدن

vī-tuš :
to be discontented or restless.
وی‌توش
بی‌آرام، ناخرسند مانده:
2- to boil. to effervesce. ۲ــ جوشیدن، کف کردن = ناآرامی کردن.

tušna :
contented, at ease.
توشَن
خوشنود، آسانی، آرام.
. مادینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۵.

tušnāmaitī : (مادینه)
name of an illustrious woman;
توشنامَئیتی

نام یک زن نامی
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

tušnišad :

sitting at ease.

توشنی شَذ

آرام نشستن، آسان نشستن.

مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

tūm, tū :

assuredly, certainly; now

توم تو

به بایستگی (حتما") بدرستی (یقینا"، مسلما") کنون . یسنا ۸ و ۵. یسنا ۵۹ و ۳۰. یشت ۱۳ و ۱۴۶. . یشت ۵ و ۸۹. . یشت ۱۰ و ۶۹.

tūirya : (1)

forth; 4th.

توئیریَ

چهار، ۴. . نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲ وند ۱۸ و ۵۳.
۱/۱ یشت ۱ و ۷. ، مادینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۹.
. کماسه ۱/۱ وند ۳ و ۵. ۱۰. ۲۳. وند ۵ و ۵. خورده ۱۵ = یشت ۲۲ و ۱۵. - نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۳۰. ۳۱. وند ۹ و ۷. وند ۱۳ و ۳۳. . مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۵. . کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۶. وند ۴ و ۱۹. ۲۳. ۲۷. ۳۱. ۳۵. وند ۸ و ۷۷. وند ۱۵ و ۶. ،
۱/۳ وند ۱۶ و ۱۶. ۶/۱ خورده ۱۰ ۳/۳ وند ۷ و ۵۴. مانند

tūirya : (2)

باشماره ۲. نرینه

a paternal or maternal uncle; a nephew a male cousin(Dar.).

توئیریَ ۲

آمو، دائی، بی‌بی، دائیزه، پسربرادر، پسرخواهر

۱/۱ وند ۱۲ و ۱۵ و ۱۷. ۱۹.

tũirya : (3)

باشماره ۳.

Turanian

توئیریَ ۳= تورانی ، وابسته به توران

افراسیاب تورانی ۱/۱ یشت ۵ و ۴۱. یشت ۱۹ و ۵۶. ، نرینه ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۷. یشت ۹ و ۱۸ ، مادینه ۳/۶ وند ۵ و ۳۸. یشت ۵ و ۵۴. یشت ۱۳ و ۱۴۳.

tũiryã :

a paternal or maternal aunt, a niece (sp.& j)

a female cousin (Dar.).

توئیریا

خواهر پدر یا مادر (اشپیگل، یوستی)

بی‌بی ـ دائیزه (دار مستتر) ۱/۱۰ وند ۱۲ و ۱۵. ۱۷. ۱۹.

tũtuč, tũtuk :

a coarse varnished cloth impervious to water;

canvas, earth or clay;

توتوچ، توتوك

تتق

رخت یا جامه زیر و رویه‌دار آب ناپذیر مانند (بارانی) تتق ، زمین ، خاک ، خاک رس،

(دارمستتر) ۷/۳. وند ۶ و ۵۱.

tũn :

مانند

to be capable.

تون

توانا بودن ، شایسته بودن

tũm :

thou.

تُوم = تو

۱/۱ وند ۲ و ۱ وند ۵ و ۱۵. ۱۶. ۲۱. وند ۹ و ۱۲. وند ۱۰ و ۱۸. یسنا ۹ و ۱۴. یشت ۱۰ و ۲۳. ۱/۱ وند ۲ و ۴۳. یسنا ۱۰ و ۱۹. ۱/۱۰ وند ۱۹ و ۱۳. ۱۴. یسنا ۸ و ۵. یسنا ۲۸ و ۶. یسنا ۳۹ و ۴. یسنا ۴۹ و ۷. = (.) = تو به‌بخش

do thou.bestow=

یسنا ۲۸ و ۷. [Avestan] یسنا ۴۶ و ۱۴. [Avestan]
یسنا ۴۱ و ۲. [Avestan] ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶. [Avestan] ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۱۱. یسنا ۴۶ و ۱۹.
[Avestan] ۲/۱ وند ۳ و ۲۹. وند ۱۸ و ۶۱. وند ۲۰ و ۷ یسنا ۳۵ و ۹. یسنا ۶۸ و ۶
یشت ۱۵ و ۵۴. [Avestan] ۱ت۲ یشت ۴ و ۵ [Avestan] ۲/۱ وند ۱۱ و ۱۰ و ۱۳.
وند ۱۸ و ۷، یسنا ۱ و ۲۱. یسنا ۹ و ۲۷. یسنا ۶۰ و ۱۲. یسنا ۶۸ و ۳. یشت ۱۰ و
۷۷. فرگرد ۷ و ۲. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹. یسنا ۴۳ و ۱۰. [Avestan] ۴/۱
یسنا ۳۰ و ۸. یسنا ۴۴ و ۶. ۱۸. یسنا ۵۳ و ۳. [Avestan] ۴/۱ یسنا ۵۱ و ۲.
[Avestan] ۴/۱ وند ۳ و ۲۹. وند ۱۷ و ۱۹. وند ۱۸ و ۷. ۱۳. ۱۶. ۲۴. ۵۱. ۶۰.
۶۵. یسنا ۱۰ و ۱۳. [Avestan] ۴/۱ یشت ۴ و ۱. [Avestan] نیایش ۱ و ۱.
نیایش ۵ و ۴. [Avestan] ۴/۱ یشت ۱۳ و ۱. [Avestan] ۴/۱ یشت ۱۳ و ۱۹.
[Avestan] ۴/۱. یسنا ۲۹ و ۲ یسنا ۴۴ و ۱۱. [Avestan] ۵/۱ یسنا ۳۳ و ۴. یسنا ۲۴ و
۳. [Avestan]... [Avestan] یسنا ۵۰ و ۱. [Avestan] وند ۲ و ۲.
[Avestan] ۵/۱. یسنا ۳۵ و ۱۰. [Avestan] ۱ت۶ وند ۲ و ۵. ۳۱. یسنا ۱۰ و ۴. ویسپرد
۳ و ۴. یشت ۱۷ و ۷. [Avestan] ۶/۱ یسنا ۳۴ و ۴. یسنا ۵۸ و ۸. [Avestan] ۶/۱ وند
۴ و ۱۲. فرگرد ۶ و ۱. [Avestan] ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۴. یسنا ۵۳ و ۹. [Avestan] ۶/۱
یسنا ۳۱ و ۹. یسنا ۴۸ و ۸. [Avestan] ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۹. [Avestan] ۸/۱. [Avestan] ۸/۱.
[Avestan] ۶/۲ فرگرد ۶ و ۱. [Avestan] ۱/۳ وند ۷ و ۵۷. یسنا ۶۵ و ۱۴.
یشت ۱۳ و ۳۴. [Avestan] ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۹. [Avestan] ۱/۳ یشت ۲۴ و ۸.
نیایش ۳ و ۱۱. [Avestan] ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۳. یسنا ۴۶ و ۱۵. [Avestan] ۱/۳ یسنا
۳۲ و ۴. [Avestan] ۱/۳ یسنا ۵۰ و ۵. [Avestan] شما بما you to us ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۲۰.
[Avestan] ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۴. یسنا ۴۳ و ۱۳. یسنا ۶۸ و ۲۱. [Avestan] ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۶. ۲۴.
یسنا ۶۸ و ۱۰. [Avestan] ۳/۳. یسنا ۴۳ و ۱۱ [Avestan] ۴/۳. یسنا
۲۹ و ۱. یسنا ۴۶ و ۱۵. [Avestan] ۴/۳ یسنا ۲۰ و ۳. یسنا ۵۳ و
۵. [Avestan] ۴/۳ یشت ۸ و ۲۹. [Avestan] ۴/۳ یسنا ۱۴ و ۱. یسنا ۵۱ و ۲. ویسپرد ۵ و ۲.
[Avestan] ۴/۳. [Avestan] ۴/۳. [Avestan] ۵/۳. یسنا ۲۹ و ۱
یسنا ۳۴ و ۷. یسنا ۵۸ و ۵. [Avestan] ۵/۳. خورده ۵. [Avestan] ۶/۳. یسنا
۱۴ و ۱. یسنا ۳۴ و ۵. فرگرد ۶ و ۱. [Avestan] ۶/۳ یسنا ۳۳ و ۸. یسنا ۳۴ و ۵. یسنا
۵۰ و ۸. [Avestan] ۶/۳ وند ۱۵ و ۲۴. یشت ۱۳ و ۱۸. ویسپرد ۵ و ۱. [Avestan] ۶/۳. یسنا
۲۸ و ۷. یسنا ۳۱ و ۸. یسنا ۵۳ و ۵. یسنا ۵۸ و ۴.

[illegible] نگاه کنید به [illegible] .

tũr : [illegible]

to torment, to do harm; to kill.

تورْ= رنج دادن

آزار کردن ، آسیب رساندن ، کشتن ، مانندها : [illegible] و [illegible] .

tũra : (1) ([illegible]) باشماره ۱ [illegible]

Turanian

تورَ ۱

تورانی [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۷ ، ۹۳ ، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳ ، ۱۲۳ . [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۶ و ۱۲ . [illegible] ۲/۳ یشت ۵ و ۷۳ . [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۳۸ .

tũra : (2) ([illegible]) باشماره ۲ [illegible]

powerful, strong

تورَ ۲

پرزور ، نیرومند ، توانا [illegible] ۶/۱ وند ۱۳ و ۳۹ .

tũra : (3) [illegible] باشماره ۳ [illegible]

four times.

تورَ ۳

چهارگاه ، چهاربار .

[illegible] ۶/۱ یسنا ۱۱ و ۹ .

témanh: [illegible] کماسه از ریشه [illegible] . [illegible] = [illegible] .

darkness

تِمَنْگْهْ

تاریکی ، تاری [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۳۵ .

[illegible] ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۲۰ . یسنا ۵۷ و ۱۸ یشت ۹ و ۴ . [illegible] ۵/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۱ . [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۵۰ . یشت ۱۲ و ۱۳ . [illegible] ۶/۳ وند ۸ و ۴ . یسنا ۷۱ و ۱۷ . یشت ۶ و ۴ . [illegible] .

۷/۳ وند ۱۹ و ۳۰ . نیایش ۳ ۳ = یشت ۲۲ و ۳۳ .

témanͪha : ([illegible]) [illegible]

dark. destitute of light. تِمَنگْهَ

تاریک، تار، بی‌بهره از روشنی

[illegible] - نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۶۳. وند ۱۸ و ۷۶. [illegible]،

نرینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۴۷.

témanͪhaeni : [illegible]

dark; تِمَنگْهَئِینی

تاریک، تار.

[illegible] نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۶۲. وند ۱۸ و ۷۶. [illegible] —

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۹۵.

témas-čiΘra : ([illegible]). [illegible]

born of darkness, having the germ of darkness; تِمَس چیثْرَ

زادهٔ تاریکی، داشتن چهره تاریکی [illegible] - نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۶۲.

وند ۱۸ و ۷۶. [illegible]. نرینه ۶/۳ وند ۸ و ۸۰. یشت ۶ و ۴.

témanͪhvant : [illegible]

of the offspring of darkness; hellish. epithet of the sorcerer Akhtya; تِمَنگْهْوَنْتْ

فرزند تاریکی، دوزخی، دیوخو

و نام آواز آختیه جادوگر [illegible] - نرینه ۲/۱ یشت ۵ و ۷۲. یشت

۵ و ۸۲. [illegible] . نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۸۲.

tévi : ([illegible]) [illegible]

violence, thievish might تِوی = سختی، تندی دزدی با زور

[illegible] . ([illegible] . وسترگارد) ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱.

tévīši : [illegible] ([illegible]) مادینه

strength, vigour

تِویشی

نیرومندی ، زور ، توان

۲/۱۰۶ یسنا ۳۳ و ۱۲ . یسنا ۴۸ و ۶ . ۲/۱۰

وند ۲۱ و ۶ . ۱۰ و ۱۴ . ۲/۲ یسنا ۳۴

و ۱۱ . یسنا ۴۳ و ۱ . یسنا ۴۵ و ۱۰ . یسنا ۵۱ و ۷ . ۲/۳ یسنا

۵۵ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۳ .

te : same as مانند .

تِ = تو

tém : same as . مانند .

تِم = این و آن

tūi :

same as مانند

توئی

این و آن .

tānΘra : از ریشه ،

darkness;

تانثرَ

تاریکی . تاری . ۷/۳ وند ۷ و ۷۹ .

tānsravant :

pertaining to darkness or ignorance(lit.)

تانثرَوَنت

۱ ــ نادانی . وابسته به تاریکی . سیاه‌دل .

2- name of a person, antagonistic to the Zoroastrian religion.

۲ ــ نام کسی ناباور دشمن دین زرتشتی .

نرینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۰۹ یشت ۹ و ۳۱ یشت ۱۷ و ۵۱ یشت ۱۹ و ۸۷ .

tānΘrō-čina :

seeking or preferring darkness

تانثرُوچینَ

جستجو کردن یا برگزیدن.

= مانند دزد در تاریکی جستجو کردن. نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۷. نرینه ۱/۱. وند ۱۳ و ۴۷.

tãnΘrya :

dark.

تانثْرِیَ

تاریک.

مادینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

= شب تاریک = dark night مادینه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۴، مادینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۳۱. یشت ۱۶ و ۱۰.

tãnšyanh :

more powerful or vigorous.

تانْش یَنگْهْ

پرزورتر. دیرتر

منش برتر واژه و منش برترین آن می‌شود = دلیرترین یا پرزورترین، مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴ و مانند دیگر این واژه = نیرومندتر از نیرومند = stronger than the strong

-𐬙

tkaeša : 𐬙𐬐𐬀𐬉𐬴𐬀 . (نرینه)

religion or religious law.

تْکَئیشَ

کیش، دین، یا دستورهای دینی

2-to see, to examin, to taste = چون این واژه از [illegible] ساخته شده .

چشیدن، دیدن، آزمایش کردن و ریشه دیگر این واژه [illegible] است که برابر است با معنی، بزرگی و بی‌پایان = پس [illegible] + [illegible] = 𐬙𐬐𐬀𐬉𐬴𐬀 می‌شود.

(tkaeša) 𐬙𐬐𐬀𐬉𐬴𐬀 .

تْکَئیشَ

𐬙𐬐𐬀𐬉𐬴𐬋 - 1/1 یسنا ۵۷ و ۲۴. یسنا ۶۰ و ۳.

𐬙𐬐𐬀𐬉𐬴𐬀 [illegible] 2/1 یسنا ۱۹ و ۱۳. یسنا ۲۰ و ۱. خورده ۳ و ۷ و یسنا ۷۱ و ۱۲. ویسپرد ۲ و ۱۱. [illegible] یسنا ۱۶ و ۲. [illegible] . یسنا ۱۲ و ۷. [illegible] . ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۹.

2- one who redains and executes the religious law.

کسیکه قانون دینی را مقرر و اجراء می‌کند.

𐬙𐬐𐬀𐬉𐬴𐬋 . 1/1 یسنا ۹ و ۱۰. [illegible] 2/1 یشت ۱۳ و ۱۴۸. [illegible] 2/3 یشت ۱۳ و ۱۵۰. [illegible] 6/3 یسنا ۲۳ و ۲. یسنا ۲۶ و ۴. یشت ۱۳ و ۱۷ و ۱۴۹.

3- rule, law.

۳ـ فرمان، قانون

𐬙𐬐𐬀𐬉𐬴𐬋 . 1/1 یسنا ۴۸ و ۲. [illegible] 4/1 یسنا ۴۹ و ۳.

4-a religious writing or maxim.

۴ـ نوشته دینی یا پند

[Avestan] ۱/۳ یسنا ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۰ و ۳. یسنا ۲۱ و ۲. مانندها:
[Avestan]

tbaešā : [Avestan] . ([Avestan] .) تَبَئیش
harm, injury, evil; spite.

آزار، رنج، بد، کینه، ناخوشی
مانند: [Avestan]

tbaešanh : [Avestan] . تَبَئیشَنگْه
harm, ingjury, evil, spite, hatred.

رنج، آزار، بدی، کینه، درد، ناخوشی، دشمنی، بیزاری [Avestan] ۱/۱ یشت ۱۱ و ۵. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۷. یشت ۱ و ۲۸. [Avestan] ۳/۱ وند ۱۸ و ۴۶. [Avestan] ۵/۱ یسنا ۵۸ و ۲. یشت ۱۳ و ۵۷. [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۵. [Avestan] ۱/۳ یسنا ۶۵ و ۸. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۹ و ۱۸. یسنا ۵۲ و ۲. یشت ۱ و ۱۰ یشت ۱۰ و ۳۴. یشت ۱۳ و ۳۸. [Avestan] ۳/۳ یسنا ۹ و ۲۸.
وساخته‌های دیگرش مانند: [Avestan] و [Avestan] و [Avestan] و [Avestan] و [Avestan]

tbaešanhvant : [Avestan] . تَبَئیشَنگْه وَنْت: بدخواهی، کینه‌جویی
malicious, tormenting

آزاردادن، رنج دادن [Avestan] ۶/۳ یشت ۱۰ و ۷۶.

tbaešavant : [Avestan] . تَبَئیشَوَنت
bearing spite, tormenting, barbouring revenge.;

کینه‌جویی ، کین‌خواهی ، رنج و آزار دادن ، کینه‌بدل‌گرفتن ، ۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸ ، ۲۸ . یشت ۵ و ۱۳ ، ۳۳ . یشت ۱۴ و ۴ .

tbaeṣ̌ōirista :

تبَئیشوٌ ئیریستَ

arising from malice; mixed with rancour.

کین‌خواهی برخاستن ، کین‌آلود ، ۱/۳ ونـد ۵ و ۸۲ .

##-jata :

تبَئیشوٌ جتَ

killed by the artifices of hatred.

با نیرنگ و کینه و دشمنی و ستمکاری کشته شده ، ۱/۳ ونـد ۷ و ۴ .

##-taurvant :

تبَئیشوٌ تَئوروَنتْ

putting down or destroying malice;

با کینه‌جویی و دشمنی فروریختن و ویران کردن . ، نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴ . یسنا ۹ و ۱۷ .

##-taurvayanT :

تبَئیشوٌ تَئورویَنتْ

same as above.

با کینه ویران کردن ، فرو ریختن .

، کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲ .

##-tara :

تبَئیشوٌ تَرَ

destroying malice.

با بدخواهی ویران کردن

. نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷ .

##-paršta :

تْبَئیشوو پَرِشتَ

a malignant question or riddle;

پرسش کینه‌جویانه، پرسش بدخواهانه، چیستان ،
۶/۳ وند ۱۹ و ۰۴.

tbiš :

تْبیش

to torment, to harbour revenge to bear hatred, to break down, to vanquish;

آزار کردن، به‌کینه‌جویی پناه کردن، دشمنی کردن، خردکردن، شکستن، پیروز شدن بر
۲/۱ وند ۷ و ۵۴ ۳/۱ وند
۱۸ و ۶۱. ۳/۱ یشت ۳ و ۱۴. ۱۵. ۱۶.
نرینه ۲/۱ نیایش‌خوانی ۱۶. آفرینامه
نرینه ۵/۱ وند ۸ و ۲۱. نرینه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۵۴.
نرینه ۴/۳ یشت ۱۳ و ۳۱.
نرینه ۵/۳ یسنا ۶۸ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۷۵. یشت ۱۳ و ۶۹.
نرینه ۶/۳ یسنا ۵۷ و ۲۶. یشت ۱۰ و ۱۱. ۷۶. یشت ۱۳ و ۳۱. یشت ۱۴ و ۳۴.
نرینه ۱/۱ وند ۹ و ۴۰. یشت ۱۰ و ۲۸.
نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۱. نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و
۱۰۹. مادینه یشت ۵۱.

upa-tbiš :

ئوپَ تْبیش

to be offended or dissatisfied;eph; that of

ناخرسندبودن، یا دگرگون بودن. پاژنامه
نرینه یشت ۱۰ و ۱۸. ۱۹. ۳۹.

tbišiš : کماسه

تـبیشیش — joint of the finger.

بند انگشت . [illegible] . [illegible] . [illegible] . [illegible] . [illegible]

= بند بالایی انگشت کوچک ۲/۱ وند ۶ و ۱۰. وند ۱۰ و ۷. [illegible] . ۲/۱
وند ۶ و ۱۲. ۱۴.

[illegible]

Θaxta : [illegible] . از ریشه [illegible] .

stretched, strung, flung. ثَخْتَ = کشیده ، درازشده ، خرامیده

[illegible] = با دلی آمیخته با بی ریایی دراز زمان یا دنباله‌دار. [illegible] مادینــه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۴۵.
[illegible] = ستون کشیده ارتشی ، ستون کشیده سربازان کماسه ۶/۳ یشت ۱۴ و ۶۳. مانندهها : [illegible] و [illegible]

Θanj : [illegible] .

to draw, to stretch; ثَنْجْ = کشیدن ، درازکردن ، دنباله دادن .

[illegible] ۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۲. [illegible] ۳/۳یشت ۵ و ۱۲۶. [illegible] یشت ۱۹ و ۴۴. [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۵۰.

niΘanj : [illegible] .

to curb, to birdle(as a horse); نی‌ثَنْجْ = کله کی بستن ، افسار و هویزه بستن به (اسب) مانند: [illegible]

fra-Θanj : [illegible] .

to strengthen, to arm. فْرَ ثَنْجْ

توانا کردن ، با جنگ‌افزار کردن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۷ و ۲.

Θnvar ,Θanvara,Θanvana :

ثنوَر ،ثَنوَر ،ثَنوَن :

a bow.

= کمان ، = کشیدن ، ۱/۱ وند ۱۴ و ۹ .

۱/۱ وند ۱۷ و ۹ . ۱۰ . ۵/۱ یشت ۱۰ و ۳۹ .

Θanvaréiti :

a bow.

ثَنوَرِئیتی= کمان . ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۷ .

Θam , sam :

ثَم=سَم

to give health, to cur, to console,

تندرستی دادن ، بهی دادن ، آرامش دادن .

Θamananh : کماسه

ثَمَنَنگهَ = تندرستی ، بهبودی

health, coring

Θamananhvant :

ثَمَنَنگهونت

health-giving, skilful in the art lf healing wounds.

تندرستی دادن ، استادی در درمان کردن زخم‌ها ، بهبودی دادن

- نرینه ۲/۱ یشت ۱۲ و ۱ .

نرینه ۲/۱ یشت ۹ و ۴۹ . یشت ۱۹ و ۹ . ۱/۳ یشت ۱۹ و ۷۲ . ۶/۳ وند ۲۰ و ۱ و ۲ .

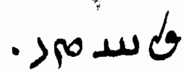
Θātairō :fodder(windis);

ثاتَئیرُو = گیاه خوراکی دام (ویندشمن) انبار گیاهینه

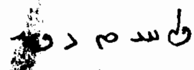
plenty(Dar.);

فراوانی (دار مستتر) و شاید ریشه = کامیاب شدن . پیشرفت کردن و چیزدار

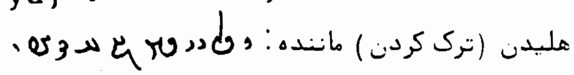
شدن است. به‌این روی، این واژه معنی انبار گیاهینه گردآوری شده را هم می‌دهد (گلدنر) و از سوی دیگر ریشه درست واژه تهاته‌ئیریو بدرستی شناخته نشده است. یشت ۱۰ و ۱۴.

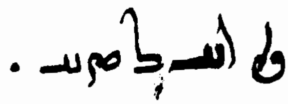
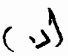
Θātu : 

working, active; ثاتو: کار کردن، کوشا، در پهلوی به کار ترجمه شده است.

 ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۱۸.

Θyaj :to abandon;to leave. 

ثْیَجْ = واگذاشتن، وهشتن، واهلیدن (ترک کردن) مانند: 

Θraota :  کماسه ()

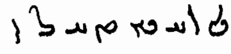
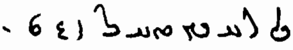
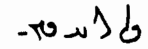
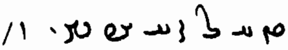
a stream of water. ثْرَ اُتَ = جوی آب، رود آب.

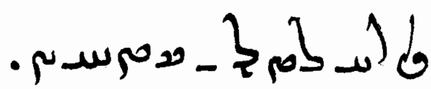
Θraetaona : 

Faridoon. ثْرَاتَ اُنَ= فریدون پسر آبتین

دورانی از زندگی آریاییان، که در آن هنگام بدنبال گرمایی که در ایرانشهر پدید آمد گروهی به غرب و اروپا، گروهی به شرق و آسیای میانه کوچ کردند و گروه سوم در ایران ماندند. این سه گروه را سلم، تور، و ایرج می‌نامند. سلم یا سرمت: گروه پیشتاز مهاجر به اروپا. تور: نیاکان تورانیان و ترکان، و ایرج: ایران.

واژه ثرائِتَون اوستائی از دو بهر ثری = سه و آ اِ تَوَنَ = ایتون پهلوی = " ایدون" فارسی و رویهمرفته بمعنی سه اینگونه، سه اینچنین است و چنانکه گفته شد نام دورانی است که آریاییان به سه بهره شدند. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ فریدون و نیز دورانهای دیگر زندگی و تاریخ آریاییان به کتاب "زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی" نوشته فریدون جنیدی نگاه کنید.

 ۱/۱ وند ۱ و ۱۷. یسنا ۹ و ۷. یشت ۵ و ۳۳. ۶۱ یشت ۱۹ و ۳۶. ۹۲. یشت ۲۳ و ۲.  ۲/۱فرگرد۲و۲.   ۶/۱ یشت ۱۳ و ۶۱. فرگرد ۲ و ۱.

Θraotō-stāč : 

ثرَ اُتُو شْتاچ : رود آب بسیار تند ، (سیل آب) (water)of runing stream.
[Avestan] . ماديه ۳/۶ وند ۱۸ و ۶۳ .

Θraošta: [Avestan] . ([Avestan] .) کماسه
end
ثرا اشْتَ
پایان
[Avestan] = در پایان سه‌شب یا شب
سوم = یشت ۵ و ۶۲ . at the end of the third night
[Avestan] خورده اوستا ۷ و ۲۵ .
یشت ۵۵ .

Θrayãnm : [Avestan] = ۳
three
ثرَ یانْم

Θrã : to thrive, to make [Avestan] • پورداود : پناه دادن
prosperous, to nourish. ثرا = کامیاب کردن ، خوشبخت ساختن ، پروراندن .
واژه [Avestan] . مانند پیشوند در جلو واژه‌ها جا گرفته و چمهای گوناگونی می‌دهد .
[Avestan] ۳/۲ یسنا ۳۴ و ۷ . یسنا ۵۸ و ۵ . [Avestan] .
۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۶ . [Avestan] . ۳۴ و ۵ . مانند: [Avestan] .

Θrãiti : [Avestan] . ([Avestan] .) مادینه
nourishment; ثرائیتی= پروراندن ، خوراک دادن
[Avestan] . ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۴ .

[Avestan] . نگاه کنید به [Avestan] . = ترس
Θrãwn̊hayeiti : fear ثراوْ نگْهْ یِ ئیتی

Orãta : [Avestan] . ([Avestan]) ضرینه
nourishing, protecting. ثراتَ= پروراندن . نگاهداری کردن .

نرینه . نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۳.
۱/۳ ویسپرد یشت ۱۸.

θrātar :thriver; one who protects or nourishes;

ثراتَر، نگهدارنده:
نگاهدارنده، پرورانندە، خوراک‌دهنده ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳.
۱/۱ یسنا ۵۰ و ۱. ۱/۱۰ وند ۲ و ۴. ۵. یشت ۱ و ۱۲.
مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۵. ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۱۳.
۲/۲ یشت ۱۰ و ۴۱.

θrāra : ( ) کماسه

protection, nourishment; support;

ثرارَ
نگهداری، پشتیبانی، پرورش، ۲/۱ وند ۱۵ و ۱۵. ۱۸. ۲۱. ۲۸. ۲۴. ۳۰. ۳۳. ۳۶. ۳۹. ۴۳. ۴۵. ۴۸. وند ۱۳و۱۹. یشت۱۹و۶۹.
۴/۱ یشت ۱۳ و ۱۰ و ۴۳. ۴۴. یشت ۱۹ و ۴۸.

θrāya : ( ).

nourishment, protection.

ثرایَ = پرورش، نگهداری، پشتیبانی

θrāyauan : آثروند

giving nourishment (to the soul).

ثرایَثوآن
پرورش دهنده روان
ریشه = پرورش کردن خوراک دادن. = سه. و شاید این واژه در نگرش سه‌کس دینی مانند دستور، موبد، وهیربد باشد یا آترەون که همانا آتشبان، یا موبد پرستار آتش باشد. ... نرینه ۴/۱ یشت ۴ و ۹. یشت ۱۴ و ۴۶. . نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۸۶.

θrāyō : . مانند ۳.

same as =three.

ثرایو

##-idyāi: (1) [illegible]

ثرایوئیدیائی ۱ نگاه کنید به واژه [illegible] . see to

##-idyāi: (2) [illegible]

ثرایوئیدیائی ۲ = سه تا ۵، سه‌لا . three fold, three(M.L.),(Dar.).

سه (میلز و دار مستتر) [illegible] . و یسنا ۱۱ و ۹.

##-driɣu : [illegible]

ثرایو دریغو nourishing the poor.

به گدا و نیازمند خوراک دادن .

[illegible] ۲/۱ یشت ۲ و ۷ . سی‌روز ۲ و ۴ . [illegible]

۴/۱ یشت ۲ و ۳ سی‌روز ۲ و ۴ . [illegible] = یاری‌دهنده‌ترین کس به گدا در خوراک دادن ، نرینه ۱/۳ خورده اوستا ۴ .

Θri : [illegible]

ثری= سه ۳ . شماره ۳ three

[illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۱۱ و ۱ . [illegible]

۳۳ . 33 . ۱/۳ یسنا ۱ و ۱۰ . یسنا ۳ و ۱۲ . یشت ۲۴ و ۱۸ . [illegible] مادینه

۱/۳ وند ۹ و ۳۳ . وند ۱۶ و ۸ . [illegible] نرینه ۲/۳ وند ۵ و ۱۰ . وند ۹ و ۱۰۹

[illegible] (گلدنر) مادینه ۲/۳ وند ۲ و ۳۰ . ۳۸ وند ۱۷ و ۶ .

۸ . ویسپرد ۱۳ و ۲ . [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۳ و ۲ . [illegible] ۲/۳

ویسپرد ۱۳ و ۲ . [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۳ و ۲ . [illegible] ۲/۳

وند ۲ و ۳۰ . ۳۷ وند ۴ و ۱۱ . [illegible] ۶/۳ وند ۱۵ و ۴۹ . ۵۰ . وند ۱۸ و ۱۱

[illegible] ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۷ . ۳۵ . [illegible] ۶/۳ وند ۷ و ۵۴ .

[illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۳ و ۲ . [illegible] ۴/۳

وند ۲ و ۱۹ .

##-afsma : [illegible]

ثری آفسَم

این واژه از دو بخش ساخته شده. = سه و = بخش سرود است (مصرع شعر) = سه بخش‌سرود. یا سروده‌ی مانند سه بخش سروده آسمانی اهنور (یتهااهو) کماسه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶.

##-ayar :

three days;

ثری ایر

سه روزه = روز = شب

۲/۱ وند ۹ و ۵۶. وند ۱۳ و ۵۵. یشت ۵ و ۶۲. یشت ۱۰. ۱۲۲.

##-kamérēδa :

three headed; epithet of

ثری کَمِرِذَ

سه کله یا سر پاژنام ضحاک یا آژی‌دهاک نرینه ۱/۲ یسنا ۹ و ۸. یشت ۵ و ۳۴.

##-karša :

کماسه.

three circular furrows;

ثری کَرشَ= سه‌کشه

سه‌شیار، شخم (درکشاورزی) ۲/۱ یشت ۴ و ۶.

##-xšapar :

three nights.

ثری خشپَر سه شب

۲/۱ وند ۵ و ۱۲. ۵۴. وند ۸ و ۹. ۵/۱ وند ۵ و ۵۴. ۵۵. وند ۹ و ۳۳.

##-xšapara :

three nights including day-time;

ثری خشپَرَ

سه‌شب تا آغاز روز تا سپیده‌دم ۲/۱ وند ۵ و ۱۲.

۵۴ و وند ۱ و ۹ . ۵/۱ وند ۵ و ۵۴ . ۵۵ . وند ۹ و ۳۳

##-gāya :

three paces.

ثْری گایَ = سه‌گام ، سه‌پا برداشتن

۲/۱ وند ۳ و ۱۰ . وند ۵ و ۴۸ . وند ۶ و ۳۷ . ۴۰ . وند ۷ و ۱۰۸ .
۳۹ . وند ۹ و ۵ . ۱۰ . و وند ۱۶ و ۴ . ۶ .

##žat : ( )

from three directions.

ثْری ژَتْ = از سه سو ، از سه‌ور
و سه دستور نیز می‌توان گفت . وند ۲ و ۲۳ .

Θrižvat : ( )

thrice, three-fold.

ثْریژْوَتْ = سه‌تاه ، سه‌گانه ، سه‌بار
وند ۹ و ۳۰ .

Θrizanti : (- ۱ .)

ثْری زَنْتی = سه شهره . = سه‌شهر رغه ، یا سه دسته‌مردم شهر رغه

(Ragha) of three classes of men viz. priests, warriors and peasantry;

سه‌دسته مردم شهر رغه که‌موبدان ، رزمیان وکشاورزان باشند .
مادینه ۲/۱ وند ۱ و ۱۶ .

Θri-zafan :

three-mouthed; epithet of Zohak.

ثْری زَفَنْ
سه‌پوزه سه دهن . این واژه پاژنامه زهاک است .
نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۲۹ . یشت ۱۹ و ۴۷ . نرینه ۲/۱
یسنا ۹ و ۸ . یشت ۵ و ۳۴ . یشت ۹ و ۱۴ . نرینه ۸/۱ یشت ۱۹ و ۵۰ .

Θrizarémaya :

for three spring

ثْری زَرِمَیَ سه‌بهار =

برای سه بهار، برای مانند‌ه: برای سه‌سال: میزان سنجش سال را با موسم بهاریاتابستان یا زمستان در باستان شمار می‌کرده‌اند. ۲/۱ وند ۱۸ و ۹.

Θrita : (1) 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬀 . شماره ۱. نرینه

ثْریتَ = تهریت نام مرد نیکویی از خانواده سام‌که‌دارای‌دوپسرگرشاسب که همان پهلوان و دلاور نامی باستان و دیگر ئوروخش می‌باشد.

name of a godly man of the Family of Sam, who was rewarded with two sons viz. Kereshaspa and Urvakhshaya, for performing the Haoma Ceremony.

𐬚𐬭𐬌𐬙𐬋 . ۱/۱ وند ۲۰ و ۲. یسنا ۹ و ۱۰.

Θrita : (2) 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬀 با شماره ۲.

name of an illustrious personage Son of Sayuzhdri

ثْریتَ: نام یک کس با آوازه و نامور و پسر سایوژدری 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬀𐬌𐬌𐬀𐬥𐬀 . 𐬯𐬀𐬌𐬌𐬎𐬲𐬛𐬭𐬌𐬌𐬀𐬥𐬀 ۱/۱ یشت ۵ و ۷۲. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬀𐬌𐬌𐬀𐬥𐬀 . 𐬯𐬀𐬌𐬌𐬎𐬲𐬛𐬭𐬌𐬌𐬀𐬥𐬀 .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳.

Θritī: 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬍 .

the name of second daughter of Zarathustra ثْریتی

نام دومین دختر آشو زرتشت. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬃 . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

Θritya : (𐬚𐬭𐬌) 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 .

third, 3rd. ثْریتْیَ = سوم. ۳ ام.

𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬋 . نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲. وند ۱۴ و ۹. وند ۱۸ و ۴۵. یسنا ۹ و ۹. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬆 . کماسه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۳۸. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬆 . ۲/۱ وند ۱ و ۵. وند ۳ و ۴. ۹. ۲۲. وند ۱۵ و ۵. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬆 . نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۳۱. وند ۱۳ و ۳۳ یسنا ۹ و ۱۹. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬆 . مادینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۵۹. یشت ۲۲ و ۵. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 . ۳/۱ وند ۱۶ و ۱۵. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬁𐬌 . ۴/۱ وند ۱۸ و ۲۲. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬁𐬌 . نرینه ۶/۱ خورده ۹. 𐬚𐬭𐬌𐬙𐬌𐬌𐬀 𐬌𐬌𐬃 . مادینه

۱/۶ وند ۱۹ و ۲۸ ۰ یشت ۵ و ۶۲ ۰ خورده ۷۵ ۰ . .
مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۱۸ ۰

Ɵrit : نرینه
ثریت
name of an illustrious personage
نام یک کس نامور و با آوازه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۵ ۰

Ɵrodasa :
ثری دَس = سیزدهم ، ۱۳ هم
thirteenth, 13th.
نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۸ ۰ کماسه ۱/۲ وند ۱ و ۱۶ ۰

Ɵripasan: = سیزده ، ۱۳ ۰
ثری دَسَن
thirteen, 13.

Ɵripaδa: کماسه
three feet, the length of three feet
ثری پَذَ ، = سه‌پا ، بدرازی سه‌پا ، ۱/۲ وند ۹ و ۸ ۰

Ɵribda : کماسه
ثریبَد = سه‌تابسته ، سه‌بهره ، سه‌بند .
three-fold bonds.
واژه‌های ساخته شده مانند :

Ɵrima : نرینه
ثری مَ
nourishment, prosperity.
پرورش ، خوشبختی
۱/۱ وند ۲۱ و ۷ ۰ ۱۱ ۰ ۱۵ ۰ یشت ۲۴ و ۴۹ ۰
۲/۱ یشت ۱ و ۲۲ ۰ ۱/۴ یسنا ۹ و ۲۷ ۰
۱/۶ یشت ۱۵ و ۵۰ ۰

Θrimāhya :

(a woman with child) in the course of three months.

ثری ماهَ یَ = سه‌ماهه (زنیکه سه‌ماهه آبستن است)

۲/۱ وند ۵ و ۴۵. وند ۷ و ۶۰.

ΘrimiΘwant : نرینه

name of illustrious personage of the Family of Spitama.

ثری میثْوَنْتْ نام کسی نامور از خانواده سپیتان

۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۸.

Θrivant :

one-third, $\frac{1}{3}$

ثری وَنْتْ

یک سوم، $\frac{1}{3}$. ۳/۱. وند ۷ و ۵۹.

Θrisata : با شماره ۱

ثریسته = سی و ۳۰ . ۲/۱ وند ۴ و ۱۹. ۲۳. ۲۷.
وند ۶ و ۱۱. وند ۸ و ۹۴. وند ۱۲ و ۱. ۳. ۵. ۱۵. یشت ۱۰ و ۱۲۲. یشت ۱۵ و ۱۲.

thirty, 30

۶/۳ یشت ۵ و ۱۲۹.

۲ــ سی‌ام
خورده اوستا ۱۰.

: با شماره ۲.

three hundred, 300

ثری سَتَ = سیصد = ۳۰۰

مانند: سیسد زمستان

##-gāya :

thirty paces

ثری سَتَ گایَ = سی‌گام

. ۲/۱ وند ۳ و ۱۷ . وند ۵ و ۴۸ . وند ۹ و ۵ . وند ۱۷ و ۴ .

##Θwa :

thirty times. ثری‌سَتَ ثْوَ= سی‌گاه و سی‌بار

۲/۱ وند ۸ و ۹۸ .

Θrisatō-zima :

300 winters.(i.e, years.) ثری سَتُو زیمَ = سیسد زمستان (برابر سیسد سال)

۱/۳، وند ۲ و ۸ .

ΘrisaΘwant :

thirty-fold. ثری سَثْوَنْت = سی‌تاه، سی‌لا .

۱/۱ . یشت ۱۰ و ۱۱۶ .

Θrisãns :

thirty, 30. ثری سانْس= سی = ۳۰

= سی و سه ۳۳ = 33 با ریشه شما۱/۳ یسنا ۱ و ۱۰ . یسنا ۳ و ۱۲ . یشت ۲۴ و ۱۸ .

##-ayō-aɣra :

30 iron knobs(آهن) ثری سانْس ـ آیُو ـ آغْرَ = سی تکه آهن، سی کوژ یا دستگیره

۳/۳، وند ۱۴ و ۹ .

##-fradaxšainya :

30 sling ثری سانْس فْرَدَخْش آئینْیَ = سی فلاخن یا سنگ غلاب

با پیش واژه = فهمید یا دانست =

understood

یشت ۱۰ و ۳۹ وند ۱۴ و ۹ . ۳/۳ وند ۱۴ و ۹ .

Θrišva : [illegible] ([illegible])

one-third, $\frac{1}{3}$

ثْریْشْوَ= یک سوم و $\frac{1}{۳}$

[illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۲۶. وند ۶ و ۳۲. ۳۵. وند ۷ و ۵۹. وند۸و ۱۰۰. یسنا ۱۹و۷. یشت۱۲و۳. [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵. [illegible]

= $\frac{1}{۳}$ با نشانی ۳/۱ وند ۲ و ۱۱. [illegible] = $\frac{۲}{۳}$ بانشانی ۲/۲ وند ۲ و ۱۵. یشت ۵ و ۲۲. یشت ۱۵ و ۸. یشت ۱۹ و ۲۶. [illegible]

= $\frac{۳}{۳}$ با نشانی ۴/۳ وند ۲ و ۱۹. [illegible] ۴/۱ وند ۱۸ و ۱۸. ۲۰ و ۲۲.

[illegible] ۷/۱ یسنا ۱۱ و ۷. [illegible] یشت ۱۳ و ۲.

Θriš : [illegible] ([illegible])

three, 3.

ثْریْشْ= سه، ۳

[illegible] ۲/۲ وند ۵ و ۵۱. [illegible] وند ۷ و ۱۵. [illegible] وند ۸ و ۳۷–۳۹. وند ۱۶ و ۱۲. [illegible] وند ۴ و ۵.

2- three time

۲ـ سه‌گاه، سه‌بار.

[illegible] وند ۷ و۱۵ و ۷۵. [illegible] وند ۱۲ و ۲ و ۴. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۱۶. ۱۸. ۲۰. [illegible] وند ۱۸ و ۴۳. ۴۹. [illegible] یسنا ۱۹ و ۶. نیایش ۱ و ۱.

Θrišāmrūta : [illegible] ([illegible])

(holy words) that are to be recited three times. ثْریشامْروتَ

(واژه‌های سپنتایی) که در سه‌هنگام ازبرخوانده‌می‌شود. یاسه‌فرموده [illegible]

نرینه ۱/۳ وند ۹ و ۴۶. وند ۱۰ و ۲. ۷. ۹. ۱۵.

Θriščim: [illegible] مانند [illegible] = سه و سه‌بار

same as =3

ثْریش چیمْ

Θru : (1) ( ) با نشانی شماره ۱

ثرو ۱

to nourish, to thrive, to protect. پروراندن ، پشتیبانی کردن

نگهداری کردن ۳/۱ یسنا ۱ و ۱.

مادینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵.

: (2) با نشانی شماره ۲.

ثرو ۲

to flow, to run; روان شدن ، گریختن ، دویدن .

Θroš : , ( )

ثروش

to prosper, to be protected-nourished.

خوشبخت‌بودن ، کامیاب‌بودن ، در پناه و پرورش بودن

۳/۱ یسنا ۴۶ و ۷.

یسنا ۳۴ و ۳. ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴.

Θråf :

ثرانف

to be satisfied- satiated.

خوشنود بودن ، خرسندبودن ، از سیری خرسند بودن ، سیر بودن .

Θråfanh : ( )

ثرانفَنگْهْ

satisfaction, enjoyment,

gratification of one desires.

خوشنودی ، خرسندی ، کامیابی ۲/۱ یشت ۵ و ۲۶. یشت ۱۹ و ۳۲

Θråfeδa : ( )

ثرانفِذَ

satisfied, well-pleased;

خوشنود ، شادمان ، خرسند

. نرینه ۱/۱ یسنا ۹و۲۰ . یسنا ۵۷و۲۰ . یسنا ۵۷و۱۴ .
مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۴۲ و ۱۰۰ .

= + مادینه

Θryaxšti :
ثْرَیَخْشْتی
3 branches or stems;
سه‌شاخه، یا سه‌تنه درخت
. ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۶ .

Θryafsman : . مانند
same as
ثْرَیَفْسْمَن

Θwa :
2nd. per. possessive pronoun.thy.
ثْوَ
دوم کس دارنده = مال آن . . نرینه ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۹ . . نرینه ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۵ . . مادینه ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۱ . نرینه ۴/۱ یسنا ۴۳ و ۹ . . نرینه ۵/۱ یسنا ۴۶ و ۷ . یسنا ۴۷ و ۵ . ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۳ . یسنا ۳۲ و ۱۳ . یسنا ۳۴ و ۸ . ۹ . . مادینه ۶/۱ یسنا ۴۸ و ۸ . . نرینه ۷/۱ یسنا ۴۱ و ۴ . . نرینه ۱/۳ یسنا ۳۲ و یسنا ۴۵ و ۵ . . کماسه ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۴ . . ۲/۳ یسنا ۴۳و۶ یسنا ۴۴ و ۱۲ . . مادینه ۷/۳ یسنا ۴۳ و ۷ .

Θwaeša : نرینه ( ) .
fear, dread, alarm;
ثْوَئِشَ
ترس، هراس، بیم
۷/۱ یشت ۱۳ و ۲۰ . ۵/۱ یسنا ۵۷و۱۸ یشت ۹ و ۴ . یشت ۱۷ و ۲۵ .

Θwaxš :

ثْوَخْش

شتابیدن ، با شتاب‌روان شدن — to flow hastily;

… ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۴ .

۲ـ شتاب‌کردن ، تندترکردن — 2- to hasten, to accelerate,

کوشابودن ، کوشش کردن … = تندرفتن ۱/۱ وند ۲۲ و ۱۹ یشت ۵ و ۶۵ .

to be active, to endeavour;

Θwaxša̱ : (…) …

ثْوَخْشَ

bestowing agility-sharpness.

به تند و تیزی بخشیدن . … نرینه ۱/۴ یسنا ۱۱ و ۱۰ .

Θwaxša̱n̊h : کماسه (…) …

ثْوَخْشَنْگْهْ

agility, sprightliness; intelligence, industry;

چالاکی ، چابکی ، زرنگی ، هوشیاری ، کوشایی ، کاری … ، یسنا ۲۹ و ۲ .

… ۳/۱ یسنا ۳۳ و ۳ . یسنا ۴۶ و ۱۲ .

Θwaxša̱išta : (…) …

ثْوَخْشیشتَ

most active-energetic

کوشاترین ، پرکارترین

… ، نرینه ۱/۲ یسنا ۹ و ۱۵ . یشت ۱۰ و ۳۸ .

… نرینه ۱/۲ یسنا ۵۷ و ۱۳ .

Θwat : … مانند … = تو

ثْوَتْ

same as thou

Θwayan̊h: کماسه (…) …

ثْوَیَنْگْهْ

dread, fear;

ترس ، هراس ، بیم .

Θwayaŋ̊hwant :

dangerous, frightful, dreadful, ثویَنگهوَنت

آسیناک، ترسناک

هراسناک، درنده. ... = راههای ترسناک و آسیناک

نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۰.

Θwarəxš :

to model, to model, to shape to forme. ثوَرخش

پیکر درست کردن، گونه و رویه دادن، ساختن.

Θwarəxštar :

one who shapes-models. ثوَرِخشتَر

سازنده، پیکردهنده، گونه‌دهنده

Θwarəs :

to cut off, to destroy; ثوَرِش

فروشکستن، ویران کردن. ... ۳/۱ وند ۳ و ۴۲.

2- to model, to shape, to create. ۲ــ گونه‌درست کردن.

پیکره ساختن، آفریدن. ... ۳/۲ یسنا ۵۷ و ۲. ...

۲/۳ یسنا ۲۹ و ۱. ... = برای کی مرا

for whom did ye create me vac nd 23,1. آفریدی = یسنا ۲۳ و ۱.

-avi-## :

to hew(as wood) آوی ـ ثوَرِش

بریدن (مانند چوب)

... ۳/۱ وند ۵ و ۲.

upa-## :

ئوپ ـ ثْوَرِش to fell(as trees). to pair of the nails.
انداختن (درخت) میخ‌کشیدن (از درخت)
از چوب میخ تراشیدن [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۲۰. [illegible] ۳/۳ وند ۱۷ و ۲۰. [illegible] میخ تراشیدن ۲/۱ وند ۱۷ و ۴۰. [illegible] ۳/۳ وند ۱۳ و ۳۲ و ۳۴. [illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۱۰. [illegible].
مادینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۱۳.

us-## : [illegible]
to cut off;
ئوش ـ ثْوَرِش = بریدن انداختن
[illegible] مادینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۱۳.

ni-## : [illegible]
to dig
نی ـ ثْوَرِش = کندن، سوراخ کندن.
[illegible] ۲/۱ وند.

paiti-## : [illegible]
to put on, to cover with
پَئیتی ـ ثْوَرِش
پوشانیدن، پوشیدن، روکش‌کردن.
[illegible]
covered with gold.
(سم‌های) پوشیده شده از زر
نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷.

fra-## : [illegible]
to create(good things, beings & c.)
فرَ ثْوَرِش
آفریدن (چیزهای نیک و دیگر)
[illegible] ۱/۱ وند ۱۰ و ۲۰ ۴-۱۳. ۱۵. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۵۰. یشت ۱۳ و ۸۷. [illegible] ۲/۳ وند ۷ و ۷۱.

2- to cut(lit.). to prepare. ۲ــ بریدن (ادبی) فراهم کردن.

[illegible] ۲/۱ یسنا ۷/۱۱.

3- to fix, to prescribe(the penalty);

۳ــ پابرجاکردن، دستور دادن (همگانی) [illegible] ۳/۱ وند ۷ و ۷۱.

Θwarsan̊h : ([illegible]) [illegible].

the portion cut(lit.); a part; ثْوَرَسَنْگَهْ

تکه‌بریدن، تکه‌کردن.

[illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۲۰.

Θwaršta : ([illegible]) [illegible].

appointed, fixed; ثْوَرْشْتَ

آشکار شده، استوار شده

[illegible]

at the appointed time در هنگام آشکار شده (معین شده)

کماسه ۴/۱ یشت ۵ و ۱۲۹. [illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۸ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۵۵.

۲ــ ساخته، آفریده

Θwarštō-kehrp : [illegible].

2- made, created; the body made or created ثْوَرْشْتُو ـ کِهْرْپْ

تن ساخته شده یا آفریده‌شده.

[illegible] ۷/۱ یسنا ۱۹ و ۸. گلدنر [illegible].

Θwā : same as. [illegible] مانند [illegible] .[illegible]

you. thee. ثْوا

تو.

Θwāvant : ([illegible]) [illegible] .

like thee; the one like thee; ثواوَنْت

ترا و مانند تو تنها در هنگام نیایش بکار می‌رود .

[illegible] . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶ . یسنا ۴۴ . ۱ . ۹ . یسنا ۴۸ و ۳ .

Θwāṣ̌a : (1) [illegible] . با شماره ۱

empty space between the stars ثواش ۱

and the sun, moon, earth and galexies.

آسمان ، فضا یا جای خالی میان ستارگان و زمین ماه . خورشید و کهکشانها

[illegible] . ۱/۲ وند ۳ و ۴۲ . یشت ۱۰ و ۶۶ . نیایش ۱ و ۸ . نیایش ۲ و۸

[illegible] ۶/۱ وند ۱۹ و ۱۳ . ۱۶ . ویسپرد . یشت ۲۴ = یشت ۲۴ و ۲۴ .

: (2) [illegible] . باشماره ۲

speedy, swift. ثواشَ ۲

شتاب ، تند ، چابکی

[illegible] : ۱/۲ یسنا ۱۱ و ۷ . یشت ۱۰ و ۵۲ . یشت ۱۳ و ۳۹ .

[illegible] = با گام تند ۱/۲ یشت ۱۰ و ۵۲ .

Θwi : (1) [illegible] . با شماره ۱

to freight. ثوی ۱

کرایه کردن ، کرایه دادن .

: (2) [illegible] . باشماره ۲

to fear, to tremble. ثوی ۲

ترسیدن ، لرزیدن

[illegible] ۱/۳ ویسپرد یشت ۲۷ .

Θwisra : ([illegible]) [illegible] .

ثویشرَ

درخشش، تیز — glittering, sharp.

.با چشمان خیره و درخشان نگریستن . ۳/۲ یسنا ۳۱ و ۱۳.

θwē :

. ثوی مانند =

ثوِ

same as thou

ترا . به تو

θwiš :

ثویش= درخشیدن ، تابیدن

to shine, to glitter;

θwōi : (از) . مانند .

ثوُوئی

(thwui)you, to you;

ترا ، بتو.

θwōrēštar : ( )

ثوُورِشتَرَ =آفریننده، سازنده، پیکرسازنده

، ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۶. ۲/۲ یسنا ۵۲ و ۲. ۲/۲ یسنا ۴۲ و ۲.

same as

creater, maker, modeller.

θwąm : . مانند

ثوانَم = ترا

same as thou.

θwyā : مادینه ( )

ثویا= ترس، هراس

fear, dread;

θwyant : ( )

ثْوَیَنْتْ

هراسناک، ترسناک، آسیبناک — dreadful; frightful;

[illegible] = [illegible] + [illegible]. ترسناکترین

هراسناکترین. [illegible] . [illegible] و [illegible]،

کماسه ۷/۳ وند ۲ و ۲۳. — most dreadful;

[Avestan]

da : [Avestan] . دَ گونه نرمتری از [Avestan] .

a soft form of [Avestan]

دَ

same as [Avestan] = this, that.

این واژه مانند [Avestan] = این، آن

dai$\mathring{n}$hava : [Avestan] . ([Avestan])

belonging to the country;

دَئینگهَوَ

وابسته به کشور، کشوری، از کشور

[Avestan] ، نرینه ۱/۲ ویسپرد ۱۲ و ۰۵

dai$\mathring{n}$hā-urvaesa : . [Avestan]

ranging or going round through the country;

دَئینگها ئوروَئِسَ

گذرکردن یا رفتن بدور کشور [Avestan] ، نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳/۳ خورده ۴ و ۰۸ [Avestan] ۶/۱ یشت ۲۴ و ۰۱۷

dai$\mathring{n}$hišta : ([Avestan]) . [Avestan]

wisest(super. adj.).

دَئینگهیشتَ

خردمندترین (فروزه برترین از واژه [Avestan])

[Avestan] = خردمند = wise . ساختمان واژه‌ها از این واژه مانند: [Avestan] ، و [Avestan] ، [Avestan] ۷/۳ ویسپرد یشت ۰۴۲

dai$\mathring{n}$hu : [Avestan]

دَئینگهو

a country; a province;

کشور، استان، از ساختمان

۱/۱ یشت ۱۳ و ۶۶ . ۱/۲ یشت ۱۰ و ۲۰ . ۲۶ . ۱/۳ (۱/۵) وند ۱۰ و ۵۰ . ۲۰ . ۲۶ . ۶ و ۹۰ . ۱۰ . ۱۳ . ۱۴ . ۱/۴ وند ۴ و ۲ . یشت ۱۳ و ۶۶ . یشت ۶ و ۱۹ . ۱/۴ یشت ۵ و ۲۹ . ۱/۵ یسنا ۵۷ و ۱۴ . یشت ۱ و ۱۷ . یشت ۱۴ و ۳۳ . ۱/۶ وند ۱ و ۱۷ . ۱۹ . وند ۲ و ۲۴ . یشت ۱۰ و ۲۷ . یشت ۱۳ و ۱۸ . ۶۹ . ۱۲۵ . ۱۲۷ . یسنا ۶۸ و ۱۵ یسنا . ویسپرد ۲/۳ . ۱/۶ (۱/۷) وند ۱۳ و ۵۶ . ۱/۷ یسنا ۹ و ۲۴ . ۱/۷ یسنا ۹ و ۲۸ . ویسپرد ۱۲ و ۵ . ۳/۱ یشت ۸ و ۹ . ۵۶ . یشت ۱۰ و ۱۰۱ . ۳/۲ وند ۱۹ و ۴۱ . یشت ۱۰ و ۴۸ . ۷۸ . یشت ۱۳ و ۴۸ . ۳/۲ یشت ۸ و ۹ . یشت ۱۹ و ۶۸ . ۳/۴ وند ۳ و ۲۷ . یشت ۸ و ۴۷ . ۶۱ . یشت ۱۰ و ۲۹ . ۴ . یشت ۱۴ و ۵۳ . ۳/۸ یشت ۸ و ۲۹ .

##-irič :

making the country desolate (lit. empty);

دَئینگهو ئیزیچ

ویران کردن کشور، بگونه ادبی تهی کردن کشور از مردم .

۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۵ .

##-paiti :

the ruler (lit. master) of country;
the lord of a province;

دَئینگهو پَئیتی

فرمانروای کشور، پادشاه کشور (بزبان ادبی خداوند کشور) بزرگ کشور، استاندار،

۱/۱ وند ۱۹ و ۶ . یشت ۱۰ و ۱۸ . ۷۸ . ۸۳ . یشت ۱۵ و ۳۱ . یشت ۲۴ و ۴۸ . ۱/۲ وند ۷ و ۴۱ . وند ۹ و ۳۷ یسنا ۲ و ۱۱ . ویسپرد ۳ و ۲ . یشت ۱۰ و ۱۴۵ . = همسر استاندار یا شهربانو . ۱/۲ وند ۷ و ۴۲ ۱/۴ یشت ۱۰ و ۱۷ . ۱/۶ وند

۱۰ و ۰۵ ۰۶ ۰۹ ۰۱۰ ۰۱۳ ۰۱۴ . یسنا ۱ و ۱۱ . یسنا ۱۳ و ۱ . یشت ۲۴ و ۱۶ . ۸/۱ یسنا ۹ و ۲۷ . یشت ۲۳ و ۱ . ۱/۳ یشت ۵ و ۸۵ . یشت ۱۰ و ۸ ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۸ . ۲/۳ خورده ۱۴ . و آفرینامه ۶/۳ یشت ۵ و ۸۵ .

##pāpérétāna :

دَئینگْهو پاپِرِتانَ

the war of a country; the strife of the conflicting. nations;

جنگ در یک کشور ، کشمکش و ستیزه میان مردم یک کشور

۷/ یشت ۱۰ و ۸ . یشت ۱۵ و ۴۹ .

##-frāδana :

دَئینگْهو فْرادَنَ

rendring the country prosperous; epithet of

خوشبخت کننده کشور ، کشور را خوشبخت کردن . پاژنامه اردویسور آناهیته

مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱ . یشت ۵ و ۱ . یشت ۱۳ و ۴ . نیایش ۴ و ۲ .

##-mazanh, ##-maza :

دَئینگْهو مَزَنگْهَ (ـ مَزَ)

(a contract)of the mount or value of a country;

معنی واژه‌ای = کشور بزرگ یا بزرگی کشور   کانگا = پیمان با ارزش و گرانبهای یک کشور .

، نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲ . ۴ . ۱۰ .

۲/۱ وند ۴ و ۴ . ، نرینه ۲/۱ وند ۴ و ۱۶ .

##-sasti :

دَئینگْهو سَستی

the religion of the country; the authority of the country (Dar. and Mil.); one's own country (Har.)

کیش و آئین کشور، نیرومندی یک کشور (دار مستتر و میلز) کشورداری، کسیکه فدای‌کشور است (هارلز) [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵. یسنا ۶۸ و ۵. یشت ۱۰ و ۶۷. نیایش ۵ و ۵.

dainti : [illegible] ([illegible] ۱-)

to give

دَئینْتی

دادن

daitika : [illegible]

a savage animal;

دَئیتیکَ

جانور درنده، دد

[illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۷۴. [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۹ و ۲. یشت ۱۳ و ۱۵۴.

daidyata, daidīt, daitītā [illegible]

same as to give

مانند واژه [illegible] = دادن

دَئیذیَ تَ ،دَئیذیْت ، دَئیدیتا.

daidyāi: [illegible] مانند [illegible] = دادن

same as to give

دَئیذیائی

[illegible]

daiδīš, daiδītəm, daiδīta : دَئیذیش،دَئیذیتِم ،دَئیذیتَ

same as to make, to create, proper, to nourish.

این سه واژه مانند واژه [illegible] با شماره ۲ ساختن، آفریدن، فراهم کردن، پروراندن است.

daiδe : [illegible] مانند [illegible] = دادن

same as to give

دَئیذِ

daiδyant :

دَئیذیَنت

daiδyąm :

مانند ۲.

same as. 2

دَئیذیانَم

daibitar نرینه

a deceiver;

دَئیبیتَرَ = فریب‌کار، فریب‌دهنده

۱/۱۰ یسنا ۴۹ و ۲.

از ریشه

dainhušan :

دَئینگهوشَن

fit for the country; (those) who have conquered

or founded the country (Dar.

شایسته برای کشور

(آنهائیکه) کشور را بنیان‌گذاری کرده یا بر کشوری پیروز شده‌اند.

نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۱.

daibitāna : کماسه

دَئیبیتانَ = فریب، نیرنگ، پست‌نهادی

deceit, roguery,

۱/۳۰ یسنا ۳۲ و ۳. یسنا ۴۸ و ۱.

daibitya :

a second time, once more. بار دوم

دَئیبیتیَ = یکبار دیگر،

بیش از یک بار ۲/۱۰۶ یسنا ۴۵ و ۱. = دوبار.

daibiš :

دَئیبیش

to hate, to torment, to harbour revenge.

کتک زدن، آزردن، کینه‌جویی کردن.

۳/۳۰ یسنا ۳۲ و ۰۱. ۴/۱ یسنا ۳۴ و ۰۴. این واژه در گاتها از واژه است.

daibišvant :

revengeful, spiteful, evil.

دَئیبیشوَنْتْ= کینه‌جو، کینه‌توز، بد

نرینه ۶/۱ یسنا ۲۸ و ۰۶

daiwi :

deceit, roguery;

دَئیو ی

فریب، کینه‌جویی ۱/۱۰ وند ۲ و ۰۲۹ ۰۳۷

daiedōišt : نگاه کنید به واژه

see to

دَئی اِ دُئیشْتْ

to give, to present.

پیشکش کردن. دادن

daenā :

religion, religious law or mandate;

دَئینا = دین

the angel presiding over the Zoroastrian religion,

she is invoked in company with, Chista;

دستوردینی، کیش، وجدان، فرمان درونی

و دئینا نام فرشته نگهبان و نگهدار دین زرتشتی است که با امبازی فرشته دانش که‌نامش چیستا است نیایش می‌کند. ۱/۱۰ وند ۳ و ۰۴۱ ۰۴۲ وند ۵ و ۰۲۱ وند ۱۰ و ۰۱۸ یشت ۱۱ و ۰۳ یشت ۱۷ و ۰۱۶ یشت ۲۴ و ۰۵۲ ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۰۱۵ یسنا ۴۴ و ۰۱۱ یسنا ۵۱ و ۰۱۳ و با ریشه ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۰۲۱ ۲/۱ وند ۲ و ۰۱ ۰۴۲ وند ۳ و ۰۳۱ ۰۴۰ یسنا ۱۲ و ۰۹ یسنا ۱۳ و ۰۲ ویسپرد ۷ و ۰۲ یشت ۸ و ۰۵۹ یشت ۱۹ و ۰۸۴ نیایش ۱ و ۰۸ نیایش ۲ و ۰۸ ۲/۱ وند ۱۸ و ۹ ۳/۱ وند ۳ و ۰۱ یسنا ۵۷ و ۰۲۴ یشت ۱۰ و ۰۹۲ ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۰۱۱ یسنا ۴۹ و ۰۴ ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۰۷ یسنا ۵۱ و ۰۱۷ یشت ۱۶ و ۰۱۷ یشت ۱۰ و ۰۶۴ ۶/۱ وند ۲ و ۰۳ ۰۴ وند

۳ و ۳۰. یسنا ۷۰ و ۳. ویسپرد ۶ و ۱. یشت ۱۱ و ۱۶. ۳۱. خورده ۲ و ۷. [Avestan] ۶/۱ ویسپرد ۱۲ و ۳. [Avestan] ۸/۱ یسنا ۸ و ۳. یشت ۸ و ۲۳. ۲۹. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۱۳. یسنا ۳۴ و ۱۳. یشت ۱۳ و ۷۴. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱. مانند: [Avestan]، [Avestan]، [Avestan]، [Avestan].

2- a religious man; one who follows the mandates of religion.

۲ــ مرد با دین، کسیکه دستورهای دینی را انجام می‌دهد. [Avestan] ۳/۳ یسنا ۵۳ و ۵. [Avestan] ۴/۱ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۰ و ۱.

3- conscience, the sence of justice; the faculty of discerning good from evil.

۳ــ وجدان، نشان دادگری، خوشبین با بینایی نگریستن و روان کردن نگرش نیک از بد، به بدی هم نیک نگریستن [Avestan]، ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۲۰. یسنا ۴۶ و ۱۱. [Avestan] ۲/۱ وندیداد ۱۰ و ۱۸ و ۱۹. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۲۶ و ۴. [Avestan] ۶/۱ وند ۱۰ و ۱۹ [Avestan] ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۱۳. [Avestan] ۷/۱ یشت ۲۱ و ۴. و مانند: [Avestan].

daenāvazaŋ̊h : [Avestan]: نرینه

name of an illustrious personage.

دَئِناوَزَنگْهْ

نام یک کس نامور و با آوازه

[Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۷.

daenū : [Avestan].

the female of animals;

دَئِنو

جانور ماده

گونه مادینه گفته می‌شود. [Avestan]، ماديان (اسب ماده) [Avestan] شتر ماده [Avestan] خر ماده [Avestan]، ماده گاو. [Avestan] ۶/۳ خورده اوستا ۷ و ۸. ۹. ۱۰. پسوندی برای ماده کردن جانوران

daenō-dusa : (... [illegible]) [illegible]

an expounder of religious doctrines, دَئِنودوسَ

a teacher of religious laws;

سخن‌گوی آئین‌های دینی ، آموزگار دستورهای دینی ، آموزش دهنده

دستورهای دینی [illegible] ، ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۴ . یشت ۱۱ و ۱۴ .

daenō-sač : [illegible]

one who studies religion-religious doctrines. دَئِنو سَچ

دانش‌آموز دانش دینی ، کسیکه فرمانهای‌دینی را می‌آموزد [illegible] .

۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷ . [illegible] ۶/۳ . یشت ۱۳ و ۱۵۵ .

daeman : کماسه ([illegible]) [illegible]

eye-sight; vision. دَئِمَن

تماشاگه ، بینایی ، خوش نما ، تماشاگاه

[illegible] ، ۲/۱ یشت ۱۰ و ۴۸ . یشت ۱۴ و ۵۶ . ۶۳ . مانند : [illegible]

[illegible] . = تیزبین

daemāna کماسه ([illegible]) [illegible]

look, sight. دَئِمانَ

دید ، تماشا [illegible] ، ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۷ .

daeva : [illegible]

a Daeva, دَئِوَ

دیو [illegible] ۱/۱ . وند ۷ و ۵۵ . وند ۸ و ۳۱ و ۳۲

وند ۱۹ و ۱ . ۲۹ . ۴۳ . ۴۴ . یشت ۱ و ۶ . یشت ۲ و ۱۱ . یشت ۸ و ۲۱ . یشت ۱۵ و ۵۶

[illegible] . ۲/۳ یسنا ۱۲ و ۱ . یشت ۱۳ و ۸۹ . [illegible] . ۱/۱

یشت ۸ و ۲۲ . [illegible] . ۱/۱ وند ۲ و ۶ . [illegible] . ۲/۱ وند ۱۰ و ۹ . ۱۳ .

وند ۱۳ و ۶ . وند ۱۹ و ۴۰ . ۴۱ . ۴۳ . [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۰ . [illegible] .

۵/۱ یشت ۱۳ و ۸۹ ، ۱۴۲ . ۵/۱ یسنا ۵۸ و ۰۱ . ۶/۱ یسنا ۶۸ و ۰۸ . ۱/۳ وند ۳ و ۰۷ ، ۳۲ . وند ۷ و ۵۵ و ۵۶ . یسنا ۵۷ و ۱۸ . یشت ۹ و ۰۴ . یشت ۱۰ و ۶۹ . ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۰۱ . یسنا ۴۴ و ۲۰ . ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱ ، ۲/۳ وند ۱۰ و ۲۴ . وند۱۷و ۱۰۰۹ . وند۱۸و۱۶و۲۴ . یسنا ۹و۱۵ . ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۰۵ . یسنا ۴۵ و ۰۱۱ . یسنا ۴۹ و ۰۴ . ۲/۳ یشت ۱۹ و ۸۴ ، ۲/۳ یسنا ۱۹ و ۲ ، ۰۴ . ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۰۴ . ۳/۳ یسنا ۲۹ و ۰۴ . یسنا ۳۴ و ۰۵ . یسنا ۴۸ و ۰۱ . ۵/۳ یسنا ۵۷ و ۱۷ ، ۰۱۸ . یشت ۵ و ۰۲۶ . یشت ۹ و ۰۴ . ۶/۳ وند ۷ و ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۸ وند ۸ و ۳۱ یسنا ۹ و ۰۱۸ . یشت ۱۰ و ۰۳۴ . ۸/۳ ، یشت ۳ و ۰۷

daevatbi : — برتیته

دَئِوَتْ بی

name of an illustrious personage; possibly, an abridged form of atormentor of the Daevas.

نام کس نامور و روشناس
دئیوه‌تبی شاید کوتاه شده واژه دیوه‌تبیش باشد
دیوآزار، دیوها را رنج دهنده ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۸ .

daevayasna :

دَئِوَیَسْنَ

a worshipper of the Daevas; an idol worshipper

دیوپرست ، پیرو دیو و خدای دیو ، دیو ، بت پرست
۲/۱ همیستار ۲/۱ وند ۷ و ۵۳ . یشت ۵ و ۱۰۹ . ۶/۱ یشت ۹ و ۳۰ . ۱/۳ یشت ۵ و ۹۴ . ۲/۳ خورده ۱۷ . آفرینامه در خورده اوستا ۴/۳ . وند ۷ و ۳۶ ، ۳۷ . ۶/۳ وند ۱۸ و ۶۲ . وند ۱۹ و ۲۶ ، ۲۹ ، ۴۱ . یشت ۵ و ۶۸ ، ۷۷ . یشت ۱۱ و ۰۴ . مانند :

same as دیو ماده = ، مانند

daevaīaw : نَئِوَیاوْ

daevayāza :

a worshipper of the Daevas; an idol worshipper دَئِوَیازَ

دیوپرست ، بت‌پرست . ۱/۱ وند ۷ و ۵۵ ، ۵۶ . وند ۸ و ۳۱ و ۳۲ . ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶ . یشت ۱۴ و ۵۴ . ۲/۳ وند ۱۹ و ۴۶ .

daevavant :

following.(the doctrines)of the Daevas. دَئِوَوَنْتْ

پیرو آئین دیوان ، دیوان را پیروی‌کردن . ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۴ .

daevī ; = دیو ماده

a female Daeva. دَئِوی

۱/۱ وند ۱۸ و ۳۱ ، ۳۴ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۴۳ ، ۴۶ ، ۴۹ ، ۵۴ ، ۵۷ . ۲/۱ یسنا ۹ و ۸ . یشت ۵ و ۳۴ . یشت ۱۴ و ۴۰ . ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۱۵ . گلدنر ۸/۱ وند ۸ و ۲۱ . ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱ . ۱/۳۰ یشت ۱۱ و ۶ .

daevō-awšanh :

دَئِوُو آ اُشَنگْهْ

death produced by the Daeva. death brought on by disease, filthiness, plague &c. (opposed to natural death)

مرگِ دیو فراهم کرده ، مرگی که از بیماریها سرچشمه می‌گیرد . چرکینی ، پلیدی ، درد ، بیماری (مرگ جدا از مرگ سرشتی ابرهامی) ۲/۱ وند ۱۷ و ۱ . وستر

##-karšta :

produced by the Daevas

دَئِوُ وُ کَرِشتَ

دیو کاشته، فراهم‌کردهٔ دیو

= پایداری کردن در برابر کردار اهریمنی و دیوان، کماسه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۷.

##-γnita :

(holy words). smitting the Daevas

دَئِوُ وُ غنِیتَ

دیوزدن، (با واژه‌های سپنتایی)

۲/۳ خورده اوستا ۲ و ۶. = واژه‌های زننده دیو.

##-čiθra :

(creation) of the Daevas Breed

دَئِوُ وُ چِیثرَ

از نژاد دیو، دیوچهره، تخمه دیو

مادینه ۸/۱ وند ۸ و ۲۱.

##-jata :

دَئِوُ وُ جتَ

smitten by the Daevas

دیوزده

from the body smitten by the Daecas.

از تنی که دیو زده است. مادینه ۵/۱ وند ۱۹ و ۲۰.

##-zušta :

a friend of the Daevas;

دَئِوُ وُ زوشتَ = دیودوست

one who is attached to the Demon-god;

کسیکه وابسته به خدای دیوان است.

۱/۳ یسنا ۳۲ و ۴.

##téma :

نَئِوْو تِمَ

1- the most daeva-like or demoniac; دیوترین ، دیووار

2- the fore-most among the Daevas. در میان دیوها پیش‌ترین دیو

نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۳. ۲/۳ یشت ۳ و ۱۴.

##-dāta :

following the doctrines or ways of the Daevas. نَئِوْ وْ داتَ

آئین دیو (قانون دیو) پیروی کردن آئین و روش دیوان .نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۹. ۲۱ و ۲۲. یسنا ۹ و ۵. ۲/۱ وند ۱۹ و ۴۶. مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۵۰. یشت ۱۲ و ۲۳. نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۲. ۱۹. وند ۱۹ و ۵. ۴۳. ۲/۱ یشت ۱۳ و ۹۰. کماسه ۲/۱ وند ۱۹ و ۵. ۵/۱ یسنا ۵۷ و ۲۵. نرینه ۶/۱ وند ۷ و ۲۷. یسنا ۱۶ و ۸.

##-druj :

the Fiendish Druj; نَئِوْ وْ دروج دیوخوی ، دیوسرشت ، دروغگو

۸/۱ وند ۸ و ۲۱.

##-frakaršta :

نَئِوْ وْ فرَ کَرْشتَ

produced by the Daevas. فراهم کرده دیو

مادینه ۸/۱ وند ۸ و ۲۱.

##-fradāta :

following the doctrines نَئِوْ وْ فرَ داتَ (۳۰)

or ways of the Daevas.

آئین دیو، دیو داده، پیروی کردن آئین یا رویه دیوان
مادینه ۸/۱ وند ۸ و ۲۱. و مانند:

daesa :

vision, a phantom, a mental illusion; دَئِسَ

چشم‌انداز، گمان، ریبا، کابوس، بیماری دماغی ۶/۳۰۶ یشت ۱۳ و ۴ ۰۱

daoΘ r i :

deceit, fraud(rt to deceive); or, eye, sight(for to see). دَ اثْری

فریب، نیرنگ (از ریشه = فریب دادن)
تماشا، چشم‌انداز (برای اینکه از ریشه = دیدن)
۲/۱ وند ۱۹ و ۴۵. یشت ۱۹ و ۵۷.

daožanha :

fraud, deceit از ریشه دَاُژَنگَهَ

فریب کار، ریاکار، نیرنگ باز (از دگرگونی واژه دوزخ درست شده)

2- perfidious, treacherous;

نادرست، دغل، بدکنش
نرینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۴۷.

daožanh :

fraud, deceit, دَاُژَنگَهْ

فریب، ریا، نیرنگ
گلدنر. ۱/۱
وند ۱۹ و ۰۱

daožava :

دَاژَو = دوزخ از وستر ۵/۱ یشت ۴ و ۷.
hell,

daoya :
deceivalle

دَاَیَ
فریبکار، فریبا و مانند:

daoštara :
westerny

دَاُشتَرَ
باختر، جائیکه خورشید فرو می‌رود.
این واژه از دو تکه و ساخته شده است. = دوش = تار که رویهم معنی شبانگاه یا تار شب می‌دهد. ۲/۱ وند ۱ و ۱۹. (وسترگارد) ۷/۱ یسنا ۵۷ و ۲۹. یشت ۱۰ و ۱۰۴.

daxvyu :
a country, a region.

دَخْویو = کشور، سرزمین، بخش
۲/۱ یسنا ۳۱ و ۱۸. یشت ۱ و ۱۷. یشت ۱۰ و ۱۷ و ۱۱۲. ۲/۱ وند ۸ و ۱۰۳. یسنا ۶۲ و ۵. ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶. یسنا ۴۶ و ۱ و ۴۰. ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۷. ۶/۳ وند ۱۹ و ۳۹. یسنا ۱ و ۱۱. یسنا ۲ و ۱۱. یسنا ۴۲ و ۶. یسنا ۴۸ و ۱۰. یشت ۵ و ۲۲. ۴۶. یشت ۹ و ۳۱. یشت ۱۰ و ۱۸. ۲۹ و ۹۸. ۱۴۵. یشت ۱۳ و ۱۴۳. ۱۴۴. ویسپرد ۱۲ و ۱۳. ۶/۳. یسنا ۸ و ۷.

daxvīoma :
pertaining to the country or region; دَخْوی اُمَ = کشوری یا استانی وابسته به کشور نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸. ای میترا دارنده کشور، نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۵.

2- the lord of the country; ۲ـ خداوند کشور، دارنده کشور

۱/۶ ویسپرد ۱ و ۹. [Avestan]

بچم فروشی خداوندان کشورها مادینه ۲/۳ یسنا ۲۶ و ۱. یشت ۱۳ و ۲۱.

3- the guardian angel of the country,

۳ـ فرشته نگهبان کشور. [Avestan] ۲/۱۰ یسنا ۲ و ۵. خورده ۳ و ۶.

[Avestan] ۴/۱۰ یسنا ۱ و ۵ یسنا ۳ و ۷. خورده ۳ و ۱. [Avestan]

۶/۱ خورده ۳/۷.

daxma :

a tomb, a grave, the place where the dead are buried; دَخْمَ

دخمه: گور، جائیکه مرده را در آن می‌نهند. [Avestan] ۲/۱۰ وند ۵ و ۱۶. ۱۸.

[Avestan] ۷/۱ وند ۷ و ۴۹. [Avestan] ۲/۳۰ وند ۳ و ۹. ۱۳. وند ۵ و ۵۱

وند ۸ و ۲. [Avestan] ۶/۳ وند ۵ و ۱۴. [Avestan] ۷/۳

وند ۷ و ۵۰ و ۵۶. ۵۷ و ۵۸.

daxš :

to show, to inhorm, to point out. دَخْش = نشان دادن

آگاه کردن، یادآور کردن [Avestan] ۳/۱۰ یسنا ۴۳ و ۱۵.

fra-daxš :

to teach; to show, to disclose; فَرَ دَخْش = آموزش دادن

نشان دادن، بازگوکردن [Avestan] ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۳.

daxšāra :

mark, a sign. دَخْشارَ = نشان، انگ، داغ

[Avestan] ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۷.

daxšta :

دَخْشْتَ
a brand(Lit.); a mark, a characteristic;

۱ـ داغ (ادبی) نشان، نشان ویژه (صفت ویژه) کماسه ۱/۱ وند ۲ و۲۹. ۳۷. یسنا ۳۴. ۶. ۲/۳ یشت ۵و۹۳. مادینه ۴/۳ وند ۱۳ و ۲۲. ۶/۳ وند ۲ و ۲۹ و ۲۷. مانند:

۲ـ یک ابزار (برای نشان‌گذاری)
2- an implement;

۲/۲ (۲/۳) وند ۴۱ و ۶.
3- menstrual flow.

۳ـ دشتانی . مادینه ۱/۱ وند ۱۶ و ۱۴. کماسه ۱/۱ وند ۱۶ و ۱۴. ۲/۱ وند ۱۵ و ۹. ۱۰. وند ۱۶ و ۱۳. کماسه ۲/۳ وند ۱ و ۱۷.

آشکارا، هویدا، آغازه یا نخستین دانسته،
evident , manifest.

وند ۱۶ و ۱۴. و مانند:

daxštavaitī :

دَخْشْتَوَئیتی
(a woman) who has an issue of blood.

دشتان (زنیکه) دشتان است = خونریزی ماهانه زنانگی ۱/۱ وند ۵ و ۵۹. وند ۱۶ و ۱. ۲/۱ وند ۱۵ و ۷. وند ۱۶ و ۱۷. وند ۱۸ و ۶۷. ۶۹. ۶/۱ وند ۱۶ و ۶. ۵. ۱۳. ۱۴.

daxštavant ;

دَخْشْتَوَنْتْ
having the characteristics of stamped with;

خو کردن یا خوی داشتن

نشان شده، با چم درست این واژن نشان شده است.

= نشان شده با نشان آنها = ۲/۳ یشت ۵ و ۹۳.
stamped with those characteristics.

daɣa :

دَغَ = داغ، نشان، نکته
a brand; a scar, a spot.

۶/۱ یشت ۸ و ۲۱. (نشانیکه با داغ گذاشتن بروی دام می‌گذارند)

danra :
wise; prudent.
تَنگَرَ
= خرد، دوراندیشی، این واژه از ریشه است و ساختمانش چنین است
+ = ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۰.
مادینه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۳۴. پورداود: آگاه. آزموده. دانا

danh :to bediscreet, to see.
تَنگهَ = شناس بودن، دیدن، شناختن ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۱.
پورداود: آموزانیدن.

daenanh : کماسه
wisdom
دئیننگه
خردمند، اندیشمند. ۳/۱ یشت ۳ و ۱۸. یشت ۵ و ۱۷.

danhu-frāδanh :
name of an illustrious personage(Lit.)
rendering the country proprous.
تَنگهو فرازَنگهَ
گرداننده کشور، خوشبختی
و نام یک کس نامور و روشناس ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۱۶.

danhu-srūta :
name of an illustrious personage (Lit.)
famous in the country.
تَنگهو سْروتَ
کشور ستانیده
و نام یک با آوازه و روشناس در کشور ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۶.

daž ,daz :

to burn, to scorch;

دَژ ، دَز

سوختن ، سوزاندن ، روی چیزی را سوزان کردن ، سرخ کردن با آتش ، [illegible] ۳/۱ یسنا ۷۱ و ۸ . مانند : [illegible] = داغ کردن است .

apa-daž : [illegible] .

to burn.

اپه ـ دژ

سوزانیدن [illegible] ۳/۱۴ وند ۱۵ و ۴ .

han-daž : [illegible] .

to burn up; to destroy.

هَن دَژ

به آتش کشیدن ، ویران کردن [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۹ .

[illegible] ساخته‌شده از [illegible] از ریشه [illegible] کماسه

dažd a :

دَزدَ

what is given(Lit.); a gift.

آنچه که بخشیدنی (ادبی) پیشکشی

[illegible] ۱/۳ یسنا ۲۷ و ۱۳ .

daždyāi : [illegible] .

این چهار گونه همه برابر است با واژه [illegible] شماره ۱ و به آن واژه نگاه کنید .

same as [illegible].

دَزدیائی

dangra : [illegible] .

دَنگرَ

wise, discreet.

خرد ، آشنایی [illegible] ، نرینه ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۷ .

danta : [illegible] رام شده ، خانگی

subdued; mild

دَنتَ

ساختمان واژه چنین است [illegible] ،

[illegible] = رام شده یا آموخته و ریشه [illegible] = آشنا بودن و دانستن . پس [illegible] .

رام، خانگی ، یشت ۱۵ و ۴۰.

dantan :

tooth, a tooth,

دَنتَن = دندان. یک دندان

dant :

giving forth (= to give) or setting about.

دَنت

بیرون دادن. (از ریشه ، = دادن) یا تخم‌گذاری کردن
یا همه تخم‌ها را بزیر جهت درآمدن می‌گذارند. ، یشت ۱۵ و ۴۰.

dans : (1)

با شماره ۱

to bite, to gnaw, to sting,

دَنس ۱ = زدن، گزیدن، جویدن، نیش زدن
گاززدن، نیش، ساختمان واژه از ریشه .

dans : (2)

با شماره ۲

دَنس ۲

to see, to be wise.

دیدن، خردمند بودن، بینا بودن

daΘ :

see to. 2

دَث

نگاه کنید به واژه ، با شماره ۲

daΘa :

see to 1

دَثَ

نگاه کنید به شماره ۱ = دادن

daΘušō :

مانند واژه .

same as creator, maker.

دَثوشُو

آفریننده. سازنده نگهداشتن.

daΘra :

giving, bestowing. دَثْرَ

دادن ، بخشیدن . کماسه ۱/۱ یسنا ۳۴ و ۱۳ .

dadat : از ریشه ۱.دادن بخشیدن

see to .1 = to give دَدَتْ

dadarāna : same as .2 مانند

to hold, to support دَدَرانَ

نگهداشتن . پشتیبانی کردن

dadant, dadātu, dadāw, dadāiti, dadāΘa:

دَدَنْتْ ، دَداتو ، دَداوْ ، دَدائیتی ، دَداثَ

all same as .2 همگی مانند شماره ۱ و ۲

daduye: same as .1 مانند واژه

to give, to bestow. دَدوي دادن . بخشیدن .

daduž :daduš:

creative(M.& Dar.). دَدوژ ، دَدوش ، آفریننده (میلز و دار مستتر)

۳/۳ (۲/۳) یسنا ۵۸ و ۶ .

یسنا ۵۸ و ۶ .

dadénte, dadénti, dadémanh, dadén, dadémaide:

دَدِنْتِ ، دَدِنْتی ، دَدِمَنْگهْ ، دَدِنْ ، دَدِمَئیدِ

این پنج واژه همگان برابر با : ۰۱ same as

dadās:

tameable, mild;

نَدانْش

گاز گرفتن ، جویدن ، زدن ، رام‌کردنی

ریشه این واژه از = to tame = رام کردن یا زدن یا تیزدندان . اگراین واژه را باز از ریشه بشمریم = to bite =نیش زدن ،گازگرفتن .پس معنی درست همان گاز گرفتن و جویدن و دندان زدن است . مانند = شتر گاز گیرنده ۶/۱ یشت ۱۴ و ۱۱ .

daδaoiš :

do not deliver me in to the hands of the Fiend (Dar.).

نَذائیش

= مرا بدستان دیو یا روان پلید رها مکنید (دار مستتر) یشت ۲۴ و ۵۰ .

daδaṅh:

creation.

کماسه

نَذَنگْهْ = آفرینش ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۹ .

daδvaṅh :

creator, maker.

دَذْوَنْگْهْ = ۱ــ آفریننده ، سازنده (از ریشه ۲ــ)

۱/۱ وند ۲ و ۲۱ . وند ۷ و ۵۲ . وند ۲۲ و ۷ . یشت ۵ و ۱۷ . یشت ۱۰ و ۵۰ . یشت ۱۵ و ۲ . ۲/۱ یشت ۵ و ۷ . ۶/۱ یسنا ۱ و ۱ . یسنا ۴ و ۷ . یسنا ۱۶ و ۳ . یسنا ۵۸ و ۶ یشت ۱۳ و ۷۸ . ۱۵۷ . ۶/۱ یسنا ۵۸ و ۶ .

2- the tenth month;

۲ــ ماه دهم ۶/۱ خورده اوستا ۷ و ۸

3- the fifteenth days of the month.

۳ــ پانزده روز از ماه

۶/۱ خورده اوستا ۱۱ . و ۷ و ۸ .

dana : کماسه

wealth, a valued possession, دَنَ

property; توانگری ــ خواسته بسیار، دارایی ارزشمند، دارایی، مال.

danare : کماسه

a kind of weight, a dinar; دَنَرِ = دینار، یک جور سنگینی، سنگ کشیمن

نرینه ۲/۱ وند ۱۶ و ۰۷. ۲/۲ وند ۱۶ و ۰۷

dapta : از = فریب دادن

to decieve; دَپْتَ

dafšnya :

foiled, defeated, smitten; دَفْشْنْیَ = برگردانده شده، پدافند شده

زده شده. نرینه ۱/۳ یسنا ۵۳ و ۰۸

daf,dab : و

to deceive, to beguile. دَوْ،دَبْ ، فریفتن، گمراه کردن

۳/۳۰ یسنا ۱۰ و ۱۵. ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۵. ۳/۳ یسنا ۵۳ و ۰۱ مادینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۱۸. مادینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۵. = که هیچکس نمی‌فریبد ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۰۶ ( ) انگیزه‌ای. مانند:

dam : (1) با نشانی شماره ۱

to breathe, to blow; دَمْ ۱

دمیدن، دم‌زدن، وزاندن. مانند:

dam : (2) با نشانی شماره ۲

to become obedient-mild; to be attached to. دَمْ ۲

سر به فرمان شدن ، رام بودن ، نرم بودن . مانند .

duya : (-۱۰)

the young of the cow. a calf; herbs, vegetation; دَیَ

جوان گاو ، گوساله ، بالیدنی ، بزرگ‌شدنی ، کوهان درآوردنی . ۲/۳

وند ۱ و ۴ .

dayāt, dayaw: نگاه‌کنید به see to.

دَیاتْ، دَیاوْ

dar : با نشانی شماره ۱

to tear, to split, to cut;

دَرْ = دریدن ، تکه کردن ، بریدن .

ماننده‌ها : -۳ ، -۱ ، .

niž-dar :

to tear in pieces.

نیژْدَرْ = تکه کردن به تکه تکه پاره کردن .

۳/۱ وند ۱۸ و ۳۸ . ۴۴ . ۵۰ .

dar ; (2) با نشانی شماره ۲ .

to hold, to hold fast, to support, to sustain; دَرْ ۲

نگهداشتن ، استوار نگهداشتن ، پشتیبانی کردن ، استوار کردن . ۳/۱ یشت

۱۳ و ۶۷ . یسنا ۵۱ و ۸ . یا

. وسترگارد نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۰ . —

(وسترگارد) ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵ . ۲/۳ یسنا ۵۵

و ۶ . یسنا ۴۳ و ۱ . فرگرد ۲ و ۳ .

۳/۲ یشت ۷ و ۳ . نیایش ۳ و ۵ . ۳/۱

یسنا ۳۱ و ۷.

2- to retain, to hold or keep back, to repel;

۲ـ نگاهداشتن، پس گرفتن، راندن. ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۳. ، یسنا ۳۲ و ۱. ۱/۲ در خورده اوستا. ۳/۱ وند ۲۰ و ۱۰۲.

ava-dar :

to hold fast; آوَدَرِ استوار نگهداشتن.

۲/۳ ویسپرد ۱۵ و ۱.

upa-dar:

to sustain. ئوپَ دَرِ= پابرجاکردن، استوارکردن، استوارنگاهداشتن

۳/۱۰ یشت ۱۳ و ۲۹.

ni-dar :

to lay down; 2- to hold fast. نی دَرِ

۱ـ نی‌در = پائین‌نهادن ۲ـ استوار گرفتن.

۳/۱ یشت ۱۹ و ۳۴. مانند:

pairi-dar :

to cover allover; پَئیری دَرِ= همه‌سو را پوشاندن، همه‌را پناه‌دادن

۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۶.

vī-dar :

to sustain, to support, to assist; وی دَرِ

پشتیبانی کردن، نگاهداری کردن، یاری کردن. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۲۸. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۲۸. ۴۸. یشت ۱۴ و ۳۶. ۶۳. وند ۱۹ و ۳۱. ۲/۱ یشت ۱۴ و ۴۴. ۱/۱ یشت ۱۳ و ۲. ۳/۱ یشت

۱۳ و ۲۸ . [illegible] ۳/۳ یسنا ۲۲ و ۱ . یشت ۱۳ و ۲۲ . [illegible]
نرینه ۱/۱ خورده ۷ .

dar: (3) [illegible] با شماره ۳
to praise, to revere:
دَرْ = نیایش کردن ، ستایش کردن ، بزرگداشت کردن . مانندها : [illegible]

darãja : [illegible] از [illegible] ۲ . نرینه
an. adherent(Mills.);
دَراجَ = هواخواه ، یک هواخواه (میلز)
[illegible] فرگرد ۸ و ۱ .

daréga : [illegible] مانند [illegible] = دراز
same as long
دَرِگَ

darégãyu: [illegible] از [illegible] و [illegible] . کماسه
long life;
دَرِگایو
زندگی بلند ، جاوید [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۸ و ۶ . یسنا ۴۱ و ۴ .
پورداود : پایدار

[illegible] از ([illegible]) مادینه
dar gō-jyãiti: long life;
دَرِگُو جیائیتی
زندگی بلند [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۵ . [illegible]
۱/۱ یسنا ۴۴ و ۲ .

[illegible] از [illegible] .
daréγa :
long.
دَرِغَ = دیر ، دراز ، درنگ [illegible] . نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۶ . ۲۴ .
[illegible] . مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۴ . [illegible] . کماسه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲ .
[illegible] . کماسه ۱/۱ وند ۲۲ و ۱۹ . یشت ۲۲ و ۱۶ . [illegible] . مادینه ۲/۱
یسنا ۲ و ۱۳ . یسنا ۶۸ و ۱۱ . [illegible] . کماسه ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۷ . [illegible]

۲/۱ یسنا ۶۲ و ۳. برای زمان دراز — for long time

کماسه ۲/۱ یسنا ۳۰ و ۱۱. برای زمان دراز — for long time

کماسه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۳. ۴۱ و ۴. ۴/۱ یشت ۱۵ و ۷۹. ۴/۱ یشت ۲۴ و ۴۲. ۴/۱ یسنا ۴۰ و ۳. ۵/۱ یسنا ۶۰ و ۶. ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۳. مادینه ۶/۱ یسنا ۱و۱۳ مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۵. ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۶. ۸/۱ یشت ۱۰ و ۷۷. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۴ ۴/۳ یشت ۱۳ و ۳۵.

##-arštaya :

(the warrior)of the long spear;

دَرِغَ‌آرِشتَ‌یَ

بلندنیزه‌دار ()

(جنگاوران) بلندنیزه . (وسترگارد).

نرینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۲. نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۹ (وسترگارد. ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۲.

dar m-jiti :

(a man)of a long life.

دَرِغَم جیتی

دراز زندگی (نرینه) زندگی بلند

نرینه ۸/۱ یشت ۲۳ و ۱.

darĕ?ō-angušta :

having long fingers.

دَرِغو آنگوشتَ = انگشتان بلند داشتن.

مادینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۱.

darĕ?ō-upasta :

long supported.

دَرِغوئوپَستَ= بلندپایه، بلندجایگاه، جای بلند؛

... (گلدنر) ۱/۳ یشت ۱۷و۸.

dar éɣō-xvaδāta :

دَرِغُوخْوَذاتَ

the long period.

زمان دراز، زمانه جاویدان، دراز آهنگ

۲/۱ نیایش ۱/۱ . کماسه ۲/۱ خورده اوستا ۱ و ۸ . خورده ۲۱ و ۳۰ . کماسه ۶/۱ خورده ۱ و ۲۱ .

daréɣō-xšaθra :

long soveregnty, longduration to the region.

دَرِغُوْ خْشَثْرَ

فرمانروایی بلند، پادشاهی دراززمان در سرزمینی ۲/۱ خورده ۱۴ . آفرینامه خشتهربانه

dar é ō-gava :

long-handed; (Lit.); lazy; epithet of

man of procrastiandtion;

دَرِغُوْ گَوَ= درازدست

تنبلی نام آواز دیو تنبلی و کاهلی بنام بوشیانسته ۱/۱ و ۲/۱ مادینه وند ۱۸ و ۱۶ . ۲۴ . یشت ۱۰ و ۹۷ . یشت ۲۲ و ۴۲ . مادینه ۲/۱ وند ۱۱ و ۹ . ۱۲ .

مادینه

daréɣō-jiti :

دَرِغُوْ جیتی

long vitality.

زندگی دراز، نیروی زیست بلند

۲/۱ یسنا ۹ و ۱۹ . خورده ۱۴ . در آفرینامه خشتهربانه، ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۱ . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۵ . از یک زندگی دراز

of a long of life.

daréɣō-fratémaθwa :

long enduring greatness or prominence; دَرِغُوْ فْرَتِمَتُوَ

بزرگواری پایدار و بلند .

۱/۱ یسنا ۶۰ و ۲ .

dareɣō-bāzu :

long-armed; دَرِغُوْ بازو

درازبازو ، بازوبلند .

نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲ .

نرینه ۱/۱ یسنا ۳۸ و ۵ .

dareɣō-yašta :

adored long time since. دَرِغُوْ یَشتَ

پرستش شده از زمان دراز ستایش شده دراز آهنگ

نرینه ۲/۱ خورده ۱۴ .

یشت ۲۴ و ۶۰ .

dareɣō-rāmōman :

enjoing great comfort; giving long joy; دَرِغُوْرانْرومَنْ

شادمانی با آسایش بزرگ خوشی دراز دادن .

مادینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۲۹

نرینه

dareɣō-vāreθman : دَرِغُوْ وارِثْمَنْ

affording shelter for a long time.

پناه دادن تا زمان دراز ... ، مادینه

۱/۲ یسنا ۵۲ و ۱ . مادینه ۳/۲ یسنا ۵۲ و ۳ .

dareɣō-šiti : ( ) .

spacious abode; or an abode that last for a long time.

دَرِغُو شیتی

جای جادار و گشاد، یا جائیکه برای زمان درازی مانده است.

۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴.

dar é γō-haxé δrayana

(Dravaspa) with a long-continued friendship.

دَرِغُو هَخذرِیَنَ

دوستی دراز، دنبالـه‌داردوستـی دراز زمـان

مادینه ۱/۱ یشت ۹ و ۱۰.

daréja :

the name of the river in Ragha, on the banks of which stood the house of Pourushaspa, the Father of Zarathushtra. Hence it is considered the chief of the rivers. It took its source from mount Zabar.

دَرِجَ

درجه = نام رودخانه‌ای است در رغه(ری) که در کنار آن‌رود. خانه‌ی‌پوروشسپ پدر آشـو زرتشت برپابود. از اینرو آن رودخانه را رود.اورونده گمان برده‌اند و ستیغ زباره یـا زبار یا را سرچشمه این رود دانسته‌اند که این رود از ستیغ و بلندیهای کوه زبار روان می‌شود. ۷/۱ وند ۱۹ و ۴ و ۱۱.

daréz :

to strengthen; to fix, to hold fast.

دَرِز = درزیدن

استوار بستن (intensive) ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۱۵.

(Aor.) ۳/۱ یسنا ۴۹ و ۲.

yo desire to hold fast (the path of truth).

2- to bind, to set; to put fetter upon.

3- to repulse

مانند

مانند

-۳

4- to again, to take, to aquire.

۳/۱ یسنا ۴۳ و ۱۳.

aipi-###:

to fasten with a chain.

آئیپی دَرِز

با زنجیربستن

۲/۳ یشت ۱ و ۲۸.

aibi-###:

to strengthen, to fix.

آئیبی دَرِز

توانایی دادن، توانا کردن، کار گذاشتن ۳/۱۰

یسنا ۵۰ و ۵. یسنا ۳۱ و ۲.

apąš-###:

to bind(the hands) from behind.

آپانْش دَرِز

پشت بستن، دستها را از پشت بستن.

۳/۱ یشت ۱۰ و ۴۸. یشت ۱۴ و ۶۳.

ā-###:

to bind, to fasten with a chain.

آ - دَرِز

بستن، با زنجیر استوار کردن، ۳/۱۰ یشت ۸ و ۵۵.

۳۸ یشت ۸ و ۵۵.

ni-###:

to tie down, to tighten.

نی - دَرِز

به‌پائین بستن، پیچیدن ۳/۳ وند ۶ و ۴۶. وند ۱۳ و ۳۱.

۳۷. وند ۱۵ و ۴۸. وند ۱۳ و ۳۱. ۳۷.

۳/۳ وند ۶ و ۴۷.

۲/۳ یشت ۱ و ۲۸.

pairi-###:

to fasten round about:　　　　　　　　　　　　　　پَئیری دَرِز

پیرامون بستن　مانند: [illegible] .

han-##: [illegible] .

to tigthen, to bind;　　　　　　　　　　　　　　هَن‌دَرِز= اندرز

بستن ، گره‌زدن　بهم بستن [illegible] ۳/۳ وند ۹ و ۴۹. مانند:
[illegible] وند ۹ و ۴۹. [illegible] .

darézišta : [illegible] .

hardest(Lit.); coarsest;　　　　　　　　　　　　　　دَرِزیشتَ

درشت‌ترین ، سخت‌ترین ، زبرترین

[illegible]

۳/۳ وند ۳. ۱۹ با صفت برترین است) گرامر اوستا ۱۹۵.

daréta : [illegible] .

revering, regarding with respect.　　　　　　　　　　　　دَرِتَ

گرامیداشتن ، بزرگداشتن

بزرگداشتن با کرنش [illegible] + [illegible] = بزرگ [illegible] = داشتن [illegible] .

نرینه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵.

dareΘra : [illegible] .

holding fast(Lit.); supporting　　　　　　　　　　　　دَرِثرَ

استوار داشتن ، نگهداشتن ، پشتیبانی کردن

[illegible] = برای نگهداشتن فرمان راستی درجهان

for holding the righteous order of the world;　　　　یسنا ۴۶ و ۳.

2- to keep in mind; to commit to memory; to study carefully;

۲ـ بیادگرفتن ، درمغزخود نگهداشتن ، با ژرف‌بینی خواندن و آموختن

[illegible] ۴/۱. یشت ۱ و ۳۱.

dar éna: 𐬛𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀 . ([illegible] ـ ۲ .)

holding fast;

دَرِنَ

بچنگ گرفتن

dar énā : 𐬛𐬀𐬭𐬆𐬥𐬁 .

a narrow place, a vale;

دَرنا

دره، جای تنگ، تنگنا

[illegible] ۷/۳ یشت ۱۰ و ۳۸ .

daréw: 𐬛𐬀𐬭𐬆𐬎 .

to bind, to tighten.

دَرِوْ

درو = تاه‌کردن یا خم‌کردن، پیچیدن، مانند [illegible] .

dar és: 𐬛𐬀𐬭𐬆𐬯 .

to see, to look at.

دَرِسْ

درس = دیدن، نگاه‌کردن به، تماشاکردن [illegible] . ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۵ .
[illegible] . ۱/۳ یسنا ۶۰ و ۱۲ . [illegible] . ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۵ .
[illegible] ۱/۱ یسنا ۹ و ۱ . خورده ۱۰ . [illegible] .
= [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۷ .

vī-ā-##: 𐬬𐬍 - 𐬁 - 𐬛𐬀𐬭𐬆𐬯 .

to see clearly.

وی ـ آ ـ دَرِسْ

به هوشیاری نگریستن، بژرف‌بینی‌دیدن [illegible] . ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۸ .

##-: (2) [illegible] . با نشانی شماره ۲ .

look.

دَرِسْ ۲

نگاه، تماشا، [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۴ .

darésa :
sight

دَرِسَ = چشم‌انداز، تماشایی ۱/۵ یسنا ۳۲ و ۱۲.

darésya :
seeing, beholding;

دَرِسْیَ = دیدن، نگریستن
مانده:

daréš :
to dare, to be strong, to oppose.

دَرِش
واژه‌ای است که هم جلو و هم در پایان واژه پیشوند و پسوند بکار می‌رود.
دلیری کردن، نیرومند و توانابودن، شایسته بودن.
۳/۱ یسنا ۴۶ و ۷.

upa-##:
to dare.

ئوپَ دَرِش: دلیری کردن، نترسیدن.
۳/۳ یشت ۸ و ۴۴.

darešvan :
waiting anxiously, expecting;

دَرِشْوَن
چشم براه بودن با دلواپسی
نگران بودن نرینه ۱/۳ یشت ۸ و ۵.

darši :
strong; stormy(as wind).

دَرْشی
نیرومند، توفانی (مانند باد)
نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۳۳. = باد نیرومند، باد توفانی
۱/۱. یشت ۸ و ۳۴.

. نرینه ۲/۱ یسنا ۴۲ و ۳. ویسپرد ۷ و ۴.

. ۲/۱ یسنا ۴۲ و ۳. ، نرینه ۱/۶ یشت ۱۴ و ۲.

darši-kara :

working hard, powerful;

دَرشی کَرَ

سخت کار کردن ، نیرومند

، نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۷۲.

##-daru :

mighty-speared; the daring spear;

دَرشی دَرو

نیرومندنیزه ، سهمگین نیزه

نرینه ۱/۶ وند ۱۸ و ۱۴. یسنا ۳ و ۲۰. یسنا ۴ و ۲۳. یسنا ۵۷ و ۱. یشت ۱۱ و ۵. ۲۳.

نرینه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۹۹. ۱۰۶.

daršita :

hardened, terrible to (the Daevas); epithet of

دَرشیتَ = سخت‌گیر ، رنج‌انگیز (به دیوان) پاژنام سروش . نرینه ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۱۱.

daršinika :

the name of wicked Daevayacna and

دَرشی نیکَ

a great supporter of Arejat-Aspa,

antagonistic to the Zoroastian religion.

درشینکه = نام یک کس بدکار و دیوپرست و پشتیبان بزرگ ارجاسب و دشمن و همیستار دین زرتشتی . ۱/۶ یشت ۹ و ۳۰. یشت ۱۷ و ۵۰.

darštar :

one who sees or casts his glance.

دَرِشتَرِ

تماشاگر، بیننده، نگرنده

دیداندازنده، مانندها:

daršti :

( ).

sight, look.

دَرِشتی، تماشا، نگاه یسنا ۶/۱ ۳۳ و ۶.

dav: (1)

(بانشانی شماره ۱) = دویدن

to flow, to run.

دَوا= روان کردن، راندن، دوان.

avi-fra-dav :

to flow onward or swifter.

آوی فرا دَو = بجلو دواندن یا تندتر کردن.

۳/۱۰ وند ۵ و ۲۴.

dav : (2)

(با نشانی شماره ۲)

to clean, to purify,

دَو ۲

پاک کردن، پاکیزه کردن.

fra-dav :

to cleannse from dirt,

فرَ دَو

از چرکی و پلیدی پاک کردن. ۳/۱ وند ۹ و ۲۹.

dav: (3)

(با نشانی شماره ۳) از

to deceive.

دَو ۳ = فریفتن

davåiθyąw:

از ( )

to deceive

دَوانیث یاو = فریفتن

davåsčina :

از(,)

deceiving(Lit.); a hypocrite. — دَوانْش چین

با ریشه ۱/۱ [illegible].

فریب دادن (ادبی) ریاکار [illegible]، یسنا ۳۱ و ۱۰.

dawrāmaeši: [illegible]. نرینه

name of an illustrious personage — دَورامْ آ اِشی

نام یک کس نامور

[illegible] ۶/۱، یشت ۱۳ و ۱۲۲.

dis: (1) [illegible]. (با نشانی شماره ۱)

to sting, to bite. — دیش ۱

گزیدن، نیش زدن، زدن (مانند [illegible]).

dis: (2) [illegible]. (با نشانی شماره ۲)

to be rich. — دیش ۲

توانگر بودن، دارا بودن. (مانند: [illegible] ۱-۰)

2- to become healthy; to enjoy comfort;

۲- تندرست شدن، درآسایش و خوشی بودن. مانند: [illegible].

dasa-gāya : [illegible] از ([illegible] ۲-۰)

ten paces — دَس گایَ = ده گام [illegible] = ۱۰، [illegible] = گام

[illegible] ۲/۱، وند ۱۷ و ۴.

dasaθa: [illegible]. ([illegible] ۲۰)

wealth; comfort. — دَسَث

تندرست، آرام

dasaθavant : [illegible].

bestowing wealth or comfort. epithed of — دَس ثَونْت

تندرستی بخش، یا آرام بخش

پاژنامه فره‌وشی .

. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

dasan: (1) (با نشانی شماره ۱)

goods, some valuable things. دَسَن۱= کالا ، برخی چیزهای ارزشمند.

. ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۰، ۱۱.

dasan: (2) (با نشانی شماره ۲)

ten, 10. دَسَن۲= ده، ۱۰. نرینه ۱/۳ وند ۳/۱

، نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۳. ۲/۳ وند ۴ و ۱۸، ۲۲. وند ۸ و ۹۶ وند ۱۲ و ۱۷. یسنا ۱۹ و ۵ یسنا ۴۴ و ۱۸. یشت۸و۱۳. یشت۲۱و۶. ، ۶/۳ یشت ۸ و ۲۴.

dasa-māhya:

(a woman with a child) in the course of ten months. دَسَ‌مایَ = ده‌ماهه

زن آبستن ده‌ماهه= ، ۲/۱ وند ۵ و ۴۵.

dasema : (۱) (۲)

tenth 10th. دَسِمَ ۱ = دهم

، نرینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۹. یشت ۱ و ۸. نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۲۸. کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۱۲. ۷/۱ یسنا ۱۱ و ۹.

dasema: (2) (با شماره ۲)

instruction, training. دَسِمَ۲= آموزش، دستور، فرهیخت، کارآموزی.

= نشان دادن، آموزش دادن. ، ۷/۱ یسنا ۲۸ و ۹.

daste, dasti, dasta:

دَشتِ، دَشتی ، دَشتَ

see to

از ریشه واژه با شماره ۱ و ۲. نگاه کنید به ۱ و ۲.

dasvaré : کماسه

comfort, happy state.

دَسْوَرِ

آرام ، شادمان

۱/۱ یسنا ۱۰ و ۷. ۱/۱ وند ۹ و ۵۳
۵۴ . ۵۵ . ۵۷ . وند ۱۳ و ۵۲ . ۵۳ . ۵۴ . ۵۶ . ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۷ . یسنا
۹ و ۱۷ . یسنا ۶۸ و ۱۵ . ویسپرد ۲۰ و ۱ . فرگرد ۹ و ۲
۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳ . ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲ .

daš :

to be strong, to become fit.

دش = نیرومند بودن ، شایسته شدن .

dašina :

right, not left

دَشِینَه = راست ، نه‌چپ ،

نگرش از ور راست است . = چپ ، در چپ .
 نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۴۴ . ۴۵ . ۴۷ . ۴۸ . تا ۶۷ . یشت ۱۰ و ۹۹ .
 ۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۱ . مادینه ۲/۱ یشت
۱۳ و ۶۳ . ۳/۱ وند ۳ و ۲۵ . ۲۶ . ۲۸ . یشت ۱۷ و ۲۲ .
۳/۱ وند ۳ و ۲۵ . ۲۶ . وند ۱۹ و ۲۳ . ۲۵ . ۵/۱ وند ۳ و ۴۲ .
 نرینه ۲/۳ وند ۸ و ۷۱ . وند ۹ و ۲۶ .

dah : (1) با شماره ۱

دَه

to destroy(evil creation); to love, to protect.

این واژه معانی گوناگون در جای گرفتن سرواژه‌ها بگونه پیشوند می‌دهد ، تنها معنی خود واژه بدین سان است . ۱ـ ویران کردن و نابود کردن (آفریده بد) شیفتگی یا شیدایی نگهداری کردن ، پشتیبانی کردن . مانند :

dah : (2) — (با شماره ۲)

to sting, to do harm. — دَه ۲ = گزیدن ، نیش زدن ، آزار کردن ، رنج دادن .

مانندەها :

dahka : — از ریشه ۲، نرینه

stinging, tormenting. — دَهْکَه: گزیدن ، آزردن

۱/۳ یسنا ۱۱ و ۶

dahakē : — (۱-)

a destroyer. — دَهَکَه

ویرانگر ، نابودسازنده ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵ .

dhāka : — (۲-)

stinging; — دَهاکَه = گزیدن . = اژدها

(a stinging snake Lit.)Azhi Dabak. — اژی‌دهاک (مار نیش زننده ، ادبی)

in the Shahnama, he is described as a man

with two snakes springing from his shoulders;

they grew there through a kiss of Ahriman. — اژی دهاک = زهاک

در شاهنامه فردوسی او را یک مردی شناسانده که دو ماربانگیزه‌بوسه‌ٔاهریمن‌از شانه‌هایش درآمده بود و سالیان درازی در ایران ستمکاری و کشتار جوانان ایران سودجویی از مغز آنان برای خورش مارهای روی شانه‌اش پرداخت تا سرانجام با رستاخیز کاوه آهنگر و فریدون پور آبتین زهاک دستگیر و در دماوند زندانی گردید . واژه اژدها یک واژه اسطوره‌ای‌است و آن باید کوه آتشفشان ویرانگر و نابودکننده باشد . اژدها نام اسطوره‌ای آتشفشان است همانطوریکه فریدون جنیدی در کتاب زندگی و مهاجرت آریاها گفته‌است ، برابر سروده‌ٔ شاهنامه فردوسی نشانه‌هائی که از اژدها داده است همان نشانی‌های کوه آتشفشان است .

dahma :

good, pious, holy, righteous; — دَهْمَ = خوب ، دین‌دار پارسا

سپنتا ، راست ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۷ . یشت ۴۳ و ۱ . یشت ۲۴ و ۱

[Avestan]. مادینه ۱/۱ یسنا ۲۳ و ۳. [Avestan]، نرینه ۲/۱
وند ۱۳ و ۵۵. [Avestan]. مادینه ۱/۲ ویسپرد ۲ و ۹. خورده ۳۰۰ و ۲. [Avestan]
مادینه ۲/۱ یسنا ۶۱ و ۱. [Avestan]. [Avestan]. [Avestan]. مادینه ۳/۱ وند ۲۲ و ۵
۱۲. ۱۸. [Avestan]. [Avestan]، مادینه ۶/۱ وند ۷ و
۴۱. وند ۹ و ۳۷. [Avestan] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۵. یسنا ۶۱ و ۱.
ویسپرد ۱ و ۷. [Avestan]، نرینه ۶/۱ یسنا ۳۲ و ۱۶. [Avestan].
مادینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۷. [Avestan]، نرینه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۶. [Avestan]
نرینه ۳/۲ وند ۷ و ۷۹. [Avestan]. ۶/۳ وند ۷ و ۷۱. وند ۱۲ و ۱. ۳. ۵. ۷
۹. ۱۱. ۱۳. ۱۵. ۱۷. ۱۹. وند ۱۸ و ۶۲. یسنا ۶۸ و ۱۵.

2- a good concern or subject;

یک پیوسته خوب یا جستار خوب [Avestan]. مادینه ۷/۳ وند ۷ و ۷۱.

dahmāyu : ([Avestan] + [Avestan]) [Avestan].

good for a long time;

دَهمایو

خوب برای زمان دراز

[Avestan]. نرینه ۱/۱ یسنا ۶۲ و ۲.

dahmō-kérétа : [Avestan].

fulfilling the deeds of piety; virtuous, sinless, guiltless.

دَهمُو کِرِتَ

دهموکرته = پارسا کرده. احساس کنش پاکی.
بی‌ریا و ساده [Avestan]، نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۲۳. [Avestan]
[Avestan]، ۶/۳ یسنا ۲۶ و ۹.

dahmō-pairi-aṅharsta : [Avestan].

(Haoma) filtered or strained by a pious man.

دَهمُو پَئیری اَنگهَرشتَ

(هوم) پالوده‌یا فشرده شده به دست مرد دین‌دار. [Avestan]
[Avestan] = با پیشکشی از هوم که با دست زوتر یا مردین

داری‌ساف و آماده شده است. مادینه ۵/۳ (۳/۳) یسنا ۶۸ و ۱۰. نیایش ۱ و ۱۸.
[illegible] —
[illegible] ۶/۳ وند ۱۴ و ۴۰. وند ۱۸ و ۷۲.

dahmō-pairišta : [illegible]

examined or tested by a pious man.

دَهموٌ پَئیریشت

مرد دین‌دار چشیده

مرد دین‌دار آزمایش کرده. [illegible] ... [illegible] مادینه ۲/۳
یسنا ۶۵ و ۱۰.

dahmo-yaoždāta : [illegible]

sanctified by a pious man;

دَهموٌ یَئوزداتَ

پاک شده با مرد دین دار.

سپنتایی (تقدیس) شده با مرد دین‌دار. [illegible] .. [illegible] —
[illegible] ۶/۳ وند ۱۴ و ۴۰. وند ۱۸ و ۷۲.

dā : (1) (با نشانی شماره ۱) [illegible]

to give, to bestow.

دا ۱

دادن، بخشیدن

[illegible] ۱/۱ یسنا ۷ و ۱۰. یسنا ۶۶ و ۱۰. [illegible] یسنا ۲۸ و ۴۰. [illegible]
یشت ۵ و ۱۳۰. [illegible] ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۹۰. [illegible] وند ۳ و ۳۴ . ۳۵.
وند ۱۵ و ۳. ۹. ۱۱. ۱۳. یسنا ۹ و ۲۲. یسنا ۶۲ و ۲. یشت ۱۰ و ۳. ۲۶. ۱۰۷.
[illegible] یسنا ۷۶ و ۸۰. یسنا ۵۱ و ۶. ۱۹. [illegible] یسنا ۴۴ و ۱۹.
[illegible] یسنا ۳۴ و ۱۰. [illegible] یشت ۱۹ و ۱۱. [illegible]
۱/۳ ویسپرد ۱۱ و ۲۱. [illegible] یسنا ۱۳ و ۵۰. [illegible] یسنا ۶۸
و ۱۰. [illegible] یسنا ۴۱ و ۱۰. [illegible] یسنا ۴۱ و ۳. یسنا
۵۸ و ۱۰. ویسپرد ۱۲ و ۴. [illegible] ۲/۳ یسنا ۴۶ و ۱۵. [illegible] ۳/۳ یسنا
۳۲ و ۱۵. [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۱ و ۱۴. [illegible] یسنا ۴۸ و ۱۱.
[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۴. [illegible] وسترگارد ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۸

[illegible]، ۱۶. یسنا ۴۳ و ۱۴. [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۱۰. [illegible] یسنا
۴۴ و ۱۰. خورده [illegible]. یسنا ۴۶ و ۱۸. [illegible] ۱/۱ وند
۲۲ و ۳. [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۹. یشت ۱۰ و ۳۳. [illegible] یسنا ۷ و ۲۵
یشت ۱۵ و ۳. [illegible] یشت ۱۰ و ۳۲. [illegible] یسنا ۳۳ و ۱۲. [illegible]
یسنا ۵۰ و ۲. [illegible] ([illegible]) ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۸. [illegible] یسنا ۵۱ و
۱۷. [illegible] ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۳. [illegible] ۲/۳ یسنا ۶۸ و ۲۱ نیایش
۳ و ۱۰. [illegible] یسنا ۳۳ و ۸ یسنا ۳۴ و ۶. یسنا ۴۳ و ۱۳. [illegible]
خورده [illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۱۵. [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۱۵ [illegible]
۳/۱ یشت ۲۴ و ۳۱. [illegible] یسنا ۳۰ و ۷. یسنا ۳۲ و ۱۰. [illegible]
وند ۱۸ و ۲۹. یسنا ۱۱ و ۵. یشت ۱۴ و ۲۹. نیایش ۴ و ۸. [illegible] یسنا ۲۹
و ۹. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۲۱. [illegible] ۳/۳ یسنا ۳۰ و ۸. [illegible]
۱/۱. [illegible] = [illegible] یسنا ۳۴ و ۱. یسنا ۴۴ و ۱۸ [illegible]
۲/۱ یسنا ۳۱ و ۳. یسنا ۴۳ و ۱. [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۱۰. یشت ۹ و ۲۶. [illegible]
۳/۳ یسنا ۴۵ و ۵ یشت [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۱۰. [illegible] یسنا ۶۲
و ۴. یسنا ۵۷ و ۲۶. [illegible] ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲. [illegible]
([illegible]) یسنا ۲۸ و ۷. [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۷. یشت
۱۳ و ۵۰. [illegible] گلدنر ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۸. [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۱ و ۳.
یسنا ۴۳ و ۱. [illegible] ۲/۳ یسنا ۶۵ و ۱۱. یسنا ۶۸ و ۱۲. نیایش ۳ و ۱۱.
[illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۶۰. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۹ و ۶. [illegible] یسنا
۲۹ و ۸. [illegible] یسنا ۲۷ و ۱. یسنا ۳۵ و ۴. یسنا ۴۴ و ۱. [illegible]
[illegible] یسنا ۲۸ و ۲. و بسیاری مانندها: [illegible]
مانند: [illegible]
[illegible]
[illegible]

aibi-dā : [illegible]

to give up, to attach to, to devote one's mind upon. آئیبی.دا

رهاکردن، دست کشیدن، پیوستن به، یادآوری کردن، به اندیشه یکی سپردن [illegible] ۱/۳ یسنا ۳۵

۵. [Avestan] یسنا ۵۱ و ۹.

anu-dā : 𐬀𐬥𐬎-𐬛𐬁.

آنو دا = نَدادن

ā-dā : 𐬁-𐬛𐬁.

to take back. to take in

آدا

پس گرفتن، پذیرفتن، قبول کردن. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۳۶ و ۱.

2- to entrust, to dedicate.

۲– سپردن، پیشکش کردن، رایگان

[Avestan] ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۱۰. [Avestan] ۳/۱۰ یسنا ۳۱ و ۱۸. یسنا ۵۱ و ۱۴

upa-dā : 𐬎𐬞𐬀-𐬛𐬁.

to give way to

ئوپَ دا

راه دادن به [Avestan] یسنا ۳۲ و ۱۴.

paiti-dā : 𐬞𐬀𐬌𐬙𐬌-𐬛𐬁.

to give.

پَئیتی دا

دادن، [Avestan] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹. [Avestan] ۳/۱ وند ۱۳ و ۲۰–۲۳.

pairi-dā : 𐬞𐬀𐬌𐬭𐬌-𐬛𐬁.

to give, to dedicate. to sacrifice;

پَئیری دا

دادن، پیشکش دادن، رایگان دادن، فداکاری کردن.

[Avestan] ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۴. یسنا ۱۳ و ۴. ویسپرد ۵ و ۲ [Avestan] ۱/۳ یسنا ۵۸ و ۶. [Avestan] ۴/۱ یسنا ۵۵ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۵. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۱۰. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۹.

2- for sake, to give up.

۲– واهشتن، رها کردن.

[Avestan] ... [Avestan] ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱.

para-dā :

to give away, to give in charity. پَرَدا

از دست دادن، بخشیدن، دستگیری کردن، نذری دادن.
۳/۱ وند ۱۸ و ۲۸. ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۷. خورده ۷.

3- to betroth. نامزد کردن.

fra-dā :

to give. فْرَدا

دادن، بخشیدن ۳/۱ وند ۴ و ۳. ۴.
۳/۱ یشت ۱۰ و ۸۲. ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۲.
۲/۱ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۰ و ۱.

۲ـ افزون کردن، نشاء کردن. یسنا ۵۱ و ۶.

2- to propagate.

3- to be gained or obtained. ۳ـ سودمند بودن یا فراهم کردن.

۳/۱ یسنا ۵۵ و ۴. ۳/۳ وند ۱۹ و ۹.

vī-dā :

to devote oneself, to give oneself, to be engaged, وی‌دا

واگذارکردن بخود، بخود دادن، نامزدکردن یا بنوکری درآوردن.

۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹.

۲ـ پیشکش کردن یک پیشکشی، یسنا ۵۱ و ۶.

2- to dedicat a gift.

3- to be gained or obtained. ۳ـ سودمند بودن، فراهم شده.

یسنا ۴۳ و ۱۲.

dā : (2) (با شماره ۲)

to do, to make, to create, to put, to appoint. دا ۲

انجام دادن، ساختن، آفریدن، گذاشتن، گماشتن ۳/۱ یشت ۲ و ۱۲.

خورده ۷ [illegible] ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۰۹ [illegible] ۰ ۳/۱ یسنا ۳۱
و ۰۱۱ [illegible] ۰۰ [illegible] ۳/۲ یسنا ۳۰ و ۰۴ [illegible] ۰
از [illegible] = [illegible] ۱/۱ وند ۱ و ۰۱ [illegible] ۳/۱ یسنا
۲۸ و ۰۲ [illegible] یسنا ۴۴ و ۰۱۰ [illegible] ۳/۲ یسنا ۵۷ و ۰۱۷
یشت ۱۳ و ۰۷ [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۵ و ۰۱ [illegible] ۱/۱ وند ۱ و ۰۱
یشت ۴ و ۰۱ یشت ۱۰ و ۰۱ [illegible] وند ۱۳ و ۰۲۹ [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۱
و ۰۹ ۰۱۱ [illegible] ۳/۱ وند ۲۱ و ۰۴ ۰۸ ۰۱۲ ۰۱۶ [illegible] وند ۱۹ و
۰۹ [illegible] ۳/۳ یشت ۱۹ و ۰۱۹ [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۰۵ [illegible]
۲/۱ یسنا ۳۴ و ۰۱۵ یسنا ۴۶ و ۰۶ [illegible] یسنا ۱۳ و ۰۵ یسنا ۳۹ و ۰۴ [illegible]
۳/۱ یسنا ۵ و ۰۱ یسنا ۳۷ و ۰۱ یسنا ۴۴ و ۰۳ یسنا ۴۸ و ۰۴ [illegible] ۳/۳
وند ۸ و ۰۲۲ [illegible] ۲/۳ یسنا ۸ و ۰۵ [illegible] ۳/۱ یسنا ۱ و ۰۱ یسنا ۶۵ و
۰۸ یشت ۱۹ و ۰۵۲ [illegible] یسنا ۱۲ و ۰۷ [illegible] ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۰۱۰ [illegible]
نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۰۶۸ [illegible] ۶/۱ یسنا ۹ ، ۳۱ [illegible]
۲/۳ یسنا ۵۵ و ۰۶ [illegible] یسنا ۳۱ و ۰۵ [illegible] یسنا
۴۴ و ۰۱۴

۲ــ پشتیبانی کردن ، یاری کردن ، 2- to support, to aid, to nourish.
نگهداری کردن ، [illegible] ۳/۳ یسنا ۴۹ و ۰۴ [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۲
[illegible] یسنا ۴۳ و ۰۲ . مانده‌ها : [illegible]
[illegible]

aiwi-dā : [illegible]

to put, to fix. آئیوی دا

۱ــ گذاشتن ، کار گذاشتن [illegible] ۳/۱ خورده اوستا ۰۱۳

2- to wear, to put on. ۲ــ پوشیدن ، بخود بستن

[illegible] بخشی از رخت یا جامه

avi-dā : [illegible]

to attack آوی دا

یورش کردن ، تکیدن ، [illegible] ۳/۱ یشت ۲ و ۱۲ .

ā-dā : [illegible] آ ذا

to produce, to gain.

2- to appoint.

۱– فراهم کردن ، سود کردن ، ۲– گماشتن

[illegible] ۳/۱۰ یسنا ۱۹ و ۱۲ . [illegible] ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۷ .

uz-dā : [illegible] ئوز دا

to setup, to build.

برپا داشتن ، ساختمان کردن

[illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۱۰ . [illegible] ۳/۱ وند ۳ و ۲ . وند ۱۵ و ۲۱ . ۲۴ . ۲۷ . ۳۰ . ۳۳ . ۳۶ . ۴۲ .

2- to cleanse, to scour. ۲– زدودن ، کشه زدن (بن واژه زدودن است)

3- to effervesce, to boil; [illegible] ۳/۳ وند ۷ و ۷۴ . ۷۵ .

جوش زدن ، جوشیدن . [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۲۲ و ۱ . [illegible] نرینه ۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱ . یشت ۱۲ و ۳ . [illegible] ۵/۱۰ وند ۹ و ۵۶ . وند ۱۳ و ۵۵ . یشت ۱۰ و ۹۱ . [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳ . [illegible] مادینه ۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۴ . [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۹ و ۱ . [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳ . [illegible] نرینه ۶/۳ ویسپرد ۹ و ۱ .

4- to rais or lift up. بالا بردن یا بلند کردن .

[illegible] ۲/۱ یسنا ۳ و ۳ . یسنا ۶۶ و ۱ .

ni-dā : [illegible] نی دا

to put down.

نهادن ، [illegible] ۳/۱ یشت ۱۷ و ۶ . یشت ۱۸ و ۴ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۳ . [illegible] ۳/۱۰ وند ۸ و ۷۶ . ۷۷ . ۷۸ . [illegible] ۳/۳ وند ۶ و ۵۱ . [illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۱۲ . وند ۶ و ۲۹ . ۳۱ و ۳۴ . ۳۷ .

۴۰ ۰۴۳ ۰۴۴ ۰ وند ۸ و ۹ ۰ ۱/۳ وند ۶ و ۴۴ ۰ یسنا ۴۵ و ۸ ۰ ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۲ ۰ ۳/۱ خورده ۱۵ = یشت ۲۲ و ۱۵ ۰ یشت ۱۲ و ۱۷ ۰ ۳/۳ وند ۳ و ۹ ۰ ۱۳ ۰ وند ۷ و ۵۴ ۰ ۳/۱ ونـد ۱۶ و ۲ ۰

2- to make, to creat;

۲ــ ساختن ، آفریدن ۱/۱ وند ۱۳ و ۳۹ ۰

3- to fix, to establish; ۳ــ کارگذاشتن ، بنیان‌گذاردن ، پابرجا کردن

۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰ ۰ یشـت ۱۳ و ۱۰۰ ۰ کماسه ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۳ ۰

4- to put down, to subdue; ۴ــ نهادن ، رام‌کردن ، نرم کردن

۳/۱ یسنا ۴۸ و ۷ ۰

fra-dā :

to creat; to appoint to establish. فرَ دا

آفریدن ، کاشتن ، پیوند دادن ، بنیان‌گذاردن .

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱ ۰ ۳/۱ یشت ۱۹ و ۳۵ یشت ۱۳ و ۶۵ ۰

2- to appoint, to establish.

۲ــ کماشتن ، بنیادنهادن یشت ۸ و ۴۴ ۰ ۳/۱ یشت ۳ و ۱ ۰ ۲/۱ یشت ۳ و ۲ ۰

vi-dā :

to stick to, to be faithful. وِی دا

۱ــ چسبیدن به ، باورمند (باوفا) ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۴ ۰ ۳/۳ وند ۱۵ و ۴ ۰ نرینه ۱/۱ (کماسه) وند ۱۳ و ۴۹ ۰ کماسه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۱ ۰ یشت ۱۰ و ۴۴ ۰

2- to seek, to search for ۲ــ جستجو کردن ، کاویدن

۱/۱ یسنا ۴۹ و ۱ ۰

3-to establish,to confirm.

۳ـ بنیادگذاشتن، پایه‌نهادن، پذیرفتن (راست شمردن) ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۶.

4- to be spread over.

۴ـ سراسر گسترده بودن.

کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۴.

han-dā :

to compose, to put together in order

هَن دا

ساختن، همدیگررادردستوری‌گذاشتن، یاهمدیگررا آگاه‌کردن.

مانند:

dā : (3)

(با نشانی شماره ۳)

to know, to think.

دا ۳

دانستن، اندیشیدن

۳/۱ وند ۱۵ و ۲. مانندها:

ā-dā :

to know, to rekon,to treat;

آ دا

دانستن، شمار کردن، رفتار کردن

۳/۳ یسنا ۴۳ و ۱۵.

dā: (4)

(با نشانی شماره ۴)

(1) to cut. (2) to mow, to cut down with a scythe (as corn)

دا ۴

چیدن، بریدن. (۲) چیدن (کاه و گیاه) چیدن با داس (گندم یادیگررستنی‌ها) مانند

vī-dā :

to decide

وی دا

روال چیزی را نمایان کردن، آماده شدن.

dā : (5) 𐬛𐬁. (با نشانی شماره ۵) از ریشه 𐬛𐬁-۳.
دا ۵
wise, prudent

۱ـ خرد، چاره، دوراندیش.
[illegible] ... [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۲۰. یسنا ۴۴ و ۱۶. [illegible]
نرینه ۱/۳ یسنا ۵۳ و ۲.

۲ـ خردمندی، دوراندیشی
2-wisdom; prudence
[illegible]، ۲/۱ ویسپرد ۱۴ و ۲.

dāiti : 𐬛𐬁𐬌𐬙𐬌. (با نشانی شماره ۱) از ریشه 𐬛𐬁-۱.
داثیتی
giving, bestowing;

۱ـ دادن، بخشیدن
مانندها: [illegible]، [illegible].

۲ـ آفرینش، مانند: [illegible].
2- creation

𐬛𐬁𐬌𐬙𐬈، 𐬛𐬁𐬌𐬙𐬌 (با نشانی شماره ۲) (از ریشه 𐬛𐬁-۱)
dāite, dāiti :
داثیتِ، داثیتی
مانند 𐬛𐬁-۱ = دادن، بخشیدن
same as =to give

dāiti : 𐬛𐬁𐬌𐬙𐬌 (۴)
داثیتی
lawful, fit, proper

روا، شایسته، درست
[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۶۲ و ۲. [illegible] - [illegible] ۱/۱ وند
۵ و ۱۱. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۴۰. [illegible] نرینه ۲/۱ یشت
۱ و ۲۴. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۸۱ـ۹۶. [illegible]
نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۶. [illegible] مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹. [illegible]
کماسه ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۷. یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۵ و ۲. [illegible] نرینه ۴/۱
وند ۵ و ۴۰. [illegible] کماسه ۶/۳ ویسپرد ۱۵ و ۲. [illegible]

نرینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۷. یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸.

2- zarafshan,

۲- [illegible] - [illegible] (مادینه) یا زرافشان

ونگوهی دائیتیا the name of a river in Airyana vaeja

according to the Peh.Bund.it rises from mount Gorgestan; the River Araxes (j.and Dar);Zarafshan(geiger)

ونگوهی دائیتی نام رودخانه‌ای است که در ایرانویج بوده است. برابر نوشته بند هش نسک پهلوی این رودخانه از بلندیهای گرجستان سر چشمه گرفته و روان است. برابرگفته پروفسور یوستی و دار مستتر، همان رودخانه ارس است. پروفسور گایگر آلمانی رودخانه زرافشان را نامیده است. [illegible] ، [illegible] ۶/۱ وند ۱ و ۲. وند ۲ و ۲۱. یشت ۵ و ۱۷. ۱۰۴. یشت ۱۵ و ۲. [illegible] .. — [illegible] . گلدنریشت او ۲۱. [illegible] ۲۵، [illegible] = در پهنه رودخانه دائیتی ۶/۱ یشت ۵ و ۱۱۲. یشت ۹ و ۲۹.

dãityã-pairišta : [illegible].

دائیتیا پئیریشتَ examined or tested in the properway.

آزمایش شده و آزموده در راه درست [illegible] - [illegible] وسترگارد وند ۸ و ۲.

dãityõ-kéréta : [illegible].

دائیتیوُ کِرِتَ (the mortar)made according to the rules

برابر آئین ساخته، آئین کرده (هادن) برابر آئین ساخته [illegible].

نرینه ۱/۲ وند ۱۴ و ۱۸. 2-(a bull) such as the law requires/i.e.

(یک گاو نر) برابر نیازمندی آئین. برای مانده. of a purely with colour.

از یک رنگ سفید پاک، یکدست سفید [illegible] ، [illegible] ، [illegible] — [illegible] . [illegible] .

a bull ungelded and such the law requires (i-e; the so-called Yarasyo.) if a single hair on its body be found other than white, the animal is rejected as

unfit for the purpose of the Nirangdin ceremony.

گاو نری که برابر نیاز دستور دینی باشد (برای مانندهٔ یَرسیو نامیده می‌شود)
اگر یک موی تنها جز از رنگ سفید در تن جانور باشد آن ناشایسته‌پذیرش‌برای چشمداشت
یا خواست انجام آئین نیرنگ دین خواهد بود. نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۱.

dāityō-piθwa : 𐬛𐬁𐬌𐬙𐬌𐬌𐬋.𐬞𐬌𐬚𐬡𐬀.

the proper food or nourishment

دائیتیو پیثو

نان شایسته یا خوراک

خورش درست 𐬛𐬁𐬌𐬙𐬌𐬌𐬋 - 𐬞𐬌𐬚𐬡𐬀𐬌𐬌𐬀. ۱/۱ وند ۱۳ و ۲۸.

dāiš,dāidi : 𐬛𐬁𐬌𐬱, 𐬛𐬁𐬌𐬜𐬌.

see to نگاه کنید به 𐬛𐬁- ۱.

دائیش، دائیدی

dāuru : 𐬛𐬁𐬎𐬭𐬎.

see to wood,a piece of timber

دائورو

دار، درخت، یک تکه از تیر چوبی

2- a spear 𐬛𐬁𐬎𐬭𐬎. ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۰، ۳۷، ۲. نیزه.

𐬰𐬀𐬭𐬀. 𐬛𐬁𐬎𐬭𐬎. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۲. (𐬰𐬀𐬭𐬀𐬌𐬡𐬁𐬎𐬭𐬎. گلدنر)

dāuru-upa-darana : 𐬛𐬁𐬎𐬭𐬎.𐬎𐬞𐬀.𐬛𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀.

the abode or house of the limber-work.

دائورو ئوپ درن

یک جای یا خانه‌ای از چوب نرم و خمش پذیر. 𐬛𐬁𐬎𐬭𐬎.𐬎𐬞𐬀.𐬛𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀𐬌𐬌𐬋 ۷/۱ وند ۸ و ۱.

dawn̊ha : 𐬛𐬀𐬬𐬵𐬀.

wise, discreet(lit.); name of a illustrious personage.

داونگه

خرد، دوراندیش (ادبی) نام یک کس نامور 𐬛𐬀𐬬𐬵𐬀𐬌𐬌𐬋. یشت ۱۳ و ۹۸

dãwn̊he, dãwn̊hã, نگاه کند به ۱۰.
see to
داونگهِ ، داونگها

dãwstũ, dãwsča, dãwn̊te :
see to ۱۰.
داوستو،داوسچ،داونت

dãžu: از یا کماسه
a brand, burning(lit.); pain, grief.
داژو
یک نشان.داغ
نشانه سوختن ، زخم ، اندوه ، ۱/۲ وند ۲۰ و ۳۰ .۹۰
۸/۱ وند ۲۰ و ۷۰

dãzgrãspa: نرینه
name of a person.
دازگراسپ
نام یک کس

dãzgrãspi :
of the family of Dazgraspa(lit.);
the son of Dazgraspa.
دازگراسپی
از خانواده دازگراسپه (ادبی) پسر دازگراسپه نرینه ۶/۱
یشت ۱۳ و ۱۰۶.

dãzgro-gao :
name of an illustrious personage.
دازگرو گئو
نام یک کس نامور
۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۲۷.

dāt : نگاه کنید [illegible] ۲ و ۱. [illegible] . دات

dāta : ([illegible]-۱) [illegible] . دات ۱
given, dedicated;

داده، بخشیده [illegible] ۱/۱ خورده اوستا ۶.
[illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۵. ۲۲. [illegible] ۵/۱ وند ۵ و ۲۵.
[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۴۸. [illegible] کماسه ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۲.
[illegible] ۶/۳ یشت ۱۰ و ۳۳. و مانده‌های: [illegible]

dāta : (2) (با نشانی شماره ۲) از ریشه [illegible] . دات ۲
made created, appointed

ساخته، آفریده، گماشته
[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶. [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۰.
[illegible] کماسه ۱/۱ وند ۱۳ و ۱. ۲. ۵. ۶. [illegible]
کماسه ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۹. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۴۸ و ۱۲. [illegible]
مادینه ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۳. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۳ [illegible]
[illegible] ۴/۳ یسنا ۵۱ و ۱۴. و مانده‌های: [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

dāta : (2) (با نشانی شماره ۳) از ریشه [illegible] ۳ [illegible] . دات ۳
a law, justice;

داد، داوری
[illegible] ۱/۱ وند ۵ و

۲۲–۲۵ . ، ۱/۱ یشت ۱۱ و ۳ . ، ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۶ . یسنا ۲ و ۱۳ . یسنا ۲۵ و ۶ . یسنا ۷۱ و ۵ . سی‌روزه ۲ و ۲۹ . ، ۳/۱ یسنا ۲۱ و ۱ . ، ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۳ . یسنا ۳ و ۱۵ . یشت ۱۲ ، ۱۷ ، ۲۲ . سی‌روزه ۱ و ۲۹ . ۲/۳ یسنا ۵۱ و ۱۹ . ، ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۱۵ . یسنا ۴۹ ، ۷ . یشت ۱۰ و ۸۴ . یشت ۱۴ و ۷۵ و ۹ ، ۱۳ ، ۱۰ ، ۱۷ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۷ .
و مانند : ـ

2- one who adminsters justice; one skilledin justical matters.

داور ، دادگر ، کسیکه آئین را سرپرستی می‌کند
کسیکه در جستارهای آئین استاد است . ۱/۱ وند ۲ و ۳ .

dāta : (4) . (با نشانی شماره ۴) از ریشه (4) .
a bestower, a giver
داتَ ۴

بخشنده ، دهنده .
مانند : ـ

. (با نشانی شماره ۵) از ریشه ۲ . نرینه
dāta: (5)
the creator
داتَ ۵

آفریننده . ۱/۱ یشت ۱ و ۸ .
۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵ ، ۳۵ .

dāta : (6) . (با نشانی شماره ۶) از ریشه
a tooth
داتَ ۶

دندان ، از ساختمان .
مادینه ۷/۳ وند ۱۵ و ۴ . مانند : ـ

(با نشانی شماره ۱) از ۱ . نرینه

dārar : (1) — داتَرْ ۱

agiver, a bestower — دهنده، بخشنده

۱/۱ وند ۲۲ و ۱۰، ۸ و ۱۴. مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۹، ۱۳۲. یشت ۹ و ۵. مادینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۶. ۶/۱ وند ۲۱ و ۱. ۱/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۲. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۴. ۸/۳ یسنا ۶۵ و ۱۲.

dātar : (2) (با نشانی شماره ۲) از

the creator, the maker — داتَرْ ۲

دادار، آفریدگار، سازنده

۱/۱ یشت ۱ و ۱۳. یشت ۸ و ۷. ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۱۱. ۱/۱ یشت ۱ و ۱۲. ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱. یسنا ۴۴ و ۷. ۸/۱ وند ۲ و ۱، ۴۲ و ۴۳. وند ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۸.

dàtō-baešaza :

curing by law and justice(lit.); — داتوْ بَئیشَ زَ

a judge whose business it is to adjudicate — پزشک قانونی

upun disputed matters and give his decision,

as to the claims of the contending parties. coroner.

بهبود بخشیدن با آئین و داد (ادبی) داوریکه کار و پیشه‌اش داوری در ستیزه‌کسان‌بوده و نگرش خود را دربارهٔ خواسته خواهان بدرستی می‌داده است. ۱/۱ یشت ۳ و ۶.

dātō-rāza : نرینه

one who shows the path of justice: — داتوْ راز

a judge confirming order;

راهنمای داد، داور استوار کننده دستور آئینی

۱/۱۰ یسنا ۹ و ۱۰.

نرینه

dātō-vanhen : **داتوٌ وَنگهِن**

giving the benefit of justice; or welfare-giving.

دهش سود. دهش آسایش.

۸/۱۰ وند ۱۹ و ۷.

از + نرینه

dātō-saoka : **داتوٌ سَ اُ کَ**

giving the benefit of justice, or welfare-giving

سود دادگری و داد یا آسایش دادن ۲/۱۰ یشت ۱۰ و ۲۵

مادینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱.

dāθa: (1) با نشانی ۳ **داثَ ۱**

creation knowing, learned.

آفرینش، ۲/۳۰ یسنا ۲۸ و ۱۰.

۴/۳ یسنا ۵۱ و ۵.

dāθa: (2) با نشانی ۲. **داثَ ۲**

justice. or righteousness.

دادگری یا درستی،

۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۷. ۲/۳

یسنا ۴۶ و ۱۶.

نرینه با نشانی ۱.

dāθa: (1) **داثَ**

gift;

پیشکشی، سوغات، ارمغان [illegible]. ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۲. [illegible] ۲/۳ و ۱۰.

dāθra : 1 [illegible] (۱). از [illegible] ۱. کماسه
gift,giving
داثرَ ۱ پورداود: پاداش، مزد.
ارمغان، پیشکش. [illegible]. ۲/۱ یشت ۱۳ و ۵۰.
[illegible] ۱/۳ وند ۱۹ و ۲۷. [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۱ و ۱۴.

dāθra;(2) [illegible] ۲. از [illegible] ۲. کماسه
creation.
داثرَ ۲
آفرینش، [illegible] ۷/۱ ویسپرد ۱۹ و ۲. یشت ۱ و ۳۲.

dāθre,dāθriš : [illegible] نگاه کنید به
see to
نک [illegible]
داثرِ، داثریش

dādara : [illegible]. وسترگارد [illegible].
a kind of earth or clay; sand, gravel.
دادَرَ
یک جور زمین، خاک یا گل و خاک رس، شن، سنگریزه، از ساختمان واژه [illegible]
[illegible]، [illegible] ۲/۱ وند ۹ و ۱۱.

dāδaré : [illegible]. نگاه کنید به واژه [illegible] ۱.
see to
داذَرِ

dāδmainya : [illegible]، از [illegible].
breathing(lit.); (frogs)living on the dry ground. داذْمِئینْیَ
دم زدن (ادبی) (وزغ) زندگی کردن در زمین خشک، ریشه [illegible] = دم‌کشیدن، دم
پس دادن [illegible] = [illegible]، [illegible]. [illegible] = وزغ خشکی
a water forg [illegible] = وزغ آبی aland forg.
[illegible] ۶/۳ وند ۱۴ و ۵. وند ۱۸ و ۷۳

𐬛𐬁𐬥𐬀 . با نشانی شماره ۱ . [illegible] - ۲ .

dāna : (1)

holaing, keeping.

دان ۱

دان ، جای ، مانند آبدان ، آتش‌دان ، شراب‌دان ، کندیل‌دان

[illegible] ، [illegible] و دیگر چیز .

𐬛𐬁𐬥𐬀 . با نشانی شماره ۲ . از [illegible] - ۲ . کماسه نرینه و مادینه

dāna: (2)

a rain, corn

دان۲

مانند دانه گندم ، دانه لوبیا یا دیگر دانه‌ها .

مانند: [illegible] - [illegible] = دانه‌کش

𐬛𐬁𐬥𐬀 . با نشانی شاره ۳ . از [illegible] ۲ . نرینه

dāna: (3)

name of a evil person, antagonistic to the Zoroastrian religion;

دان ۳

نام یک کس بدکردار و دشمن و همیستار دین زرتشتیان .

𐬛𐬁𐬥𐬀𐬌𐬌𐬀𐬥𐬀 . ([illegible] ۳ .)

dānayana :

pertaining to the family of Dana

دان ی ن

وابسته به خانواده دانه

[illegible] . [illegible] ۲/۱۰۶٤ یشت ۱۹ و ۴۱ .

𐬛𐬁𐬥𐬎 . (با شماره ۱)

dānu: (1)

a river. (2) water.

دانو ۱

رودخانه ، مانند: [illegible] - [illegible] . (۲) آپ

𐬛𐬁𐬥𐬎 . (با شماره ۲) از [illegible] - ۳ .

dānu: (2)

wise, discreet;

دانو ۲

خرد ، دوراندیشی ، مانند: [Avestan] .

dānu: (3) (با شماره ۳) نرینه [Avestan] دانو ۳

the name of a Turanian Tribe inimical to the Iranians. Mr. Modi thinks that the name is still found in the names of the modern Russian rivers viz the Danube, the Dneiper, the Dneister and the Don. Probably, the Danube derives its name from and meaning the river of the Danu People.

دانو نام یک تیره تورانی است .
که این گروه دشمن ایران بوده‌اند . مستر مودی اینگونه می‌گوید و اندیشه می‌کند که‌این‌نام هنوز ریشه نام رودخانه‌های روسیه کنونی است مانند دانوی و دنیپر و دنیستر و دون . و شاید واژه دانوب که هم‌اکنون رودخانه دانوب است که آمیخته شده از [Avestan] . د واژه [Avestan] که به معنی رودخانه تیره یا گروه دانو می‌باشد . [Avestan] ۲/۳ یشت ۵ و ۷۳ . [Avestan] ۴/۳ یشت ۱۳ و ۳۷ . [Avestan] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۳۸

dānu-drājaŋ̊h: (۱.[Avestan]) [Avestan] دانو دْراجَنگْهْ

as long as the rivers; as far as the rivers stretch.

بدرازی رودخانه‌ها ، بدوری درازای رودخانه‌ها: [Avestan] ۲/۳ یسنا ۶۰ و ۴ . یشت ۱۳ و ۳۲ .

dānō-karša: [Avestan] . دانو کَرْشَ

corn-carring (ants).

دانه‌کش.
[Avestan] . نرینه ۲/۱ وند ۱۶ و ۱۲ = مور دانه‌کش
[Avestan] ۶/۳ وند ۱۴ و ۵ . وند ۱۸ و ۷۳

dāman: (1) (با شماره ۱) [Avestan]

دامَن ۱ creature, creation.

آفرینش، آفریده

[illegible] نام واژه‌ئیست که در هر سه گونه مادینه و نرینه و کماسه بکار می‌رود. مانند [illegible] کماسه [illegible] نرینه [illegible] مادینه. دام (از ریشه [illegible] ۲) [illegible] ۱/۱ وند ۱۳ و ۰۱ ۰۲ ۰۵ ۰۶ یشت ۱ و ۲۵ ۰ [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۰۵ ۰۶ ۰۸ ۰۱۴ ۰۱۵ ۰۱۷ ۰۲۴ ۰۳۵ یشت ۶ و ۰۲ [illegible] ۲/۲ یشت ۱۵ و ۰۴۳ [illegible] ۱/۳ یشت ۱۳ و ۰۷۶ ۰۹۳ یشت ۲۴ و ۰۱۱ [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۱۹ و ۰۳۷ ۰۴۲ یسنا ۱۶ و ۰۳ یسنا ۱۹ و ۰۱۲ یسنا ۲۲ و ۰۲۴ یسنا ۲۵ و ۰۵ [illegible] ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۰۶ [illegible] ۳/۳ یسنا ۱۹ و ۰۱۹ [illegible] ۴/۳ یسنا ۱۹ و ۰۱۲ ۰۱۴ یشت ۹ و ۰۹ [illegible] ۵/۳ یسنا ۸ و ۰۶ یشت ۹ و ۰۱۰ [illegible] ۶/۳ وند ۳ و ۰۲۰ وند ۵ و ۳۳–۰۳۶ یسنا ۱۶ و ۰۱ یشت ۱۰ و ۰۵۴ ۰۲۹ یشت ۱۹ و ۱۸ [illegible] ۷/۳ یسنا ۹ و ۰۱۵ یسنا ۵۷ و ۰۲ [illegible] ۷/۳ وند ۲۱ و ۰۵ ۹ و ۰۱۳ [illegible] ۷/۳ یشت ۱۰ و ۶ و ۰۳۲ فرگرد ۴ و ۲. مانند: [illegible]

dāman : (2) (با شماره ۲) کماسه از [illegible] ۳. [illegible]

دامَن ۲ wisdom, discretion.

خرد، بینایی

[illegible] ساخته از واژه [illegible] است و از واژه [illegible] نیزگرفته شده است. مانند: [illegible]

dāmā : نگاه کنید به واژه [illegible] ۱. [illegible]

داما see to

dāmi : (1) (با شماره ۱) از [illegible] ۲. [illegible]

دامی ۱ creation.

آفرینش، این واژه از آمیزش [illegible] درست شده است.

۱/۱ یشت ۱ و ۲۵. ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۵. یسنا ۵۱ و ۱۰

dāmi : (2)
wisdom.

دامی ۲

(با شماره ۲) از ۳ .

خرد ، فرزان ۲/۱ ویسپرد ۱۳ و ۲. یشت ۱ و ۳۲.

۶/۱ یشت ۱۰ و ۶۶.

dāmiδāta :
made of wisdom.(Lit.).
full of wisdom, wise;

دامی ذاتَ

از ریشه ۲ ، با ۲.

ساخته خرد (ادبی) پر خرد ، خردمند

نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۵۴. نرینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۶۱. مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۶۰.

dāyaňh :
nourishment, support.

دایَنگْهْ

از ۲ . کماسه

نگهداری ، پرورش ، پشتیبانی .

مانند : .

dāyāt, dāyāw, dδayata:
to do.

دایاتْ ، دایاوْ ، دایَتَ

بجا آوردن

نگاه کنید به ۲ . see to

dāra:
the sharp edge of a cutting instrument.
sharpness.

دارَ

از ۱ . نرینه

تیزی ، برندگی ، لبه تیز یک ابزار برنده . .

dārana :
supporting; sustaining.

دارَنَ

از ۲ . کماسه

پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن .

(گلدنر) ۲/۱ یشت ۲ و ۱۲ .

dārayat-raθa: نرینه

name of an illustrious personage;

داریَت ـ رَث

نام یک کس نامور

دیگر آمیخته‌های این واژه:

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸ .

dāreštar: از . نرینه

one who repels or drives away.

دارِشتَر

پدافندکننده ، دورکننده .

کسیکه پدافند می‌کند و دور می‌کند یا به کنار می‌راند . ۱/۱ یشت ۱۱ و ۲ .

dāsmaini: نرینه

comfort-giving.

داسْمَئینی

آرامش و آسایش دادن .

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۸ .

dāš:

to keep, to hold.

داش

داشتن ، برداشتن

dāšta : از .

one who keeps or bears.

داشتَ ، یا برده ، زمان گذشته داشت .

مانندهٔ:

dāštayāna:

name of a wicked person, whose

داشتَ یانَ

kinsmen were killed by Kereshaspa,
the noted Iranian hero.

نام یک کس بدکار و بدکردار که خویشاوندن آن بدست گرشاسب پهلوان نامی ایران کشته شد .

dāštayāni :

of the family of dashtiani.

داشتَ یانی

از خانواده داشتیانی

نرینه ۶/۱ یشت ۱۹ و ۱۴ .

dāštāγna :

name of a person.

داشتاغنَ

نام یک کسی .

dāštāγni :

(a member)of the Family of Dashtaghna. The son of Dashtaghna.

داشتاغنی

نام یکی از هموندان خانواده داشتاغنه ، پسر داشتاغنه

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۵ .

dāhi : (1) مادینه (با شماره ۱) از ... ۲ .

coming in to existance, creation.

داهی ۱

بهستی‌آمدن ، آفرینش

بزندگی آمدن ... ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۸ . یشت ۱۳ و ۷۷ .

۵/۱ یسنا ۱۹ و ۸ .

dāhi : (2) (با شماره ۲)

The Dahae of the classics, and the Tahis of the Chinese, a country to the east of

داهی ۲

the Caspian Sea, inhabited by a warlike nomadic people, It was from them the ancient Parthians recruited their forces. They appear as cavalry arches in the army of the last Darius at Gaugamele. At the time of the invasion of the Scythians, they occupied La Bactriane (the Tahia of the Chinese). the province of Dahistan in Gurgan is so called after there name. The Pehlvi Suhnamah attributes its foundation to Narseh the Arsacide" (Dar.).

داهی و تهیه دسته و گروههایی از چینیان‌اند که در خاور دریای خزر یا کسپین درکشوری جای گرفته بودندو مردمانی بودند خانه‌بدوش وجنگجوکه‌پارتهای‌بسیارباستانی ازسربازان نیروی آنان بودند و آنان در ارتش داریوش سوم بگونه کماندار کارمی‌کردند درهنگام تازش اسکیت‌ها آنان باختر یا بلخ را گشوده و بدست آوردند (تهیه‌ازچینی‌ها) استان‌دهیستان در گرگان پس از آنها بنام آنان داهی + استان =دهیستان خوانده شده است‌که‌درپهلوی و شاهنامه ریشه نژادی آنان را به نرسه و ارسه‌سید پیوستگی داده شده است. (دارمستتر) [illegible] . [illegible] . [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۴.

dāhišta: [illegible] . [illegible] ۵.

wisest.

داهیشتَ

خردمندترین، ساخته شده از: [illegible] .

[illegible] . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳و ۱۷.

dāhvā, dāhi: [illegible] , [illegible] .

داهوا ، داهی نگاه کنید به [illegible] ۱ ، see to

داهی

di : (1) (با شماره ۱) [illegible] .

دی ۱

to suck at the breasts.

پستان مکیدن، مانند: [illegible] ، [illegible] .

di : (2) same as (با شماره ۲) مانند .
to see
دی ۲ = دیدن

diz :
to build, to encompass, to heap.
دیز
ساختمان کرده، فرا گرفتن
توده کردن.

uz-diz :
ثوز دیز
to build up, to erect; ساختمان بالا بردن، برپا کردن.
نرینه ۱/۳ وند ۷ و ۵۶. وند و ۳۶.
2- to heap up. to pile(hay, stack).
۲ــ خرمن کردن، توده کردن، انبار کردن (مانند سویجه و گیاه)

pairi-diz :
to enclose, to encompass.
پَئیری ـ دیز
پیرامون گرفتن، فرا گرفتن. نرینه ۱/۳ وند ۷ و ۵۶. وند ۱۵ و ۳۶.

dit :
هر آینه، باید، کماسه
assuredly.
دیت
. یسنا ۱۹ و ۱۰.

diδāt : نگاه کنید به واژه .
see :
دیذاث

dim: نگاه کنید به واژه .
see :
دیم

div :(1) (با نشانی شماره ۱)

to shine, to glitter. دیو ۱

درخشیدن ، تابیدن

2- to be pleased or willing. خوشنود بودن ، یا خواستار بودن

ā-div :

to be pleased or willing. آ ـ دیو

خوشنود بودن ، یا از دل پسندیدن .

۳/۳ یسنا ۴۴ و ۱۳ .

div : (2) (با نشانی شماره ۲) از ریشه

to deceive; دیو ۲

فریب دادن ،

نرینه ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۲۰ .

dwža :

fraud, hypocrisy; دوژَ

فریب ، کلاهبرداری ، دورویی ، ریا

۵/۱ وند ۱۸ و ۱ ۰ ۲ ۰ ۳ ۰ ۴ ـ ۵ .

dis : (مانند پسوند بکار می‌رود)

to teach, to show. دیش

یاد دادن ، آموزاندن ، نشان دادن . ۳/۱ یشت ۲۴ و ۳۳

۲/۳ یسنا ۸ و ۳ . ۳/۱ وند ۱۸ و ۹ . خورده ۷ .

to give ground to cherish hope; ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۷

to promise زبان دادن ، پیمان دادن ، زمینه دادن به پروراندن امید

to exhibit to wiew or = امیدوار کردن ۳/۱ وند ۹ و ۴۴ .

notice, to present; to give. نمایش دادن ، نمودار کردن .

پیشکش کردن ، دادن ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۷ .

to appear, to seem, to learn.

نمایان شدن ، نمایاندن .

بدیده آمدن ، یاددادن ، آموختن . نشان دادن ، یاددادن .

۳/۳۰ یشت ۱۳ و ۵۳ . ۵۵ .

۱/۳ یشت ۲۴ و ۳۲ . ۳/۳ یشت ۱۳ و ۵۷ .

۳/ یشت

۱۱ و ۱۴ . یشت ۲۴ و ۴۲ . مانند‌ه :

to direct, to order, to fix.

دستور دادن ، فرمان دادن ، کار گذاشتن . ۲/۱ وند ۵ و ۱۴ .

fra-dis:

فرَ دیش

to learn.

آموختن ، یادگرفتن ، = یاد دادن

۲/۱ یشت ۱۴ و ۴۶ .

یشت ۴ و ۱۰ . = من یاد گرفتم = I taught

۱/۱ وند ۲ و ۲ . ترا آموزنده‌ترین آموزنده ۲/۱ وند ۲ و ۱ .

handis:

هَندیش

to give up, to deliver over to,

رها کردن ، رهاکردن سراسر به

۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۸ . ۵۰ .

disu :

نرینه از

دیشو

a ferocious or hunting beast.

درنده یا شکار جانور درنده

۱/۱ وند ۱۳ و ۴۷ . ۶/۱ وند ۱۳ و ۴۴ .

۶/۱ وند ۱۳ . ۴۷ .

این واژه خوانده شده دار مستتر باینگونه است.

dišānaya, دیشانَ یَ

they are destroyed.(Dar.).

= آنها نابود شده‌اند .

یشت ۱۹ و ۵۱ .

diš :

to show, to point out دیش

نشان دادن ، یادآوری کردن ، مانند :

dišta : دیشتَ

a heap of burning fuel-fire. یک توده سوزاندنی ، گردآورده سوختنی

مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۷۴ . ۵/۱۰ وند ۸ و ۹۲ .

dišti : دیشتی

that which points out, an index(Lit.).

انگشت .

afin a finger; a measure of half a span about five inches.

با کدام نشانی ، انگشت نشان (ادبی) انگشت ، یک اندازه‌ای از نیم . یک وجب به اندازه پنج اینچ ۲/۱ وند ۱۷ و ۵ .

di : دي

to see, to think, to show, to publish;

دیدن ، اندیشیدن

نشان دادن ، به همه آگاهي دادن . ۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۴ .

۱/۳ یشت ۲۴ و ۵۸ . ۲/۱ give me بده بمن

Do thou reveal to me. یسنا ۳۲ و ۱۳ . (دار مستتر)

آشکار کن به من (میلز) نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵ .

۶/۳ یشت ۱۷ و ۱۱ . مانند :

apa-di :

to turn away the look (from a person). آپَ دی

از کسی چشم برگرداندن ،ندیده‌گرفتن .

O Ashi. do not turn thy look from me.

ای اشا از من دیده‌ات را مگردان ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۵ .

ava-dī :

to look with an eye of contempt. to hate; آوَ دی

از خواری با یک چشم نگاه کردن ، بیزاری کردن ، خوار شمردن .

۱/۱ ویسپرد یشت ۴۳ .

ā-dī :

to behold, آ دی

دیدن ، نگریستن ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۳ . ۹۵.۵۱ .

۳/۱۰ یسنا ۶۲ و ۸ . نیایش ۵ و ۱۴ .

۳/۱ وند ۹ و ۱۲ .(مرد ناپاکی‌که) می‌تواند یا می‌خواهد بخواند یا دوباره بگوید .

paiti-dī:

to look at, to see. پَئیتی دی

to appear. نگاه کردن به ، دیدن .

۳/۱ وند ۱۶ و ۲ . نمایان شدن ،

به دیده آمدن . ۴/۱ یشت ۷ و ۱ . نیایش ۳

و ۳ ۴/۱ یشت ۷ و ۱ . نیایش ۳ و ۳ .

vī-dī :

to look all over, to watch; وی دی

به‌همه‌سو نگاه کردن ، نگاهبانی کردن

مانند‌ه :

dīti : . از . مادینه
look-, sight. دیتی
order
تماشا ، دید . پورداود : دستور.

dīdaiŋhe : . نگاه کنید به .
see to
دی دَئینگْهِ

dīderežū : . نگاه کنید به
see to
دیدِرِژو

dīdraγžōduye: نگاه کنید به
see to
دیدْرَغْژوِیِ

dīša: . نگاه کنید به .
see to
دیشا

du : .
to speak, (of evil beings). دُو ۱
گفتن ، (از بدگویشی ، بدان)
to speak (of good beings) ، . = گفتن (خوب‌گویی ، خوبان)
۳/۱ وند ۱۹ و ۱۰ . یسنا ۹ و ۲۴ . یشت ۱۲ و ۱۹ .
وند ۱۹ و ۶ . ۸ . یشت ۳ و ۱۴ . یشت ۲۲ و ۳۵ .
۳/۳ وند ۱۹ و ۴۵ . وند ۱۹ و ۴۵ . ۴۷ . . نرینه ۱/۱
یشت ۱۹ و ۴۷ . . مادینه ۱/۱ خورده اوستا ۴۲ = یشت ۲۲ و ۴۲ .

paiti-du : .
to answer(of evil being). پَئیتی دو
پاسخ دادن (بدگویش یا با بی‌ادبی)

۳/۱ وند ۱۸ و ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۶، ۴۹، ۵۴، ۵۷. وند ۱۹ و ۳ وند ۱۹ و ۶ و ۸.

fra-du :

to vociferate (of evil being).

فَرَ دو

داد زدن، با آوای بلند گفتن (بد گفتاری یا بی‌ادبی) . = دادزدن با ادبانه . = بلند گفتن باادبانه . ۳/۱ وند ۱۹ و ۴۳.

vī-du :

to speak angrily (of evil being).

وِیْ دو

با درشتی و زبر گفتگو کردن.

وند ۱۹ و ۴۳.

du : (2) (با شماره ۲)

to shake, to move. self harming

دُوْ ۲ = تکان دادن، جنباندن. پورداود: خود رنجه کردن.

duγ :

milk.

دوغ

شیر خوراکی

دوختن نیز معنی دارد.

duγδar :

one who milks (Lit.); a daughter.

دوغْذَرْ

کسیکه شیر می‌دوشد (ادبی)

دختر، ۱/۱۰ وند ۱۲ و ۱، ۲، ۱۷، ۱۹. وند ۱۴ و ۱۵. وند ۱۹ و ۱۳. ۱۶. . ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۴. . ۲/۱ وند ۱۲ و ۳ یشت ۱۷ و ۲. ۷/۱ وند ۱۲ و ۱۹. . ۶/۳ یسنا ۵۳ و ۳.

dučiΘra : کماسه .
calamity, misfortune. poverty, misery; or mean parentage, low birth.

دوچیثرَ
ایستائی ، بدبختی ، نداری ، گدایی
ورشکستگی ، بی‌چارگی ، تهیدستی و چم دوده و دودمان و نژادهم می‌دهد . فرومایه ، پست
این واژه از ساختمان واژه ... ، ... ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۰ .

duž : نگاه کنید به .
see to

دوژ

dužaini : ۲ .
evil, bad; causing harm;

دوژَئینی
اهریمنی ، بد ، انگیزه رنجاندن .
... ۶/۳ وند ۱۴ و ۵ .

dužaka : (1) (با شماره ۱) نرینه
a species of dog; the

دوژَکَ ۱
نامیکه بدزبانان بگونه‌ای از سگ می‌دهند .
... ۲/۱ وند ۱۳ و ۲ . ۳ . ۴ .

dužaka : (2) (با شماره ۲) نرینه
capital of Sajestan.

دوژَکَ ۲
دوژکه ، نام پایتخت سگستان (سیستان)
مانند‌ه: ... .

dužakō-šayana : .
(vaekereta) having Duzhaka as its capital city;

دوژَکُو شَیَنَ
(ویکرتا) مانند دوژکه اینهم شهر پایتخت است .
... نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۹ . گلدنر ...

of the evil shadows. از سایه همانند اهریمن

= سایه .

duža͂nh: کماسه (و . (از ریشه
hell;
دوژَنگْهْ
دوزخ ۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۴ . پورداود : دوزخ ، جهان زشت .

dužazōbaw: (نرینه ۱/۱)
abusing one's might(orig.).
دوژَزُوباوْ
tyrannical, unjustly sever(j.,Dar.); of an evil
tongue(Har.); (+ + دشنام دادن‌باتوانایی (ریشه
ستمگر ، بیدادبریدن (یوستی و دار مستتر) بد زبانی ، زبان اهریمنی (هارلز)
نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۴ . پورداود :بدنام

dužava : . نگاه کنید به
see to
دوژَوَ

dužāθra : کماسه .
evil way or practice; calmity, discomfort;
دوژاثْرَ
راه بد یا کردار بد ، بیچارگی ، ناآرامی ۲/۱۰ یسنا ۸ و ۸ .
پورداود : دوزخ ، جهان زشت .

duža͂pa : - ۲ . - ۱ .
difficult to be reached;
دوژاپَ
دشوار رسیده بودن .
نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۳ .

dužita : (- ۲ . با .)
of evil ways and practices; harmful;
دوژیتَ
راه بد و کردار بد ، رنج آمیز ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۰ .

[illegible] .نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۲ . ۴۳ .پورداود : بدخانمان.

2- accessible, for particulars.

۲ـ آماده دسترسی ،آماده‌پذیرایی ،برای‌ویژه‌نیزبکار‌می‌رود.

مانند [illegible] . ۲/۱ یشت ۱۵ و ۱۹.

dužũxta : [illegible] . [illegible] , [illegible] .

دوژوخت

an evil word,

گفتار بد ، واژه بد [illegible] . ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۷.
یشت ۱۰ و ۱۰۶. [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۲۰ . ۴۲ . وند ۹ و ۴۹.
[illegible] ۶/۱یسنا ۱۰و۱۶ .یسنا ۷۱و۷. [illegible] .
۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. [illegible] ۵/۳ یشت ۲۱ و ۱۷.
[illegible] ۶/۳۰ ویسپرد ۲۰ و ۲.

2- (a word) evil speaken, falsely uttered.

۲ـ (یک واژه) بد گفته شده ، گفته دروغی [illegible] . مادینه ۴/۱ خورده ۳۶ = یشت ۲۲ و ۳۶. [illegible] . کماسه ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷ . ۲۶ . این واژه در برابر یا همبستار [illegible] . می‌باشد.

[illegible] . ([illegible] -۲. [illegible])

dužgainti :

دوژگئینتی

foul-scented(wind). بوی بد و ناپاک ، هوای ناپاک ، هوای دودآلود

[illegible] . نرینه ۱/۱خورده ۲۵ = یشت ۲۲و۲۵. [illegible]
= بدبوتر(صفت برتر) نریه ۲/۱ یشت ۲۲ و ۳۶. [illegible] =

dužjyāiti: مادینه [illegible] .

دوژ جیائیتی

leading a miserable life; pain, afflication.

رهبری بیک زندگی بد . ، درد و رنج و اندوه [illegible] . ۶/۱
یسنا ۴۶ و ۸.پورداود : زندگی ـ بدزندگی

dužzaotar: ([illegible]) [illegible]

دوژ زَئوتَر
a bad Zaotar, an unworthy priest.
زوتر بد ، نیایشگر بد
یک موبد ناشایست ۱/۳ یشت ۲۴ و ۱۲.

دوژدَئینَ
dužḍaena :
of bad religion; of evil practices
بددین ، بدکردار
نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴۷. فرگرد ۴ و ۲.
نرینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۰۹. یشت ۹ و ۳۱. یشت ۱۹ و ۸۷.
نرینه ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۶. نرینه ۶/۱ خورده ۳۶ = یشت ۲۲
و ۳۶. = پرورش دادن بدمنشی
= con) harbouring evil consciences. نرینه ۲/۳ یسنا ۴۹ و ۱۱.

دوژدا
duždā :
evil-knowing. malevolence. (P.D)
نادان ، دژآگاه ، بد دانش . پورداود : بدخواه .
(واژه در برابر)
نرینه ۱/۱ وند ۱۱۹. ۴۴. یسنا ۵۷ و ۲۵. یشت ۵ و ۸۲. یشت۱۷و۱۹.
نرینه ۲/۱ یشت ۵ و ۸۲ ۳/۱ (۵/۱)
وند ۱۹ و ۱۲. نرینه۸/۱وند ۱۱و۱۳۰۱. وند۱۹و۵. ۹
نرینه ۱/۳ وند ۱۹ و ۳. ۲۸. ۳۳. ۴۴. ۴۵. ۴۷. یسنا ۳۰ و ۳. ۲/۳
وند ۱۹ و ۴۳.

دوژداونگه
duždāwe̊nha :
of evil creation, or mischief doing;
از آفرینش بد
injurious, hurtful.
یا دو بهم زنی ، دو کس را بهم زدن ، زیان آور
آسیب رسان ، ... = زمستان آسیب زیان‌آور ، نرینه ۶/۱
وند ۷ و ۲۷.

duždāmn :

دوژدامَن

of evil creation, epithed of

از آفرینش بد پاژنامه انگره‌مینو

نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۶. ۸. نرینه ۶/۱ یسنا ۶۱ و ۲.

duždōiΘra :

دوژدُئیثرَ

evil-eyed.

بدچشم. ۲/۳. یشت ۳ و ۱۱.

۸/۳. یشت ۳ و ۸.

۲/۳ (فروزه برترین) = بد چشم‌ترین.

the worst of the evil-eyed

۲/۳ یشت ۳ و ۱۵.

dužniδāta :

دوژنی ذاتَ

of evil demeanor or nature;

بدرفتار یا بدسرشت

نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۷.

dužbérét:

دوژبِرِت

suffering pain, or trouble;

زخم رنج دهنده، رنج

۴/۱ یشت ۱ و ۲۴.

dužbérént:

دوژبِرِنت

curse; ill will.

نفرین، ناخوش، بدخواه.

هنگامیکه مهر بد

خواه را می‌برد . یشت ۱۰ و ۴۸ .

dužyāirya :

pertaining to the bad year.

دوژیائیری

سال بد ، وابسته به سال بد .

= نایابی از فرآورده پئیریکا (زن بد)

سال نیک (برابر) . مادینه ۱/۱ یشت ۸ و ۵۱ . ۴/۱ یشت ۸ و ۳۶ .

dužyešti :

unworthy adoration.

دوژیشتی

ناشایست .

= شایسته در برابر ناشایست ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۸ .

dužvačanh :

evil speech; evil-speaking.

دوژوچنگه

سخن زشت ، بد گفتار .

۴/۱ یسنا ۶۵ و ۷ . ...

جوان بدگفتار

نرینه ۶/۱ یشت ۲۲ و ۲۶ . ... نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۲ . ۳ . ۴ . ۶ . ۷ . وند ۱۸ و ۱۵ . ۲۲ . یشت ۸ و ۵۱ .

۲/۳ یسنا ۴۹ و ۱۱ .

dužvandru:

of bad repute, not worthy of respect;

دوژوندرو

سزاوار بزرگ نداشتن ، از ناشایسته ، ناسزاوار ، بد درون

to rever = این واژه از ریشه است = بزرگداشتن

جم درست واژه = بی‌بزرگداشت بودن (بی‌احترام بودن) با

ناشایسته برای کرنش [Avestan script] نرینه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۸۷.

duž̌varéna : [Avestan script] . [Avestan script] ۱.
a false believer;
دوژوَرِنَ
دروغ باور کننده، پورداود: بدباور
[Avestan script] ۳/۳ یسنا ۵۳ و ۹.

duž̌varešnanh: [Avestan script] .
an evil doer;
دوژ وَرِش نَنگْهْ
بدکار، ساخته شده از [Avestan script] ، و [Avestan script] .
[Avestan script] ۱/۳۰ یسنا ۵۳ و ۸.

duž̌varšta : [Avestan script] . [Avestan script] .
an evil deed
دوژوَرشتَ
بدکردار، [Avestan script] ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۷. یشت ۱۰ و ۱۰۵.
[Avestan script] ۲/۱ وند ۳ و ۲۰. ۴۲. وند ۹ و ۴۹. [Avestan script]
[Avestan script] ۶/۱۴۵ یسنا ۱۰ و ۱۶. یسنا ۷۱ و ۷. [Avestan script] .
۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. [Avestan script] ۵/۳ یشت ۲۱ و ۱۷. [Avestan script]
[Avestan script] ۶/۳ ویسپرد ۲۰ و ۲.

2- evil-done.
بد کرده شده. [Avestan script] .
کماسه ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷ و ۲۵. [Avestan script] .
۶/۳ ویسپرد ۱۵ و ۱.

3- an evil doer;
۳ــ یک بدکردار، نرینه
[Avestan script] ... [Avestan script] = یک زن دیوخو دارای
کردار بد. = مادینه ۴/۱ خورده اوستا ۳۶.
the fiendish woman rich in evil deeds.

duž̌varštāvaréz : [Avestan script] .

دوژورشتاوَرِز a doer of evil deeds.

انجام دهنده بدکرداری، بدکردار کار.

نرینه ۱/۱ یشت ۹ و ۹۶ ۶/۳ یشت ۱۳ و ۳۹. خورده ۱۷. آفریبامه خشتهریانه.

dunman : کماسه دود.

دونمَن mist, a cloud, vapour;

مه، ابر، دود، دمه

۱/۱ وند ۲۱ و ۲. ۱/۳ یشت ۸ و ۳۲. یشت ۱۰ و ۵۰. یشت ۱۲ و ۲۳. ۲/۳ یشت ۸ و ۳۳. وند ۵ و ۱۵ و ۷.

دونمو فروتَ dunmō-fruta :

دود و مه فرودین (the wind) driving down, the clouds;

(بادی که) به پائین می‌راند. ابرهای پائین.

نرینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴.

duma : نرینه

دومَ a tail.

دم. ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۴. مانندها.

duman : کماسه.

دومَن a hand; (sp., jus., Har., Dar.).

دست

duruka :

دوروکَ a kind of diseas or distemper.

یک جور بیماری یا بدخویی

. ۶/۱ وند ۲۰ و ۰۳ ۰۶ ۰۹ . ۸/۱ وند ۲۰ و ۰۷ .

duš : (1) (با شماره ۱)

دوش ۱

to be soiled or ugly; to become evil;

چرک بودن، یا زشت بودن، بد شدن

duž-duš : با شماره ۲

دوژ = دوش

a prefix implying bad, evil, wicked, hateful, hard; before vowels, semivowels and soft consonants, is used; some times is gunated.

این دو واژه پیشوند می‌باشند که برای بد و زشت و زیانکار بیزاری انگیز، دشوار، و بدکار بکار می‌رود. واژه دوژ در جلوی واتهای آوایی و نیم‌آوایی و بی‌آوا نرم بکار می‌رود و واژه دش گاهی جانشین می‌شود و گاهی دگرگونی به پیدا می‌کند. مانند: . و .

duš-érəθi :

دوش اِرِثی

a person of evil ways and practices.

بدراه و بدکردار و بدکنش ۲/۳۰ یسنا ۴۹ و ۰۱.

duš-kérəta:

دوش کِرِت

evil-done (Lit.); an evil deed;

بدکرده (ادبی) کردار بد

= خوب کرده (برابر) = بدکرده.

۲/ وند ۲۱ و ۰۶ ۰۱۰ ۰۱۴ . یشت ۲۴ و ۰۴۹

(با شماره ۱) از کماسه

duš-xvarəθa: (1)

دوش خُورِث ۱

foul food.

پورداود : بدخورش. بدخوراک ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۲۰.

///- : (2) (با شماره ۲)

دوش خْوَرِثَ ۲

of evil glory.

از شکوه بد ، شکوه اهریمنی ، این واژه آمیختگی درست شده

کماه‌سه ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۶.

dūš-xvarénaṅh :

دوش خْوَرِنَنگهْ

of evil glory, inglorious, villainous.

از شکوه بد ، بی‌شکوهی

زبان‌آوره. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۵. یشت ۱۹ و ۹۵.

dus-xraΘwa̧ نرینه

دوش خْرَثْوَ

evil understanding.

بد فهمیدن ، بد دریافتن . پورداود : بدخرد . بداندیش

در برابر ۳/۱ یسنا ۴۹ و ۴.

dūš-xšaΘra :

دوش خْشَثْرَ

an evil monarch

پادشاه بد ، فرمانروایی بد . پورداود : بدشهریاری .

شهریاری نیک (دربرابر)

شهریاری بد . ۱/۳. یسنا ۴۸ و ۵.

2- misusing one's own authority.

۲ــ کسیکه نیروی خود را بکار نمی‌برد .

نرینه ۲/۳ یسنا ۴۹ و ۱۱.

duš-čiΘra :
of the evil seed.

دوش چیثر

از تخمه بد ، بدنژاد ، بد ریشه .

نیک نژاد (در برابر) . بد نژاد

، مادینه ۶/۱ یشت ۱۹ و ۹۴ .

duš-mainyu نرینه
evil thinking(Lit.); an enemy, a foe

دوش مَئینیو

بداندیشیدن (ادبی) .

دشمن ، همستار ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۲ . یشت ۱۸ و ۱ . یشت ۱۹ و ۸۴ . ۵/۱ یشت ۱ و ۲۴ . یشت ۱۴ و ۵۷ . ۱/۳ یشت ۱۴ و ۳۸ . ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۴ . ۲/۳ خورده ۱۷ . و آفرینامه خشتهریانه ۶/۳ یسنا ۵۷ و ۲۶ . یشت ۱۰ و ۱۱ . خورده ۱۵ . و آفرینامه خشتهریانه

duš-mainyū-jayant:
vanquishing to enemy.

دوش مَئینیوجَینْت

بر دشمن پیروز شدن

۲/۱ (۱/۱) یشت ۲۳ و ۷ .

dušmata:
an evil thought;

دوش مَتَ

اندیشه بد

۲/۱ یسنا ۷۱ و ۷ . یشت ۱۰ و ۱۰۵ . ۱۰۶ . ۲/۱ وند ۳ و ۲۰ . ۴۲ . وند ۹ و ۴۹ . ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶ . یسنا ۷۱ و ۷ . ۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷ .

[illegible] ۵/۳ یشت ۲۱ و ۱۷. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۲۰ و ۲.

2- evil-thought; ill-considered; ill- intentioned;

بداندیش، بدبررسی کرده، بدگمان، بدپندار. [illegible]
کماسه ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵. مانند: [illegible]

dušmananh :

of evil-intent; evil-minded.

دوش مَنَنگَهْ

بداندیش، بدآهنگ

[illegible] ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۷. [illegible]
نرینه ۶/۱ یشت ۲۲ و ۳۶. [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۴۹ و ۱۱.

duš-sanha :

who utters evil words(Lit.); a maligner.

دوش سَنگَهْ

گوینده گفتار بد، بدآگاه

از زیر کار دررفتن [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲.

duš-sasti : [illegible]

a misleading advice

دوش سَسْتی

با پند گمراه کننده پورداود: بدآموزگار

2- an evil teacher of religion; a false preacher.

بدآموزنده یا آموزش دهنده دین بد، سخنگوی‌دروغ، سخنران دروغ [illegible]
۱/۱ یسنا ۳۲ و ۹. یسنا ۴۵ و ۱.

dušiti : [illegible] مادینه

trouble, affliction.

دوشیتی

رنج، اندوه، غم

[illegible] ۷/۱ یسنا ۳۱ و ۱۸.

نرینه

duš-šyaoΘana :

دوش ش یَ اَئثَن

committing evil deeds;

انجام دادن کردار بد، بدکردار

نرینه ۱/۶ خورده ۳۶ = یشت ۲۲ و ۳۶. ۱/۳۰ یسنا ۳۴ و ۹. ، نرینه ۲/۳ یسنا ۴۹ و ۱۱.

duš-hąm-sāsta :

دوش هانْم ساسْتَ

badly trained or instructed ill-pricipled.

به بدی پرورش یافته، بدآموخته، بدپایه ، نیک آموخته گاتا ۴ و ۶ . مادینه ۴/۱ خورده ۳۶ = یشت ۲۲ و ۳۶.

duta :

دوتَ

a messenger, an envoy, a prophet.

پیک، پیغام‌آور.

فرستاده (دستور برده) گسیل شده. پیغمبر (گلدنر .) ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۱۳. ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۱.

dura :

دورَ

distant, remote, long.

دور، دوری، دراز ... ۱/۵ یسنا ۴۵ و ۱، یسنا ۵۷ . ۱۴. یسنا ۶۵ و ۳. یشت ۵ و ۳. ۶۸. یشت ۱۰ و ۹۰. یشت ۲۴و۵۱. نیایش ۴ و ۴. کماسه ۷/۱ وند ۸ و ۹۷. ۷/۱ یسنا ۳۴ و ۸. یشت ۱۴ و ۱۳. ... ۷/۱۰ یشت ۱۷ و ۲.

2- greatly, sufficiently.

۲ـ بسیار، با اندازه بسنده، مانند:

دوره ۱ ئوروئیسه

(a way)far-extending;a road or path whose ends reach far off

راه دور.

۲/۱ یشت ۸ و ۳۵. یشت ۱۳ و ۶۸.

duraekaeta :

نرینه.

دورَئِکَ اِتَ

name of a leader of the Turanian tribe, called the Danus, who were inimical to the Iranians;

نام رهبر دسته‌ای از تورانیان که بنام دانو بوده‌اند و دشمن ایرانیان بوده‌اند.

۲/۱ یشت ۵ و ۷۳.

dūraekarana :

دورَاِکَرَنَ

(th sky) with ends that lie a far

دور کرانه، کرانه دور

(جائیکه آسمان یا زمین به‌چشم ما بهم می‌رسند) = کرانه ساخته‌شده از

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۲ ... ۳۸، ۱۲ ...

dūraedars,dūraedares :

دورَئِدَرس - دورَئِدَرِس

far- seeing;

دوربینی ، دور دیدن.

(صفت برترین) = دیدن دورترین. دوربین‌ترین،

پازنامه ... و رشن زریشتا ... ۱/۱

یشت ۱ و ۱۲. ... ۸/۱ یشت ۱۲ و ۷.

نرینه

dūraedarštar :

دورَئِدَرشتَر

one who sees(things)far off.

دوربین، بیننده از بسیار دور.

کسیکه (همه چیز را) از بسیار دور می‌بیند. ۱/۱ یشت ۱ و ۱۲.

dūraepāra :

far for crossing or passing over (Lit.); دورَئپارَ

(this earth) whose ends lie afar; generally used an epithet of this world.

دورگذر، دورپایان، کجا پایان آن است (این زمین) بگونه همگانی این واژه پاژنامه این جهان است. مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۴. یشت ۱۰ و ۹۵ و ۹۹. مادینه ۲/۱ یشت ۲۳ و ۴. مادینه ۵/۱ یشت ۱۷ و ۱۹. مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۴. یشت ۱۰ و ۹۵. ۹۹. مادینه ۶/۱ یشت ۵ و ۳۸. رودخانه رنغه بسیار دراز و پایانش دور است. مادینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۹.

the river Rangha whose ends lie afar.

dūrae-frakāta :

greatly esteemed or beloved; دورَئفرکاتَ

بسیار ارج، بزرگداشته شده.

یا گرامی شده. نرینه ۱/۱ یشت ۱۶ و ۱۷. این واژه را وسترگارد به در دور آفریده شده گزارش کرده است.

dūraesūka :

piercing look, far-reaching sight; دورَئسوکَ

نگاه تیز و هناینده

نگاه دور رسنده ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

2- having a piercing look. داشتن نگاه هناینده و تیز.

نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۰.

3- (tashtrya) whose light goes afar.

تشتریکه روشنایی آن بدور می‌رود نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۴ .

dūrae-srūta :

دورَئِسروت

renowned afar; distinguished from a long period;

نامی در دور، نامور در دورها، برجسته و نامی از زمان بلند و دراز ساخت این واژه از — آمیختگی … یشت ۵ و ۳ . … نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۲ . … نرینه یشت ۱۳ و ۱۱۹ .

dūraoša :

دورَئُش

removing sickness or disease afar.

بیماری‌زدا، ناخوشی‌زدا پورداود: مرگ‌زدا

زدون بیماری یا ناخوشی از دورپاژنام هوم … نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲ . ۴ . ۷ . ۱۰ . ۱۳ . یسنا ۱۱ و ۳ . … نرینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۲۱ یسنا ۴۲ و ۵ . ۲ و ۳۰ . ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۱۴ . … ۸/۱ یسنا ۹ و ۱۹ . ۲۰ و ۲۱ . نرینه … = مرگ زدا نیز نامیده می‌شود .

débu :

دِبو

to deceive.

فریفتن، فریب دادن .

aipi-##:

آئیپی دِبو

to deceive.

فریفتن، … ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷ .

ã-##:

آ دِبو — to beguile, to checkmate; to foil.

فریفتن با سرم گرم کردن.

کیش و مات کردن، کند و بی‌هنایش‌کردن. ۱/۳ یسنا ۳۰ و ۶.

débénaotā : نگاه کنید به

دِبِنَ ئُتا — see to

débāzanh:

دِبانزَنگه — increase.

افزایش، ۳/۱ یسنا ۴۷ و ۶.

démāna : کماسه

دِمانَ — a house, a residence;

خانه، جایگاه، سرا.

گونه گاتایی (بجز یشت ۱۶ و ۲). ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۱۸. ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۱۱. ۴/۱ (۷/۱) یسنا ۴۶ و ۱۱. ۵/۱ یشت ۱۶ و ۲. ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶. ۷/۱ یسنا ۳۲ و ۱۵. ۷/۱ یسنا ۵۰ و ۴. ۵/۱ یسنا ۵۱ و ۱۵.

déréza .:

دِرِزَ — chains, bonds.

زنجیرها، بندها

۲/۳ یسنا ۵۳ و ۸. (گلدنر) مادینه ۷/۳ یسنا ۱۰ و ۱۷.

dérézāna :

دِرِزانَ = سخت، دشوار، دشوار — hard, difficult.

dérézānō-péréΘa :

دِرِزانُوْ پِرِثَ

(debt) that can with difficulty be repaid;

(بدهی) که به دشواری بتوان پرداخت. نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۴۱.

dérézi :

fast, hard, strong.

دِرِزی

تند، سخت، نیرومند.

##-takaΘra :

fast-rushing(wind);

دِرِزی تَکَثْرَ

تند تک کردن.

نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۴۲.

##-yaoxéδra :

strong-bodied;

دِرِزیَ‌اُخِذْرَ

نیرومنداندام، درشت پیکر.

نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۴.

déréza :

firm, strong, efficacious;

دِرِزَ

استوار، نیرومند، سودمند.

نرینه ۷/۱ یشت ۱۵ و ۴۶، ۵۴.

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲. کماسه ۱/۱ یشت ۳ و ۵.

نرینه ۱/۳ یشت ۱۴ و ۴۶. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵.

(فروزه برترین) = استوارترین = firmest

نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۶. کماسه = استوارترین = (فـروزه‌ٔ برترین) کماسه ۱/۱ یشت ۳ و ۵.

dérézvan : نرینه

chains; fetters.

دِرِزْوَن

زنجیر، بخو، بند (بخو: پای‌بند اسبان)

۲/۱ یشت ۱ و ۲۷. ۱/۳ یشت ۱۱ و ۲.

déréta : (1) (با شماره ۱)

leguminous;

دِرِتَه

گیاه خوردنی

= دانه نخود، لوبیا، عدس و دیگر دانه‌های خوردنی.

۲/۱ یشت ۱ و ۲۷. ۱/۳ یشت ۱۱ و ۲.

دره تنگ، تنگنا.

... antagonistic to the ... [illegible]

: (2) (با شماره ۲)

reverd, esteemed;

دِرِتَه ۲ [illegible]

گرامی، برازنده‌ٔ بزرگداشت

: (3) (با شماره ۳)

one who is endowed with, one who possesses;

دِرِتَ ۳

کسیکه دارای توانگری است. کسیکه داراست.

وند ۲۱ و ۵. ۹. ۱۳.

dérétar : ۲.

one who sustains, one who keeps from falling;

دِرِتَر

نگهدارنده کسیکه از افتادن نگهداری می‌کند. ۱/۱۰ یسنا ۴۴ و ۴.

dérédyāi : ، مانند شماره ۲
same as
دِرِنیائی

dérėwda : کماسه -۳۵۸۸
a tendon, sinew;
دِرِوْدَ
پی ، رگ
۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۱.

déréš: ۱.
a tumult, rashness; audacious insolence (Mills.); lacerating(Dar.);
دِرِش
آشفتگی ، تندی ، بی‌پروا و گستاخی (میلز)
پاره کردن ، دریدن (دار مستتر). ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱.

déréštar : نرینه
one who holds fast;
دِرِشتَر
بچنگ‌گیرنده ۱/۱ یسنا ۳۴ و ۴.

dē´ : ۵.
wise, enlightened, learned;
دِ
خردمند ، فرزانه ، روشن اندیش.
دانشمند. ، نرینه ۲/۳ یسنا ۴۵ و ۱۱.

dēuš : مانند = بد
same as evil
دِئوش

##-manaňhya ; کماسه

an evil thought;

دِئوش مَنَنگهٔ یَ

بداندیش

۴/۱ یشت ۱۳ و ۳۴.

##-sravanh :

evil famed.

دِئوش سْرَوَنگهَ

نامور به بدی.

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۱ و ۱۰۳.

نرینه

dē-jāmāspa :

the sagacious Jamaspa.

دِجاماسْپَ

جاماسپ دانا

dē-jīt-aréta : نرینه

a truth-harmer; explained as follows

دِجیت آرِتَ

آزارنده راستی

این چنین درباره این واژه گزارش می‌شود که:

= سوزاندن، ویران کردن. = راستی،

نرینه ۵/۳ یسنا ۵۳ و ۶.

dēng=dē :

wisw.

دِنگهٔ = دِ

خردمند، روشن‌اندیش

دوئی‌سنه‌ثنتی با جنگ‌افزار زدن

smitting fiercely(Mill.).

زدن هراسناک، میلز، فرگرد ۸ و ۲.

šō,do :

ذَو ، دَو
to cut.
بریدن .

dōiΘra :
دُوْئیثْرَ
the eye.
دیده ، چشم .

۶/۱۰ یسنا ۱ و ۱۱ . یسنا ۳ و ۱۳ . ۲/۱۰ یسنا ۱۱ و ۴ . مادینه ۲/۳ یشت ۱ و ۲۹ . یشت ۱۰ و ۱۰۷ . یشت ۱۹ و ۹۴ . مادینه ۴/۳ یسنا ۶۸ و ۲۲ . مادینه ۵/۳ (۳/۲) یشت ۱۰ و ۸۲ . یشت ۱۹ و ۹۴ . مانندهها : ، و ، . ساخته شده از آمیختن .

dōiša :
دُوْئیشا
نگاه کنید به
see to

dōiši :
دُئیشی
نگاه کنید به
see to

dōrēšt :
دُوْرِشْت
نگاه کنید به
see to

dāΘra :
دانْثْرَ
از کماسه
a tooth;
دندان ، ساخته شده از comp.
مانندە :

dām̊ : نگاه کنید به ۵.
see to
دانْم

dām̊an : نگاه کنید به
see to
دانْمَن

dām̊ahi : نگاه کنید به ۱.
see to
دانْ مَهی

dām̊i : نرینه ۲.
creator, maker;
دانْمی

آفریننده و سازنده

۱/۱ یسنا ۳۱ و ۷. یسنا ۴۴ و ۴. یسنا ۴۵ و ۷. ۲/۱

یسنا ۳۴ و ۱۰.

i recokoned the as the veritable source (Lit. maker) of righteousness.

من دریافتم که توئی سرچشمه درستی و راستی

۲/۱ یسنا ۳۱ و ۸. (برابر با)

یشت ۱۰ و ۴.

dām̊stra :
a tooth.
دانْشْتْرَ

دندان، کماسه، مانند‌ه:

dām̊stvā : مادینه ۲.
knowledge.
دانْشْتْ وا

دانش،

۲/۱ یسنا ۴۶ و ۷.

dåhišta : [illegible] ، [illegible] .

دانْهیشْتَ

wisest, most sagacious;

خردمندترین ، داناترین .

[illegible] خورده‌اوستا [illegible] ۱ . نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۳و۳ . ۲/۳ ویسپرد ۳ و ۵ . [illegible] ۴ .

dyāt,dyāi,dyā : [illegible] ، [illegible] ، [illegible] .

دیاتْ،دْیائی ،دْیا

same as [illegible] ۱. مانند واژه

dyu : [illegible] . [illegible]

ذْ یو

cheat, fraud.

ساختمان این واژه‌ها از [illegible] = [illegible] = [illegible] = فریب دادن = to deceive

[illegible] ۶/۱ . یشت ۳ و ۱۳ .

draoɣa : [illegible] . نرینه [illegible] .

دْرَئوغَ

falsehood, a lie.

دروغ [illegible] ۱/۱ . (۲/۱) وند ۱۹ و ۴۶ . [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۵۴ . ۵۵ .

2- false, untrue.

۲ـ دروغ ، ناراست ، نادرست .

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۳۳ .

drao ō-vāxš-draojišta : [illegible] .

(۲-۲)

دْرَئوغو- وَخْش - دْرَئوجیشْتَ

the most lying of the liars

از ([illegible] با [illegible] .) نرینه

از دروغگوترین دروغگویان [illegible] ۲/۳ یشت ۳ و ۱۲ . ۱۶ . [illegible] ۸/۳ یشت ۹/۳ .

draojišta :

ذ رَئوجیشت

the most lying; the most like the Demon-of-the-lie.

دروغترین .

نرینه یشت ۱۳

و ۱۳ . ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۴ .

۱، کماسه

draonaṇh, draona :

دْرَئونَنْگهْ ،دْرَ اُنَ

the sacred cake "it is small unleavened bread, made of wheat and clarified butter, and is essential for the Vacna vendidad and Baj ceremonies.

نان سپنتا ، بنام درونه که درست می‌شود از آرد گندم به گونه نان کوچک فتیر (ورنیامده) و روغن ناب کرده که ویژگی به آئین یسنا و وندیداد و باژ دارد . ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۵ . یسنا ۱۱ و ۵ . ۷ . یشت ۱۹ و ۸ . ۵/۱ وند ۵ و ۲۵ . ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۸ .

draona : (2) (با شماره ۲) از ۱ .

دْرَ اُنَ ۲

running, roving, wandering.

دویدن ، آواره ، ول ، سرگردان

نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۵ .

۱ . کماسه

draoman :

دْرَئومَنْ

assault, onset.

یورش ، تک ، آغاز و وهله .

۵/۳ یسنا ۵۷ و ۲۵ . یشت ۱۰ و ۹۳ . ۷/۳ یشت ۱۳ و ۵۷ .

draoša :

نرینه

دُرَئوش fraud, falsehood, untruth; breach of trust.

دروغ ، نادرست ، باورشکن ، پیمان‌شکن ، این واژه از آمیختگی واژه [illegible] ساخته شده که ریشه آن این است . [illegible] ریشه‌ی [illegible] ، فریب دادن . [illegible] ۲/۱ وند ۳ و ۴۱ .

draoši̱švant : [illegible] نرینه

name of a mountain;

دُرَئوشیشوَنت

نام کوهی

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴ .

draxtō̃-hunara : [illegible] .

دُرَختُ هونَر skilled; trained(Lit.), a trained-up dog;

a species of dog;

هنر آموخته . نام یک جور سگ آموخته‌شده و پرورش داده شده .

[illegible] ، ۶/۱ وند ۱۳ و ۸ و ۴۲ .

dražˇ,draj : [illegible] -۲- . [illegible] , [illegible] .

دُرَژ - دُرَج to grasp, to hold fast.

استوار گرفتن

[illegible] ، نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴ [illegible] ، ۲/۱ وند ۱۹ و ۴ . [illegible] یسنا ۵۷ و ۳۱ . [illegible] ، یشت ۱۰ و ۹۶ . [illegible] ، مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۳ .

drafša̱ : [illegible] .

دُرَفشَ a flag, a banner.

درفش ،

[illegible] ، ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۴ . یشت ۸ و ۵۶ . یشت ۱۴ و ۴۸ . [illegible] ، ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۶ . یشت ۱ و ۱۱ . یشت ۱۰ و ۹۳ . یشت ۱۳ . ۱۳۶ . [illegible] ، مادینه ۶/۱ یشت ۴ و ۳ . مانندها : [illegible] - [illegible] ،

نرینه

drafšaka : دَرَفشَکَ

a little banner; a bannert(Lit.). درفش کوچک

در زبان فارسی و اوستایی پسوند است . و نشانه کوچک بودن آن واژه رامیرساند

drafšakavant :

(a crown) with fillets streaming down; دَرَفشَکَ وَنت

نوار یا کمربند یا پیشانی‌بند که (از تاج) آویزان و با باد می‌وزد .

مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸ .

dramna :

frightful, dreadful; دَرمَن

ترسناک ، هراسناک

در یک جنگل انبوه و خاموش .

in a lôfty sequesterd forest. کماسه ۷/۱ وند ۱۳ و ۸ .

drājanh :

length, long. دَراجَنگه

درازی ، درازی

how long, how far. =

به چه دوری ، به چه درازی وند ۳ و ۱۶ . وند ۵ و ۴۷ . ۵۳ . ۵۵ . وند ۸۰ و ۶ . وند ۹ و ۴ . وند ۱۶ و ۳ . ۵ . ۲/۱ وند ۹ و ۲

کماسه ۲/۱ وند ۶ و ۱ . وند ۷ و ۴۵ .

(قید) ( ) برای زمان دراز . ۴/۱ یسنا ۹ و ۲۶ . مانندها :

drājišta :

longest. lasting for a long period, for a long time.

ذراجیشتَ

درازترین

مانده: ماندنی برای زمان دراز، برای گاه دراز ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱۰.

draΘa :

name of an illustrious personage,

ذراثَ

نام یک کس نامور.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹.

drigi : see to نگاه کنید به

poorman - misery.

ذریگی

درویش، بی‌نوا.

drigu-dāyaňh :

norishing the poor-needy

ذرهگو- داینگهٔ

خوراک دادن به گرسنه و نیازمند و گدا.

مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۵.

driγ :

to be poor, to beg.

ذریغ

بی‌چیز بودن، نیازمند بودن، گدایی کردن.

driγu :

a poor - needy person; a dervish;

ذریغو

بی‌چیز، نیازمند، گدا

درویش ۱/۱۰ یشت ۱۰ و ۸۴. ۲/۱ یسنا ۳۴و۵ یشت ۱۱ و ۳. ۴/۱ یسنا ۵۳ و ۹. یسنا ۱۰ و ۱۳. یسنا ۵۷ و ۱۰. ۴/۳ یسنا ۱۹ و ۱۴ یسنا ۲۷ و ۱۳. فرگرد ۹ و ۲.

driwi : . () از ریشه .

beggary, misery.

ذریوی

گدایی، تهیدستی، بدبختی

۱/۱۰ وند ۲ و ۲۹. ۳۷. مانند:

2- Demon of misery.

۲– دیو بدبختی و تهیدستی

۱/۱ وند ۱۹ و ۴۳.

3- foulness, filthiness.

۳– ناپاکی و پلیدی.

۶/۱ وند ۷ و ۲. ۳. ۵. وند ۸ و ۱۶. ۱۷. ۷۱. وند ۹ و ۲۶.

driwika : . کماسه

beggary, poverty;

ذریویکَ

گدایی و تنگدستی

چون پایان واژه به انجام می‌یابد رهنمون کوچک بودن است.

، = کوچک گدایی کوچک، تنگدستی کوچک. ، ۲/۳ وند ۱ و ۸.

drīta : .

pain, affliction.

ذریتَ

درد، رنج ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۵.
۷/۱.

drīvī ; . ،

poor woman.

ذریوی

زن‌گدا ، زن‌تهیدست . [illegible] ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۱۰۵ .

[illegible] (مادینه از [illegible] .)

dru: (1) (با شماره ۱) [illegible]

ذرو ۱

to run, to rove.

دویدن ، آواره شدن .

[illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲۵ . یشت ۱۰ و ۹۳ . مانند[illegible] .

2- to attack to assault.

۲- تک کردن ، یورش بردن .

مانند[illegible] .

dru: (2) (با شماره ۲) [illegible]

ذرو ۲

to be strong or firm;

نیرومند بودن ، پابرجا بودن

to be hard;

استوار بودن ، سخت بودن ، مانند[illegible] .

2- to hold fast.

روزه گرفتن مانند[illegible] .

dru : (3) (با شماره ۳) از [illegible] ۱ . [illegible]

ذرو ۳

wood, timber(orig.);

wood things, furniture.

چوب ، چیزهای چوبی ، کاچال ، ابزار خانه [illegible] ۶/۱ وند ۵ و ۳۸ .

2- a spear;

۲- نیزه . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۹ . مانند[illegible] .

druxš : see to [illegible] ۲ . نگاه کنید به [illegible] .

ذروخش

##-vīdruj [illegible] ۲ . با [illegible] . [illegible]

دَروخْش ـ دَیدروخ

one who flatly contradicts the liar;
(a Druj.). to the drug.

دروغگویی و دروغگویی که دروغش نمی‌گیرد . دروج ، دروج گفتن

۱/۱ وند ۱۹ و ۴۶ .

druž, druj ; (با شماره ۱)

دُروژ ـ دُروج

to do harm, to tell a lie, to deceive.

آزار کردن ، دروج

دروغگفتن ، فریب دادن . ۳/۱ وند ۴ و ۱۰ .
۳/۳ یشت ۱۰ و ۴۵ . ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۸ .
نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۷ .

2- to be deceived.

فریب خوردن

نرینه ۱/۳ یشت ۸ و ۵ .

aiwi-drìž, aiwi-druj ، آئیوی دُریژ ، آئیوی دُروج

to break a contract or agreement; to deceive.

پیمان شکستن ، گفته خود را نادیده گرفتن ، فریب دادن
۳/۱ وند ۱۱–۱۶ . یشت ۱۰ و ۱۸ . یشت ۱۴ و ۷۷ . ۳/۳
یشت ۱۰ و ۳ .

2- to injure, to do harm.

آسیب زدن ، آزار کردن .

۳/۳ یشت ۵ و ۹۰ .

druj : (2) (با شماره ۲)

دُروج ۲

one who does harm. a deceiver, a lair,
a misleader. a Druj.

آزارانده ، فریبکار یا فریبنده ، دروغگو و گمراه کننده .

۱/۱ وند ۵ و ۲۷–۳۲ . وند ۶ و ۳۰ . ۳۳ . ۳۶ . ۳۹ . ۱/۱
یسنا ۴۹ و ۳ . یشت ۳ و ۱۷ . یشت ۱۹ و ۱۲ . ۲/۱ وند ۹ و ۴۵ . ۴۷ .

وند ۱۰ و ۱. [illegible]. [illegible]. مادینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۳۱. ۳۴. ۳۷. ۴۰. ۴۳.
۴۶. ۴۹. ۵۴. ۵۷. [illegible]. [illegible]. مادینه ۱/۱ یشت ۲ و ۱۱ [illegible].
۲/۱ وند ۱۸ و ۳۰. ۳۳. ۳۶. ۳۹. ۴۲. ۴۵. ۴۸. یسنا ۴۸ و ۱. یسنا ۶۱ و ۵. یشت
۱۹ و ۱۴. ۶۵. ۹۳. یسنا ۹ و ۸. [illegible] ۲/۱۰ یشت ۴ و ۵. [illegible].
۴/۱ (۲/۳) وند ۲۰ و ۸. [illegible]. ۵/۱ وند ۱۹ و ۱۲. یشت ۱۹ و ۱. [illegible].
۶/۱ وند ۸ و ۱۰۷. یسنا ۳۰ و ۱۰. یسنا ۶۵۳. یشت ۱۱ و ۱۴. یشت ۱۳ و ۱۲۹
[illegible]. ۶/۱ یسنا ۳۲ و ۳. [illegible]. ۸/۱ وند ۸ و ۲۱ [illegible].
۱/۳ وند ۳ و ۷. [illegible]. [illegible] ۲/۳ [illegible]. یشت ۲۴ و ۲۹. و مانندههای:
[illegible]

drujaska : [illegible]-۲. [illegible]. ذروجَسْك

an adferent or follower of the Druj.

the servant of the Druj.(har.). a wizard.(Hu.).

پیرو دروج، زیر فرمان دروج، نوکر دروج، (هارلز) جادوگر (هوگ) [illegible].
۶/۳ وند ۱۹ و ۱۴. یشت ۲۴ و ۲۶.

društa : [illegible]-۱. [illegible]. دروشتَ

a liar, an impostor;

دروغگو و کلاه‌بردار، فریبکار

drūta : [illegible]-۳. [illegible]. دروتَ

hardened, hard.

سخت‌شده، سخت. جاکسون: گریز، دویدن.
[illegible]. [illegible]. [illegible]. [illegible]. [illegible]. کماسه ۶/۱ یشت ۱ و ۱۸.

drūm : see to [illegible]. نگاه کنید به [illegible]. ذروم

drégvant : [illegible] ، مانند [illegible] ، دِرِگوَنت

mandates of Zarathushtra; not following

the doctrines of religion; an irreligious or evil person;

[illegible]، ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷. [illegible] یسنا ۳۰ و ۵ [illegible].
نرینه ۲۱. . یسنا ۳۲ و ۵. درگونت = مانند درونت، بیدین، کس بد، کسیکه پیروآئین
زرتشت نیست. [illegible]، نرینه ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۱۴. یسنا ۴۶ و ۵. یسنا
۵۱ و ۹. [illegible]. ۳/۱ یسنا ۱۲ و ۴. یسنا ۴۹ و ۹. [illegible]،
۴/۱ یسنا ۳۰ و ۱۵. یسنا ۳۳ و ۲. یسنا ۴۶ و ۶. [illegible] ۴/۱ یسنا
۳۳ و ۱. [illegible]، ۴/۱ یسنا ۴۷ و ۴. [illegible]. ۶/۱ یسنا
۳۱ و ۱۸. یسنا ۳۲ و ۱۰. [illegible]، ۱/۳ یسنا ۴۶ و ۱. یسنا ۴۷ و ۴
[illegible] ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۱۵. یسنا ۴۵ و ۷. [illegible]، ۳/۳
یسنا ۴۸ و ۱۱. [illegible]، ۴/۳ یسنا ۳۰ و ۱۱. یسنا ۳۱ و ۱۴.
[illegible]، ۶/۳ یسنا ۳۰ و ۴. [illegible]، یسنا ۲۹ و ۵.
[illegible] ۸/۳ یسنا ۲۱ و ۲۰.

drénj : [illegible] ۱.

to utter in a low voice ,to recall mentally; دِرِنج

با آوای آهسته نامیدن. یواش در نهاد خود نامیدن. [illegible]، ۳/۱
یسنا ۱۹ و ۶. [illegible]، ۳/۳ وند ۴ و ۴۵. [illegible]، —
۲/۱ وند ۹ و ۱۲. ۲۷. وند ۱۱ و ۳. ۸. [illegible]، نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۱
۱۶. [illegible]، نرینه ۱/۱ یشت ۴ و ۴.

ã-## : [illegible] ۱۱.

to undertone; to recite in a low voice; آ دِرِنج

ته، آوا درآوردن.

زیرلبی خواندن، از برخواندن، با آوای بسیار کوتاه، [illegible]، ۳/۱
یسنا ۱۹ و ۱۳.

fra-## :

فرَ دْرِنْج

to undertone; to recite in a low voice.

یواش آوا درآوردن،

زیر لبی از بر خواندن، پچپچ کردن

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۶.

: (2) (با شماره ۲)

دْرِنْج ۲

to tie, to fasten. (2) to keep (sp.);
to arrest, to hold back (Har.); to increase (Dar.).

۱ــ بستن، سفت‌بستن (۲) گرفتن (اشپیگل)

دستگیر کردن، جلوگیری کردن (هارلز) افزودن (دار مستتر)

۳/۱ وند ۷ و ۵۹.

ā-## :

آ دْرِنْج

to fasten.

بستن، استوار بستن ۲/۱ وند ۹ و ۱۴.

drva :

دْرْوَ

strong, poweful,

نیرومند، پرزور،

2- to be strong; to remain firm.

۲ــ نیرومند بودن، استوار و پابرجا بودن. یشت ۲۴ و ۵۰.

نرینه ۲/۱ وند ۲۲ و ۱۲.۵ و ۱۸. یشت ۵ و ۶۵. کماسه ۶/۱

یشت ۱۳ و ۱۳۴. یسنا ۵۸ و ۶. مانند:

drvaena : ۳

دْرْوَئِنَ

wooden, made of wood;

چوبین، از چوب ساخته شده،

[illegible] ۱/۱ وند ۷ و ۷۵ .

drvant : [illegible] . [illegible] -۱ ، **درُوَنت**

deviating from the mandate of Zarathushtra; not following the doctrines of religion; an irreligious, or evil person;

سرگشته و ناباور فرمان دینی زرتشت ، پیروی نکردن آئین دینی زرتشتی ، بیدین ، کس بدکار و پلید . این واژه در گاتها [illegible] [illegible] است .

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳۵ . ۳۶ . یسنا ۸ و ۶ . یسنا ۷۱ و ۱۳ . یشت ۱۱ و ۵ . [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۹۳ . [illegible] ۱/۱ یشت ۲۲ و ۳۴ [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴۹ . یسنا ۸ و ۵ . [illegible] ۴/۱ وند ۱۹ و ۲۹ [illegible] ، ۴/۱ یسنا ۷۰ و ۱۳ . [illegible] ۴/۱ یشت ۱۰ و ۲ . [illegible] ، مادینه ۱/۴ یشت ۴ و ۳ . [illegible] ۵/۱ یسنا ۵۷ و ۲۰ . یشت ۱ و ۱۹ . [illegible] ۵/۱ مادینه یشت ۱ و ۱۹ . [illegible] ، ۶/۱ وند ۱۹ و ۱۳ . یسنا ۸ و ۸ . یشت ۱۱ و ۲ . [illegible] ۶/۱ وند ۵ و ۶۲ . [illegible] مادینه ۱/۶ یشت ۱۱ و ۲ . [illegible] نرینه ۱ و ۸ . یشت ۲۲ و ۳۴ . [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۷ و ۲۶ . یشت ۱۰ و ۳۸ [illegible] نرینه ۲/۳ وند ۷ و ۶۲ . [illegible] . مادینه ۲/۳ وند ۲۰ و ۱۰ و ۱۲ . [illegible] مادینه ۵/۳ یسنا ۵۷ و ۲۵ . یشت ۱۰ و ۹۳ . [illegible] ، نرینه ۶/۳ وند ۵ و ۶۲ . وند ۸ و ۸۰ . یسنا ۶۱ و ۴ . یشت ۳ و ۴ . یشت ۴ و ۴ .

drvatāt : [illegible] . مادینه [illegible] ، **درُوَتات**

soundness; health.

درستی ، تندرستی

[illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۹ . یسنا ۵۷ و ۲۶ . ویسپرد ۴ و ۱ . یشت ۱۳ و ۲۴ . یشت ۱۴ و ۲۹ . [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴ .

drvafšū : [illegible] . [illegible] + [illegible] -۳ ، نرینه **درُوَفشو**

healthy herds. رمهٔ تندرست ، گروه تندرست

2- giving health to herds of cattle تندرستی دادن به دسته‌ای از گله

[illegible]

home which gives health to herds of cattle.

خانه یا جا به دسته از گله تندرستی می‌دهد . ۶/۱ یسنا ۱۶ و ۱۰ .

drvāspā : [illegible] = [illegible]

دُرواسپا

[illegible] وات رسته بندی‌شدنی است (مترادف) برای واژه [illegible] .

و ایزد نرینه است که نگهبان و نگهدارنده جانوران بویژه تندرست نگهداشتن اسب و گاو با اواست و برابر گزارش پهلوی این واژه [illegible] - [illegible] یا روان زندگی است که نگهبان جانوران سودمند است و آنچه که در کشاورزی از جانوران سودمند نگهداری می‌شود. [illegible] ۱/۱ یشت ۹ و ۵ . [illegible] ۲/۱ یشت ۹ و ۱۰۶ سی‌روزه ۲ و ۱۴ . [illegible] ۶/۱ یشت ۹ و ۰ . ۳۳ . [illegible]

۸/۱ یشت ۹ و ۴ . ۹ و ۱۴ . ۱۸ . ۲۲ . ۲۶ . ۳۰ .

drvō-apérénāyu^ka^ نرینه . [illegible]

giving health. to children; epithet of Drvaspa. دْرْوُوْ آپِرِنایوکَ

تندرستی دادن به کودکان ، پاژنامه درواسپه (ایزد نگهبان روان جهان)

[illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۱ .

drvō-ašačiθra : [illegible]

giving vigour to the creation that has its origin from the good principle(Lit. seed of purity); دْرْوُوْ آشَ چیثْرَ

دلاوری و دلیری دادن به آفریدگانیکه دارای ریشه خوب و تخمه درست باشند .

(بزبان ادبی = تخمهٔ پاکی) [illegible]

۶/۱ یسنا ۱۶ و ۱۰ .

drvō-urvaΘa :

giving health to friends,

giving health to grown-up persons.

دْرووْ ئوروَث

بدوستان تندرستی دادن.

تندرستی دادن به کسانیکه در بالش یا رویش هستند. = = to grow بزرگ شدن، روئیدن ... مادینه یشت ۹ و ۱.

مادینه

drvō-gaeΘā :

healthy live-stock.

دْرووْ گَئِثا

تندرستی گیتی. توشه زندگی ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۶.

drvō-čašman :

eye-sight is sound.

دْرووْ چَشمَن

تیزچشم، تیزبین = چشمان تشتر ژرف بین است. نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۱۲. نیایش ۱ و ۸. نیایش ۲ و ۸.

drvō-pasva :

giving health to cattle;

دْرووْ پَسْو و

بگله تندرستی دادن. مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۱.

drvō-varéta :

giving powerful support;

دْرووْ وَرِتَ

پشتیبانی نیرومند کردن مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۲.

drvō-vīra نرینه

healthy men;

دْرووْ ویر

مردان تندرست

۲/۳ یسنا ۵۸ و ۶.

drvō-staora :

giving health to black cattle

or draught animals;

دْرووْ سْتَئورَ

تندرستی دادن به گله ستوران یا چارپایان خشکسالی زده

مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۱۰.

drvō-stāiti :

standing firm.

دْرووْ سْتائیتی

پابرجا ایستادن، استوار ایستادن ۲/۱

dva :

two: 2.

is declined only in the dual.

دْوَ

دو: در شمارش است.

نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۴۰. وند ۲ و ۴۱. یشت ۱۹ و ۳۰. یشت ۱۹ و ۰۷. ۲/۲ یشت ۱۴ و ۴۵. ۲/۲ وند ۲ و ۱۵. یشت ۵ و ۲۲. ۲/۲۰ یشت ۹ و ۱۰. مادینه ۲/۲ وند ۴ و ۲۰. ۲۱. ۲/۲ وند ۱۸ و ۰۷. ۲/۲ یشت ۸ و ۱۱. ۲/۲. ۱۹ و ۰۷. ۲/۲ یشت ۱۵ و ۴۳. مادینه ۲/۲ یشت ۹ و ۱۰. کماسه ۲/۲ وند ۱۶ و ۰۷. نرینه ۲/۲ وند ۱۶ و ۱۲. نرینه ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۰۱. کماسه ۳/۲

یسنا ۵۷ و ۲۹. ، ۴/۲ (۷/۲) یسنا ۵۷ و ۲۵.
یشت ۱۰ و ۹۳. ۵/۲ وند ۲ و ۴۱. وند ۸ و ۱۳ و
کماسه ۵/۲ وند ۱۳ و ۳۱. ، نرینه ۶/۲ وند ۱۸ و ۱۱.
۶/۲ یشت ۱۰ و ۲. یشت ۱۳ و ۷۶.

dvidī :
different, various. Doubt(Mil.& Dar.).

ذْوِیدی.

گوناگون، جوراجور، دکتر میلز و دار مستتر این واژه را "دودلی" آورده‌اند.
یسنا ۲۹ و ۵.

dvaeΘa : کماسه
doubt;

ذْوَئِث

دودلی، گمان = دو دل بودن ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۱۶ و ۴۸ و ۹.

dvaeša :
harm, injury; hate.

ذْوَئِش

آزار، آسیب، بیزاری
ساخته شده دگرگونه از واژه ، مانند:

dvaešaṅh: کماسه
harm, injury, evil, enmity, hate,

ذْوَئِشَنگْهْ

آزار، آسیب، بد، دشمنی، بیزاری، رنج، گونه دیگر واژه گاتهایی
است ، ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱. یسنا ۴۶ و ۸.
، ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۶.

2- one who harbours rancour or malice; an averger, an enemy.

کینه‌توز، بدخواه، کینه‌جوی
دشمن،

openly, I would be a strong avenger to the wicked.

= آشکارا من کینه‌جوی نیرومندی از بدخواه خواهم بود. ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۸.

dvaeštva : نرینه

ذوَئِشتوَ

evil, harm, enmity.

بد، آزار، کین، دشمنی

dvadasa :

ذوَدَسَ

twelfth, 12th.

دوازدهم، ۱۲ ام

۱/۱ وند ۱۴ و ۹. یشت ۱ و ۸. یشت ۱۹ و ۲.

کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۱۵.

dvadasan :

ذوَدَسَن

twelve, 12.

دوازده، ۱۲.

نرینه ۱/۳ وند ۱۴ و ۱۴.

نرینه ۲/۳ وند ۹ و ۱۱.

نرینه ۲/۳ وند ۱۲ و ۷.

dvafša : نرینه

ذوَفْشَ

fraud, wily scheme, deceit;

فریب، کلاهبردار، نیرنگ‌باز، بندوبست کننده دغل و فریبنده.

۲/۳ یسنا ۴۴ و ۱۴.

dvafšanh :

ذوَفْشَنگهَ

fastened with chains in hands and feet

(Ervad shehr.): a deceiver(M.); deception(Jus. & Dar.);

دستها و پاهایش با زنجیر بسته است فریبکار یا فریب دهنده (میلز)فریب (یوستی و دار مستتر)، نرینه ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۸.

dvar : (1) (با شماره ۱)

to run or rush(of evil beings); دُوَرْ ۱

دویدن ، جهیدن

(دویدن اهریمنی) ۳/۱ وند ۱۸ و ۱۶ ، ۲۴. ۳/۳ یسنا ۵۷ و ۱۸. یشت ۱۱ و ۱۳. ۳/۳ یشت ۹ و ۴. ۳/۱ یشت ۳ و ۱۷. ۳/۳، وند ۱۹ و ۴۵. ۴۷.

apa-##:

to run away. آپَ دُوَرْ

گریختن ۲/۱ وند ۸ و ۲۱. ۳/۱ وند ۱۹ و ۲. یشت ۱۷ و ۱۹. ۲/۳، یشت ۳ و ۷.

upa-## :

to run to (a person). ئوپَ دُوَرْ

دویدن به (به سوی کسی)

۲/۱ وند ۱۹ و ۱.

ãča-pairič-dvar:

آچَ پَئیریچ دُوَرْ

to rush about here and there. به‌این‌سو و آنسو جهیدن

به‌این‌جا و آنجا یورش کردن.

۷/۱ یشت ۸ و ۵۴.

niž-dvar :

to rush down.

نیژ دْوَرْ

به‌پائین جستن

- ۳/۱ یشت ۸ و ۲۱ و ۲۷.

pairi-dvar :

to run about.

پَئیری دْوَرْ

آواره شدن.

۳/۱ وند ۱۹ و ۱.

fra-dvar :

to rush forth;

فْرَ دْوَرْ

به جلو یورش کردن.

۳/۱ یشت ۱۰ و ۵۲. خورده ۴۲= یشت ۲۲ و ۴۲.

۳/۱ وند ۱۹ و ۱. یشت ۱۹ و ۴۷.

۳/۳۰ یشت ۱۱ و ۶.

han-dvar :

to rush together.

هَنْ دْوَرْ

با همدیگر یورش کردن.

۳/۱ خورده ۲۵ = یشت ۲۲ و ۲۵. -

۳/۳ وند ۳ و ۷. وند ۷ و ۵۳. ۵۴. - ۳/۱ یشت

۱۹ و ۴۹. ۳/۳۰ یسنا ۳۰ و ۶.

dvar : (2) (با شماره ۲)

to cover, to shut;

دْوَرْ ۲

پوشانیدن، بستن، (دربستن، دربوشیدن)

dvara : کماسه

a door, a gate;

دْوَرَ

در ، دروازه .

، ۲/۱ وند ۲ و ۳۰ ، ۳۸ . ، ۲/۱ وند ۳ و ۲۹ . ساخته‌شده

از ۲/۱ . یشت ۵ و ۵۴ و ۵۷ .

dvaréΘra : . کماسه ، ۱ .

a foot(of evil being).

دُوَرِثرَ

پا ، گام (بد برداشتن)

این واژه از ساختمان ، ساخته شده است . ، ۲/۲

یشت ۱۱ و ۳ .

dvāčina : .

a door-speeker (orig. +):

دُواچینَ

جستجوگر در

(ریشه : = در + ، = جستن) = درجستن، جستجوگرد .

wandering from door to door(windis.).

از دری بدری سرگردان شدن (ویندشمن)

a wedder pair(Haug. & Har.). جفت به همسری درآوردن (هوگ و هارلز)

، یشت ۱۰ و ۸۴ .

dviš : ، .

to torment, to injure, to offend;

دُویش

آزار کردن ، آسیب زدن

آزردن ، ۱/۱۰ یسنا ۱ و ۲۱ و ۲۲ .

، ۱/۳ یسنا ۶۸ و ۱ .

dvån : (با شماره ۱) .

to fly, to go

دُوانَن

پریدن ، رفتن

uz-dvå̄n : [illegible]

to fly, or go up;

ئوز ذْوانْن

پریدن یا به‌بالا رفتن

[illegible] to fling up, به‌بالاپریدن ۳/۱۰یشت ۵ و ۶۱.

dvå̄n : (با شماره ۲) [illegible]

to be covered up;

دوانن

بالا پوشیده بودن

مانندها: [illegible]

dvå̄nara : [illegible]

mist, a cloud.

ذْوانَرَ

مه، غبار، ابر، مانند [illegible]

dvå̄nman : [illegible] ۱-۲

mist, a cloud.

ذْوانْنْمَن

یسنا ۴۴ و ۴.

مه، ابر، ساخته شده از [illegible] ۴/۳

dvå̄s : [illegible]

to run, to rush on (of evil being).

ذْوانْس

دویدن، سروجهیدن، یورش روبرو کردن، دویدن اهریمنی

apa-## : [illegible]

to run away, to fly away.

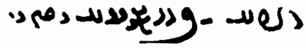
آپَ ذْوانْس

گریختن، پرواز کردن، بدور پریدن. [illegible] ۳/۱

وند ۷ و ۳. وند ۸ و ۱۶. ۱۷. ۱۸.

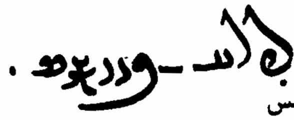
upa-## : 

to rush on, to fall upon, ئوپَ ذْوانْسْ

جهش به بالای . .  ۳/۱ وند ۳ و ۰۱۴

وند ۷ و ۰۱ ۰۲ ۰۴ ۰۲۴ ۰۲۷ وند ۸ و ۴۱–۰۴۹ وند ۹ و ۱۵–۰۲۶ ۰۴۱

۰۴۵ ۰۴۷ وند ۱۰ و ۰۱ ۱۷ و ۰۱۸

fra-## : 

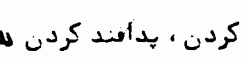
to rush on, to fall on فْرَ ذْوانْسْ

جهش به روی . . .

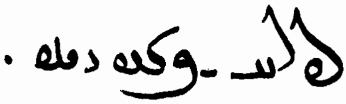
 ۳/۱ وند ۰۵ ۰۲۸ ۰۲۹ ۰۳۰ ۰۳۱ ۰۳۲

dwuž : 

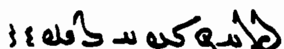
to drive away, to reple. ذْووژ

بکنار راندن ، دور کردن ، پدافند کردن  ۳/۳ (۳/۲) یشت

۱۴ و ۰۴۵

fra-## : 

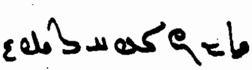
to drive onward. فْرَ ذْووژ

بجلو راندن 

یشت ۱۴ و ۰۴۵

vī-## : 

to drive far off. وی ذْووژ

بدور راندن .  ، یشت ۱۴ و ۰۴۵

𐬜، ذ = δ .

در زبان اوستا واژه‌ها در آغاز با وات 𐬜 آغاز نمی‌شوند و در سانسکریت باو است
همچنین [illegible]، سانسکریت در آغاز واژهٔ به [illegible] دگرگون شده است .

na : (1) — نَ ۱

a particle of negation, equivalent to, no, not.

وات ناپایایی است که بمعنی نه و نیست پایان می‌یابد .

یسنا ۴۴ و ۱۹ . مانند :

na : (2) — نَ ۲ (با شماره ۲)

assuredly, altogether;

باور درستی . همگی ، رویهمرفته

یسنا ۳۲ و ۱۰ .

na : (3) — (با شماره ۳) نَ ۳

a suffix used in certain words;

واژه پسوندی است که در واژه‌های ویژه بکار می‌رود برای مانند :

nairе-manaṅ̊h :

نَئیرِ مَنَنگْهْ

of manly heart-judgment (Lit.), brave, valiant, epithet of

نریمان گرشاسب .

دلیر . دلاور . نترس (پاژنامه گرشاسب)

گرشاسپ مردانه و دلیر و مهردل ، نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۵ و ۳۷ . یشت ۱۵ و ۲۷ .

nairīa : (1)

manly, brave, valiant,

نَئیریَ ۱

نر، نرینهٔ، مردانه، دلیر، دلاور.

، مادینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۶. یشت ۱۹ و ۳۸. ، مادینه ۲/۱ یسنا ۲۶ و ۴. یسنا ۶۸ و ۵. ویسپرد ۷ و ۳. سی‌روزه ۲ و ۲۲. مادینه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱ ، مادینه ۵/۱ یشت ۱۹ و ۳۸. ، مادینه ۶/۱ سی‌روزه ۱ و ۲۲.

2- a man, a male.

۲ـ یک مرد، نر

۱/۱ وند ۸ و ۵۸. وند ۹ و ۲۱. ۱/۱ وند ۲ و ۴۱. ۱/۱۰ وند ۱۳ و ۵۱ وند ۱۸ و ۲۸.

nairtō-nāman :

of the male species.

نَئیریو نامَن

از گونه نرینه، نام نر

، نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۵۱. وند ۱۴ و ۱۰. ، نرینه ۱/۳ یشت ۴ و ۳.

nairyō-sånha :

is the name of a fire and an angle;

نَئیریو سَنگهَ

نئیریوسنگ نام یک آتش و ایزد است

as a fire is resides in the heart of kings and assists them in the management of their state affairs.

۱ـ آتش یا گرمی که در دل پادشاهان و فرمانروایان جایگیر بوده و آنها را در پیشبـــرد کارشان یاری می‌دهد.

As an angle, he is the messenger of Ahura Mazda.

۲ـ ایزد نیریوسنگ نیز پیغام‌آور وپیک اهورامزدا می‌باشد. ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۴. وند ۲۲ و ۱۳. ۱/۱۰ یشت ۱۰ و

۰۵۲. ۲/۱ یسنا ۱۷ و ۱۱. سی‌روزه ۲ و ۹.
۶/۱ نیایش ۵ و ۶. ۸/۱،
وند ۲۲ و ۷. ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۲۳. ویسپرد ۷ و ۱.
۲/۱ یسنا ۵۷ و ۳. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۱۸. ۲۰. ۲۲. ۲۶. ۲۹.
۳۲. ۳۵. یشت ۱۱ و ۸. ۱۳. ۱۴. ۱۷. ۲۲.

nairyā̊m-hā̊m-varetivant : نَئیریانْم ـ هانْم ـ وَرِتیوَنْت

of manly courage. از دلاور مردانه، دلیر و مردانه

نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۲.

naeči :

no-one, nothing; نَاِچی

هیچکس، هیچ‌چیز نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۳۳. ۱۸ و ۵۷.
یسنا ۶۵ و ۱۱. یشت ۱ و ۶. یشت ۳ و ۴. یشت ۱۵ و ۳. فرگرد ۴ و ۵.
نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۹. نرینه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۷. یسنا ۵۸ و ۵.
= هیچ چیز، کماسه ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۷.

naeza : (1)

filth, filthiness, impurity, نَئِزَ ۱ (با شماره ۱) نرینه

چرک، پلید، پلیدی، ناپاکی
۱/۱ وند ۷ و ۵۸.

2- filthy, impure. ۲ــ چرک، ناپاک،

نرینه ۲/۱ وند ۱۶ و ۱۷.

##: (2) (با شماره ۲) نرینه

in firmity, weakness; humours(Har. & Dar.); نَئِزَ ۲

سستی، بی‌زوری، شوخی در گفتار (هارلز و دارمستتر).
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۱.

[illegible] .

:(3)

نَئِزَ ۳(با شماره ۳)

a point, a tip;

نوک، نوک، سر

مانند: [illegible] ، [illegible] .

the point of a needle.

نوک یک سوزن ۲/۲ یشت ۱۴ و ۳۳.

[illegible] . [illegible] + [illegible] .

naeδa :

نَئِذَ

not here(Lit.); neither;

نه اینجا، نه هم.

[illegible] .وند ۲ و ۳۷. وند ۱۳ و ۰۹. وند ۱۸ و ۱۱. یسنا ۱۰ و ۱۵. یسنا ۱۹ و ۱۵ یشت ۱۰. ۷۱. یشت ۱۹ و ۹۰. [illegible] ، یسنا ۲۹ و ۰۱. یسنا ۴۵ و ۰۳.

[illegible] نرینه

naenastar :

نَئِنَستَر

one who meditates or pays attention to,

one who teaches(Dar.);

کسیکه نمونه بخشد یا آگاهی می‌دهد، کسیکه آموزش می‌دهد (دار مستتر)

[illegible] ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۰۲.

naenižaiti : [illegible] . نگاه کنید به [illegible] .

نَئِنیژاتی

see to

[illegible] . [illegible] .

naema :

نَئِمَ

half

نیم، نیمه [illegible] . ۲/۱ وند ۳ و ۳۶. وند ۶ و ۳۲. یسنا ۱۹ و ۰۷.

[illegible] ۷/۱ وند ۳ و ۴۵.

side, direction.

۲ــ پهلو، سر راست

[illegible] ۴/۱ یشت ۱۰ و ۱۹. [illegible] ۵/۱ وند ۵ و ۴۳. ۵۱. وند ۶ و ۲. ۰۳. ۰۴. وند ۷ و ۷۷. یشت ۲۲ و ۰۷. [illegible] ۵/۲ وند ۱۳و

۳۱ ۰ [illegible] ۵/۳ وند ۷ و ۲ ۰ ۳ ۰ ۵ ۰ یشت ۱۰ و ۴۱ ۰ یشت ۲۲ و
۰۷ [illegible] ۶/۳ وند ۸ و ۸۰ ۰ یشت ۱۰ و ۱۹ یشت ۱۳ و ۰۳ ۰
مانندها : [illegible] ، [illegible] ، [illegible] .

۲۷۲۴- 𐬥𐬀𐬉𐬱𐬀𐬙 . naešat : نگاه کنید به واژه [illegible] ، see to

نَئِشَتْ

𐬥𐬀𐬊𐬙𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀 نرینه [illegible] . naotairya :

نَئو تَئیرْیَ

Naoderian, (a member) of the Family Naotara.

نوذری ، نودری ، یک کس از خانواده نودر [illegible] ، نرینه
۱/۳ یشت ۵ و ۹۸ ۰ [illegible] ، نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۹۸ ۰

𐬥𐬀𐬊𐬙𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬁𐬥𐬀 . [illegible] : naotairyāna

نَئو تَئیرْیانَ

pertaining to Naotara(Lit.); son of Naotara.

وابسته به نودر (ادبی) پسر نودر [illegible] ۱/۱۰ یشت ۵ و ۷۶ ۰
[illegible] ، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۲ ۰

𐬥𐬀𐬊𐬙𐬀𐬭𐬀 . naotara :

نَئوتَرَ

Naoder or Naozer, son of Minochehr, he was killed in the first invasion of Afrasyab; he left two sons Tus (Av. [illegible])an Gustehm(Av. [illegible]). Hutaosa, the wife of king, Gushtasp belonged to his family, from which several other illustrious persons were born.

نودر یا نوذرپسر منوچهر از سلسله کیان که در نخستین تازش افراسیاب ایران زمین کشته شد که از آن دو پسر به نام توس در اوستا [illegible] و گستهم در اوستا [illegible] بجا ماندند . اتوسا شهبانوی گشتاسب‌شاه به این خانواده پیوستگی داشته است که از این خانواده باستانی کسان ناموری زائیده شده‌اند .

2- a descendant of Naotara; a member of the Naotara house;

۲ـ از تخمه نوذر یک کس از خانه نوذر

۱/۳ یشت ۱۷ و ۵۵ . ۵۶ . ۶/۳ یشت ۱۵ و ۳۵.

nazdišta : نگاه کنید به .

nearer. see to

نَزدیشتَ

نزدیک‌ترین

naΘ : .

to cut.

نَث

بریدن

vī-naΘ : .

to cut off.

وی ـ نث

بریدن ، پاره کردن .

۱/۳ وند ۳ و ۲۰ . وند ۹ و ۴۹ .

nad : .

to hate, to treat with contempt, to insult.

نَد

بیزار کردن ، رفتار خواری آمیز کردن ، خوار شمردن ، کوچک شمردن .

نرینه ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۴ .

nanarāsti : نرینه

name of an illustrious personage.

نَنَ راستی

نام یک کس نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵ .

na nā : .

in various or many ways; openly.

نَنا

براهپای گوناگون یا براهپای بسیار، آشکارا (بند) [illegible] ۴۸ و ۴. از یسنا

nap :

to be wet or humid

نَپ

تر بودن یا آبدار بودن، خیس بودن

[illegible] سبز، خیس ۶/۳ وند ۷ و ۲۹. ۳۳. ۳۴. مانده:

naptar, napat :

a grandson.

نَپتَر، نَپَت

نبیره، نوه

[illegible] ۱/۱ وند ۱۲ و ۹. ۱۱. [illegible] ([illegible] وسترگارد)

۲/۱ وند ۱۲ و ۱۱. [illegible] ۷/۳ یسنا ۴۶ و ۱۲. مانندها: [illegible]

2- that from which anything has its origin; source; a fountain head, Apam Napat. Literally means' the source, the navel or the son of the waters. It is so called because, the Arvand (the Tigris) takes its source from it; originally, it is the fire of lightning, as produced in the clouds,. As an angle it is commonly known by the name of the Ized Borj (Av. Berezant) ; Berezant=(tall, high), an epithet of Apam Napat, become one of his names (Dar.);

این واژه دارای معانی زیادی از ریشه ارونده خود دارد. مانند: چشمه، سرچشمه، آبفشان و اپام‌نپات معانی ادبی این واژه = سرچشمه، ناف یا جای جوشیدن آب، هم‌چنین این واژه بر نامهای دیگر گذاشته شده مانند اروندرود (دجله) که سرچشمه از آن می‌گیرند در معنی درستین این آتش یا فروغی است که درابرهافراهم می‌شود (آذرخش) هم‌چنین نام ایزدی است (ستودنی) همگی او را می‌شناسند با نام ایزد بورج که در اوستا برزنت (بلند، دراز) نامیده می‌شود که پاژنامه اپام نپات است. [illegible]

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۵. یشت ۱۹ و ۵۱. [illegible]

۱/۱ یشت ۸ و ۳۴. – ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۳. ویسپرد ۷ و ۵
– ۲/۱ یسنا ۲ و ۵. یسنا ۶ و ۴. یشت ۱۹ و ۵۲.
– ۵/۱ یشت ۸ و ۴. – . ۶/۱ یسنا
۱ و ۵. یسنا ۳ و ۷. یشت ۲ و ۴. – ۸/۱ یسنا ۶۵ و ۱۲.

مادینه

napti: نَپتی

posterity, descendants; فرزندان، تخمه، نژاد

مانند:

naptī: مادینه

a grand-daughter. نَپتی

نوه دختر

۱/۱ وند ۱۲ و ۹. ۲/۱ وند ۱۲ و ۱۱.

naptya: (باشماره ۱) از ( ) کماسه

kithand-kin; blood relatious; نَپتیَ

خویشاوند و کس و کار، پورداود: از یک تیره و تخمه، خویش

امبازی خون، بستگی خونی، ۷/۳ یسنا ۴۶ و ۱۲.

naptya: (با شماره ۲) نرینه

name of an illustrious personage. according the Shahname who was son of King Gushtaspas and who was killed in the battle-field. نَپتیَ

نام کسی نامور برابر نوشته

شاهنامه فردوسی ادنیوزار پسر شاه گشتاسب بوده که در میدان جنگ کشته شد.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۲.

nafšučā: نَفشوچا

See: نگ: پورداود: خویش، بسته

nabi,nabā:

[illegible] مادینه (با شماره ۱)

the navel

نَبی،نَبا

ناف،

nabā;

[illegible] . (با شماره ۲)

the sky the firmament;

نَبا

آسمان، چرخ،

[illegible] ۲/۳ یسنا ۴۴ و ۴.

[illegible] . ([illegible] با [illegible].)

nabānazdišta:

نَبانَزدیشْتا

1- the next of kin

خویشاوند نزدیک،

[illegible] ۶/۳ وند ۴ و ۵ ۰ ۶ ۰ ۷ ۰ ۸ ۰ ۹ ۰ ۱۰.

2- a true bliver in the Zoroastrian religion

A born Zoroastrian.

باوردارنده راستین دین زرتشتی، زرتشتی‌زاده،

[illegible] ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۸. یسنا ۳ و ۲۲. یسنا ۴ و ۲۴. (۷ و ۲۲) و ۲۷.

nam:

[illegible] .

to bend down, to bow.

نَم

رو آوردن، خم شدن، کرنش کردن، بزرگداشتن،

[illegible] ۳/۱ ویسپرد ۵ و ۵۱. = یشت ۲۴ و ۵۱. مانند: [illegible] پورداود:

سر فرود آوردن

2- to turn to, to go, to be inclined, گردیدن، رفتن، آماده بودن،

to what land shall I turn. [illegible] = بکدام سرزمین روبیاورم

۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱. نیایش ۲۰ = یشت ۲۲ و ۲۰.

3- to be wet.

تربودن، هم نبودن ــ نمیدن.

مانند: [illegible] .

apa-nam: [illegible] .

to turn back, to depart. to disappear. آپَ نَم

برگشتن ،

روانه شدن ، ناپدید شدن . [illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۹ و ۳۵ .

fra-nam: [illegible] .

to bow down. فْرَ نَم

بپائین خَم شدن ، کرنش کردن پورداود : گریختن ، بدررفتن

[illegible] ... [illegible] ۳/۳۰ یشت ۹ و ۴ ([illegible] کلدنر)

۱/۱ یشت ۹ و ۴ . [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۵۷ و ۱۸ . یشت ۱۹ و

۹۵ . [illegible] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۶ .

vī-nam: [illegible] .

to bend down(Lit.) to make(the centre of the army) swerve; to scatter a bout; وی نَم

خم‌کردن ،کج کردن(مرکز ارتش یا میان‌سپاه سربازان) به پیرامون پراکندن ،

[illegible] .... [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۳۹ .

پورداود : گشودن ، تمایل دادن

See: [illegible] نگ : [illegible] .

nara,nar: [illegible] (نرینه)

a man, a male. نَرَ ،نَر

نر ، نرینه ، مرد .

[illegible] . از ریشه [illegible] ساخته شده باینگونه [illegible] = زنده

بودن ، دم زدن و این واژه در بیشتربندهای‌اوستابگونه [illegible] آمده است . [illegible] ۱/۱ وند

۳ و ۱ . ۲ . ۲۵ . وند ۵ و ۱ . ۲ . ۵ ۳۹–۴۳ . یسنا ۱۰ و ۶ . یسنا ۳۲ و ۱۰ . یسنا ۳۵ و

۵ . یسنا ۳۶ و ۲ . یسنا ۴۱ و ۲ . یسنا ۴۳ و ۲ . یشت ۱۰ و ۱۲ . یشت ۱۱ و ۳ یشت ۱۳

و ۷۰ [illegible] ۱/ وند ۱۵ و ۱۴. یسنا ۵۷ و ۱۴. [illegible] ۱/۱ وند ۸ و ۴۱
وند ۹ و ۱۶. [illegible] ۱/۱ وند ۴ و ۴۹. وند ۱۵ و ۱۳. یشت ۱۷ و ۵۴. [illegible] ۲/۱
وند ۱۳ و ۲۲ ۳۱. ۳۲. ۳۳. ۳۴. [illegible] ۴/۱ وند ۳ و ۳۴. ۳۵. وند ۱۰۴. یسنا ۶۲
و ۱. یسنا ۶۲ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۵. [illegible] ۴/۱ یسنا ۲۸ و ۸.
[illegible]. [illegible]. [illegible] ۵/۱ وند ۱۰ و ۵. ۶. ۹. [illegible]
۶/۱ یسنا ۲۹ و ۹. یسنا ۳۴ و ۲. [illegible] ۶/۱ وند ۳ و ۱۱ و ۱۵. ۲۱. یسنا ۳ و ۱۷.
ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۸ و ۱۳. ۱۴ و ۱۷. [illegible] ۶/۱
یشت ۹ و ۱۸ ۲۲. ([illegible] ۷/۱ وند ۷ و ۵۲. [illegible] وند ۳ و ۳۶. ۳۷. ۳۸
[illegible] ۸/۱ وند ۷ و ۵۲ یسنا ۹ و ۱. [illegible] ۸/۱ وند ۳ و ۲۶. ۲۸. یشت ۲۳ و ۱.
([illegible] ۱/۱ تک [illegible] ۱/۳ اگردآوری‌شده [illegible] ۱/۲ دوتائی). [illegible] ۱/۲
وند ۲ و ۴۱. ۲۸. وند ۳ و ۹. [illegible] ۳/۲ وند ۲ و ۴۱. [illegible] ۶/۲ وند ۴ و
۴۸. [illegible]. ۱/۳ وند ۲ و ۲۸. ۴۱ وند ۳ و ۹. وند ۵ و ۲۷. وند ۷ و ۲۴.
و ۵۶. وند ۱۹ و ۱۹. ۳۴. [illegible] ۱/۳ وند ۶ و ۱ ۲۰. یشت ۲۴ و ۳۰. [illegible].
۱/۳ یشت ۵ و ۸۶. [illegible]. ۱/۳ وند ۷ و ۲۳ ۲۵. وند ۸ و ۳۳. ۳۵. ۹۷. [illegible].
۲/۳ وند ۳ و ۸. ۱۲۰. وند ۸ و ۱۴. [illegible] ۲/۳ یسنا ۴ و ۷. یسنا ۴۵ و ۷. [illegible]
۲/۳ وند ۵ و ۲۷. وند ۱۸ و ۱۲. یشت ۱۹ و ۵۲. [illegible] ۲/۳ یشت ۲۴ و ۵۲. [illegible].
۲/۳ وند ۷ و ۱. [illegible]. ۴/۳ وند ۴ و ۴۶. وند ۶ و ۴۳. وند ۷ و ۷۷. یشت ۱۳
و ۳۰. [illegible] ۴/۳ یسنا ۵۴ و ۱. [illegible] ۴/۳ وند ۲۰ و ۱۱. فرگرد
۱/۱. [illegible] (گلدنر [illegible]) یشت ۸ و ۱۱. [illegible] ۴/۳ یشت ۱۰ و ۵۵ و ۷۴.
[illegible] ۴/۳ یشت ۳ و ۴. [illegible] ۵/۳ وند ۳ و ۱۶. وند ۴ و ۱۰. [illegible].
۶/۳ وند ۲ و ۲۵. ۳۰. یشت ۱۳ و ۱۴۳. [illegible] ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲. [illegible].
۸/۳ یسنا ۸ و ۲. یسنا ۵۳ و ۶. و مانندههای: [illegible].
[illegible].

naraya: ([illegible]) [illegible].

valiant(Lit.) — نَرَیَ

epithet of Aghraeratha. — دلاور

پاژنام اغریرث برادر افراسیاب

اغریرث، برادر افراسیاب دوستدار ایران که در شاهنامه همواره از او با نام هوشمند،

تیزبین، راستگوی، هوشیار یاد شده است، بر سر دوستی ایرانیان و آزاد کردن زندانیان ایرانی جان بداد و برادرش افراسیاب، او را در ری با دست خویش بکشت.
یشت ۱۳ و ۱۳۱ . یشت ۱۷ و ۳۸.

narēpi: ( ) نرینه
one who saves men from evil ways.
نَرِپی
رهائی‌دهنده،
کسیکه مردم را از راههای زشت رهائی میدهد (= مرد ریشه = نگهداشتن)
a spiritual teacher, a religious guide. آموزگار روانی،
راهنمای دینی، . ۲/۳ یسنا ۵۳ و ۹.

narēfs:
to decrease, to wane.
نَرِفْش
کاستن، کاهش یافتن، ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۳. یشت ۷ و ۲.

narō̃-vaepaya:
pertaining to unnatural crime; sodomitical; نَرُوْ - وَئِپَیَ
وابسته‌بودن‌به‌تبه‌کاری‌سرشتی‌یا‌نهادی
کماسه ۲/۳ وند ۱ و ۱۱. پورداود: غلامبارگی

nava: . (با شماره ۱)
new, fresh.
نَوَ
نو، تازه،
. مادینه ۱/۱ وند ۲۱ و ۳. مادینه ۲/۳ وند ۲۱ و ۳. یشت ۵ و ۵۰ . ۸ و ۵۹.

nava: (با شماره ۲) (از ریشه)
1- no, not.
نَوَ
۱ ــ نه ــ نیست،

[illegible]
برای این آنجا پادافراه نیست، برای این آنجا جبران نیست. وند ۳ و ۳۹، ۸۰ و ۲۷.
[illegible] وند ۴ و ۱۰. وند ۵ و ۲۵. وند ۱۸ و ۳۱. یسنا ۱۱ و ۳. مانند: [illegible]
۳ و.

navaiti: [illegible] (با شماره ۱) از ([illegible])
nine, 9.
نَوَئیتی
نه. (۹). [illegible] = ۱۸ = هجده ۱۸.
۲/۲ وند ۱۴ و ۱۷.

navaiti: [illegible] (با شماره ۲) از([illegible])
ninety, 90.
نَوَئیتی
نود، ۹۰.
[illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۱۹، ۲۳، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۰. وند ۶ و ۱۷. وند ۸ و ۸۸. یشت ۵ و ۸۲. [illegible] ۲/۳ وند ۲۲ و ۲، ۶، ۹، ۱۵. یشت ۱۳ و ۵۹.

[illegible] ([illegible]-۲.)
navaitivant:
نَوَئیتی وَنْت
ninety times.
نودگاه، نودبار [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

[illegible] کماسه
nava-karša:
نَوَکَرْش
nine circular furrows.
نه‌کشه، نه شیار (در کشاورزی)
[illegible] ۲/۱۶ یشت ۴ و ۶.

[illegible] کماسه
nava-xšapara:
نَوَخْشَپَرَ

nine nights including day-time. نه شب ورست (تمام)

[illegible] ۱/۵وند۵و۴۲۰۵۶۰ [illegible] ۱/۵وندیداد۵و۵۶۰وند۹و۳۵۰وند ۱۹و۲۴۰ [illegible] ۱/۶ وند ۵ و ۴۳۰

[illegible] ([illegible] با [illegible]) کماسه

nava-gāya: نَوَ گایَ

nine steps. نه گام . [illegible] ۰ ۲/۱ وند ۶ و ۴۰۰

nava-či: [illegible] ([illegible] . بام‌و و ۳)

no one-none. نَوَ چی

هیچیک ، هیچکس ، [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۶و۳۰

navata: [illegible] ([illegible] -۱)

new, fresh. نَوَتَ

نو ، تازه ، [illegible] . نرینه ۱/۳ وند ۲۱ و ۳۰

[illegible] ([illegible] با [illegible] -۲۰)

navadasa: نَوَدَسَ

nineteenth, 19th. نوزدهم ، ۱۹ ام . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱و۸۰

[illegible] ([illegible] با [illegible] -۲۰)

navadasan: نَوَدَسَن

nineteen. 19. نوزده ، ۱۹۰

navan: [illegible]

nine, 9. نَوَن

نه ، ۹۰ [illegible] ۱/۷وند ۹ و ۳۵۰ وند ۱۴ و ۱۴۰ یسنا ۱۱ و ۹۰

[illegible] ۱/۲ وند ۲ و ۳۰۰ ۳۸۰ وند ۵ و ۵۱۰ ۵۴۰ وند ۱۷ و ۶۰ ۸۰ [illegible]

۲/۱ وند ۲۲ و ۲۰ ۰۶ ۰۹ ۰ یشت ۴ و ۶ . [Avestan] . یشت ۵ و ۸۲ . [Avestan] نهصد ۹۰۰ . وند ۴ و ۱۵ . یشت ۱۳ و ۵۹ . ۶۰ . [Avestan] . وند ۲۲ و ۲ . ۶ . ۱۵ . [Avestan] .
وند ۴ و ۹ . [Avestan] وند ۲۲ و ۲ . ۶ . ۹ . ۱۵ . [Avestan] ۶/۳ . وند ۲۲ و ۲۰ .
و مانندههای : [Avestan]

[Avestan] ([Avestan] یا [Avestan] .)

nava-napti:

نَوَنَپتی

nine generations;

نه‌تیره فرزند یا نه‌پشت ، نه تخمه ،

[Avestan] ۴/۱ وند ۱۳ و ۳ .

[Avestan] ([Avestan] یا [Avestan] .)

nava-numata:

نَوَ نومَتَ

furnished with fresh pasture.

آراسته شده با چراگاه تازه

[Avestan] .... [Avestan] کماسه ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۴ .

[Avestan] ([Avestan] یا [Avestan] .)

nava-paδa:

نَوَ پَذَ

nine feet, the length of nine feet;

نه‌پا ،

(بدرازی) نه‌پا ، [Avestan] = نه . [Avestan] = پا . [Avestan] ۲/۱ وند ۹ و ۱۰ . ۱۱ .

[Avestan] ([Avestan] یا [Avestan] .)

nava-pixa:

نَوَپیخَ

(a stick)with nine knots;

نه‌گره .

[Avestan] = نه [Avestan] = گره‌غده . = نه گره (یک‌چوبدستی) با نه گره .

... [Avestan] نرینه ۲/۱ وند ۹ و ۱۴

[Avestan] .

nava-frāΘwérés: نَوَ فْراثْوِرِسْ

(a course)of the length 9 frathuresa.

فراتهورسه = یک جور اندازه درازا در بلندی و درازی. یشت ۵ و ۵۰. یشت ۱۹ و ۷۷.

nava-māhya: نَوَ ماهْ یَ

(a woman with child) in the course of nine months.

نه‌ماهه،

زن آبستن ۹ ماهه، . ۲/۱ وند ۵ و ۴۵.

nava-yaxšti: نَوَ یَخْشتی

nine branches or steme.

نه شاخه یا نه تنه،

۲/۳ یسنا ۵۷ و ۶.

navasa: نَوَسَ

nine times.

نه گاه، نه بار = ۹۰۰۰۰ بار

نرینه ۲/۳ وند ۲۲ و ۲. ۶. ۹. ۱۵. یشت ۱۳ و ۵۹. یشت ۶۰. ۶۱. ۶۲.

navasata: نَوَسَتَ

nine hundred, 900.

نهسد/۹۰۰

nava-satō-zima: نَوَسَتُوْ زیمَ

900 winters. i.e. 900 years. (برای مانند ۹۰۰ سال) ۹۰۰ سال بعد

۱/۳ وند ۲ و ۱۶.

nava-hāθra:

نَوَ هاثرَ

nine hathras. a house of nine hatharas.

نه، هاسر، هاسر = اندازه سنجش درازا.

خانه به اندازهٔ ۹۰ هاسر. کماسه ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۴.

nawāza:

نَوازَ

name of a person.

نام یک کس،

۱/۱ یشت ۵ و ۶۱. یشت ۲۳ و ۴.

navāzāna:

نَوازانَ

See: نگ:

navāt:

نَواتْ

no, not.

نه، نیست، ۵/۱

وند ۶ و ۳۲. ۳۵.

nas:

نَسْ

to be destroyed , to perish, to disappear

نابوده بوده، تباه شدن، ناپدید شدن، ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۷.

۲/۱ وند ۸ و ۲۱. ۳/۱ یشت ۳ و ۱۷.

۳/۱ یشت ۲ و ۱۱. در گلدنر)

یشت ۱۹ و ۲ و ۹۰. ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۱.

یشت ۱۳ و ۸۹. نرینه ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۴. نرینه ۱/۱

یشت ۱۰ و ۱۰۵. ۶/۳ یشت ۲ و ۱۲ و ۱۴. نابود کردن،
2- to destroy.

۳/۱ یسنا ۵۳ و ۶. مانندهٔ:

apa-nas:

to vanish, to perish آپَ نَسْ

دور شدن ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱۵.

۲/۱ وند ۸ و ۲۱.

۲/۳ یشت ۳ و ۹.

یشت ۳ و ۱۲. ۳/۱ یشت ۳ و ۱۷.

niš-nas:

to disappear, to be destroyed. نیش نَسْ

ناپدید شدن، نابودشدن،

۱/۳ یسنا ۶۱ و ۵.

یسنا ۴۴ و ۱۳.

para-nas:

to be annihilated to disappear. پَرَ نَسْ

نابود بودن، ناپدید شدن

۳/۱ یسنا ۵۳ و ۷.

vī-nas:

to disappear, to be utterly destroyed. وی نَسْ

برسائی نابود شده بودن، ناپدید شدن ۲/۱ وند ۸ و ۲۱.

یشت ۳ و ۱۷. (سخت شده) ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۱۵.

nas: (با شماره ۲)

to reach, to obtain. to acqurie one's object. نَسْ

رسیدن ، پیوستن ، کسی چیزی را بدست آوردن ، [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۱و۱۶۰
[illegible] ([illegible]) ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۰۴ [illegible] ۴/۱
یسنا ۹ و ۳۰–۳۲۰ [illegible] ۱/۳ یشت ۱۳ و ۵۸۰ و مانندههای: [illegible]
[illegible]

aiwi-nas: [illegible]

to reach, to acquire.

آئیوی نَس

رسیدن ، بدست آوردن ،

[illegible] ۳/۳ یسنا ۲۳ و ۰۳

مانند ه: [illegible]

fra-nas: [illegible]

to bring; to carry

فرَ نَسْ

آوردن ، بردن ،

to send = فرستادن = [illegible]

[illegible] ۳/۱ خورده اوستا ۰۵

nasāvō: [illegible]

See: [illegible] نگ: [illegible]

نَساوُوْ

nasišta: ([illegible]) نرینه [illegible]

most destructive

نَسیشْتَ

نابودکننده‌ترین ، ویرانگرترین ، کشنده‌ترین ،

[illegible] ، نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۰۸

nasu: ([illegible]) نرینه [illegible]

a dead body. on dead matter which stinks and decomposes; defilement;

نَسْو

تن مرده ، لاشه ، مردار ،

یک جاندار مرده که بوی گنـد گرفته و از هم پاشیده است . آلوده . [illegible] نرینه ۱/۱

وند ۵ ۰۳ ۰۶ . [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۰۶ ۰۳۱ ۰۴۳ . [illegible] . ۱/۳ وند ۵ و ۰۷۰۴ . [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۰۵ . وند ۶ و ۰۲۶ ۰۴۲ . [illegible] ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۰۷ . [illegible] ۲/۳ وند ۶ و ۰۳۲ ۰۳۳ ۰۳۴ ۰۳۵ ۰۳۷ ۰۳۸ ۰۴۰ ۰۴۱ [illegible] ۶/۳ وند ۵ و ۰۴ ۰۷ . وند ۸ و ۰۳۴ [illegible] . ۶/۳ وند ۵ و ۰۱۴

2- the Druj Nasus;

۲ ــ گند (میکرب) . پس از مرگ هر گروهی و یا هر چیزی نیروی پلید تباه‌کننده و از هم پاشنده وارد تن مرده می‌شود . بجز تن مرده که بی‌درنگ و آنی مرده باشد اندکی آن نیروی پلیدی تباه‌کننده تا چند تسوی درنگ می‌کند سپس درون تن مرده می‌شود .

[illegible] . [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۷ــ۰۳۲ . وند ۶ و ۳۰ . ۰۳۳ ۰۳۶ ۰۳۹ . [illegible] . [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۱۵ــ۲۶ [illegible] . ۱/۱ وند ۹ و ۰۴۶ . [illegible] ۲/۱ وند ۹ و ۰۴۵ . وند ۱۰ و ۱ . یشت ۱۲ و ۰۴۶ . [illegible] . ۲/۱ وند ۱۰ و ۰۱۶ . وند ۱۱ و ۰۹ ۰۱۲ . [illegible] . [illegible] کماسه ۲/۱ وند ۹ و ۰۴۷ . [illegible] . [illegible] . [illegible] . [illegible] مادینه ۶/۱ وند ۱۰ و ۰۱۷

[illegible] . ([illegible])

nasukaša: نَسوکَش

a corpse-bearer, one who carries a dead body to the Dakhma in a strictly ceremonious manner. Nasasalar. contrast [illegible] one who singly carries a dead persone unceremoniously.

مرده‌کش

گروه مرده بر کسیکه تن مرده را به دخمه می‌برد (مرده‌کش) برنده‌تن مرده بدخمه در آئین دخمه کردن بروشی که بایستی برابر دستور انجام شود . نسا سالار . در برابر [illegible] . کسیکه به‌ساده‌گی‌بدون آئین دینی تن مرده‌را می‌برد .

[illegible] ۱/۳۰ وند ۸ و ۰۱۱ ۰۱۳

[illegible] . ([illegible])

nasu-kéréta: نَسوکِرِتَ

producing Nasu.i.e. putrefaction.

مرده کرده

داده مرده برای ماننده: گندیدگی و پاشیدگی، ۱/۳
وند ۷ و ۲۶، ۲۷. (گلدنر) یشت ۴ و ۷.

nasu-pāka: (با)
(fire)that burns a dead body;
نَسو پاکَ
لاشه‌سوز
نرینه ۱/۲ وند ۸ و ۷۳، ۷۴، ۸۱.
نرینه ۱/۵ وند ۸ و ۷۶، ۷۷، ۷۸.

nasumant: ()
defiled by a carcass;
نَسومَنْتْ
آلوده به لاشه، پورداود: لاشه
(چون مرده پلید می‌شود هر کس یا هر چیز با مرده نزدیک یا دست بزند او نیز پلید می‌شود باید شست و شو کند) = آب آلوده‌شده با لاشه
دینه ۱/۲ وند ۷ و ۷۹.

nasuspačya: (با)
the burning of corpses.
نَسوس پَچ یَ
لاشه‌سوزان، مرده‌سوزان
۳/۲ وند ۱ و ۱۶.

nasus-spaya: (با)
the burning of the dead.
نَسوسْپَیَ
بخاک‌سپاری مرده
ساخته شده از ۱/۲ وند ۳ و ۴۱. وند ۶ و ۳.
۳/۲ وند ۱ و ۱۲.

nasuspā: (با)
a burier of dead bodies
نَسوسْپا

زیرخاک‌کننده تن مرده‌گان ،

۱/۱ یسنا ۶۵و ۸ .

nask:

a religous book

نریینه

نَسْك

دفتر : یک بخش از بیست‌ویک بخش اوستا

naskō-frasāwn̄h:

نَسْکُو - فرَساوْنگْه

teaching the holy word.

آموزش دادن واژه‌های سپنتائی ،

نریینه ۱/۳ یسنا ۹ و ۲۲ .

našta:

destroyed, lost.

نَشْتَ

نابود شده ، گم شده ،

naštā-zéman:

نَشْتا زِمَنَ

(a she-dog)whose power of bearing young ones is exhausted.

نیرواز دست داده ، وامانده ،

(سگ ماده یا نر) که گونه جوان آنها نیز وامانده است

۱/۱ وند ۱۳ و ۵۰ .

nā:

(با شماره ۱)

نا

پورداود : کس

مانند

same as

nā:

(با شماره ۲)

نا

نگ :

See:

nāikyāwn̊h ( )

treating with contempt. slighting ناثیك یاونگهٔ

با خواری رفتار کردن ، = ناچیز گرفتن ، نرینه ۲/۱ یسنا ۴ و ۴۰. یسنا ۵۷ و ۱۰ نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۶۰ و نیز باریک‌تر ، و ناچیزتر weaker چون ریشه این واژه از بن از بوده = درخواست کردن ، نیازمند بودن و ناچیز بودن است پس چم نیازمند ، بی‌چیز و خوار چم درست واژه است .

nāirikā: مادینه ( )

a woman. the female of the human race. ناثیریکا

بانو ، زن

مادینه گونه مردم ، ۱/۱ وند ۳ و ۳ وند ۵ و ۴۵۰ ۵۰ وند۷و۶۰۰ ۷۰۰ ۷۱۰ ۱۱۰ ۱/ یسنا ۲۳ و ۳۰ . ، وند ۱۰ و ۵۰ ۶۰ ۹۰ ۱۰۰ ۱۳۰ ۱۴۰ ۲/۱ وند ۷و۴۲۰ وند ۳۹–۳۶ ۳۸۰ ۴۲۰ وند ۱۱ و ۲۰ ۱۰۰ ۱۳۰ ۴/۱ وند ۱۵ و ۴۵۰ یشت ۲۲ و ۱۸۰ ۱۰/۶ وند ۱۶و ۵۰ ۶۰ ۱۳۰ ۱۴۰ ۶/۳۰ یشت ۲۳ و ۱۰

a wife; a woman united to a man by marriage.

جفت ، زنیکه با زناشوئی کردن با مرد همازور میشود . ۲/۱ وند ۴ و ۴۴۰

nāiri-činan̊h: (بام)

wishing for a wife; wanting to have a wife. ناثیری چینَنگهٔ

زن خواستن ، گزینش همسر

آرزوی جفت دارشدن ، خواستن یک جفت یا همسر ، همسرگرائی

نرینه وند ۴ و ۴۴۰

nāiriθwana: [Avestan] ([Avestan] با [Avestan])
womanhood(Lit.) marriage, wedlock;
نائیری ثوَنَ
انــدریافــت زنانــگی، شوهر کردن ، زناشوئی [Avestan] ۳/۱ وند ۱۴و ۱۵.

nāirivant: [Avestan]. ([Avestan])
having a wife;
نائیری وَنْتْ
جفت دار ، زن‌دار ، شوهردار ، همسردار
a house with a wife. [Avestan] ... [Avestan] = یک خانه با یک زن ، (ادبی) برای مانند خانه‌ایکه درآن مردی با همسرش زندگی می‌کند . کماسه ۲/۱ وند ۳ و ۲. [Avestan]. نرینه ۴/۱ وند ۴ و ۴۷.

nāiri: [Avestan]. مادینه
a woman; the female of the human race.
نائیری
زن ، ماده ،
گونه مادینه تیرهٔ مردمان ، این واژه در گاتها با [Avestan] و [Avestan] برابر است .
[Avestan] ۱/۱یسنا ۳۵و۶. یسنا ۴۱و۲. [Avestan]. یشت ۱۱و۴. [Avestan].
۱/۳ یشت ۲۴ و ۳۰. [Avestan]. ۴/۳ وند ۲۰ و ۱۱. فرگرد ۱ و ۱.
[Avestan]. ۴/۳ یسنا ۵۴ و [Avestan]. ۶/۳ وند ۵ و ۲۷.
وند ۸ و ۱۲–۱۵. ۲۲. یسنا ۲۶ و ۷. یشت ۱۳ و ۱۴۳. [Avestan] ۶/۳ویسپرد ۱۶ و ۲.
a wife; a woman united to a man by marriage;
جفت ، همسر ، زنیکه با پیمان زناشوئی بامردی هموند شده است .

nāuiti: [Avestan] (وند ۷ و ۵۷)
probably fo
نائوئیتی
این واژه شاید برای [Avestan] باشد .
nose, odour.
[Avestan]. = بویائی – بووبینی . (دارمستتر)

naoma, nāmuma:

ninth, 9th,

نَئمَ، نامومَ

نهم. ۹ ام. ۱/۱ وند ۱۴ و ۹. یشت ۱ و ۷.

۱/۱. یشت ۱۴ و ۲۵. یشت ۱۹ و ۲. نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۲۸.

کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۱۱.

nāumaya:

nine times(adv.)

نائو مَیَ

نه گاه و نه بار. (بند)

وند ۸و۱۸ (وشرکارد)

یشت ۱۴ و ۳۳.

nāwn̊hā, nāwn̊han: (.۱)

the organ of breathing(Lit.); the nose.

نونگها، ناونگهن

ریشه از ... + ... = دم زدن. ... = بینی پس معنی واژه برابر

است با اندام دم زدن = بینی

۱/۳ خورده ۸و۲۶ = یشت ۲۲و۸. ۲۶.

۱/۵ (۱/۳) وند ۳ و ۱۴. وند ۹ و ۴۰. ۲/۳ خورده ۸و۲۶=

یشت ۲۲ و ۸. ۲۶.

nāwn̊haiΘya:

the Demon of Discontentment, and the adversary of Spenta Armiti.

ناونگهئیثیَ

انگیزاننده ناخرسندی و خوشنودی و همیستار خرسندی و فروتنی،

دیو ناخرسندی و همیستار ایزد سپندارند ـ ۱/۲ (۱/۱) وند ۱۹

و ۴۳ ۱/۲ وند ۱۰ و ۹.

nāfa: (.۱)

a relative; kin.

نافَ

بسته، خویشاوند، بستگی، ۴/۱ یشت ۱۳ و ۶۶.

2- lineage, offspring;

۲ ــ دودمان، تیره، فرزند، پشت، مانندها:

nāfaṅh:

the navel(Lit.); source; family, lineage; نافَنگهَ

ناف

سرچشمه، خانواده، دودمان، تیره، ۱/۱ یشت ۱۳ و ۸۷.

nāfya: کماسه

pertaining to the navel(Lit.); issued from an ancestor; offspring; kin. a relative; نافیَ

وابسته بناف، نافه

از یک تبارتیره‌داشتن، دودمان، تیره خویشاوند، بسته، خویش ۲/۱ یشت ۲۴ و ۳۷.

nāfyō-karšta: نافیوّ ـ کَرشتَ

(evil)done by one's kindred

انجام داده یکی از خویشاوندان

(بدی) فراهم کرده خویشاوندان. کماسه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۰.

nāfyō-tbiš: نافیوّ ـ تبیش

one who torments his own kindred.

آزارنده خویشاوندان،

کسیکه خویشاوندان خودش را میآزارد، ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۷.

nāméni: نامِنی

See: نگ:

nār̆šni:

expiating deeds.

نارْشنی

پاداش یا جبران کردن کردار، (میلز)

پاداش دادن کردارها، آدم‌کش و تباهکار (دارمستتر)

از (نه آن رشن‌ایزد) = مرگ ارزان. آفرینگان گاهانبار ۱۳. (دارمستتر)

nāvaya:

flowing, running, (Lit.)

ناوَیَ

روان شدن، دویدن

روان شدن و دویدن (مانند آب در جوی آب و رود). مادینه (ناودان و ناوآسیاب نیز از این واژه است) ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳۹. یشت ۱۶ و ۳.

مادینه ۱/۷ وند ۱۳ و ۳۸. وند ۱۵ و ۶.

مادینه ۱/۷ وند ۱۳ و ۳۸ وند ۱۵ و ۶.

مادینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۴. یشت ۱۳ و ۱۰.

مادینه ۲/۳ وند ۱۴ ۱۶ وند ۱۸ و ۷۴. مادینه یشت ۸ و ۲۴.

یشت ۱۱ و ۴.

nāšū:

(یسنا ۳۸ و ۵)

reaching (M.) they go (PeH);

ناشو

در فرهنگها معنی یکسان دیده نمی‌شود. میلز: رسیدن. گزارش پهلوی: می‌روند.

پورداود: آنها می‌برند.

ni:

(ساخته شده از واژه)

down; downward; into, backward;

نی

پائین، سوی پائین،

درون، سوی پشت، = روی، بالای، در بالای، = آگیندن = بخاک سپردن، درون کردن. وند ۳ و ۸. ۱۲. = بپائین گذاشتن وند ۷ و ۵۶.

= به پائین زدن وند ۱۸ و ۳۸. = بپائین بردن وند ۵ و ۸.

= [Avestan] = خانه‌سرا ، [Avestan] وند ۸ و ۱۱ ۰ = نشستن

2- implying"negation", no, not, deprived of E.i,
[Avestan] = to gladden. [Avestan] = to sadden

۲ — برای ناپایا کردن واژه‌ها در آغاز هر واژه برای: نه ، نیست‌وهم چنین دگرگون‌کردن چگونگی یک واژه برابر همستـار آن بکار میرود مانند: [Avestan] = خوشنـود بـودن [Avestan] = غمگین شدن و [Avestan] = تخم پاشیدن‌و [Avestan] = ازریشه کندن بکار میرود . [Avestan] . یسنا ۹ و ۱۷ ۰

3- small, inferior, of lower value;

۳ — کوچک ، خرد ، وپستر از ارزش بالا ، یا کمتر از بهای ارزنده ، مانند: [Avestan] .
معنی روشن :نه ، نیست ، پائین ، پست ، و دگرگون کننـده واژه خوب به بد .

niuruzda: ([Avestan]) [Avestan]
coarse, inderior coarsest.

نی ئوروزدَ

زبر ، درشت ، پائین‌تر زبرترین ،
مانند: [Avestan] . پائین‌تر از [Avestan] .
[Avestan] . ۷/۳ وند ۳ و ۱۹ ۰

[Avestan] . = [Avestan] = [Avestan] .

nixšta:

نیخْشتَ

behind;

پشت ، پشت‌سر ، [Avestan] . یشت ۱۰ و ۱۲۷ ۰

·niγninti: ([Avestan]) مادینه [Avestan] .
smiting; striking down;

نیغْنینْتی

زدن ، به پائین‌زدن ، کوبیدن ، [Avestan] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۳ ۰

niγne: [Avestan] .

(Niniveh) lights down or a lights(M.); smites(Dar.);

نیغْنِ

فرود آمدن ، پائین رفتن (میلز) کوبیدن (دارمستتر) [Avestan] . یسنا ۵۷ و ۲۹ ۰ یشت ۱۰ ۰۱۰۴ ۰

niɣrāire: [Avestan]

نیغرائیرِ
See: [Avestan] نگ:

nijaγništa: [Avestan] ([Avestan])

نیجَغنیشتَ
smiting the most; the best smiter;

بیشترین زننده
یا زننده بیشترین یا زننده‌ترین، کوبنده‌ترین، [Avestan] نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۷۰.

nijaθa: [Avestan] از ریشه [Avestan] کماسه

نی جَثَ
smiting; striking down;

زدن، فرو کوبیدن،
[Avestan] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۷۱.

niž: [Avestan]

نیژ
to sweep away(inpurities); to cleanse.

جارو کردن، روبیدن (پلیدی و اشغال). زدودن، پاک کردن،
[Avestan] ۳/۱ یشت ۸ و ۴۳. [Avestan]

niždaré,dairyāt: [Avestan]

نیژدَرِدَئیرِیَتَ
same as [Avestan] مانند

nižbairišta: [Avestan] [Avestan] نرینه

نیژبَئیریشتَ
driving away the most.

بیرون رانده‌ترین،
[Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۳۰.

nižbéréta: [Avestan] ([Avestan])

taken out;

نیژبِرِتَ

درآورده شده، پاک شده، پورداود: بدر بردن. برانداختن

. . . مادینه ۱/۱ وند ۶ و ۳۱ . ۳۷ . ۴۰.

. . وند ۸و ۳۷ . ۳۸ . . ۵/۱ وند ۸ و ۳۸.

nižbérēti:

taking out.

نیژبِرِتی

در آوردن، پاک کردن، پورداود: بدر بُردن

. . . ۳/۱ وند ۶ و ۳۲ و ۳۵ . ۳۸ . ۴۱.

nizanga:

the ankle.

نیزَنگ

مچپا، ۲/۲ یشت ۵ و ۶۴.

nind:

to treat with contempt, to laugh out.

نینْد

به‌خواری رفتارکردن، کسی‌را ریشخندکردن، بازیچه‌گرفتن، مانند:

ریشخندکننده، یا بازیچه‌گیرنده.

nitéma:

lowest, of the smallest size, of low value.

نیتِمَ

پائین‌ترین، کوچکترین، بی‌ارزش‌ترین، کم‌بهاترین، . مادینه ۱/۱ یسنا ۱۰

و ۶ . . نرینه ۲/۱ وند ۷ و ۴۱ . ۴۳ .

. نرینه ۲/۱ وند ۹ و ۳۸ . . .

. کماسه ۲/۳ وند ۱۶ و ۶ . . ۶/۳ یشت

۲۳ . نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۳۸ . ۳۰ . . ۲/۳ وند ۱۴ و ۱۴ .

. . نرینه ۲/۳ یشت ۱۵ و ۵۳ .

niθaxtar: نرینه

one who curbs or keeps in check (as a horse);

کسیکه با هویزه‌نگاهمیدارد، نگاهدارنده با زنجیر یا هویزه (مانندنگهداشتن‌اسب). جلو—
گیرنده ۱/۱ یسنا ۱۱ و ۲.

nidāra:

one who hold up or supports

نیدارِ

بلند نگاهداشتن یا نگاهداشتن

(اسب را نگاهداشتن) ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۰.

niδayaeya:

نیذَیَئِتَ

See: نگ:

See: نگ:

niδayeinte:

putting off; laying aside.

نی ذَیِ ئینْتِ

درنگیدن = به دیرانداختن،

بکناری نهادن، واهلیدن، ۳/۱ وند ۶ و ۲۷.

niδāta:

put down; established.

نیذائَیتی

خواباندن یا پس‌انداز کردن،

استوار و پابرجا کردن کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۴. کماسه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳۸. ۷/۱ وند ۷ و ۴۵. ۴۶. ۴۹.

2- attached, connected.

پیوسته، پیوندشده، پیوسته،

کماسه ۱/۲ وند ۲ و ۲۹. ۳۷.

3- nature. demeanour

۳ — سرشت و خوی، رفتار و روش، نهاد،

ill-natured = بدنهاد =

4- abundance, plenty; prosperity.

۴ ـ فراوانی ، انبوهی ، خوشبختی ، نیک‌انجامی ، ۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۶.

5- abundant, stored up, plentiful, prosperous.

فراوان ، انبار شده ، بسیار ، خوشبخت ، نیک انجام ، مانند :

ni zãtõ-pitu:

stores of food

نیذاتُو ـ پیتو

انبارهای خوراک

a kingdom with stores of food

پادشاهی با انبارهای خوراکی ، کماسه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۷.

ni ãtõ-barézišta:

نیذاتُو ـ بَرزیشْتَ

high-roofed; high above the ground work. (Dar)

با والادبلند ، بام بلند ، بالای زمینه بلند ، بالای شالوده بلند ، کماسه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۰ . ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۰.

niδãsnaiΘiš:

نیذاسْنَ ئیثیش

(the religion)which lays the arms aside.

بکنار گذارنده جنگ‌افزار (دین که کنارنهنده جنگ‌افزار است براستی آشتی‌آور است ، دین زرتشتی)

e.g. which removes strifeand dicord.

که ستیزه و ناسازگاری را از میان برمیدارد . ... مادینه ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۹.

nipašnaka:

clapping (Dar.)

نی پَشْنَکَ

کف‌زدن ، بر هم زدن ، (دارمستتر)

[illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۹۵ .

nipāiti: [illegible] مادینه

protection, preservation.

نی پائیتی

نگهداری ، پشتیبانی

[illegible] یسنا ۵۸ و ۴/۱ [illegible] ۴/۱

یسنا ۵۱ و ۱۱ . یشت ۵ و ۶ . [illegible] (وسترگارد) . یشت ۲۴ و ۴۳ .

[illegible] (یسنا ۴۹ و ۱۰) ([illegible]) گاسه ۷/۱ . (۲/۱)

nipw̃nhe:

نی پاونگهِ

in thy protection(Har. & M.); thou protectest (Dar.);

(درنگهداری آنها در پشتیبانی آنها) هارلز و میلز . تو نگهداری‌توپشتیبانی (دارمستتر)

پورداود : پائیدن ، نگهداشتن

nipātar: [illegible] نرینه ([illegible])

a protector, a preserver.

نی پاتَر

پشتیبان ، نگهدارنده ، نگهبان ،

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۵۴ . ۸۰ . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۴ و ۵۷ .

[illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۸۹ . یشت ۲۴ و ۱۴ . [illegible]

۲/۲ یشت ۱۴ و ۵۵ . [illegible] ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۸ .

nifrāvayente: [illegible]

See: [illegible] نگ :

نیفراوَینتی

nibérēθi: [illegible] ([illegible])

secret. or modest, bumble.

نیبِرِثی

پنهان ، راز ، با شرم ، فروتن

[illegible] یشت ۱۷ و ۱۴ .

némata-nimata: نِمَتَ‌نیمَتَ

hay, نمد ،

2- wodllen stuff; felt. چیز پشمی ، نمد ،

۱/۱ وند ۹ و ۴۶. ۲/۳ وند ۳ و ۳۵. ۶/۱ وند ۵ و ۳۸.

nimatō-aiwi-varana: نیمَتُوآئیوی وَرَنَ

a thatched roof; the wattlings of a hut.

والاد (سقف) پوشیده شده. کلبه چیری یاخانه از ترکه و جگن ساخته شده ، ۷/۱۴ وند ۸ و ۱.

nimraoka: نیم رَئُکَ

a torrent of water; a channel of water(sp.); a canal, a cavern(Dar.);

تندآب ، روگاه آب (اشپیکل)

آبرو ، کانال ، غار بزرگ (دارمستتر) ۲/۳ یشت ۸ و ۴۶.

nira: نیرَ کماسه

(meaning unsettled) water; setting of the sun(har.); path(sp.)

در فرهنگها معنی یکسانی ندارد.

آب ، فرونشستن خورشید (هارلز). راه و جاده (اشپیکل) ۵/۱ یشت ۸ و ۳۸.

nivaxta: نیوَخْتَ = مانند . کماسه

fate, decree,

سرنوشت ، بخت ، پذیرش‌نامه ، فرمان

۱/۳۰ یشت ۲۴ و ۳۸.

. (یشت ۱۴ و ۵۷) (دارمستتر) ریشه . =

نیوَنْدات nivandāt: he shall obtain-win.

پیدا کردن ،او بدست خواهد آورد ، او خواهد برد (پادباخت)

. ( )

نیوَیَکَ nivayaka:

running(Dar.)

رونده ، روان ، (دارمستتر)

. ۱/۳ یشت ۵ و ۹۵ .

. ( )

نیوَوَئیتی navavaiti:

worthy of respect(rt. to revere); yothful(Har.)

شایستهٔ بزرگداشت (از ریشه = کرنش کردن ، بزرگداشتن) . جوان (هارلز)

distinguishing good from bad(Dar.);

جدا کردن یا برجسته کردن خوب از بد (دار مستتر) : خوب و بد را از هم شناختن .

holding a stick(Ruck.);

چوبدست برداشتن ، نیواره

ماد ینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰ .

نیوَشْتَکُو - سْرو nivaštakō-srva: .

(a ram) with twisted horns;

شاخ برگشته ، شاخ پیچیده ،

= پائین = down =گشته _ گردیده = turned پس واژه

= شاخ پائین گردیده یا پیچیده

.نرینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۳ = فوچ شاخ بپائین گردیده .

نی واثیتی nivāiti: . (با شماره ۱)

rivalry, stife; parting(M.); decision(Dar.);

هم چشمی ، همستاری ، ستیزه ، روانه شدن ، جدائی . (میلز) : رای خواست (دارمستتر) :

، ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶ .

از ( ) (باشماره ۲۰)

nivāiti:　　　　نی واثیتی

smiting down, defeating;　　　　به پائین زدن ، شکستن ، خرد کردن ،

nivāzāna:　　　　= نوازان

enticing, charming(Lit.); caressing;　　　　نی‌وازان

ریشه [illegible] = نوازیدن =　　　　اغواکردن ، فریب‌دادن ، فریبنده (ادبی) .

نواختن ، نوازیدن . (، وسترگارد) ۱/۳ ، یشت ۵ و ۱۲۷ .

nivika:

name of an evil person, whose descendant were　　　　نی‌وی کَ

slain by Kereshaspa, the noted Iranian hero.

نام یک کس بد که تخمه و فرزندان او بدست گرشاسب دلاورنامی ایران کشته شدند .

. ۶/۱ یشت ۱۹ و ۴۱ .

nivōiriete:

See: ( )　نگ :　　　　نی وَوْ ئیری اِتِ

nisaya:

a city between Merw and Bactria.　　　　نی سَیَ

نسا ، شهری بوده است میان مرو و بلخ .

The city situated in the valley of the Murgab (J. Ha.). there have been three other cities of the same name; the one in Fars, the other in Kirman, and the third, the most celebrated, to the West of Merv.

این شهردردره مرغاب جای گرفته است . (یوستی و هارلز) . سه شهر باین نام درایران بوده یکی در فارس و دیگری در کرمان و سومی که شناخته‌ترین آنها است در مرو بوده است .

[illegible] ۲/۱ وند ۷/۱.

nisirinuyāt [illegible].
نی سیری نویاث
See: [illegible] نگ:

nista: [illegible]. (گلدنر [illegible])
not
نیشتَ
[illegible] = [illegible] مانند: [illegible]. [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۸و۱۶، ۲۴.
([illegible]. ۲/۳).
destroyed; extinct(past partic.); نیست‌کننده نیست ـ دیو
or, destroy ye. نابود شده، دنباله‌دادن،
or a destroyer; یا نابود کن‌شما، یا نابودکننده و ویرانگر

nistūiti ([illegible]) مادینه [illegible].
eulogy; humble praise.
نیشتوئیتی
ستایش، نیایش با فروتنی و زاری،
[illegible]. ۱/۱ یشت ۱۴ و ۴۲.

nispā: ([illegible]) نرینه [illegible].
he that hurls down;
نیشپا
آنرا او بپائین پرتاب میکند (پائین پرت‌کردن)
[illegible].۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵.

nisma: [illegible] = ([illegible] + [illegible]) از ریشه [illegible].
depth;
نیشمَ
ژرف، [illegible] ۶/۱ وند ۹ و ۶، ۷، ۹.

nisrita: [illegible].
نیشریتَ
See: [illegible]. نگ:

nišasta:
نی شَستَ
See: نگ:

nišāδayat:
نی شَذَیَتْ
See: نگ:

nišhδaiti:
نیش هٔ ذَئیتی
See: نگ:

nišańhasti:
نیشَنگْهَستی
See: نگ:

ništāta:
نیشْتاتَ
See: نگ:

nišåsya:
نی شانْسْیَ
make me sit, make room for me(Dar.); things which are to be sought an gaind by me(M.);
مرابنشان ،خانه‌ئی برای من بساز (دارمستتر) . چیزهائیکه من جستجوکرده‌وبدست آورده‌ام (میلز) . یسنا ۵۰ و ۲ .
پورداود :جای دادن، نشیمن دادن .

niž,niš:
نیژ، نیش
a prefix implying out of, forth from
این واژه پیشوند است . بیرون ، از و جلو ، از به بکار می‌رود . مانند:
بیرون بردن ، جبران کردن ، در آوردن وند ۷ و ۲۴ . یشت ۱۸ و ۲۱ و ۲۷ . یسنا ۴۴ و ۱۳ .
2- outside, outward.
بسوی جلو و بیرون ، کنار ،

nišąnharéti: ( ) ( )

نی شَنگهَرِتی

to protect, to shelter, to nourish.

نگهداشتن ، پناه دادن ، خوراک دادن

۴/۳ یسنا ۷۱ و ۱۱. یشت ۵ و ۶.

۴/۳ یسنا ۵۸ و ۲.

ništāta,ništayeiti:

نیشتاتَ، نیشتَیِئیتی

See: نگ:

ništara: ( )

نیشتَرَ

outer(Lit.); out side;

بیرونی . بیرون

۲/۱۶ وند ۹ و ۱۲. (مانند)

(با)

ništara-naema:

نیشتَرَ نَئِمَ

outside

بیرون ،

۵/۱ وند ۱۷ و ۷. یسنا ۵۷ و ۲۱.

ništarétō-spaya ( )

نیشتَرِتُوْ سْپَیَ

spotless, clean, (sp. & J.); (a house) with well-laid, foundations(Dar.); with good carpets spread out(Har.);

بی‌لکه ، پاک، (اشپیگل ، یوستی) .(یک خانه) با پایه و پی‌های‌خوب‌نهاده‌شده (دارمستتر) باگستراک (عالی) های‌خوب‌پهن‌وگسترده‌شده (هارلز)

کماسه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۰. ... کماسه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۰.

nišhaurvaiti:

نیشْ‌آئوروَئیتی

See: نگ :

nišharétar:

نرینه

نیشهَرِتَرْ

a protector, a preserver

پشتیبان ، نگهدارنده ،

۱/۱ یشت ۱۰ و ۵۴ . ۸۰ . مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴ . ۲/۲ یشت ۱۴ و ۴۵ . ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۸ .

nī:

نی

to lead, to guid, to carry, to bring.

رهبری کردن ،

راهنمائی کردن ، بردن ، آوردن ، ۳/۱ وند ۵ و ۸ . ۹ . ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۲۰ . برای آینده ریشه‌سازی می‌شود .

ava-nī:

آ وَ نی

to bring down

پائین آوردن . ۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۴ .

upa-nī:

ئوپَ‌نی

to bring.

آوردن ۱/۱ یشت ۹ و ۱۸ .

para-nī:

پَرَ نی

to take or carry away.

گرفتن ، ربودن ، ... ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴۴ .

nī-dyātąm:

See: نگ: نی دیاتانْم

nire:

See: نگ: نی رِ

nid:

to rise, to get up. نید

برخاستن ، بپابرخواستن ،

fra-nid:

to rise(from sleep); to leave the place of sleep. فرَنید

برخاستن (ازخواب) ، جای خوابراواهشتن .

نرینه ۱/۱ یشت ۲۱ و ۱۳.

= بیدار شدن یابرخواستن (از خواب) وندیداد ۱۸ و ۴۹.

nūra, nura:

now, not withstanding نورَ

کنون ، اکنون ، بااینکه ، با بودن‌اینکه ،

۲/۱ یشت ۵ و ۵۰. یشت ۱۹ و ۷۷. ۲/۱ یشت ۵ و ۶۳. یشت ۱۴ و ۵۴. ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۷. ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۶. مادینه ۲/۱ یشت ۸ و ۱۵. یشت ۱۳ و ۵۴.

nurtu:

worms(J.); poisonous herbs(Maus.) نورْتو

کرم (یوستی) ، گیاه‌زهری (هوگ)

۲/۱ وند ۱ و ۷.

nū̃:
now, at the present time,
نو
اکنون ، کنون
وند ۲ و ۳۱. ۳۲ وند ۵۳ و ۵۵. یسنا ۲۹ و ۱۱. یسنا ۶۰ و ۲. ، یسنا ۵۱ و ۱.

nūra:
نورَ
See: نگ :

néma:
نِمَ
See: نگ :

nemax̄aitīš:
نِمَخـوَئیتیش
See: نگ :

némax̄yāmahi;
نِمَخـْویامَهی
we bow down our heads; we direct our prayers (to thee).
ما سر خود را بپائین خم کنیم ، ما برپاکنیم نمازمان را (بتو.بشما)
یسنا ۱۳ و ۵. یسنا ۲۸ و ۴ ۱/ وند ۲۰ و ۵.

nama, némanh:
نَمَ،نِمَنگهْ
کماسه
homage, bowing, salutation; obeisance.
نماز ،
کرنش، خم شدن بزرگداشت کردن ، درود ، فروتنی ، ستایش ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۸. یسنا ۹ و ۳. یسنا ۱۰ و ۲۲. یشت ۱۱ و ۱. یشت ۱۴ و ۲۱.
homage to you O sacred gath. = کرنش و بزرگداشت بتوای گاتاهای ورجاوند.
یسنا ۲۸ و ۰. یسنا ۴۳ و ۰. یسنا ۴۷ و ۰. یسنا ۵۱ و ۰. یسنا ۵۳ و ۰.

وند ۲۱ و ۱۰. یسنا ۵ و ۸۰ ۷۰. ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۱۰.
۱/۱ یشت ۱ و ۲۱ . ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱۰. وند ۲ و ۱۰ و
۱۸ ۱۴۰. یشت ۱۰ و ۱۱۸ یشت ۱۳ و ۵۰. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۰.
۳/۱ یسنا ۱۲ و ۳۰. یسنا ۲۸ و ۱۰. یسنا ۳۴ و ۳۰. یسنا ۳۶ و ۲۰. یسنا
۵۰ و ۶۰ ۸۰. یسنا ۵۱ و ۵۰ ۲۰. ۴/۱ یسنا ۵۸ و ۲ و ۳۰.
۶/۱ یسنا ۴۳ و ۹۰. یسنا ۴۴ و ۱۰. یسنا ۴۰ و ۸۰. ۷/۱ یسنا ۵۸ و ۳۰.

2- bounden duty, moral obligation. دربند پیمان و کاربایسته.

پیمان مینوی ۲/۱ وند ۴ و ۱۰. ۶/۱ وند ۴ و ۱ و مانند:

کماسه

némanhana: نِمَنگهَنَ

obedience modesty, humility;

فرمانبرداری، شرم و فروتنی، پورداود: نمازگزار

۳/۱ وند ۴ و ۴۵.

némanhvant: نِمَنگهْ وَنْتْ

(a prson) to whom a moral obligation or a bounden duty is to be performed; نمازگزار،

کسیکه فرمانهای دینی و مینوی وابسته را انجام میدهد . نرینه

2- hamble, pertaining to prayers(Fr. homage) وند ۱۴ و

فروتنی، وابسته به نیایش (از ریشه و کرنش کردن).

offerings of worship ستایش خود را پیش کش میکند =

مادینه ۱/۱۳ یسنا ۳۳ و ۷۰.

némétka: () . نِمِتْکَ

same as . مانند

néméðka: کماسه () .

نِمذَکَ
نمدار

a species of green wood from which moistureooze out and which is unfit for putting on fire.

یک جور چوب سبزیکه نمدار و گل ولایه‌دار باشد ناشایسته برای گذاشتن روی آتش است .

(نمدار) . ۱/۱ یشت ۱۴ و ۵۵ .

némõi :

نِمُوئی

See: نگ :

némõ-bara:

نِمُوبَرَ

(بار .)

one who has to discarge a moral obligation or abounden duty.

(نمازبر) .کسیکه‌پیمان مینوی یاکاربایستگی‌راانجام میدهد . ۶/۱ وند ۴ و ۱ .

némõ-vañhu;

نِمُو وَنگهو

نرینه

name of an illustrious personage;

(نماز — خوب) — نام کس نامور ،

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹ .

nemo-vanta:

نِمُو وَنتا

(با)

a litter of straw, hay, a basket, a mat. ، یک تخت‌روان‌ازنی‌وبوریا

یونجه ، گیاه خشک ، زنبیل ، بوریا ، ۷/۳ وند ۱۵ و ۴۳ .

nérêfsãstãt

نِرِفسانستات

مادینه

the waning(of the mon).

رنگ پریدگی (ماه که رنگش می‌پرد) پورداود : کاهش

در برابر کم‌کم‌بزرگ‌شدن (ماه)

۱/۳ یشت ۷ و ۲ . نیایش ۳ و ۴ .

(با .)

néré-bérézanh: نِرِ بِرِزَنگْهْ

a man's full height; مرد بلند بالا ، مرد بلنداندام ،

۲/۱ وند ۶ و ۲۷ .

نِرِش ، نِرِبْیَسْچا ، نِرِبیو ، نِرِبْیَ ، نِرِش

nérés̆, nérébyasča̅, nérébyo̅, nérébya, nérés̆:

See: این پنج واژه همه مانند

nérémyazdana: نربنه

name of an illustrious personage. نِرِمْ یَزْدَنَ

نام کس نامور . ۶/۱۴ یشت ۱۳ و ۱۱۰ .

no̅it: از ریشه + .

not, no. (adv.). نُوئیت

نه ، نیست ، (بند) وندوا ۲۰۱ . وند ۲ و ۸۰۵ .

وند ۳ و ۲۱ . ۲۴ و ۲۸ . وبیشتر وندیداد . یسنا ۹ و ۲۴ . یسنا ۱۹ و ۱۵ . یسنا ۴۳ و ۱۲ . یشت ۵ و ۶۵ . یشت ۱۹ و ۵ .

(با)

nå̅ma azba̅iti: نانْمَ ـ آزباثیتی

invoking the name; بنام خواستن ،

۱/۱ یشت ۱۴ و ۴۲ .

nå̅man: = نام . کماسه

to know; نانْمَن

ساختمان‌واژه (+) از ریشه = شناختن ، دانستن

[illegible] ۱/۱ وند ۷ و ۱۶. وند ۱۸ و ۱۵. وند ۱۹ و ۲۹. یشت ۱۳ و ۷.
۱۲. یشت ۱۵ و ۴۳. ۴۸. [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۲. ۴. ۶. ۷. یشت ۱ و ۵. یشت
۸ و ۲. یشت ۱۰ و ۸۸. یشت ۱۹ و ۵۶. [illegible] زیر نام خودش. ۳/۱ یسنا ۵ و ۳.
یسنا ۳۷ و ۳. [illegible] ۱/۳ یشت ۴ و ۷. [illegible] ۱/۳- یشت ۱۰ و ۱۱. ۱۶. ۱۹.
[illegible] ۲/۳ یشت ۱۵ و ۴۹. [illegible]

by their own names

بدستاویز نام خودشان

[illegible]

۳/۳ یسنا ۱۵ و ۲. یسنا ۵۱ و ۲۲. [illegible] ۶/۳ یسنا ۳۶ و ۳ مانندها:

2- glory, fame, renown.

شکوه، آوازه، ناموری، و مانند: [illegible]

[illegible]

nāmišta:

نانمیشتَ

most glorious, famous.

نامی‌ترین، باشکوه‌ترین‌نامور،

[illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۳۶ و ۲.

[illegible]

nāmō-xšaθra:

نانمُو - خشَثرَ

managing the affairs of the Kingdom with glory.

پادشاهی باشکوه، انجام دادن کارهای پادشاهی باشکوه [illegible]

نرینه ۱/۱ و یشت ۱ و ۱۳. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳.

nāmya: [illegible]

نانمیَ

bending, stooping down

خمش، خم شدن، سرفرود آوردن، (تعظیم)

و مانند: [illegible]

nāvāsu: [illegible]

نانم‌یانسو

(Hamd)with bending sprouts;

(هوم) با شاخه خمیده. (هوم)

نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶.

nåsat:

نانْسَتْ

same as ... مانند پورداود : پذیرفتن

nåsvanh: ... از ...

one who reaches to or obtains نانْش وَنْگْهْ

بدست آورنده، به... رسنده

کسیکه بچیزی میرسد یا بدست میآورد. ... نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۳.

nmān:

to wait, to stay. نْمانْ

شکیبیدن، بجا ماندن، دریکجاماندن،

... = مانـن = to remain ... شکیبیدن، بجا ماندن.

... باش برای من = stay for me ۲/۱ یشت ۱۶و۲.

... ساخته از (...) از ریشه ...

nmāna:

نْمانَ

a house, a residence, and a bode, خانه، خانمان،

جایگاه، پایگاه، آسایشگاه، جای آرمیدن یک خانوار، جای زیست، سرا، ...

۱/۱ وند ۱۴ و ۴۳. یسنا ۵۷ و ۱۰ و ۲۱. یشت ۵و۱۰۱. یشت۱۷و۶. ...

۲/۱ وند ۳ و ۲. وند ۵ و ۴۱–۴۳. یسنا ۱۰ و ۱. یسنا ۶۰ و ۷. یشت ۵ و ۶۵. یشت۱۴

و ۴۱. ... ۳/۱(۵/۱) وند ۱۰ و ۵. ۶. ۹. ۱۰. ۱۳. ۱۴. وند۱۶

و۲. ... ۴/۱یسنا۵۲و۲. یشت۱۰و۲۸. یشت۱۵و۱ ...

۵/۱ وند ۱۱ و۱۰. ۱۳. ... ۵/۱ یسنا ۱۰ و ۷.

... یسنا ۲۳ و ۳. یسنا ۵۷ و ۱۴. یشت ۱۳ و۱۵۷

... ۶/۱وند ۶ و ۴۳ وند ۷ و ۱۵. ۴۱. ۴۲. یشت ۶ و ۹. ۱۰. ۱۳.

۱۴۰ ویسپرد ۳ و ۲۰ ویسپرد ۱۱ و ۱۳۰ ۶/۱ (۷/۱) وند ۳ و ۳ وند
۵ و ۳۹۰ ۷/۱ وند ۳ و ۳۲۰ وند ۵ و ۱۰۰ یسنا ۹ و ۲۸۰ یسنا ۶۲ و ۳۰ ویسپرد
۱۲ و ۵۰ یشت ۱۳ و ۱۰۷۰ ۷/۱ یسنا ۵۷ و ۱۴۰
۲/۳ وند ۲ و ۲۶۰ ۳۴۰ ۲/۳ (۷/۳) وند ۵ و ۳۹ ۲/۳ وند
۹ و ۳۲ وند ۱۱ و ۲۰ ۱۵ و ۴۵۰ یسنا ۵۷ و ۳۵۰ ۶/۳ وند ۵ و
۴۰۰ وند ۹ و ۳۹۰ ۴۰۰ ۶/۳ وند ۱۳ و ۴۹۰ یشت ۱۰ و ۱۸۰
۶/۳ یسنا ۸ و ۶۰ یسنا ۲۳ و ۱۰ یشت ۱۳ و ۱۵۰ ۷/۳ وند ۲ و ۲۳۰
۷/۳ یسنا ۶۲ و ۱۰ یشت ۱۰ و ۹۱۰

namā nañhan:
نَمانَنْگهَن
fit por the house; (those) who have conquered or founded the house(Dar.);
شایسته برای‌خانه،
کسانیکه خانه‌ایرا پایه‌گذاری کرده (ساخته) یا گشوده‌اند (دارمستتر)
نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۱۰

nmānavant:
نمانَ وَنْتْ
belonging to the house and family; house hold.
خانه‌دار، وابسته به خانه و خانواده. مادینه ۱/۱ نیایش ۵ و ۵۰

nmānō-irič نرینه (با)
نمانُو ئیریچ
making the house deslate.
ویرانگر خانه،
نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۷۵۰

(با)
nmānō-paiti:
نمانُو پَئیتی

the master of the house. بزرگ خانه ــ خانه‌خدا ، دارندهٔ خانه ،

[illegible] کدبانوی‌خانه=

the mistress of the house.

= [illegible] ۱/۱ وند ۱۲ و ۷ . یشت ۱۷ و ۱۰ .

یشت ۱۰ و ۱۸ . [illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۴۱ . وند ۹ و ۳۷ . وند ۱۳ و ۲۰ .

[illegible] مادینه ۲/۱ وند ۷ و ۴۲ . وند ۹ و ۳۸ . [illegible]

۴/۱ یسنا ۵۲ و ۲ . یشت ۱۰ . ۱۷ . یشت ۱۵ و ۱ . [illegible] ۶/۱ وند

۱۰ و ۵ . ۶ . ۹ . ۱۰ . ۱۳ . ۱۴ . [illegible] ۷/۱ وند ۱۸ و ۱۹ . یسنا ۹ و ۲۷ .

nmānō-paθnī: نمانُوْ پَثْ نی

[illegible]

the mistressof the house. کدبانوی خانه ، بانوی‌خانه ،

از آمیخته ([illegible]) ساخته‌شده وند ۷ و ۴۲ . [illegible]

۱/۱ وند ۱۲ . ۷ . [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۳ نیایش ۴ و ۸ .

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۷ . نیایش ۴ و ۸ .

۶/۱ هرم‌یشت ۱۷ .

nmānya: نمانْ یَ

[illegible]

belonging to the house; of the house;

وابسته به خانه

از خانه ــ خانگی ، [illegible] . نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ . [illegible] .

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ . [illegible] ، ای مهر

تو سرور خانه باش . نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۵ .

O Mithra, thou master of the house;

[illegible] ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵ . [illegible]

مادینه ۲/۳ یسنا ۲۶ و ۱ . یشت ۱۳ و ۲۱ .

2- affairs connected with the duty of the master of the house. ۲ ــ کارهای وابسته بخانه خدای . وابسته به خانه خدائی ،

3- the guardian angle of the house or family; Nmanya.

نیروی نگهبان خانمان و خانواده (نمانیا) ۲/۱ یسنا ۲ و ۷. نیایش ۵ و ۶. ۴/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳و ۹ نیایش ۵ و ۱. ۶/۱ ۶نیایش۵ و۶.

nmãnyāiti:

نمانیائیتی

(Ushahina)which works with, or which has its collaborateur Nmnya. or: which abides in the house.

در خانه ماندن، نشیننده درخانه

گاه شبانه. اوشهینه در کارهای خانه به همیاری نمانیا میآید. (از)

which gives light with in the house, or while it abides(M.LLs.).

آنچه نمانه روشنائی میدهد.

یا هنگامیکه در خانه‌حامیگیرد.

ntāidiuru:

نیائیدا ثورو

one who throws or fall down the trees.

درخت افکن. یشت ۱۹و۴۲

nyãwnč:

نیاونچ

a deposit of filth, dirt, on the surface of the earth during the extreme cold of water; flood rt. to go down, to fall to the bottom.

ته‌نشسته،

گل و لای ته نشسته پس از گذر تند آب. آب نشست (از ریشه)

= پائین رفتن است) به ته افتادن، به ته انداختن.

وند ۵ و ۱۲ و ۱۳ و وند ۸و ۹. ۱۰.

nyãwnča:

نیاونچ

one who throws or smites down, a destroyer;

کسیکه می‌اندازد یا می‌افکند، افکننده، ویرانگر ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۶.

2- desabled; being destroyed; fall down;

۲ ــ نابود شده، ویران شده، افکنده، فروریخته، . ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶ .

nyāka: نرینه

a paternal grandfather; a maternal grandfather. نیاکَ

۱ ــ نیا، پدر بزرگ نیای پدری یا مادری

2- to bend down, to stoop, orig.
(a person)bent down(through old age).

۲ ــ خم شدن، سر فرود آوردن، ازبن و پایهٔ
به معنی سرفرود آوردن و بزرگداشتن(به پیرمرد یا از خودبزرگتران) . نرینه ۱/۱ وند ۱۲ و ۹. ، مادینه ۱/۱ وند ۱۲ و ۹. . نرینه ۱/۲ وند ۱۲ و ۹. ، مادینه ۲/۱ وند ۱۲ و ۹.

nyāzata:
See: نگ :
نیازَتَ = نیاز

nyāzayén:
See: نگ :
نیازَیِن

nyāpa:
(water)flowing down; flowing down to stream; نیاپَ
بپائین ریختن (مانند آب) روان شدن‌رود .

2- (a cloud) floating down;

بپائین‌شناورشدن (مانندابر) . ، ۲/۱وند۶و۴۰ .
کماسه ۱/۱ وند ۲۱ و ۲.

nyuruzda:
See: نگ :
نیوروزدَ

P = 𐬞 = پ

paiti: [illegible] ([illegible]) (نرینه)

a master, lord, an owner, a leader. پَئیتی

بد مانند: موبد ارتشبد دهبد

هیربد. دارنده، خدا، میر، رهبر، بزرگ، سرور، سالار، استاد، آموزگار،

[illegible] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۹. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۸۰. [illegible] ۱/۲ یسنا ۲ و ۱۶. [illegible] ۱/۴ یسنا ۴۰ و ۱۱. [illegible] ۱/۸ یسنا ۱۶ و ۱۰. [illegible] ۱/۸ یسنا ۹ و ۲۷.

a military commander مانندهای: [illegible] = سپهبد = [illegible]

[illegible]

۲ــ شوهر. [illegible] ۱/۴ یسنا ۵۳ و ۴. [illegible] ۱/۴ یشت ۱۷ و ۵۸. و دیگر ساخته‌ها از [illegible] مانند [illegible]. [illegible].

2- a husband;

paiti: (با شماره ۲) [illegible]

every, each; پَئیتی

هر، (همه)، هر یک، هر کدام،

[illegible] ۳/۶ وند ۸ و ۸۵. [illegible] مادینه ۳/۶ وند ۸ و ۸۶.

paiti: (با شماره ۳) [illegible]

prefix., back, again, against, پَئیتی

پیشوندایست به معنی :

پشت ، پس ، باز ، دوباره ، در برابر ، در روبرو ، ([illegible]) . [illegible] ،
وند۲و۳ ۰۵۰ [illegible] . وند۲و۹ ۰۱۷۰۱۳۰ [illegible] و وند۴
و ۴۹ . [illegible] . وند ۲۰ و ۳ ۶۰ . [illegible] . وند ۹ و ۵۲ .

2- by, near, towards, ۲ ــ بانگیزه ، با ، نزدیک ، بسوی ، بسوی ،
[illegible] وند ۱۸ و ۲۲ ۰۲۶ . [illegible] . وند ۸ و ۴۱ .

3- equally, uniformly. ۳ ــ بگونه برابر ، یک‌جوری ، یک نواختی ،
([illegible]) . [illegible] یسنا ۳۸ و
۵ . [illegible] . وند
۱۹ و ۶ و ۸ . [illegible] . یشت ۱۰ و
۳۲ . [illegible] = [illegible] یشت۱۴و۲۸ ۰۳۰ و۳۲ . [illegible]
[illegible] . وند ۱۴ و ۱۱ . [illegible] یسنا ۱ و ۹ . [illegible]
[illegible] . وند ۳ و ۱۴ .

4- on, upon.

۴ ــ روی ، بالای ، ([illegible]) . [illegible]
[illegible] وند ۳و ۲ . [illegible] وند ۱۳ و ۴۹ . وند
۱۹ و ۲۱ . [illegible] . وند ۵ و ۴ ۰۷ . وند ۷ و ۵۶ . وند۸
و ۳۴ . [illegible] . وند۷و۲۴و۲۷ . وند۹و۴۱ . [illegible] . وند
۶ و ۵۱ . [illegible] . وند۶ و
۴۵ .

5- towards, for. ۵ ــ درروال ، بسوی ، برای ، به ،
[illegible] . وند۶و۱۶و۱۷ . [illegible] .
وند۴و۲۰ ۰۲۴ ۰۲۸ ۰۳۲ ۰۳۵ ۰۳۸ ۰۴۱ . [illegible]
[illegible] . وند ۵ و ۴۴ . وند ۶و ۵ ۰ ۹ ۰ ۱۹ ۰ ۴۸ .

6- near, opposite to, towards.

۶ ــ نزدیک ، روبرو ، بسوی [illegible] . وند۹و ۵۶وند

[illegible] ۰ ۱۸و۱۴و۱۰و۲ وند ۰ [illegible] ، [illegible] ۰ [illegible] ۰۵۵ و ۱۳
= [illegible] + [illegible] ۰۴۸ ۰۴۵ ۰۴۲ ۰۳۹ و ۳۶ ۰۳۳ و ۳۰ و ۱۸ وند [illegible]
پیمودن ۰

7- face to face, near, infront of. to measure

۷ – رودررو ، روبرو ، نزدیک ، ازجلو ، بجلو ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ۰
وند ۵و ۲۷ ۰ [illegible] ۰ [illegible] ، [illegible] ۰ وند ۱۷ و ۹ و ۱۰ [illegible]
[illegible] ۰ وند۷و۴۲ ۰

8- for, in exchange of, in return of

۸ – برای ، بجای یا در برابر ، دربرگشت [illegible] ۰ [illegible] وند ۲۲ و ۰۳ ۰۴ ۰
۱۰ و ۱۱ ۰ ۱۶ ۰ ۱۷ ۰ [illegible] ، وند
۹ و ۳۷ [illegible] ، وند ۹ و ۳۷ ۰

9- from

۹ ۰ از

[illegible] ۰ =از همه را ۰ وند ۱۳ و ۱ و ۲ ۰ ۵ ۰ ۶ ۰

10- into

۱۰ – درون ۰

[illegible]
[illegible] وند ۴ و ۴۵ ۰ [illegible]
وند ۴و۴۵ ۰وند ۱۳و۵۱ ۰

11- according to, after.

۱۱– برابربا ، پس‌از ۰

[illegible] ، وند و ۴۳ ۰ [illegible] یسنا ۳۰ و ۲ ۰
یسنا ۳۳ و ۱۱ ۰ [illegible] یشت ۳ و ۴ ۰

paiti-aoxta: [illegible]

پَئیتی ـ آ اُخْتَ

See: [illegible] ۰ نگ :

کماسه ([illegible] ۰) ، [illegible]

paiti-ajāθra:

پَئیتی ـ آجانْثْرَ

act of coming back; return

پس آمدن ، بسرگشت ، ساختمان واژه [illegible] ،
= [illegible] ۲/۱۶ یسنا ۴۲ و ۶ ۰

[illegible] ([illegible])

paiti-ayanh:　پَئیتی ـ آیَنگْهْ

consisting of iron(Lit.); stron; fortied.

آمیخته از آهن . نیرومند ، بردبار ، [illegible] . مادینه/۶
یشت ۱۵ و ۰۷

paiti-aršvant:　[illegible]

name of an illustrious personage.　پَئیتی ـ آرْشوَنْتْ

نام کسی نامور

[illegible] . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳ .

[illegible]　مادینه　([illegible])

paiti-asti:　پَئیتی آسْتی

accepting, obeying, obedience;　پذیرنده ، فرمان‌برنده ،

فرمان‌برداری ، پذیرائی ، فرمانبری ، [illegible] ۲/۱ خورده ۱۴ . ودر آفرینامه خشژیانه . [illegible] ۳/۱ وند ۲۲ و ۱۳ .

paiti-iriti:　[illegible]

going against (Lit.) opposition.　پَئیتی ئیریتی

به پذیره‌رفتن ، به همستاری رفتن ،
همیستاری ،
[illegible] (یشت ۲۴ و ۱۵) به همیستاری آنان (ادبی) و بدون‌آنان (دارمستتر) .

[illegible] ([illegible])

paiti-irista:　پَئیتی ئیریشْتَ

deceased; dead;　مرده ، بمرگ رسیده ، درگذشته

[illegible] نرینه ۲/۱ وند ۹ و ۱۰

(۲)

paiti-irista:
پَئیتی - ئیریسْتَ

defiled by the dead;
بمرده آلوده.

بامرده‌آلوده‌شده، نرینه ۱/۵وند ۱۰و۰۶٫۵ . مادینه ۱/۵ وند ۱۰ و ۰۶٫۵ .
۱/۱ وند ۹ و ۱۲ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۴۱ ، . نرینه ۲/۱ وند ۹ و
۴۲ و ۴۳ .

paiti-irisθi:
پَئیتی ئیریسْتی

death, dying;
مرگ ، مردن ،

۳/۱ وند ۱۳ و ۰۹

paiti-éréta:
پَئیتی اِرِتَ

oppqsed, restrained, obstructed;
همستار ، دشمن ،

خویشتن‌دار ، جلوگیرنده ، جلوگیری شده ، همانند :

paiti-éréti:
پَئیتی‌ارتی

opposing; hindering;
دشمنی‌کَردن ، بازداشتن ، جلوگرفتن ،

۴/۱ یشت ۸ و ۰۳۹

paitiérém:
پَئیتی اِرِنْ

opposing, attacking;
همیستار شدن ، یورش کردن

نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۰۷ ، ۱۲۷ . یشت ۱۴ و ۰۱۵

paiti-γnita: [illegible]

پَئیتی غْنیتَ — نگ: [illegible] See: [illegible]

paiti-jaiti: [illegible] مادینه ([illegible])

پَئیتی جَئیتی

smiting down; defeating.

پس زدن ، شکست دادن ، پدافند کردن ،

[illegible] ۲/۱ یسنا و ۲۶. یشت ۱۰ و ۱۱. ۹۴. یشت۲۴و۲۵. نیایش ۱۰ خورده اوستا آفرینامه‌خشتهریانه.

paiti-zanta: [illegible]

پَئیتی‌زَنْتَ از ریشه ([illegible])

honoured, welcomed;

آبرومند ، گرامی ،

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۰. یسنا ۵۷ و ۱۴. ۳۵. یشت ۸ و ۴۳. یشت ۱۱ و ۲۰. [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و۱۴۷.

paiti-zantu: [illegible] ([illegible])

پَئیتی - زَنْتو

warm reception, welcome;

برخوردگرم ، گرامی داشت

[illegible] ۱/۳ یسنا ۶۰ و ۲.

paiti-zbaranh: [illegible]

پَئیتی‌زْبَرَنْگَهْ — نگ: [illegible] See: [illegible]

paitita: [illegible] = [illegible] + [illegible] = پتت از ریشه [illegible]

پَئیتی تَ

gone back to(Lit.); repentance; penitence.

پس‌برگشته ، برگشت ، پتت ، پشیمانی ، [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۱. وند ۵ و ۲۶. وند ۹ و ۵۰ [illegible] کماسه۱/۱وند۷و۵۱. وند ۱۳ و ۷. همستارش. [illegible]

مادینه

paiti-taréti:
پَئیتی تَرِتی

driving away; putting to flight;

دوراندن ، کناراندن ،
گریزاندن ، گریختن ۴/۱ یسنا ۱۶و ۸. یسنا ۶۸ و ۸.
یشت ۸ و ۵۱.

paiti-tavant;
پَئیتی تَوَنْتْ

powerful, strong.

پرزور ، نیرومند
نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۸. یشت ۱۴ و ۶۳.

paititi:
پَئیتیتی

repentance, penitence;

2- going away from; receding (Lit.); the ebb;

پشیمانی ، برگشت
۱/۱ وند ۱۸و۶۸و۷۵.
کنار رفتن از ، خودداری کردن ، پس کشیدن ،
فروکشیدن. ۲/۱

the flowing on of the good waters, and their ebb as well (Vnil.)

بالا آمدن آب‌های خوب و بهمان اندازه نشست آنها =
(میلز) . یسنا ۶۲ و ۱۱. رویش ، پیشرفت بالا آمدن ،

3- growth.

۲/۱ یسنا ۷۱ و ۶.

paiti-daya:
پَئیتی دَیَ

نرینه

a superintendent; an overseer;

سروری کردن بر ، سرکار ،
سرور ، سرپرست یک سازمان ، ۲/۱ یشت ۸ و ۴۴.

2- perception of objects by the eye, view.

۲ ــ چیز را با چشم دیدار کردن ، نگرش ، چشم‌رس ، پیدا ،

نرینه (۰۲)

paiti-dana: پَئیتی دَنَ

a mouth-evil; the paitidana(Paz.panam), consisting of two pieces of white cotton cloth, hanging loosely from the bridge of the nose to,at least, two inches below the moth, and tied with two inches below the mouth, and tied with two strings at the back of the head. As anything that goes out of man is unclean, his breath defiles all that it touches; priests, on duty must wear a mouth-veil(D.)

دهن بند (پنام) که از پارچه کتان سفید دو تکه از روی بینی بجلو دهان آویخته می‌شود وبا دوبند از همان پارچه از پشت سر بسته می‌شود چون چیزی که از تن هر کس ، بیرون‌شود گونه نـاپاکـی پیدا میکند بویژه آب دهان که هنگام دم زدن بیرون‌میپردپنام یا دهن‌بند جلوگیرنده پرش تکه‌های بسیار ریز آب دهن‌است .درهنگام‌انجام ائین‌نیایش دینی موبدان و نیایشگران پنام یادهان‌بند را بدهن می‌بندندبویژه‌دربرابر آتش‌ورجاوند بایسته است پنام بر دهان بسته باشند . ۱/۱ ونـد ۱۴ و ۸ . ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۰ یشت ۵ و ۱۲۳ .

2- a steel covering for the face in war.

۲ ــ پنام ــ روپوش آهنین که در هنگام جنگ به چهره می‌بندند . ۱/۱ وند ۱۴ و ۹ .

paiti-diδyāt: پَئیتی دیذْیاتْ

See: نگ :

paiti-diti:( ) پَئیتی دیتی

look, gaze, beholding;

نگاه‌کردن ،خیره‌نگریستن ،دیدن ،تماشاکردن ،

(۰۱)

protection, defence;

پئیتی‌درا

نگهداری، پدافند، پشتیبانی،

ساختمان واژه [illegible] = [illegible] . [illegible] ۲/۱ یشت ۶ و ۳۰. نیایش ۱ و ۱۳.

[illegible]

paiti-drāθa:

name of an illustrious personage.

پَئیتی دراثَ

نام کسی نامور [illegible] ۶/ یشت ۱۳ و ۱۰۹.

[illegible]

paiti-draešayanta:

freedom from spite, rancour or enmity;

پَئیتی ـ دْرَئِشَیَنْتَ

آزادازکینه و کینه‌توزی یا دشمنی [illegible] ۳/۱ خورده ۱۱.

[illegible]

paiti-paršti:

conversation;

پَئیتی پَرْشتی

گفتگو. پورداود: پاسخ

[illegible] یشت ۱۰ و ۳۳.

conversation(with God) on the Holy Word; the revelation of the Divine word;

گفتگو کردن یا راز و نیاز کردن با خداوند.

با واژه‌های سپنتائی، هویدا ساختن واژه‌های خدائی،

[illegible]

paiti-parštō-sravanh:

پَئیتی پَرْشتُوْ سْرَوَنْگْهْ

conversant with the answers made to the questions(of

Zorathushtra);well-aquainted with religious dectrines;one who has learnt the revealed law آگاه از پرسش و پاسخیکه زرتشت کرده است
بسیار آگاه یا نیک آشنا از داد و آئین یا داد دینی ، کسیکه آئین کیشی را آموخته‌است
[illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۱. [illegible]
[illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۹۱.

paiti-pasti: [illegible] مادینه
sight, looking. پَئیتی پَسْتی
تماشا ، دیدن ، نگاه کردن ،
[illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۶۴.

[illegible] ([illegible] با [illegible]) نرینه
paiti-pãyu: پَئیتی پایو
the mas the master protector.
نگهدارنده پیوسته و یکنواخت ، یا نگهبانیکه پدافند می‌کند ، یابهترین‌نگهدارنده سرور.
[illegible] ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

[illegible] ([illegible])
paiti-puθra: پَئیتی پوثرَ
pregnant; being with young; آبستن ، بچه‌دار ،
[illegible] مادینه ۳/۶ خورده ۷۵.
ewes big with young. میش بزرگ آبستن ،

[illegible] ([illegible] با [illegible]) کماسه
paiti-pérésva: پَئیتی پرِثوَ
a crossquestion; به ژرفی بازپرسی کردن ،
([illegible]) ساختمان بن ([illegible]) مانند ه)

[illegible] نرینه ([illegible])

paiti-fraxštar: پَئیتی ـ فْرَخْشْتَرْ

an interpreter, an expounder; گزارشگر ، ترجمه‌گر ،

سخنگو ، سخن‌ران ، گوینده ، ۲/۱ یشت ۱۳ و ۹۲ .

paiti-frasa: پَئیتی فْرَسَ

a question and its answer; پرسش و پاسخ ، یک پرسش با پاسخش ،

paiti-biši: پَئیتی ـ بیشی

fighting. against evil-malice. نبرد در برابر بدی و جادو

 نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۸ . نرینه ۶/۳ ویسپرد ۹ و ۱ .

 از ریشه (۲ -) مادینه

paiti-busti: پَئیتی بوشْتی

knowing, observation, cognition. هوشیاری ، آگاهی ، بینش ، خویشاوندی ، بستگی ،

paiti-raeΘwa: پَئیتی ـ رَئِثْوَ

indirect defilement. کج ، ناراسته ، آلوده ، پلید ،

 ۲/۱ وند ۱۰ و ۶ . وند ۱۱ و ۹ . ۱۲ . وند ۱۹ و ۱۲ .

paiti-raeΘwayeiti: پَئیتی رَئِثْوَ یِئیتی

(the Druj Nasus) defiles (a man) indirectly;

آلوده کردن ناآگاهانه (گند . میکرب)

وند ۵ و ۲۸ ـ ۳۶ . وند ۱۲ و ۲۱ . وند ۱۹ و ۲۰ .

paiti-riẏa: پَئیتی ریچْیَ

leaving off; repudiating. ناباور، دست کشیدن از

۱/۱ یسنا ۱۱ و ۱۷.

2- wasting; throwing away; از میان بردن، بکنار انداختن،

(از) ونـد ۵ و ۶۰.

paiti-vanha: (نرینه)

name of an illustrious personage. پَئیتی وَنْگهَ

نام کسی، نامور،

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹.

paiti-vač: مادینه

a reply; an answer. پَئیتی وَچْ

یک‌پاسخ، پاسخ در برابر پرسش،

۳/۱ یسنا ۲۱ و ۴.

paiti-vačista: پَئیتی وَچیشْتَ

(the creator)who knows the best to give an answer(when questioned)

بهترین پاسخ، پهلوی: پتواژ او می‌تواند (آفریدگار) آن‌میداند بهترین پاسخ را بدهد (هنگامیکه ازاو پرسیده شود)

نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۰۷ ۰۱۳ ۰۶۰ ۰۶۶.

paiti-vara: پَئیتی وَرَ

the chest in front; جلوی سینه، روی سینه،

در جلو سینه یا روی سینه ۲/۱ وند ۸ و ۵۰ ۹ و ۱۸.

paiti-vira:

پَئیتی ویرَ

Khvaniratha with its men.

great men = مردان بزرگ

خـونیرث با مردان خودش، نرینه ۲/۱ یشت ۲۱ و ۱۴.

paiti-vyādā:

) مادینه ... با ...

پَئیتی وْیادا

giving back, returning(Lit.) a gift in return;

پس‌گـرفتن، بـرگشت دادن، پیشکشـی بـرگشته ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۵.

paiti-sanha:

کماسه

پَئیتی سَنْگْهَ

acting in opposition to one's, contempt;

همستـاری و ستیزه‌جوئی با کسی کردن، خواری، ناچیز شماری، پند دادن، هم چنیـن بیزاری، نفرین، خواری،

also execration, cures. contemp

۲/۱ ونـد ۴ و ۵۴. ۵۵.

paiti-sēdā:

مادینه

پَئیتی سْندا

infornt the doing.

در برابر بـجا آوردن.

۲/۳ یسنا ۳۸ و ۵.

paitisčapti:

، مادینه

پَئیتیس چَپْتی

destroying, annihilating;

نابودی، ویرانی،

۴/۳ یسناً ۱۶ و ۸. یسنا ۶۸ و ۸.

paiti-srira: [illegible] نرینه

very elegant, beautiful(Lit.);

پَئیتی سْریرَ

۱ـ زیبای بسیار نرم (ادبی)

name of a person.

۲ـ نام یک کس [illegible] ۱۲/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۰

[illegible] ، [illegible] ([illegible] ۰۳)

paitiša-paitiš:

towards, to.

پَئیتیشَ ، پَئیتیشْ

بسوی، به، [illegible] یشت ۳ و ۰۴ ۰

[illegible] وند ۸ و ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۱، وند ۹ و ۱۵، ۱۶، ۱۸، یشت ۱۲ و ۰۳

paitiša: [illegible] ۰۲

towards, to

پَئیتیشْ

بسوی، به

[illegible] ۰۳ ([illegible]) ازریشه [illegible]

paitiša:

uttering anill-wish against one(Lit.);

پَئیتیشَ

با بدخواهی سخن گفتن درباره کسی،

[illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۰۴۳

paitiš-xaréna: [illegible] ،

the jaw; a cheek(sp.);

پَئیتیش ـ خْـوَرِنَ

پرگو، پررو، (اشپیگل)

[illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۴۳ و ۴۴ ۰ وند ۹ و ۱۶ ۰ [illegible] ۰

۵/۱ وند ۳ و ۱۴ ۰ وند ۹ و ۰۴۰

[illegible] ، مادینه ([illegible])

paitištā: پَئیتیشْتا

honour, respect, praise.

2- settling;

۱ ـ بزرگداشت، گرامیداشت، درود، ستایش،

[illegible] ۶/۳ وند ۳ و ۳۱. جایگاه

a fixed residence; or the power of repelling (the Daevo)

جایگاه استوار، یا نیروی بیزاری (ازبدان) [illegible] ۲/۱ یشت ۶ و ۳ نیایش ۱ و ۱۳.

[illegible] ([illegible] .)

paitištāiti: پَئیتیشْتائیتی

with standing, offering resistance. بالیستادگی،

پایداری، ایستادگی، پایداری دادن [illegible] ۴/۱ وند ۲۰ و ۳۰. ۶. یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۶ و ۴. یشت ۱۳ و ۱۰۴. ۱۲۰. ۱۲۹. یشت ۵ و ۱. نیایش ۱ و ۱۴.

[illegible] ۴/۱ یسنا ۱۶ و ۸. یسنا ۶۸ و ۸. یشت ۸ و ۵۱.

paitištāna: [illegible].

that part of the body on which we stand, پَئیتیشْتانَ

the foot,

اندام ایستادن، پا، [illegible] ۷/۱ وند ۸ و ۸. وند ۱۵ و ۴۷.

مانندها: [illegible] و [illegible].

paitišata: [illegible]

See: [illegible] ۱. نگ: پَئیتی شَتَ

paitišā: [illegible] . ([illegible] ۲.)

happy, pleased, eager. پَئیتیشا

شادان، خوشنود، آرزومند،

[illegible]. نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۸.

paitišą̄na:

پَئیتیشانَ See: نگ:

paitiš-haréza:

پَئیتیش هَرِزَ See: نگ:

paitiš-hahya:

پَئیتیش هَهیَ

the third of the six season-festivals or Gahambars; the harvest-season; the begining of Autumn. It begin on the 26th an ends with the 30th day of the sixth mounth (Shahrivar).

گاهانبارسوم از شش گاهانبار سالانه. جش موسم خرمن برداری آغاز موسم پائیز، و این گاهانبا از روز بیست و ششم شهریور تاپایان شهریور به یادگاری نگهداشتن‌وسپاس‌داشتن‌پایایان‌آفرینش‌زمین‌به‌اهورامزداست.

۲/۱ یسنا ۲/۹. ویسپرد ۲ و ۲. ۴/۱ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳ و ۱۱. ۶/۱ وویسپرد ۱ و ۲. خورده ۲ و ۹.

paityaogét:

کماسه

retribution(Haug); orig. coming back, return.rt. پَئیتیَ اگِتْ

پورداود: برگشته

کیفر، (هوگ). برگشت،

to come back = پس آمدن

2- going, against; cheking.

۲ ــ رفتن، در برابر، پرروئی، ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۸.

paityaogét-tbaešahya: پَئیتی اُگِتْ تبَئیشَهیَ

repelling the evil.

(از ...) کماسه پورداود : برگشت ، ستیزه رانش بدی ، بیزاری از بدی و بد ... ۴/۱ یسنا ۱۶ و ۸ . یسنا ۶۸ و ۸ . ... ۴/۱ یشت ۸ و ۵۱ .

paityaršavant: ... نرینه پَئیتیَرشَونْتْ

name of an illustrious personage.

نام ناموری ، کسی نامور

... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹ .

... از ریشه ...

paityāpa: پَئیتیاپَ

(water)flowing onward or up the stream.

پادیاب ، دستنماز ، شستشوی دست و روباآب ، شستشوی همه تن باآب درآئین دینی .

... ۲/۱ وند ۶ و ۴۰ . یسنا ۶۵ و ۶ .

...

paityāmraot: پَئیتیامرَ اُتْ

to invoke, to call on for assistance, to speak openly,

پورداود : پاسخ گفتن

خواهش‌کردن ،برای‌یاری خواستن ، آشکارا گفتن ، نگاه کنیدبواژه ... See: ...

... نرینه

paityāra: پَئیتیا رَ

a counter-worker; a counter-fiend.

پتیاره ، آفت ، آسیب ، بلا ، پیش‌آمدبد ، رخداد بد ، ... ۱/۱ اوند۱۹و۴۶ ... وند ۱۹ و ۴۶ . ... ۲/۳ یشت ۳و

[Avestan] .۱۰ ۶/۳ [Avestan] یشت ۳ و ۱۴. [Avestan] ۸/۳ [Avestan] یشت ۳و۷.

2- going against(Lit.); countraction.

ستیزه

[Avestan] ۲/۱ وند ۱ و ۲ تابند ۱۳–وازبند ۱۵– تابند ۱۹–وندیداد،

3- striking, harm, mischief.

۳ – زدن، آزار، دوبهم‌زنی،

[Avestan] ۲/۱ وند ۱۶ و ۱۱. [Avestan] ۱/۳ وند ۹ و ۴۸.

[Avestan] ([Avestan])

paiti-yaréna:

پَئیتیارِنَ

one who acts in opposition to

ستیزه‌گر، کسیکه‌درکردار ستیزه‌جوئی میکند، (ساختـه‌شده از واژه [Avestan]) [Avestan] ۱/۱ یشت ۸و ۵۹. یشت ۱۴ و ۵۱.

paityarōtéma: [Avestan]

the most counter-working

.پَئیتْ یارُوْ تِمَ

پتیاره‌ترین،

[Avestan] نرینه ۲/۳ یشت ۳ و ۱۴.

[Avestan] = ([Avestan] + [Avestan] از ریشه [Avestan])

paityāsta:

پَئیتْ یاسْتَ

devoted to, strongly attached to;

جانبازبه، یورش کننده نیرومند تکاور نیرومند [Avestan] . [Avestan]

[Avestan] نرینه ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۳.

paityāstar; [Avestan]

an acceptor, a receiver.

پَئیتْ یاسْتَرْ

پذیرا، پذیرنده، گیرنده، پورداود: استاد. آزموده

[Avestan] یسنا ۳۵ و ۹. ۵.

paityāsti:

accepting; receiving; پَئیتیاسْتی

پذیرش، گیرائی، آزموده، پورداود: آزموده

۴/۱ ویسپرد ۱۵ و ۲.

paityeinti:

See: نگ: پَئیت یئینتی

paiθī:

پَئیثی

See: نگ: پورداود: پاد، پذیره

paiθyaečā:

See: نگ: پَئیثیَئچا

paiδi: نرینه

the leg. پَئیذی

پا، شاخه پا، (از ران تا کف پا)

paiδyā:

1- tendon of the foot پَئیذیا

پی، (رگ) پی‌پا،

۲/۱ وند ۱۳ و ۱۰ و ۱۱، ۳۳.

2- the foot, ۲ – پا، ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۱.

pairi: (گاتها)

round about, all round. پَئیری

پیرامن، پیرامون، چهارسوی،

2- cross.

گرداگرد، همه سوی ... وند ۱۹ و ۱۰ ... = همه سوی را دیدن وند ۱۹ ۳- ... وند ۱۹ و ۲۱ ... وند ۳ و ۱۸ ... وند ۲ و ۲۶ . ۳۴ ۲- گذر، گذرکردن،

... = بازپرسی = Cross-questioning یسنا ۹ و ۲۵ .

3- exclusive of, opposite, against, far from;

ویژگی از، رودررو، همستار، دوراز، ... ویسپرد ۱۵ و ۱ ... یسنا ۴۶ . ۱ ... یسنا ۴۶ و ۱ .

4- somtimes ... isused for ...

گاهی ... بجای ... بکار میرود مانند ... = بهمه سو یورش کردن یشت ۱۰ و ۱۲۷ . یشت ۱۴ و ۱۵ ... همیشه بجای ... و جلوتر از وات ... بکار برده می‌شود مانند: ... یسنا ۱۱ و ۷ . ... وند ۱۴ و ۷ ... یسنا ۱ و ۱۰ .

5- around, near

گرداگرد، نزدیک، ... وند ۱۵ و ۴۵ . ... یسنا ۲۹ و ۵ .

6- from.

۶- از ... وند ۸ و ۲۱ . ... یسنا ۵۷ و ۲۵ .

7- far from.

۷- دوراز، ... وند ۱۶ و ۲ . ۱۱

8- for; during;

۸- برای، درزمان،

... برای زمان ده شب . for ten nights یشت ۱۳ و ۴۹ .

9- all round. completely ; throughly.

۹- همه سوی، برسائی، سراسر، ... وند ۳ و ۴۲ . ...

pairi-aetaru: ...

پَئیری آ اِتَرو See: ... نگ:

pairi-baom:

پَئیری بَئُم

See: نگ:

pairi-an̊haršta:

پَئیری اَنگهَرْشْتَ

well-strained; tested.

نیکونژاد، آزموده، (گلدنر، . .

۵/۳ و (۳/۳) یشت ۵ و ۸ و ۱۲۴ . ۶/۳

وند ۱۴ و ۱۴ . وند ۱۸ و ۷۲ . یشت ۵ و ۶۳ .

pairi-kara:

پَئیری کَرَ

a furrow roun about.

پرکار، کاری،

۲/۱ (۲/۳) وند ۱۷ و ۶ . ۸ .

pairikā:

، مادینه

پَئیریکا

a fairy, who seduce by their beauty.

پری = زن زیبای فریبکار،

زن جادوگر زیبائی است که مزدان را با جادو و فریب و نیرنگ می‌فریبد . ،

نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۰ .

pairi-gaeθe:

پَئیری گَئِثَ

See: نگ:

pairi-jaθan:

پَئیری جَثَن

itinerant; contrast.

گردنده، دربدر،

[Avestan script] نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۳ . نیایش ۴ و ۸ . [Avestan script] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۹ و ۲ . یشت ۱۴ و ۱۷ .

pairičiΘit: [Avestan script]
be forehand; contrast hereafter;
پَئیری چیثیت
ازپیش، پیش‌ازین، [Avestan script] = ازین‌پس، [Avestan script] [Avestan script] یسنا ۲۹ و ۴ . پورداود: پیش از این

[Avestan script]
پئیری جثن
گردنده‌ٔ دربدر

[Avestan script] ([Avestan script] .)
pairi-taxta:
پَئیری تَخْتَ
runing round about;
گرد چیزی دویدن، پورداود: گرد دویدن
[Avestan script] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۸ .

pairiΘna: [Avestan script] کماسه
battel, dispute, fight; attach;
پَئیریثْنَ
جنگ، نبرد، رزم، تک، یورش،
ستیزه، [Avestan script] ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۹ . ۲۱ . ۲۲ . وند ۱۹ و ۲۷ . یشت ۸ و ۵۴ .

[Avestan script] ([Avestan script]) نرینه
pairi-daeza:
پَئیری دَئِزَ
inclosure; encompassing;
در برداشتن، ازهرسو چیره‌بودن، گرداگرد فراگرفتن،
[Avestan script] ۲/۳ وند ۳ و ۱۸ . وند ۵ و ۴۹ .

pairiš: [Avestan script]
پَئیریش
نگ: [Avestan script] See:

[Avestan] با [Avestan]

pairi-darĕzāna: پَئیری دَرِزانَ

fastening round about(Lit); a yoke of oxen یوغ ،

چنبره استوار ، یوغیکه بگردن گاوبسته‌می‌شود [Avestan] مادینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۱۵.

[Avestan] با [Avestan]

pairi-daxvyu: پَئیری دَخْویو

pertaining to countries round about; پیرامون کشور

پاژ نام مهر ، [Avestan] . [Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۴ و نیایش ۲ و ۱۱.

[Avestan] . ([Avestan] با [Avestan].)

pairi-frăsa: پَئیری فْراسَ

a cross-question. بازپرسی ، [Avestan] ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۵.

[Avestan] ([Avestan] با [Avestan])

paiti-maiti; پَئیری مَئیتی

a distorted conception(orig.); conceit, perversion; pride.

بدگونه‌اندیش، زشت‌پندار (بن) . پندار ، خودبینی ، ترمنشی ، پیش‌بینی ،
پیش آگاهی ، [Avestan] = ترمنشی (غرور)
[Avestan] ۶/۱ یسنا ۳۲ و ۳.

[Avestan] . ([Avestan] با [Avestan].)

pairi-mata: پَئیری مَتَ

entertaining a conceited idea; proud. ترمنش خودپسندی (غرور) .

در برداشتن پندار خودپسندی [Avestan] ۲/۳ یشت ۳ و ۱۱ . ۱۵ . [Avestan] ۸/۳ یشت ۳ و ۸. پورداود : آشفته اندیشه، اندیشه کردن

pairi-vāra: [illegible]

an inclosing wall or fence. پَئیری وارَ

دیوار، پرچین،

2- protection; [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۲۶. ۳۴. نگهدار، پشتیبان

[illegible] ۱/۱ یشت ۱ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۷۱.

pàiriš-x̄axta: [illegible]

See: [illegible] نگ: [illegible] پَئیریش - خوَخْتَ

[illegible]

pairišāwnte, pairišayanta: پَئیریشاونْتِ - پَئیریشَینْتَ

pairišenti: پَئیریشِنْتی

See: [illegible] ۲. نگ: [illegible]

[illegible] ([illegible] ۱)

pairi-spāiti: پَئیری سْپائیتی

falling, dropping down, scattering round about;

افتادن، بپائین چکیدن، به پیرامون‌پخش شدن، [illegible] ۳/۱ وند ۶ و ۲۹.

[illegible] با شماره ۱. ([illegible] ۲.)

pairišta: پَئیریشْتَ

examined, tested. آزموده، آزمون دیده، پیرشده،

([illegible] وسترگارد). [illegible] ۶/۳ وند ۱۴ و ۲. وند ۱۸ و ۷۱. یشت ۱۳ و ۷۱ [illegible] ۶/۳ خورده اوستا ۴. مانندها:

[illegible]

[illegible]

با شماره ۲. از ریشه

pairišta:

پَئیریشتَ

burnt up(Lit.); dried up.

سوخته، خشکیده، خشکاینده،

(از .)

pairištayeiti;

پَئیریشتَ یِئیتی

dries up;

خشک، یا برشته می‌شود. وند ۱۸ و ۶۳.

pairištā-xšurdā:

پَئیریشتا خْشوردَ

one who seed is dried up.

از (.۲. با .)

دانه خشکیده، . نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱۹. ۲۰. یشت ۱۷ و ۵۴. ۱/۱ وند ۱۳ و ۵۰.

pairištura:

نرینه

name of a person.

پَئیریشْتورَ

نام پدر جاردانغو، موبد موبدان کشور سوهی ۱/۶یشت۱۳و۱۱۰

pairiš-hanāna:

(an instrument) that kindles the fire (sp. & Jus.);

پَئیریش هَنانَ

پئیریش هنانه = ابزاری که با آن آتش روشن میکنند (اشپیگل، یوستی) درخوربه، شایسته به (دارمستتر)

وند ۱۴ و ۷.

(با .)

pairiš-hāvani:

پَئیریش هاوَنی

round about Havani, پیرامن‌هاون،

[illegible] ۲/۳ یسنا ۱ و ۱۰. یسنا ۲ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۱۸.

[illegible] ([illegible] با و-۱.)

pairyaetar: پَئیری اِ تَر

one who goes round about(Lit. rt. [illegible]); a servant

(Dar.); a man of substance(sp.); پادو، نوکر، (اشپیگل)

مرد چیردار (دارمستتر) [illegible] وند ۹ و ۳۸.

pairyao-ɣžā: [illegible]

See: [illegible] نگ: [illegible] پَئیریَئغژا

paurva: [illegible] ([illegible])

prior in place,time,order or importance; پَیورْ وَ

fore first: نخستین

جایگاه پیشین، پیشین، نخست، جای نشستن،

[illegible] وند ۷ و ۳۶. ۳۷. وند ۸ و ۲۶. یشت ۲۲ و ۱۶. ۳۴. یسنا ۹ و ۲۱. [illegible]،

مادینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۴. یشت ۵ و ۱۱. [illegible] یشت ۱۴ و ۳۶. [illegible]

مادینه ۲/۱ یسنا ۴۵ و ۱۰. [illegible] نرینه ۳/۱ وند ۱۸ و ۴۰. [illegible] یسنا ۹ و

۲۱. [illegible] کماسه ۵/۱ وند ۴ و ۲۰. ۲۴. ۳۲. ۳۵. ۳۸. ۴۱. [illegible]

وند ۱۳ و ۴۵. ۴۸. [illegible] ۵/۳ وند ۸ و ۳۷–۳۹. وند ۱۵ و ۴۸.

[illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۴۵ و ۸۰. [illegible]

نرینه ۱/۳ وند ۴ و ۴۵. [illegible] ۱/۳ یشت ۵ و ۹. یشت ۱۳ و ۴۷. [illegible]

مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۰. [illegible] مادینه ۱/۳ = پیشترین =

یشت ۱۷ و ۸. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۳. [illegible] نرینه ۵/۳

وند ۹ و ۹. [illegible] نرینه ۸/۱ یسنا ۷۱ و ۱. ومانندهای:

[illegible]؛ [illegible]؛ [illegible]،

paurvatā: [illegible] مادینه

پئورْوَتا an elevated place, a mount.

جای‌بلند، ستیغ،

... ۱/۲ یشت ۱۹ و ۰۳ . .

یکی از جاهای بلند = one these elevated places.

۷/۳ یسنا ۱۰ و ۱۲.

paurvatāt: (.)

پئوروَ تاتْ priority, the first place, pre-eminence;

پیشی، جای نخست، جلوبلند، . ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴ و یسنا ۵۷ و ۲۰ ۳/۱ یسنا ۳۷ و ۲. ۶/۱ ویسپرد ۹ و ۴.

(با ،) کماسه

پئورْ وَ نئِمَ paurva-naema:

the upper part, forepart; front; بخش بالا، بخش جلو،

جلو، پیش، ۵/۱ وند ۹ و ۱۴. یشت ۳ و ۱۳. ۷۰. یشت ۱۰ و ۱۳. یشت ۱۶ و ۲.

paurvanya: (. (از .)

پئورْ وَنْیَ antique(Dar.); forth(M.); first(sp. & Jus.);

پیشین

باستانی (دارمستتر) . جلو، پیش (میلز) . نخست (اشپیگل، یوستی) آغاز

۲/۱ یسنا ۹ و ۲۶.

paurvāvayoit:

پئورْ واوَیُئیتْ See: نگ: -۱-

paurvānč: . = (+ !) از ریشهٔ

پئورورَنْچ

به پیش یورش‌کننده، تک‌کننده، rushing forth attaking with a stunning spear.

، باینزه‌گیج‌کننده

کماسه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۹.

paemaini: ( ) ،

پَئِمَئینی

(a bitch)suckling; nursing at the breast;

شیر خوردن، پروردن با شیر مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۴۹ و ۵۰.

paeman: (- ۰۲) کماسه ،

پَئِمَن

milk.

شیر (شیر نوشیدنی) . ساخته شده از واژه .

۲/۱ وند ۷ و ۱۶. یسنا ۶۵ و ۲۰. ۵۰. یشت ۵ و ۲. یشت ۱۳ و ۵ یشت ۲۴ و ۵۰. مانندهها:

paemavant: ( ) .

پَئِمَونت

rich in milk

پرشیر، شیرده، دارای شیر بسیار،

مادینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۲۱ و ۱۰۷. ۱۱۰۷. ۱۵۰. یشت ۲۴ و ۴۹.

paesa: کماسه (-۰۱) (۰۱)

پَئِسَ

an ornament; embellishment.

زیور، آرایش، پیرایه،

مانندهها:

paesa: (۲)

پَئِسَ

leprosy:

پیس، پیسی . ۱/۱ وند ۲ و ۲۹. ۳۷. یشت ۵ و ۹۲.

paesanh: (-۰۱) کماسه .

an ornament. adoring; bespangling; پَئِسَنْگَهْ

زیور، بازیور،

آرایش‌شده، مانند: [illegible].

paesanhanu: [illegible] مادینه

name of an illustrious maid; پَئِسَنْگَهَنو

نام دختری نامور،

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱.

paešata: [illegible] (نرینه)

name of a person; پَئِشَتَ

نام کسی [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۷.

paešatanh: [illegible].

name of a person; پَئِشَتَنْگَهْ

نام کسی. [illegible]. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

paešiš: [illegible] مادینه

the druj. of putrifaction or corruption. پَئِشیش

تباهی، گندیدگی

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۹ و ۹۴.

paoiri: ([illegible]) [illegible].

foremost; پَئُئیری

پیشترین، جلوترین، [illegible]. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۲-۱۴۳.

2- many. ۲ـ بسیار، [illegible]، مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۶۵.

[illegible] یشت ۱۹ و ۶۶. [illegible]. ۲/۳ یشت ۱۹ و ۶۷.

[illegible]، مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۴.

paoirya: [Avestan] ([Avestan])

first, in the first place, for the first time. پَئُئیرِیَ

نخست ، درجای نخست و گاه نخست ، [Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۱۰ ۲۰ ۴۰و۲۰.
[Avestan] نرینه ۲/۱ وند ۴ و ۳۰ وند ۵ و ۳۲ وند ۱۳ و ۳۲. [Avestan] ۰ کماسه
۲/۱ وند ۱ و ۲ ۳ وند ۴ و ۲۰ یسنا ۹ و ۳۰ یسنا ۳۱ و ۷۰ یسنا ۵۷ و ۲۰ یشت ۱۳ و ۸۷
و ۸۹۰ یشت ۱۹ و ۱۰. [Avestan] ۲/۱ وند ۳ و ۱۰ ۷۰ ۱۲۰ وند ۷و۳۷۰ ۳۹۰ ۴۲۰
یشت ۱۳ و ۱۴۸۰ وند ۹ و ۱۵۰. [Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۱۱ و ۱۸۰ یشت
۱۳ و ۱۵۲۰. [Avestan] مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۸ و ۱۰ یشت ۱۷ و ۵۷۰ یشت ۲۴و
۵۴۰. [Avestan] یسنا ۲۳ و ۱۰. [Avestan] ۳/۱وند۱۶و۱۵۰. [Avestan]
[Avestan] نرینه ۳/۱ یشت ۱۱ و ۱۸۰. [Avestan] ۴/۱ وند ۱۵ و ۴/۱
وند ۱۸ و ۱۸۰ یشت ۱۳ و ۸۸۰. [Avestan] ۶/۱ وند ۲ و ۲۰۰ [Avestan]
[Avestan] ۶/۱ نیایش ۷۰ [Avestan] نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۰۰
[Avestan] ۲/۳ ویسپرد ۱۳ و ۱۰. [Avestan] ۲/۳ ویسپرد ۱۳ و ۲۰
[Avestan] مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۱۳۰. [Avestan] کماسه ۲/۳ ویسپرد ۱۱و
۲۰. [Avestan] کماسه ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۰ ۷۰ ۹۰ ۱۳۰ ۱۵۰ ۲۱۰ ۲۵۰ ۲۷۰
[Avestan] نرینه ۶/۳ یسنا ۲۳ و ۲۰ یشت ۱۳ و ۱۷۰ [Avestan]
در پهلوی به پیرهم ترجمه شده است .
مانندههای : [Avestan] - [Avestan] ، [Avestan] - [Avestan] . [Avestan]
[Avestan] ، [Avestan] - [Avestan] ، [Avestan]

[Avestan] ([Avestan])

paoiryaēini: پَئُئیرِیَ اِئینی

of the first rank, foremost(Lit.) در رده‌نخست ، پشترین

[Avestan] = پروین (خوشه‌پروین) که در برج تیر جا دارد .

satellites in the constellation of Tishtrya. یشت ۸ و ۱۲۰

[Avestan] ([Avestan])

paoiryō-tkaēša: پَئُئیریُو تْکَئیشَ

the Mazdayacnians before the time of Zoroaster. contrast Nabanazdishta.

دینـداران پیش از زمان اشوزرتشت (پیشترین‌دین) . دین یکتاپرستی کـه همستارش نبانزدیشت است .

۱/۱

یشت ۱۳ و ۹۰ . ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۸ . یسنا ۳ و ۲۲ . یسنا ۴ و ۲۴ . یسنا ۲۶ و ۶ . یشت ۱۳ و ۱۵۶ .

paoiryō-fraθwaršta: پَئُئیریـُو فْرَثْوَرْشْتَ

first-created.

نخستین آفریده ، آفریده شده نخست ،

= آسمان آفریده نخست

نرینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۴ . ۱/۳ ویسپرد ۷ و ۴ .

paouru: پَئُئورو

same as مانند

paourutéma: پَئُئوروتِمَ

foremost.

جلوترین ، پیشترین ، ۳/۳ یسنا ۳۴ و ۱ .

paōurva: پَئُئورْوَ

first, at first;

نخست ، در آغاز ،

۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶ . ۲/۱ وند ۸ و ۴۱ . ۵۸ . وند ۹ و ۱۵ . ۲۱ .

2- ful, entire. پر ، همه ، رسا . مانندہ:

[illegible] . ([illegible] .)

paourvō-vasna: پَئُوروُوُ وَسنَ

with entire volition; با خواست (با اراده) . باهمهٔ خواست ،

[illegible] = کرداری با آهنگ با (اراده) کماسه ۳/۱ وند ۲ و ۱۶ و ۱۴ .

[illegible] . ([illegible] .)

paourvya: پَئُوروُ یَ

first, supreme, 2- source. نخست ، والا (۲) سرچشمه ،کان ،

[illegible] ۶ . نرینه ۲/۱ یسنا ۲۹ و ۱۰ . یسنا ۴۳ و ۸ . [illegible] ۶ . نرینه ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۵ . یسنا ۵۱ و ۲ . [illegible] . نرینه ۶/۱ یسنا ۳۳ و ۱ . یسنا ۴۸ و ۶ . یسنا ۵۴ و ۲ . یسنا ۵۵ و ۶ . یسنا ۵۸ و ۸ . یسنا ۷۱ و ۱۸ . [illegible] کماسه ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۱۵ . ([illegible] ۶ ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۲ "سرچشمه وکان") .

paoši̇šta ([illegible] = [illegible] . (از ریشه [illegible] .) [illegible] .

most stinking. filthy; پَئشیشتَ

most rotten. بدبوترین پلیدی

پوسیده‌ترین [illegible] ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۴ .

paxruma: ([illegible] .) [illegible] .

(a house) well-built. پَخروُمَ

خوب ساخت ، (خانه‌ایکه) خوب ساخته شده ،

[illegible] کماسه ۷/۳ وند ۲ و ۲۳ .

paxrušta: [illegible] .

driven away by howling; exercised. پَخروُشتَ

باخروش رانده شده

to yell آزموده ، بن = [illegible] از ریشه [illegible] = خروشیدن =
[illegible] ، وند ۲۱ و ۱۷ .

paxšta: [illegible] .

decorated; inlaid; rt. to decorate. پَخْشْتَ

آراسته ، گوهرنشان ، از ریشه [illegible] = آراستن ، زیور کردن ،

inlaid with it gold. = [illegible] بازرآراسته =

[illegible] . ([illegible] .)

pan̊tan̊hva: پَنْگْ تَنْگْهْوَ

one-fifth, $\frac{1}{5}$ یک‌پنجم $\frac{1}{5}$ [illegible] . ۲/۱ وند ۶ و ۳۲ . ۳۵ .
و وندیداد ۱۶ و ۲ .

pač: [illegible] .

to cook, to bake. پَچ

پختن ،

[illegible] . ۳/۱ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۱۹ و ۴۰ . [illegible] ۳/۳۰ یشت ۸ و ۵۸ و یشت ۱۴ و ۵۰ . مانندهای : [illegible] ؛ [illegible] - [illegible] : [illegible] .

fra-pač: [illegible] .

to roast, to cook. فْرَپَچ

سرخ کردن ، کباب کردن ، پختن .

[illegible] . ۳/۱ وند ۱۶ . ۱۷ .

hąm-pač: [illegible] .

to cook. هانْم پَچ

پختن ، برسائی پختن ، [illegible] . ۳/۳ وند ۸ و ۷۳ .

[illegible] ۳/۱ یسنا ۶۲ و ۷ .

pazdā̃:

to stamp on the ground.

پَزدا

پابزمین زدن ،

to put = گذاشتن = از ریشه a foot = پا =

to strik = زدن ۳/۱وند۱۵و۵۵.

2- to run after; to pursue;

دنبال کردن ، پی‌گیری کردن ،

۳/۳ یشت ۱۷ و ۵۵.

pazdu:

a gnat. a corn-destroing insect.

پَزدو

پشه ، ویرانگر دانه (گندم)

خرفسترتباه‌کننده دانه‌ها ، پزدی ، موش(اشپیگل) . کرم (دارمستتر) ،

۶/۳ وند ۱۴ و ۶.

pančadasa:

fifteenth, 15th.

پَنچَدَس

پانزدهم ، ۱۵ ام ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۱۸. مادینه ۶/۱ یشت ۲۲ و ۹.

نرینه ۱/۲ یسنا ۹ و ۵.

پَنچَدَس‌گای

pančadasa-gāya.

fifteen paces.

پانزده گام ۲/۱ وند ۱۶ و ۴.

pančadasanh;

of 15 years of age.

پَنچَدَسَنگْهْ

پانزده ساله ،

[illegible] ، در گونه‌یا اندام مرد پانزده ساله. نرینه ۱/۶ یشت ۸ و ۱۳. یشت ۱۴ و ۱۷.

pančadasan: [illegible]

fifteen, 15.

پَنْچَدَسَن

پانزده، ۱۵. [illegible] ۲/۳ وند ۴ و ۱۸ و ۲۲. ۲۶.
وند ۸ و ۹۹. وند ۹ و ۳۰. وند ۱۲ و ۱۵. [illegible] ۲/۳ یشت ۷ و ۲.

pančadasya: [illegible] ([illegible])

fifteenth, 15th.

پَنْچَدَسْیَ

پانزدهمین.

[illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۵. وند ۱۸ و ۵۴ و ۵۸.

pančan: [illegible]

five, 5.

پَنْچَن

پنج، ۵. [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۳. وند ۵ و ۲۷.
[illegible] مادینه ۱/۳ وند ۱۶ و ۸. ۹ نیایش ۱ و ۶. [illegible] کماسه ۱/۳ وند ۱۵ و ۲. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۸. [illegible] ۲/۳ وند ۴ و ۱۸. وند ۱۱ و ۳. ۲۰. [illegible] ۲/۳ خورده اوستا ۷. [illegible] = ۷۵. ۲/۳ خورده ۹ و ۱۲. [illegible] آفرینگان ۲/۳ وند ۳ و ۳۶. وند ۸ و ۸۳. [illegible] ۶/۳ یسنا ۱۰ و ۱۶.

panča-māhya: [illegible]

(a woman)with child in the course of five months.

پَنْچ ماهْیَ

پنج ماهه (زنیکه پنج ماهه آبستن است)

[illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۴۵.

panča-yaxšti:

5 branches or stems .

پَنْچ یَخْشْتی

پنج شاخه یا پنج تنه ،

۲/۳ یسنا ۵۷ ۰ ۶ ۰

panča-ratu:

belonging to five chiefs or masters.

پَنْچ رَتو

پنج رد ، پنج سالار ،

پنج سردار ، پنج رادمرد ، پاژنام اهونه وئیریه کماسه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶ ۰

pančasaɣna:

fifty times.

پَنْچ سَغْنَ

پنجاه بار ، پنجاه واره ، پنجاه‌گاه

۴/۱ وند ۷ و ۵۵ ۰ ۵۶ ۰ یشت ۵ و ۵۴ ۰ ۵۸ ۰ ۱۱۷ ۰ یشت ۸ و ۶۱ ۰ یشت ۹ و ۳۱ ۰ یشت ۱۳ و ۴۸ ۰ یشت ۱۴ و ۵۳ ۰ (۱) = زدن

smitting

۴/۱ یشت ۱۰ و ۴۳ ۰

pančasaθwant:

fifty-fold.

پَنْچ سَثْوَنْتْ

پنجاه‌تاه ، پنجاه‌بسته ، یاچین ،

۱/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۱۶ ۰

pančāsata:

= پنجاه ، ۵۰ ۰

fifty, 50.

پَنْچاسَتَ

نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۲۷ ۰

۲/۳ وند ۴ ۱۹ ۰ ۲۳ ۰ ۲۷ ۰ ۴۳۱ ۰ یشت ۸ و ۱۱ ۰ ۳/۳ ویسپرد ۸ و ۱ ۰

pančāsata-gāya:
پَنْچاسَتَ گایَ

fifty paces.
پنجاه‌گام ، ۲/۱ وند ۱۷ و ۴۰

panča-sadvarā:
پَنْچاسَدْوَ را

the dwelling-place panchasadvard i.e. having 50 fountains (sp.); (the fish) of fifty fins(m.) a sort of leviathan, more formidable then the Karo Msyo; the fishes of t-e sea live under its shelter(Bond.).

پنجاه سدوره = جای نشیمن برای مانندە:
دارای پنجاه آب‌فشان باشد (اشپیگل) . ماهی است‌که دارای پنجاه بالەاست (میلز) پنجاه سدوره یک‌جور جانور دریائی است که ترسناک‌تر از کروماسیو میباشد . ماهی است کـه در پناهگاه خود در دریا زندگی می‌کند (بندهش)
۲/۱ یسنا ۴۲ و ۴۰

pančōhya:
پَنْچُوْ هْیَ

1- animals)of five kinds.

پنج گونه جانوران:
۱ ــ جانوارانیکه در آب می‌زیند . ۲ــ جانوارانیکه در خشکی می‌زیند ۳ــ پرندگان ۴ ــ جانوران ساده‌بگونه آمیب وگونه آغازیان . ۵ ــ جانوران سم شکافته مانند گاومیش و بز ، آهو . . .
مادینه ۱/۶یشت۱۳و۱۰۱۰۴۳۰ .
یشت ۱۹ و ۶۹ .

pantām, pantānēm, panta:
پَنْتانَم ـ پَنْتانِم ـ پَنْتَ

Seē: نک :

pitar, patar: نرینه (۰۲-)

father.

پیتَرْ - پَتَرْ

پدر. ۱/۱ وند۲او۱۰۳۰.یسنا۹و۵یسنا ۱۱ و ۴۰. یشت ۱۷ و ۱۶. ، ۱/۱۰ یسنا ۴۴ و ۳۰. یسنا ۴۵ و۱۱۰. یسنا ۴۷ و ۲. - ۱/۱یسنا ۵۸ و ۴۰. -۱/۱ یشت ۱۳ و ۸۳. ۲/۱ وند ۱۲ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۱۱۷. ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۸۰. یسنا ۴۵ و ۴۰. ۴/۱یسنا ۴۴ و ۷۰. یشت ۴ و ۹. ۴/۱ یسنا ۵۳ و ۴۰. ۱/۳ وند ۷ و ۷۲. ۲/۳ وند ۱۹ و ۴۳. ۴/۳وند ۱۵و۱۲ .مانند:

patara: ( ) کماسه

a wing.

پَتَرَ

پر، بال، این واژه از ساخته شده،

patarēta: ( )

winged;

پَتَرِتَ

پردار، بالدار، ۳/۲ یسنا ۵۷ و ۲۸. یشت ۱۰ و ۱۱۹.

patita: ( )

fallen(in sin); criminal, sinful;

پَتیتَ

افتادن (بگناه) .مردم‌کشی،

گناهکار، نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۱. وند ۵ و ۲۶. وند ۹ و ۵۰.

patåiθyãw:

See: ( ) نگ:

پَتاوْنیث یاوْ

pat: (۱)

1- to fall.

پَتْ

۱ ــ افتادن ۳/۳ یشت ۸ و ۸.

[Avestan] . یشت ۱۰ و ۱۲۸ . [Avestan] . نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۰

۲ – پرواز کردن ، مانند : [Avestan] .

2- to fly.

۳ – گریختن ،

3- to run away. to flee.

[Avestan] ۳/۱ یشت ۳ و ۱۳ .

۴ – یورش‌کردن ، با بی‌پروائی به‌پیش‌جهیدن ،

4- to rush, to move forward while impetuosity.

[Avestan] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۱ . ۸۲ . [Avestan] ..... [Avestan] .

مادینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۱۸ .

ava-pat: 𐬀𐬬𐬀-𐬞𐬀𐬙 .

آوَ ـ پَتْ

to crush down.

بپائین جهیدن ، [Avestan] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۵۸ .

افتادن ، مانند : [Avestan] .

2- to fall down.

avi-pat: 𐬀𐬌𐬡𐬌-𐬞𐬀𐬙 .

آوی پَتْ

to throw, to drop;

انداختن ، افکندن [Avestan] مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۱ .

ā-pat: 𐬁-𐬞𐬀𐬙 .

آپَت

to run, to wander about.

دویدن ، سرگردان شدن ،

[Avestan] ۳/۳ یسنا ۹ و ۱۵ .

us-pat: 𐬎𐬯-𐬞𐬀𐬙 .

ئوسْ پَتْ

to fall on.

افتادن [Avestan] ۳/۳ وند ۱۳ و ۴۲ . ۴۳ .

[Avestan] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۵۷ . [Avestan] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴۴ .

pairi-pat:

to fall round about.

پَئیری پَتْ

پیش افتادن ، به‌چرخش درآمدن ، به پیرامون رفتن ،

۳/۱ وند ۱ و ۳ .

fra-pat:

to fly;

فرَ پَتْ

پرواز کردن ، ۳/۳ وند ۵ و ۱۲ ، ۱۳ . وند ۸ و ۹ ، ۱۰ .

2- to fall in worldly affairs.

۲ ـ به کارهای جهانی پرداختن ،

۳/۱ وند ۱۸ و ۵۴ و ۵۸ .

3- to rush on; to attack;

یورش کردن ، تکیدن ۳/۳ وند ۱۸ و ۶۵ .

۳/۳ یشت ۸ و ۶۱ .

vī-pat:

to run away; to fly faraway.

وی پَتْ

گریختن ، بدورپریدن ،

۳/۳ یسنا ۱۰ و ۱۰ .

hą̊m-pat:

to fall down withrapidly,

to make an onset.

هانْم ـ پَتْ

بتندی افتادن ، تک یا یورش آغازیدن ،

۳/۱ وند ۱۹ و ۴۱ یشت ۲۴ و ۲۶ .

paΘ:

to go; road(pour.D.)

پَثْ پورداود : راه

رفتن ، ۳/۱ وند ۵ و ۶۲ . وند ۱۸ و ۷۶ .

۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۳. یشت ۲۴ و ۲۸.
نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۰.

hå̊m-paΘ:

to fall upon, to attak;

هانْمْ پَثْ

تگ آوردن، یورش کردن

۳/۱ یشت ۲۴ و ۳۵.

paΘan:

a road; a path.

پَثَنْ

راه، جاده، (برای نرینه و مادینه بهمین گونه بکار میرود)

۱/۱ (۱/۲) وند ۱۶ و ۱۰۲. ۱۱. ۲/۱ وند ۱۳ و ۴.
۲/۱ وند ۳ و ۱۱. وند ۴ و ۴۳. وند ۲۱ و ۵ و ۹. ۱۳. یشت ۸ و ۷.
۲/۱ یسنا ۳۱ و ۹. یشت ۱۴ و ۴۴. ۳/۱ یشت ۴ و ۴. یشت ۱۳ و ۱۶.
۵/۱ وند ۸ و ۹۴. ۶/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳. ۶/۱ فرگرد ۵ و ۱.
۷/۱ یسنا ۵۰ و ۱/۳ یشت ۱۳ و ۸۴. ۱۶. ۳.
۲/۳ یسنا ۵/۳۳. یسنا ۳۴ و ۱۲. یشت ۱۳ و ۵۳. ۵۷. ۲/۳
وند ۸ و ۱۰۴. ۱۰۶. ۲/۳ وند ۳ و ۱۵. وند ۸ و ۱۴۵–۱۸. ۶/۳
وند ۱۹ و ۲۹. یشت ۱۱ و ۴. ۶/۳ یسنا ۴۲ و ۱. و مانندهای:

paΘana:

wide, spacious;

پَثَنَ

پهن، جادار ۳/ یشت ۹ و ۱ (گلدنر)
مادینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴. یشت ۱۳ و
۹. مادینه ۵/۱ (۶/۱) ۱۷ و ۱۹.
مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۴. یشت ۵ و ۳۸. یشت ۱۰ و ۹۵.

2- a plain, level land.

زمین ساده و هموار. مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۲.

گلدنر ... وسترگارد .

paΘanaya, paΘanya:

پَثَنَیَ - پَثَنیَ

a tribe of highway men overcome by Kereshaspa

راهزن

گروهی از راهزنان که بدست گرشاسب از میان برداشته شدند . این واژه از = راه و شاهراه ساخته شده (راه و زن) = راهزن ۲/۳ یشت ۱۹ و ۴۱ .

paΘāw:

پَثاوْ

See: نگ :

paΘni:

مادینه ( ) .

a mistress, a lady.

پَثْنی

بانو ، خانم ،

مادینه شده از واژه‌های ، که برابر سرور دارا هستند .

= کدبانو یا بانوی خانه .

paΘma:

( ) .

a road, path;stores,provisions(pehl. sp. j. M. & Dar.) پَثْمَ

جاده ، راه ، انبارها ، آماد و پیش‌بینی (پهلوی ، اشپیگل . یوستی ، میلز ، دارمستتر)

۲/۳ یسنا ۴۶ و ۴ .

paΘmainya:

( ) .

a way, path, provistion, stores(pehl. sp. J. M. & Dar.)

پَثْمَئِنیَ

راه ، گذار ، آمادوپیش‌بینی ، انبارها ، (پهلوی ، اشپیگل ، یوستی ، میلز ، دارمستتر) .

پَثْمَنْ پورداود : پند . اندرز . پیمان

pad:

to fall

پَذ

افتادن ، ۳/۱ وند ۱۳ و ۳۸ . وند ۱۵ و ۶ .

2- to throw.

۲ ـ انداختن ، پرت کردن . ۳/۱ وند ۴ و ۵۲ .

3- to go.

۳ ـ رفتن ، مانند :

4- to obtain,to possess;

۴ ـ فراهم کردن ، دارا بودن ،پورداود : راه . جاده؛

road, way(pour. Dar.).

مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۲ .

ni-pad:

to sit.

نی پَذ

نشستن ، ۳/۳ وند ۵ و ۲۷ .

۲/۱ یشت ۱۷ و ۵۷ .

نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۷ .

hąm-pad:

to go, to reach, to enter.

هانْم پَذ

رفتن ، رسیدن ، درون شدن ،

۳/۱ یشت ۱۵ و ۵۳ .

paδa, pada:

(۱)

chant, metric foot, poetic measure.

پَذَ ـ پَدَ

آهنگ‌ساده ،

اندازه‌پیمایش، اندازه یک‌گام . ۳/۳ یسنا ۵۰ و ۸ .

۳/۳ یسنا ۵۱ و ۱۶ ۵/۳ (۳/۳) ویسپرد ۱۴ و ۱ .

پورداود : سرود ، شعر

paδa:

(۲)

پَذَ

See: نگ :

۴۱۲۴ -

pafre:

پَفرِ

See: ۱. نگ:

paya: کماسه

food. nourishment.

پَیَ

خورش، خوراک، پرورش،

ماننده‌ها:

payanh: (۰۳-) کماسه

milk of animals.

پَیَنگهَ

شیرچارپایان ۳/۶وند۵و۵۲.

2- milk-giving(Lit.).

شیردهنده،

giving freshness and verdure to the vegetable kingdom;

epithet of Maidyozarem Gahambar.

دهنده شادابی و سبزی.

وتری‌به‌گیاه‌وریشوبالش‌به‌گیاه. پاژ نام میدوزرم که‌گاهانبار بهار بزرگ است.

نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ ۲. و مانند‌های:

(نرینه)

payanhrō-maxšti:

پَیَنگهرُوْ - مَخشتی

name of an illustrious personage.

نام کس نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۶.

(با ۰۲-)

payō-fšuta:

پَیُوْ فشوتَ

cheese;

پنیر، ۲/۳ وند ۷ و ۷۷.

par:

(۱).

to make helpless or wask; to fight against, to oppose with success;

پَرْ
ناتوان کردن ــ یاری نکردن ــ شکست دادن ،
جنگیدن ، رودررو شدن با پیشرفت و کامیابی ۱/۱ وند ۱۱ و ۹ و ۱۰.
۱/۱ وند ۹ و ۴۵ ، ۴۷ . ۳/۱ وند ۹ و ۴۷
۳/۱ یسنا ۴۹ و ۱.

paiti-par: 𐬞𐬀𐬌𐬙𐬌-𐬞𐬀𐬭.

to fight against, to oppose,
to chase away.

پَئیتی پَرْ
جنگیدن
رودر رو شدن ، دنبال شکار کردن ، ۱/۱ وند ۱ و
۵ ، ۶ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۴ ، وند ۲۰ و ۹ ، ۱۰ ، وند ۲۱ و ۱۸ ، ۱۹ .

par: 𐬞𐬀𐬭. شماره ۲

to go, to reach the other side of anything, to cross;

پَرْ
رفتن ، دسترس پیدا کردن ، رسیدن بهرچیز ، گذشتن ، ۳/۱ وند ۹ و ۴۵ .
۱/۱ وند ۲۲ و ۱ ، ۸ ، ۱۴ . ۳/۱ وند ۹ و ۳۹ . وند
۱۵ و ۹ ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۷ .
مانند :

2- to succeed. کامیاب کردن ۳/۳ وند ۱۹ و ۱۷ ، ۳۲ .
پورداود : (انباردن . پرکردن . انباشتن)

ni-par: 𐬥𐬌-𐬞𐬀𐬭.

to send down, to transmit.

نی پَرْ
فرو فرستادن ، فرستادن ،
۳/۳ یشت ۶ و ۱ . نیایش ۱ و ۱۱ .

2- to send. to dedicate. to offer.

۲ ــ فرستادن ، پیشکش کردن ، پیشنهاد کردن ،
یشت ۱۷ و ۵۴ .

fra-par:

to pass over, to cross; فَرَپَرْ

چشم پوشیدن ، گذشتن ،

= انگیزه‌شدن‌به‌چشم‌پوشی

توانگیزه گذشتن‌روان آنها از چینوت پل ـ خواهی شد . ۲/۱

یسنا ۷۱ و ۱۶ . ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۰۶ بیرون کردن ،

2- to expel; to drive away. دور کردن ، پدافند کردن .

pur-par: (۳)

to fill, to fill to the full, پورپَرْ

پر کردن ، سرپرکردن ، لبالب کردن

وند ۴ و ۱۷ .

aipi-par:

to atone for a crime. آئیپی پَرْ

پادافره آدم‌کشی ، آدم‌کشی ،

نرینه ۴/۱ وند ۸ و ۱۰۷ . وند ۱۴ و ۱۸ .

ni-par:

to cause evil, to spoil, to destroy. نی پَرْ

انگیزه بدی شدن ، هدرکردن ،

تباه کردن ، ویرانکردن ، ۳/۳ وند ۱۹ و ۲۶ .

hą̊m-par:

to fill to the brim, to increase, هانْم‌پَرْ

لبالب پر کردن ، افزودن ،

(کاروازه سخت کردن) ۳/۱ وند ۴ و ۴۸ .

par: [illegible] (۴)

to fly.

پَر

پریدن (مانند: [illegible] .)

para: [illegible] .

perf. far from, away, out, different from

پَرَ

پیش، فرا،

پیشوند است به معنی: دور از، کنار، بیرون، از گوناگون، [illegible] وند ۱۹ و ۲۷ [illegible] وند ۹ و ۴۰ [illegible] وند ۱۳ و ۱۰. [illegible] کده، وند ۸ و ۳۲. [illegible] وند ۶ و ۳۲ [illegible] = ([illegible] .) یسنا ۴۶ و ۱۹.

before, fore;

۲ – پیش از، برای: [illegible] وند ۸ و ۳۱. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۲۵ [illegible] (وند ۲۰ و ۱ و ۲.)

3- more, greater, superior.

۳ – بیشتر، بزرگتر، برتر،

[illegible] وند ۷ و ۳۸. [illegible] یشت ۱۰ و ۳۷.

(۵)

[illegible] یشت ۴ و ۴. وات‌فزونی، به، با، نزد، [illegible]

5- prep., by, near.

[illegible] وند ۷ و ۷۱.

6- before, formerly.

۶ – پیش از، پیشتر، از پیش [illegible] وند ۲ و ۱۱. ۱۵. ۱۹. [illegible] وند ۶ و ۳۲. ۳۵. ۳۸. ۴۱. ۴۳. وند ۷ و ۷۷. وند ۹ و ۴۸.

۷ – پیش از، پیش از آنکه [illegible] یسنا ۱۹ و ۲.

7- before, ere;

[illegible] وند ۷ و ۵۰. وند ۹ و ۵۵. یسنا ۹ و ۱۵. [illegible] یسنا ۱۹ و ۲. [illegible] یسنا ۱۹ و ۸. [illegible] یسنا ۵۳ و ۶. [illegible]. یسنا ۳۰ و ۲. یسنا ۴۳ و ۱۲. یسنا ۴۸ و ۲. یسنا ۵۱ و ۱۵ یسنا ۵۳ و ۶.

para-iristi:
See: نگ :

پَرَ ئیریشتی

para-iristi:

پَرَ ئیریشتی

death, dying;

درگذشتن، مردن،

۲/۱ وند ۱۹و۳۳. یشت ۲۲و۱۸. ۰

۲/۱۶ وند ۷ و ۲.

parakanti;

scattering seeds in the ground; sowing;

پَرَکَنتی

پراکنده، دانه پاشیدن بزمین، تخم‌افشانی،

۴/۱ وند ۶ و ۶. پورداود : پراکنده

para-kavi:

fore-knowing;

پَرَ کَوی

آگاه، دانا،

آگاه‌ترین، داناترین نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۷.

= بیرون = out = بیرون .

paragét:

پَرَ گِت

coming out; being produced.

آمدن.

بیرون آمده، بیرون شده، فراهم شده، اگر ریشه باشد = آمدن و بیرون آمده درست است. (یوستی، اشپیگل، هارلز، دارمستتر پیشاب تازه، بجز، مگر)

وند ۸ و ۱۳.

para-daxšta:

پَرَ دَخشتَ

the courtezan who produces untimely issues(Dar.)

زنیکه‌گهگاه‌وپنهانی‌خودفروشی میکند.(دارمستتر).

the harlot who has no more tokens(sp. jus. & Har.).

زن روسپی که نشانهٔ زیادی از روسپی‌گری ندارد.

۱/۱ مادینه، یشت ۱۷ و ۵۴.

(با ۱.) نرینه

paradaOant:

پَرَ دَثَنْت

giving away, presenting to others;

بخشش‌کننده،

یاری‌کننده دیگران، نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۸.

para-daOõ:

forgive

پَرَ دَثْو

بخشیدن

para-dãta: (با ۱.)

(a damsel)delivered over (Lit.) betrothed;

پَرَ داتَ

رها شده از دختری:

نامزدکرده (دوشیزئیکه) از دوشیزه‌گی آزاده شده. شوهر کرده ...

مادینه ۱/۲ وند ۱۵ و ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۸.

paraðãta: (۳.)

well acquainted with the primitive law.

پَرَ ذاتَ

پیشداد،

نیک‌آگاه وآشنا به دادهای پیشین، ازموده پیشین ۶/۳ وند ۲۰ و ۱ و ۲.

داد پیشین، داد نخستین: پاژنام هوشنگ پیشدادی.

هوشنگ به معنی دوران خانه‌سازی در جهان است که خود از دو بخش هوز خوب شینگه یا شینگ به معنی خانه درست شده است. خانه خوب، هنگامی که

مردمان از شکاف کوهها و غارها بیرون آمده به خانه‌سازی و کندن غارهای دستکرد پرداخته‌اند .

در این دوران است که نخستین دیوارها ساخته می‌شود و نخستین دیوارها . نخستین داد یا قانون را پدید می‌آورند . برای آگاهی بیشتر در این باره به کتاب "زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی‌ها" نوشته فریدون جنیدی نگاه کنید .

[Avestan script] نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۲۱ . یشت ۹ و ۳ .

[Avestan script] نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۲۶ .

[Avestan script]

para-paΘwant: پَرَپَثونت

(an arrow)going far off, flying ۱ ــ دوررونده ، پرنده

[Avestan script] = خدنگ یا تیر دوررونده نرینه ۱/۶ یشت ۱۰ و ۲۴ .

[Avestan script]

para-safa; پَرَ سَفَ

the hoofs of their fore-feet. سم چارپا

[Avestan script] نال سم‌های چار پایان آنها از زر است ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵

[Avestan script]

paras-xraΘwa: پَرَس خرثو

anticiative understanding. دانش‌پیشگوئی ، خردمند پیش بین ،

ساخته شده از : [Avestan script] ۲/۱ ویسپرد ۱۹ و ۱ .

[Avestan script]

para-haoma: پَرَ هئمَ

the juice of the Haoma. شیره هوم ، افشره‌هوم

[Avestan script] ۲/۱ یسنا ۳ و ۲ .

[illegible] ([illegible]) مادینه

para-hixi: پَرَ هیخی

drawing off.

فروکش، خشک

[illegible] ۳/۱ وند ۶ و ۳۲ ۰ ۳۵ ۰ = پس‌ازکشیده شدن آب .

[illegible] نرینه

parāta: پَراتَ

name of an illustrious personage.

نام کسی‌نامور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۶ ۰

[illegible] = ([illegible]) از ریشه ([illegible])

parāhu: پَراهو

the next world, the life to come;

جهان آینده، جهان دیگر

زندگی آینده ، [illegible] ۲/۱۶ یسنا ۴۶ و ۱۹ ۰

[illegible] ([illegible])

paru: پَرو

numerous, many.

چندین ، بسیار ، پروساخته شده از ریشه [illegible]

[illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۸ و ۱ ۰

2- abundant.

۲ ــ فراوان ، انبوه ، [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۲۲ ۰

3- abundance, plenty; prosperity;

۳ ــ فراوانی ، اندازه‌بسنده ، خوشبختی ، [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۷ و ۰۴ . یشت ۱۳ و ۰۹ ۰

[illegible]

paréxu: پَرخو

to struggle, to fight, war, battle, commotion.

پرخاش

کشاکش‌کردن ،جنگیدن ،نبرد ،جنگ ،غوغا ،ستیزه ، [illegible] ۳/۲ یشت ۱۹ و ۴۶ ۰

parėndi: نگاه کنید به‌واژه
See:
پَرِنْدی

پارندی نـام ستارهٔ پرن و هم‌چنین نام فرشته نگهبان گنجهای پنهان و خواسته‌هااست .

parėt:
to fight against to struggle.
پَرِتْ

ستیزه کردن ، کشاکش، پرخاش،
۳/۳ یشت ۱۳ و ۲۷ . ۴۵ . ۳/۱ یشت ۵ و ۵۰ .
یشت ۱۹ و ۷۷ . ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۳ .

parėΘ:
to be destroyed-extinct.
پَرِثْ

نابود شدن ، خاموش بودن ، ۳/۳ وند ۳ و ۳۲ .

paréna: کماسه
a wing; a feather
پَرِنَ

پر ، بال ، ۱/۱ وند ۸ و ۶۹ . ۷۰ . وند ۹ و ۲۴ .
= (خوب پروازکننده) ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳۶ . ۲/۱
یشت ۱۴ و ۳۵ . ۳/۱ یشت ۱۴ و ۳۵ . ۲/۳ یشت ۱۴ و ۴۴ . و
مانندهای :

parénanh: کماسه
abundance. plenty, fulness; prosperous;
پَرِنَنْگْهْ
فراوانی ، افزونی ، پری ، انبوهی ،

parénanhvant:
پَرِنَنْگْهْوَنْتْ

abundant; sufficient, فراوان، بسنده، خوشبخت،

[Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۰.

parenu: [Avestan]. ([Avestan]) نرینه

a feather; پَرِنو

پر، [Avestan] ۱/۳ یشت ۱۴ و ۳۶.

pares: [Avestan].

to ask, to question. پَرِس

پرسیدن، پرسش کردن،

[Avestan] ([Avestan]) ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۴. یسنا ۴۴ و ۱–۱۹. وند ۱۹ و ۱۰.
[Avestan] یسنا ۴۳ و ۱۰. [Avestan] یشت ۱۲ و ۱. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۹ و
۲۵. یشت ۲۲ و ۱۷ [Avestan] وند ۷ و ۵۴. [Avestan]. ۲/۱ یشت ۱۰
و ۲. [Avestan] ۳/۱ وند ۱۵ و ۱۴. [Avestan] یسنا ۳۱ و ۱۲ [Avestan]
۲/۱ وند ۱۵ و ۱۳. [Avestan]. ۳/۱ وند ۲ و ۱. وند ۷ و ۱. وند ۹ و ۱. وند ۱۰ و ۱.
وند ۲۰ و ۱. یشت ۵ و ۸۲ [Avestan]، وندیداد ۱۸ و ۳۰ و ۳۳. ۳۶. ۳۹. ۴۲. ۴۵.
۴۸. [Avestan]. وند ۱۸ و ۶. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۴۴. ۸ یسنا ۴۵. و ۶.
[Avestan] یسنا ۴۹ و ۲ [Avestan] نرینه ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۵. [Avestan] نرینه
۱/۱ یشت ۲۲ و ۱۰ یشت ۲۴ و ۳۳. [Avestan] ۳/۳. وند ۳ و ۲۹.

2- to converse; ۲ ـ گفتگو کردن.

[Avestan] ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۲. [Avestan]. ۱/۱ وند ۲ و ۲. [Avestan]
۲/۱ وند ۲ و ۱. [Avestan] ۳/۲. یسنا ۱۲ و ۵. ۶.

paiti-parés: [Avestan]

to ask, to inquire. to demand; to ask again; پَئیتی پَرِس

پرسیدن، بازپرسی کردن، درخواست کردن، دوباره پرسیدن، [Avestan]
[Avestan] ۲/۱ وند ۱۸ و ۷. ۱۳. ۶۰. ۶۶. [Avestan]. [Avestan].
۲/۱ وند ۱۸ و ۷. ۱۳. ۶۰. ۶۶. [Avestan]. [Avestan] ۳/۱ یشت ۵ و ۹۰. یشت
۱۰ و ۱۲۱. یشت ۱۴ و ۴۹. [Avestan]. وند ۹ و ۴۳ و ۴۵.

نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۹.

2- to cross-question.

از راههای گوناگون و برسائی بازپرسی کردن ،

pairi-parés:

to cross-question

پَئیری پَرِس

برسائی بازپرسی کردن ، مانند:

para-parés:

to ask,

پَرَ پَرِس

پرسیدن ، ۳/۱۲۵ یشت ۱۴ و ۴۱.

håm-parés:

to consult,

هانْم پَرِس

همه‌پرسی کردن ،

۳/۳ وند ۱۹ و ۳۰.

۲/۱ یسنا ۵۳ و ۳. نرینه ۲/۱ یشت ۲۲ و ۱۴.

یشت ۲۴ ,۶۰.

کماسه ۳/۱ یسنا ۴۷ و ۳.

paréš: (۱)

to combat, to smite, to destroy.

پَرِش

رزمیدن ، گلاویز شدن ، (۱)

زدن ، نابود کردن ، ۳/۱

وند ۱۱ و ۱۲ ، ۱۳.

paréš: (۲)

to fall in drops(as water). to sprinkle;

پَرِش

چکاندن ، افشاندن ،

چکیدن

parêšt: [illegible]

name of a Daeve?; struggle, strife.

پَرِشْتْ

شاید : نام دیوی است ، کشاکش، ستیزه ، : ریشه واژه از [illegible] = زدن ویسپرد ۷ و ۱. ([illegible]) با ([illegible]) با هم هماهنگی دارند ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۵.

parõ: [illegible] ([illegible])

near, by;

پَرِ

نزد ، نزدیک ، گذشته . [illegible] یسنا ۳۳ و ۷.

parõ: [illegible]

1- more, greater, higher;

پَرُوْ

بیشتر ، بزرگتر ، بالاتر ، . مانند : [illegible]

out. (pour. dav...)

پورداود : بیرون

2- far from, distant; be in the other side.

۲ ــ دور از ، بیرون ، بیرون بودن ، مانندها :

3- before;

۳ ــ جلو ، پیش ، [illegible] وند ۲ و ۲۴.

[illegible] ، وند ۱۳ و ۴۵ . ۴۶.

4- for, in exchange of

۴ ــ برای ، در برابر یا بجای (بعوض) .

[illegible] وند ۷ و ۴۱ . وند ۹ و ۳۷.

5- near, before, in presence of

۵ ــ نزدیک ، جلو ، در پیشگاه ،

[illegible] یسنا ۶۸ و ۲۱ . [illegible] وند ۳ و ۲۷ . وند ۱۳ و ۲۸ . وند ۲۱ و ۶.

6- for; owing to

۶ ــ برای ، به ، نگرش به ،

[illegible] یسنا ۵۷ و ۱۸ . یشت ۹ و ۴ . یشت ۱۱ و ۱۳ . [illegible] وند ۱۵ و ۹ . ۱۲ . [illegible] یسنا ۵۷ و ۱۸ . یشت ۱۰ و ۷۵ . ۸۸ . یشت ۱۳ و ۵۷ . یشت ۱۷ و ۲۵.

(۱۰ با .)

parõ-aréjan̊h: پَرُوْ آرِجَنگْهْ

of higher value — پرارزش، گران‌بها،

. کماسه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۱۴.

parõasti: (۱۰ با ۱۰) — پَرُوْ اَستی

freedom from this life; spiritual life.

2- departing this life; another world.(por. Da...).

زندگی مینوی،

آزاد از زندگی استهویت (مادی) . ۷/۱. یشت ۱ و ۲۵.

این زندگی گذران، گذر زندگی، پورداود: جهان دیگر

۷/۱ یشت ۱ و ۳۵. و یشت ۲۱ و ۵.

parõit: = . — پَرُوْ ییث

before.

جلوتر وند ۱۸ و ۱۹. ۲۱. یشت ۸ و

پورداود: گسستن، گسلا بدن

parõ-asna: (۱۰ با) — پَرُوْ آسَن

not near; remote, distant;

دوری، جدائی

the world beyond — = جهان فراسو، =

the other world — = جهان دیگر=

۴/۱ وند ۹ و ۴۴. وند ۱۳ و ۸. یسنا ۵۵ و ۲. خورده ۷.

parõ-kataraštma: — پَرُوْ کَرَشتِمَ

1- most desirous or eager.

آرزومندترین، خواهان‌ترین،

ریشه = دوست داشتن و آرزو کردن، پس ( ) =
۲ ـ گستاخترین، پردل‌ترین 2- most enterprising.(Har.&p. Jackson.)
= گریزان از بدترین پیش‌آمد،
(سانسکریت) = در دوری = fled from even at a distance.
= گریخت = . نرینه ۱/۲ یسنا ۵۷ و ۱۳.

paro-keviδa: .
پَرُوْ کِویذَ (the warrior) of the piercing instruments
ابزارتیز، سوراخ‌کن
جنگ ابزار تیز، = از میان، = = چنانکه، = سوراخ کردن.
. نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۰۲. یشت ۱۷ و ۱۲.

parō-darš: (نرینه)
پَرُوْ دَرْش name of the cock, far; (pour. Da...)
پاژنام خروس پورداود: از پیش بیننده (بامداد)
که بانـگ اودیو خواب میگیـریزد (با بانگ خروس پگاهان خواب ازچشمان خفتگان گریخته و بیدار می‌شوند) = پیش از، جلو، از ریشه =
دیدن، ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۵. یشت ۲۲ و ۴۱. ۱/۲
وند ۱۸ و ۲۳. ۱/۶ وند ۱۸ و ۲۹.

parō-dasma: . نرینه
پَرُوْ دَسْمَ name of an illustrious personage.
نام کسی نامور، ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۵.

.

parō-béréjya:
پَرُوْ بِرِجْیَ
mixed with brass or copper. با برنج آمیخته،
آمیخته با برنج یا مس، ۱/۵ وند ۸ و ۸۶.

[illegible] . = [illegible] + [illegible] . از [illegible] -۱. با [illegible] -۱.

paras̊̄š:
پَرانْش
backward, behind.
سوی پشت ، پشت سر ، (ساخته شده از [illegible])
[illegible] یسنا ۹ و ۱۱.

paršinta:
[illegible] . نرینه
name of an illustrious personage.
پَرْشینْتَ
نام کسی نامور ، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳.

paršat-gao:
[illegible] نرینه
name of illusterious personage.
پَرْشَتْ گاُ
نام کسی نامور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۶.
[illegible] ۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۲۷.

paršuya:
[illegible] . ([illegible] -۰۲)
dew-dripping.
پَرْشویَ
چکه ــ ژاله ، چکه ، شبنم [illegible] ... [illegible] . مادینه ۳/۱ یشت ۸ و ۴۱.
[illegible] ... [illegible] . مادینه ۲/۳ یسنا ۶۸ و ۶.

[illegible] . ([illegible] -۱. با [illegible] .)
paršvanika:
پَرْشْوَنیکَ
smiting the rows of the army;
بر هم زدن رده‌های ارتش ،
[illegible] . نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۷۰. ۱۲۷. یشت ۱۴ و ۱۵.

parštat
[illegible] . (۱) ([illegible] .)
asked, inguired. to ask(pour. Da...)
پَرْشْتَ ۱
پرسیده شد ، بازپرسی شد پورداود : پرسیدن
[illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۳۰۷. ۶۶۰۶۰.

paršta: (۲)

protection. See: ۱. نگ: پَرْشْتَ ۲

parštaŋ̊h: کماسه

support; prop. پَرْشْتَنْگْهَ

نگهداری، پشتیبانی، ۱/ یشت ۱/ ۱۹، ۳۰ و ۷۱.

paršti: ۱.

the back, the prime or back-bone. پَرْشْتی ۱

پرشتی، = پشت، مهره‌های پشت

ریشه = خم کردن، ۳/۱ (۲/۱) وند ۸ و ۵۱. وند ۹ و ۱۸، ۱۹.

۲/۱۶ یشت ۱۴ و ۵۶.

paršti: ۲.

discussion, debate. پَرْشْتی

گفتگو، ۵/۱ یشت ۱۳ و ۱۶.

parštō-vačaŋ̊h:

one who has asked about the holy word (Lit.) پَرْشْتُوْ وَچَنْگْهْ

instructed in the religious lore. پرسنده واژه‌های سپنتائی

استاد دانستنی‌های دینی، نرینه ۱/۳ یشت

۵ و ۹۱.

pavāw: (۱/۱

protecting پَواوْ

= نگهداری کردن، = نگهدارنده ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۶.

پا، پائیدن،

نگهدارنده پشت سر و نگهدارنده جلو یشت ۱۰ و ۴۶.

pavaiti: مادینه

پَوَئیتی

putrefaction, pollution.

گندیدگی ، ناپاکی ،

۳/۱ وند ۵ ۰ ۲۷ ۰ وند ۶ و ۳۰ ۰ ۳۳ ۰ ۳۶ ۰ ۳۹ ۰ وند ۷ و ۱۰ و ۱۱ ۰

pawrāna:

پَوْرانَ

name of a mountain, the pass parvan, one of the most difficult passes of the Hindoo Kush (Dar.)

نام کوهی ، گذرپروان

یکی از دشوارترین گذرگاههای هندوکش ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱ ۰

pas:

پَسْ

to blind, to fasten.

بستن ،

ava-pas:

آوَ پَسْ

to chain, to shackle.

بزنجیر بستن ، پابندزدن ،

۳/۱ وند ۴ و ۵۱ ۰

pasu:

پَسُو

a domestic or tame animal; an animal in general; cattle;

جانور رام و خانگی ، گله ، رمه

۲/16 وند ۱۳ و ۳۱–۳۴ ۰ یشت ۸۹ ۰ ۵ ۰ یشت ۸ و ۵۸ ۰ ۶/۱ وند ۲ و ۲۴ ۰ وند ۹ و ۳۸ ۰ یسنا ۳۱ و ۱۵ ۰ یسنا ۵۰ و ۱ ۰ ۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۳ ۰ یشت ۱۵ و ۱۶ ۰ یشت ۱۹ و ۳۲ ۰ ۲/۲ وند ۱۰ و ۱۸ ۰ یسنا ۹ و ۴ ۰ ۳/۲ یشت ۱۰ و ۱۱ ۰ ۴/۲ وند ۶ و ۳۲ ۰ ۳۵ ۰ ۳۸ ۰ ۴۱ ۰ ۶/۲ ویسپرد ۷ و ۳ ۰ یشت ۱۳ و ۱۰ ۰ ۴۳ ۰ ۱/۳ وند ۲ و ۸ ۰ ۹ ۰ ۱۱ ۰ یشت ۸ و ۵ ۰ ۲/۳ وند ۹ و ۳۹ ۰

۲/۳ وند ۱۴ و ۱۶. ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۹. ۶/۳ وند ۸، ۱۲ – ۱۵، ۲۲. وند ۱۸ و ۷۰. ۶/۳ وند ۲ و ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸.

pasuka:
(...) نرینه

a tame animal ; cattel.

پَسوکَ

جانور رام، گله،

۶/۳ یشت ۱۳ و ۷۴. ۶/۳ یسنا ۳۹ و ۱.

pasu-masaňh:

پَسو مَزَنگْهَ

of the size value of cattle.

چگونگی گله یا ارزش گله.

۱/۱ وند ۴و۲و۳، ۷. ۲/۱ وند ۴و۳. ۲/۱ وند ۴ و ۱۳.

pasû-vastra:

پَسو- وَسْتْرَ

covering of the cattle.

(گله‌- پوش) آغل، پناهگاه گله، پوشانیدن گله،

۲/۱ یشت ۵ و ۸۹. (... وسترگارد)

pasuš-x̄aréθa:

پَسوش خْوَرِتَ

food of cattle.

خوراک گله، ۲/۱ وند ۱۹ و ۴۱.

pasuš-haorva:

پَسوش هَئُروَ

(a dog)protecting the cattle.

نگهبان گله، نگهدارنده گله (مانند سگ)

= سگ نگهبان گله‌گوسفند، ۱/۱ وند ۵ و ۲۹. وند ۱۳.

و ۴۹. [illegible]، [illegible] ۱/۴ وند ۱۳ و ۱۷. [illegible]. [illegible]
۲/۱ وند ۱۳ و ۱۲. ۲۰. ۲۴. [illegible]... [illegible] ۱/۴ وند ۱۳
و ۱۰ وند ۱۵ و ۳. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۱ و ۷. [illegible]
[illegible] ۶/۳ وند ۱۳ و ۷. ۴۲.

[illegible] ([illegible] یا [illegible])

pasuš-hasta: پَسوش هَشتَ

an enclosure for the cattle; a cattle-fold.

آغل،
سراپاچهار دیواری برای گله (آغل) [illegible] ۲/۱ وند ۱۵ و ۳۳.
[illegible] ۷/۳ وند ۱۵ و ۳۲. ۴۷.

pasuš-hasti: [illegible]

the keeper of the cattle-pen.

پَسوش هَشتی
آغل نگهدار، چوپان
[illegible]. نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۳۳.

paskāt: [illegible] ([illegible])

پَسکات

1- behind

۱ – پشت سر، سوی پشت، [illegible] یسنا ۵۷ و ۲۹. یشت ۱۷ و ۱۲.
[illegible] یشت ۱۶ و ۱۲.

2- afterwards.

۲ – سپس، پس از آن،

3- after.

[illegible] یشت ۸ و ۳۸. یشت ۱۳ و ۳۹. پس از، پس،
[illegible]، در پشت او. وند ۹ و ۴۰. یشت ۱۹ و ۴۷. [illegible]،
در پشت سر من، یشت ۱۴ و ۵۸. [illegible] یشت ۱۰ و ۸۶.

pasča: [illegible]

afterwards.

پَسچ
پس، [illegible] وند ۹ و ۱۱.
[illegible] یشت ۹ و ۳۰. [illegible] وند ۸ و ۵۸. وند ۹ و ۲۱ [illegible]

[illegible] وند ۸ و ۴۲. وند ۹ و ۱۶. [illegible]
وند ۱۳ و ۴۵. ۴۶. [illegible] پس از آن، پس، وند ۲ و ۲۴ وند ۵ و۴۴. ۵۵. ۵۶. ۵۷

۲ ــ از (درآغازکردن بکاربرده می‌شود). 2- from implying commeincing.

[illegible] وند ۹ و ۶. ۷۹.

[illegible] وند۹و ۶. ۷. ۹۰.

[illegible] یشت ۲۳و۸. وماننده‌های: [illegible] و
[illegible]

pasčaeta: [illegible]

پَسْچَ اِتَ

afterwards, after.

پس، پس از آن، سپس،

[illegible] وند ۲ و ۶. وند ۳ و ۱۴. ۱۸. ۱۹. ۴۰. وند ۸ و ۲۲. وند ۱۸ و ۵۵ و ۵۹. [illegible] وند ۳ و ۳ وند ۵ و ۵۲. [illegible] وند ۱۷ و ۴. [illegible]
وند ۷ و ۲. [illegible] وند۷و۴. [illegible]
وند ۲ و ۲۵.

[illegible]

pasča-méréta:

پَسْچَ مِرِتَ

after death.

پس از مرگ

[illegible] پیش از مرگ [illegible] نرینه ۱/۱ وند۸ و ۳۱. ۳۲.

pasčāiθya: [illegible]

پَسْچانیث یَ

blowing behind.

از پشت وزیدن

[illegible] بادیکه از پشت سر می‌وزد. نرینه ۲/۱ سی‌روزه ۲و۲۲.

[illegible] نرینه ۶/۱ سی‌روزه ۱ و ۲۲.

pasna:

behind.

پَسْنَ

پس = پشت سر . یشت۵و۳۷ .

paswira:

animals and men.

پَسْویرَ

مردان و چارپایان ، ۱/۲ یشت۱۳و۱۲ .

pā̃:

to protect, to defend; to shelter.

پا

نگاهداری‌کردن ، پدافندکردن :

پناه دادن ، ۳/۱ وند ۱۱ و ۳ . یشت ۳ و ۳ . یشت ۱۴ و ۱۲ . ۲/۳ وند ۸ و ۲۱ . ۱/۱ یشت ۸ و ۱ . ۱/۳ یشت ۱۰و۴۵ .

to hinder, to hold back or after;

بازداشتن ، جلوگیری‌کردن .

۳/۱ یسنا ۳۲ و۱۳ . یسنا ۴۶ . ۴ . ۳/۱ یسنا۴۶ و ۸ .

ni-pā̃:

to protect, to preserve, to guard.

نی پا

نگهداری کردن ، نگهبانی‌کردن ، نگاهداشتن ، ۱/۱ یشت ۵ و۸۹ . ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۸ . ۳/۱ یسنا ۵۷ . ۱۶ . یشت ۱۰ و ۱۰۳ . ۳/۱ یسنا ۵۸ و ۱ . ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۵ . یشت ۱۰ و ۹۳ . ۱/۱ یسنا ۲۸ ۱۱ و ۲/۱ یشت ۱ و ۲۴ .

paiti-pā̃:

to protect, to shelter.

پَئیتی پا

نگهداری کردن ، پشتیبانی کردن ، پناه دادن ، ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۹ .

pi-pā:

to nourish, to feed　　　پی پا

پروراندن ، خوراک دادن ،

مانند‌ها:

pātivāka: نرینه

a reply;　　　پاتی واکَ

پاسخ ، پژواک

۱/۷ یشت ۱۴ و ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۲ .

pāiri:

See: نگ:　　　پائیری

pāirivāza:　　　پائیری وازَ

(a boar)rushing all around.　　　بهمه سو یورش‌کننده ،

نرینه ۱/۶ یشت ۱۰ و ۱۲۷ ، یشت ۱۴و ۱۵ . = گراز بهمه سو یورش‌کننده .

pāirisāite:

See: نگ:　　　پائیری سائیتِ

pāzinaňh: نرینه

name of an illustrious personage.　　　پازینَنگْهْ

نام کسی نامور ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۱۷ .

pāta: (۱-)

protected; guarded.

پاتَ

نگهداشته، نگاهبانی کرده

protected, guarded.

مانند:

pātayasča:

who is protector?

پاتَ یَسْچَ

نگهدار کیست؟

یشت ۲۴ و ۴۳.

praise him who makes the moon and the sun ascend and descend(Dar.) ازاو با نیایش می‌پرسدچه‌کسی خورشید وماه را برآورده و فرو می‌برد.

pātar:

a protector

پاتَرْ

نگاهدارنده، نگاهبان، ۱/۱ یشت ۱و۱۳. یشت ۵ ۱و ۸۰.

۲/۲ یشت ۱۴ و ۴۵.

pāΘmainya:

leading to the spiritual(heavenly)path;

پاثْ مَئینْیَ

رهبر مینوی

نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶.

paΘra;

کماسه

protection; shelter;

پاثْرَ

نگهداری، پناه

۴/۱ یسنا ۵۵ و ۳ و یشت ۵ و ۶.

paΘravant:

giving protection;

پاثْرَوَنْتْ

پشتیبانی‌کننده، یاری‌دهنده،
[Avestan] مادینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۲.

pāda: [Avestan].

land, a country.

پادَ

سرزمین، کشور، [Avestan] (گلدنر، [Avestan].)
از کشور آریائی، ۵/۳ یشت ۴ و ۵.

paδa, pāδa: [Avestan] ، [Avestan] . ([Avestan])

پَذَ، پاذَ

a foot.

پا، پای، [Avestan] = پای کس خوب،
[Avestan] پای کس بد. [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۷ و ۵۵. [Avestan].
۲/۱ وند ۲ و ۲۴. [Avestan] ۳/۱ وند ۶ و ۲۶. وند ۸ و ۷۳. [Avestan] ۲/۲ یشت ۱۰ و
۴۸. یشت ۱۴ و ۶۳. یشت ۱۷ و ۶. [Avestan] ۲/۲ ویسپرد ۱۵ و ۱. [Avestan]
۳/۲ وند ۶ و ۴۶. [Avestan] ۴/۲ یشت ۱۶ و ۷. [Avestan] ۵/۲ یسنا ۹ و ۲۸
[Avestan] ۵/۲ وند ۵ و ۱۱. [Avestan] ۶/۲ یشت ۱۰ و ۲۳. و
مانندهای: [Avestan].

pāpérétāna کماسه [Avestan] . ([Avestan])

battle; war; the root

پاپِرِتانَ

جنگ، رزم، این واژه از تشدید ریشه [Avestan] ساخته شده است. مانند: [Avestan]
[Avestan].

pāpō-vačaṅh; [Avestan].

reciting the holy word.

پاپُو - وَچَنگْهْ

از برخواندن، از برگفتن
[Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۰.

pāman: [Avestan]، کماسه

scab; skin-disease; leprosy.

پامَن

گری، بیماری پوست، گزام (خوره) ۱/۱. بشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸.

. (۱- با) نرینه

pāyaoja:

پایَ اُجَ

powerful for protection;

نگهبان نیرومند

. (گلدنر) نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

pāyu:

a protector

پایو

نگهدارنده، پشتیبان،

۱/۱ یشت ۱ و ۱۲. ۲/۱ وند ۸ و ۲۰. یسنا ۴۶ و ۷. . نرینه ۲/۲ یسنا ۵۷ و ۲. ۲/۲ یسنا ۴۲ و ۲.

pāra:

. ۱ (۲.)

debt

پارَ ۱

وام، بدهی. ۲/۱ وند ۳ و ۴۱.

2- sin, crime

۲ ـ گناه، مردم‌کشی

۲/۱ وند ۴ و ۵۳.

pāra:

ـ ۲.

side, direction; end

پارَ ۲

پاره، پهلوی: پارک (رشوه)

کنار، سرراست، پایان، مانده: . .

pāraya:

پارَیَ

See: نگ: (۲.)

pãréntaré: (-۰۲)

aside, outside

پارِن‌تَرِ

کنار، بیرون،

= درون. ، وند ۹ و۱۱، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵.

۲/۱ یشت ۱۹ و ۱.

، نام ستاره پروین (پرن)

pãréndi, paréndi:

پارِندی پَرِندی

the angel; she is the companion of Ashi Vanghuhi, who presides over riches; she is also the guardian of hidden treasures. As a star, it resembles the persian the pleiades.

یزتی است که او همراه و یاراشی و نگوهی است او نگهبان توانگری‌ها (خواسته‌ها) است، همچنین نگهبان گنج‌های‌پنهان‌است و هم چنین نام ستاره‌ای است که همانندی با ستاره پروین دارد. ۱/۱ یشت ۸ و ۳۸. یشت ۱۰ و ۶۶. یشت ۲۴ و ۸. ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۱. یسنا ۳۸ و ۲. ۱/۲ ویسپرد ۷ و ۲. ۲/۱ سی روزه ۲ و ۲۵. ۶/۱ سی‌روزه ۱ و ۲۵.

2- riches, treasures

۲ ــ دارائی، خواسته بسیار، گنج‌ها،

۱/۳ خورده ۴.

pãšna:

the heel; the sole of the foot

پاشنَ

پاشنه، برآمدگی بخش زیر مچ در کف پا = پاشنه. ۲/۳ وند ۲ و ۳۱. ۳۲. ۲/۳ وند ۸ و ۷۰. ۷۱. وند ۹ و ۲۵. ۲۶.

piv, pi:

to fatten; to nourish.

پیو - پی

فربه‌کردن، پروار کردن، خوراک دادن، پیه.

مانندها:

fra-pi:

to fertilize; to nourish

فَرَپی

فربه کردن، بنیه دادن، خوراک دادن، پروراندن،

۱/۳وند۳و۳۱

2- to grow, to swell, to spread.

نمودادن، بادکردن، پیشرفت‌کردن، کسترش‌کردن،

گلدنر یشت ۱۹ و ۵۱.

pix:

to twist; to tie in knot.

پیخ

پیچیدن، گره‌بستن، مانند:

pixa:

نرینه

a knot

پیخَ

گره، مانند:

pixš̱:

to twist

پیخش

پیچیدن،

fra-pixš̱:

to twist; to twist by bending.

فَرَ پیخش

پیچیدن، پیچیدن‌با خمش،

نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۷.

pitaona:

نرینه

پیتَاُنَ
name of an evil-working giant or Daeva killed by Kereshaspa.

نام کس بدکاری از تیرهٔ دیوان (مردمان بدکار) که بدست گرشاسب کشته شد.

۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۱.

pitar:

پیتَرْ
پدر

See:

piθwa, pitu:

کماسه

پیثوَ - پیتو
food, nourishment;

خورش، خوراک، پرورش،

۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۱۹ و ۴۰. ( ) ۴/۱ یشت ۱۰ و ۸۴. ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۲.

مانندهای:

pith, the middle parts

مغز، مغزتیره‌پشت، بخش میانی،

مانندہ.

piθe:

پیثِ

See: نگ:

piθa:

پیثَ
fall, down fall(Dar.); death, ruin(Peh.Jus.Har.)

افت، افتادن، زوال (دارمستتر). مرگ، نابودی، (پهلوی، یوستی، هارلز)

یسنا ۵۳ و ۶.

pipyūši:

پیپیوشی
having milk in the breasts(of a woman).

= . شیر در پستان داشتن ،

۲/۱ وند ۱۵ و ۰۸

pivaňh:

marrow; strength.

پیونگه

مغز ، پی ، نیرو

۲/۱ وند ۱۸ و ۵۵ ، ۵۹ .

pivati:

پیوتی

See: نگ :

pis:

(۱)

to model, to shape; to decorate;

پیس

گونه‌دادن ،اندام‌وگونه‌درست‌کردن ،

مانندهها :

pis:

(۲)

to prick;

پیس

سوراخ کردن ، مانند‌ه :

pisinaňh, pisina:

Kai Pisin brother of Kai Kaus.

پیسینَنگه ـ پیسینَ

پشین ، کی‌پشین برادر کیکاوس ،

۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۱ .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۲ .

pisra:

a manufactory; a workshop.

پیشرَ

کارخانه ،کارگاه ، ۵/۱ وند ۸ و ۸۷ .

pištra: نرینه (۱)

پیشتَرَ

a wound, a cut, hurt.

زخم ، برش، آسیب ،

۱/۱ وند ۵ و۵۹. ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۰ ۰ ۱۱ .

pištra: (۲)

پیشتَرَ

beaten or thrashed corn. a grinder.

کوبیده ، دانه کوبیده شده .

آسیاب . ۱/۱ وند ۳ و ۳۲ .

pištra: نرینه (۳)

پیشتَرَ

profession; class.

پیشه ، پایه، رسته ،

مانند:

piš:

پیش

to smite; to torment; to wound.

2- to thrash; to beat(a corn) to grind. زدن ، زخم کردن ، رنجاندن

نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۹ .

کوبیدن ،زدن (یک‌گونه‌دانه) ،آسیاب‌کردن ، مانند (آرد کردن‌گندم)

مانند:

pišinaŋ̊h: کماسه

پیشینَنگْهْ

the Pishin Valley in Cabul near which Kereshaspa is supposed to have fallen into a lethargy;

نام دره‌ئی نزدیک‌کابل

جائیکه گرشاسب گمان میکرد که به سستی مرگ‌آور افتاده است .

۶/۱ یشت ۵ و ۳۷ .

pišišyaoϴna: نرینه

name of an illustrious personage; the son of King Gushtasp.

پیشیشیَئثْنَ

پشوتن یشت ۱۳ و ۱۰۳.

نام کسی نامور، پسرشاه گشتاسب ۱۳/۶ یشت ۱۳ و ۱۰۳.

pišman: کماسه

skill, cunning, duplicity;

پیشْمَنْ

کارآزموده در نیرنگ و دوروئی

pišmō-xarә: (۱) با

eating cooked food.

پیشمُوْ خوَرَ

خوراک پخته خورنده، خوراک پخته شده‌خور

piža:

See: نگ:

پیذَ

pisa: (۱)

ornament; Decoration.

پیسَ

زیور، آرایش،

pū,pu: (۱)

to purify;

پو پو

پاک کردن،

pū,pu: (۲)

to stink;

پو

بو کردن، بوی بد کردن، ۳/۱ وند ۶ و ۲۸.

مانندها: و و .

puxδa:

fifth, 5th;

پوخذَ

پنجم، ۵ ام. نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲. وند ۴ او ۹. یسنا ۱۹ و ۱۸.

۱/۱ یشت ۱ و ۰۷. ۱/۲ وند ۳ و ۶. ۱۱. ۳۴.

نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۳۰. وند ۹ و ۰۷. وند ۱۳ و ۳۴. یسنا ۹ و ۲۰.

کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۰۷. وند ۴ و ۱۹ و ۲۳. ۲۷. ۳۲. ۲/۱ وند ۴

و ۱۷. ۶/۱ خورده ۱۱.

puΘra:

نرینه

a son.

پوثرَ

پسر، ۱/۱ وند ۱۲ و ۰۱. ۱۷. ۱۹. وند ۱۹ و ۶. یسنا ۹ و ۴. یشت ۵ و ۷۲.

یشت ۱۴ و ۵۹. ۱/۱ یسنا ۹ و ۵. یشت ۹ و

۳۰. ۲/۱ وند ۳ و ۲۵. وند ۸ و ۱۴. یسنا ۴۴ و ۰۷. یشت ۵ و ۱۴.

وند ۱۲ و ۰۷. ۴/۱ یشت ۴ و ۹. یشت ۱۴ و ۴۶.

۶/۱ وند ۵ و ۲. وند ۱۶ و ۱۷. ۸/۱ یسنا ۳ و ۲ یسنا ۶۵ و ۱۲.

۱۵ و ۴۵. ۱/۲ یسنا ۹ و ۱۰. ۱/۳ وند ۱۹ و ۴۲. یشت

۵ و ۸۵. یشت ۱۴ و ۵۹. ۱/۳ یشت ۲۳ و ۰۱. یشت ۵ و ۲۴. ۰۱.

2- pregnancy, child in the womb; unformed off spring

۲ ـ آبستنی، بچه درون زهدان، فرزند پیکره نیافته. ۲/۱ وند ۱۵ و ۱۳.

مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۹. ۱۱. ۱۳. ۱۵. ۱۸. ۲/۱ وند

۱۵ و ۱۴. ۲/۳ یسنا ۲۳ و ۰۱. یشت ۱۳ و ۱۱. ۱۵. ۲۲.

big with young; pregnant.a puppy, the young of the Canine species, a whelps.

آبستن، وند ۱۵ و ۵۰.

توله سگ، گونه جوان دندان نیشدار ازسگ.

توله، بچه.

او دو مرتبه خواهد گرفت هفت توله را وندیداد ۱۴ و ۱۶.

puΘran:

پوثْرَن
he who has children.

بچه‌دار، آنکه‌بچه‌دارد. ۱/۴وند۴و۴۷.

puθravant: (،)

پوثْرَوَنْت
having a son or sons, or children.

پسردار، یا دارنده پسران،

یا دارنده فرزندان، = خانه با کودکان ۲/۱ وند۳و۲.

puθrō-dā̜ — از ریشه ( ) ،

پوثْرُو دا
son-giving;

پسردهنده، ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۵.

puʒa: ، نرینه

پوذَ
name of a family; the Fravashi of a member of this family, named Akayadha is in voked

نام دودمانی است، یا فروهر یکی از هموندان این خانواده که نامش اکه‌یذه نامیده می‌شده است. (وسترکارد) ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۲۷.

puyant: (۰۲-)

پویَنْت
putrefying, stinking

پلید، بودار، بوینده

pusavant: (۰)

پوسَوَنْت
wearing a crown on the head

تاجدار، تاج برسرپوشیده،

مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰.

pusā̆: (مادینه)

پوسا
a crown, diadem.

تاج ــ نیم تاج، ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸.
مانند: ــ و .

pũiti:　　　مادینه (ــ ۰۲)
rottenness; putrefaction.
پوئیتیـ
پوسیدگی، گندیدگی،
۶/۱ وند ۲۰ و ۰۳ ۶.

pũitika:　　　، کماسه
according to the vendidad, it is the sea which purifies the waters before they run back to the sea Vouru-Kasha. It is identified with the sea of Aral.
پوئیتیکَ
برابر گزارش از نسک وندیداد پوئیتیکه دریائی است که آب‌ها را پیش از آنکه بدریای وئوروکش بریزد پاک میکند. وآنرا دریای اورال شناخته‌اند ، ــ
۲/۱ به‌دریای پوتیکه وند ۶ و ۱۶ ۱۸. ، ، ،
از دریای پوتیکه، ۵/۱ وند ۵ و ۱۹.

pérédi𐬜aya:　　　،
name of an illustrious personage; possibly, one of the earliest disciples of Zoroaster;
پِرِدی ذَیَ
نام کسی نامور، شاید یکی از نخستین پیروان زرتشر باشد.
(، وسترگارد) ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۷.

pérétu:　　　مادینه (ــ ۰۲)
a bridge; for particulars vide
پِرِتو
پل،
بویژه مانند: ــ ۰ ــ . ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۶. ــ ، = بالای جنیودیل ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۶.
ــ = روی جنیورپل ۷/۱ یسنا ۵۱ و ۱۳. ۷/۱.

یسنا ۵۱ و ۱۳ ۲/۳ یسنا ۵۰ و ۷.
۲/۳ یسنا ۴۲ و ۱۰. ۲/۳ یشت ۱۱ و ۴. = گذار یا
گذرگاه ۲/۳ وند ۲ و ۳۰ .۳۸.
مانندها:

péréto-tanu:

transgressed(Lit.); sinful — پرِتُو تَنو

تنافور ــ سرپیچ ، گناهکار ، پورداود : مرگ ارزان
کماسه ۶/۳ وند ۷ و ۵۳.

péréΘa: (۱)

that can be crossed or passed over(Lit.); expiable (as sin) — پرِثَ

درخور گذشت ، در خورجبران ، پورداود : حد . تنبیه . گذر آزمون

péréΘa: (۲)

conflict, strife. — پرِثَ

زدوخورد ، ستیزه ، ۳/۱ یسنا ۴۸ و ۲.

péréΘ-u:

wide, spaccious. — پرِثو

پهلو ، پهن ، ویژه ، پهنه
کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۴۴.
مادینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴. یشت ۱۳ و ۹. مادینه ۷/۱ وند ۹ و ۲. رودهای پهن روان مادینه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۴.
(وسترگارد) وند ۹ و ۲۹. یشت ۸ و ۴۰.

péréΘu-ainika: — پرِثو آئینیکَ

(an army) with the wide battle array; wide fronted.

رده پیشانی گسترده (ارتش) با آرایش جنگی گسترده.

[illegible] مادینه یسنا ۹ و ۱۸ یشت ۴ و ۳.

یشت ۵ و ۱۳۱. یشت ۱۳ و ۱۳۶.

[illegible]

péréΘu-afzam:

پرِثو آفزَم

name of a person.

نام کسی. [illegible] (گلدنر [illegible]) ۶/۱یشت۱۳ و ۱۲۶.

[illegible]

péréΘu-aršti:

پرِثو آرشتی

same as

(جنگابزار) نیزه پهن، ومانند [illegible]

[illegible] ([illegible])

péréΘu-zrayanh:

پرِثو زْرَیَنگْهْ

the wide sea

دریای فراخ یا دریای پهن،

[illegible] = آبهای دریای پهن.

the waters of the wide sea.

مادینه ۲/۱ یشت ۸ و۲.

[illegible] ([illegible])

péréΘu-uzgérépta:

پرِثو ئوزگِرِپْتَ

(a banner) broad and uplifted.

پهن و بالا گرفته،

[illegible] = پرچم برافراشته مادینه ۶/۱یشت ۴ و ۳.

[illegible] ([illegible])

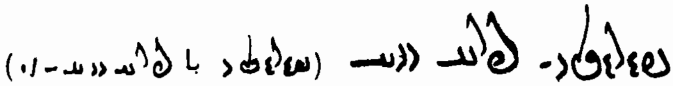
péréΘu-drafša:

پرِثو دْرَفْشَ

(the wide banner. (the hordes with many spears (D).

درفش برافراشته [illegible] = یک ارتش با درفش‌های

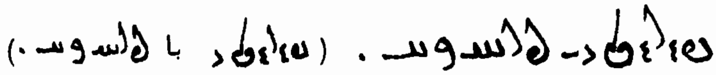
برافراشته، دارمستتر بدینگونه‌ترجمه‌کرده‌گروه‌هائی‌با‌نیزه‌های‌بسیار، مادینه ۱/۶ یشت ۱ و ۱۱ یشت ۱۳ و ۱۳۶.



péréΘ-frava: پرِثو فرَوَ

thorough cleansing rubbing; سراسر پاک‌کننده، روبنده،

۳/۳ وند ۹ و ۲۹.



péréΘ-frāka: پرِثو فراکَ

wide-flowing; epithet of Aredvicura. روانه پهن(رود) گسترده روان

پاژ نام اردویسور.

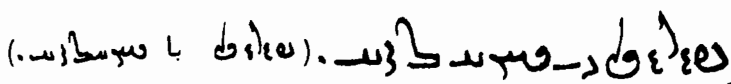
= اردیویسور ناآلوده روانه پهن

اردیسور ناآلوده‌پهن‌روانه‌شونده مادینه ۱/۲ یسنا ۶۵. ۱. یشت ۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۴. نیایش ۴ و ۲.

wide-flowing undefiled Aredvicura

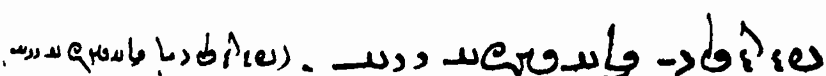
2- wide-spreading(as religion). پهن و گسترده(مانند دین)

مادینه ۱/۴ یشت ۱۰ و ۶۴.



péréΘu-yaona: پرِثو یئُنَ

giving sufficient assistance-strength; or having a spacious residence(vide یاری‌دهنده‌رسا، نیرودهنده‌بسنده یا دارنده جاوخانه ویژه، مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.



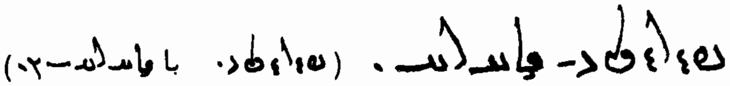
péréΘu-vaeðayana. پرِثو وَئِذَیَنَ

surveying from a watch-tower large fortress.

making a thorough survey. epithet of Mithra.

نگهبانی‌کننده‌ازبرج دیدبانی یاازدژ ارتشی،همگان را بازدیدکننده(بیننده)پاژنام میترا

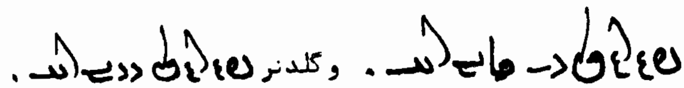
(مهر) [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷. نیایش ۱ و ۶. نیایش ۲ و ۶.



pérəθu-vara: پرثو وَرَ

wide-breasted. پهن سینه،

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۴.



pérəθu-vīra: پرثو ویرَ

provided with many heroes; very powerful; with fulness of intellect(Dar.) آماده شده با پهلوانان بسیار، پورداود: فراخ هوش

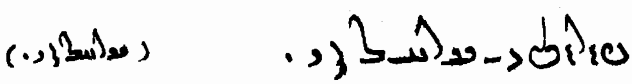
بسیار نیرومند، پرهوش، [illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱.



pérəθu-safa: پرثو سَفَ

wide-hoofed(as a horse); سم پهن (مانند سم اسب)

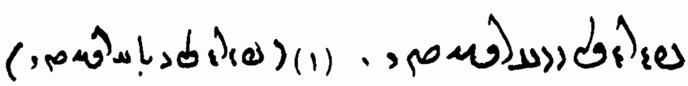
[illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۷.



pérəθu-sraoni: پرثو سْرَئُنی

wide-thigh... سرین پهن (نام آواز اسب)

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۴.



pérəθvaršti: پرثُورشتی

(Vayu)of the broad spear پهن نیزه، (زین‌افزار)

2- a broad spear نیزهٔ پهن،

[Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴.
[Avestan] ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۸.

péréθvaršta: [Avestan] (۲)
brother of King Gushtaspa.
پرِثوَرشتی
نام برادر کشتاسب شاه، به معنی پهن‌نیزه،
مانند: [Avestan] = تیز نیزه [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

péréna: [Avestan] (۱) ([Avestan])
ful of, filled with
پرِنَ
پر، پربال،
[Avestan] ۲/۱ وند ۲۲ و ۵. ۱۲. ۱۸. [Avestan] ۲/۱ وند ۲۲و۵. ۱۲. ۱/۱. [Avestan] کماسه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸. [Avestan] مادینه ۲/۱ وند ۱۹و۴۰.
یشت ۵ و ۱۳۲. [Avestan] نرینه ۱/۳ یسنا ۴۴ و ۱۳. [Avestan]
[Avestan] (وسترگارد) ۵/۳(۳/۳) یشت ۱۵ و ۲.
2- fulness, abundance.
۲ــ پری، فراوانی.

péréna: [Avestan] (۲)
a wing.
پرِنَ
پر، بال. (مانند [Avestan])

pérénāyu: [Avestan] = [Avestan] + [Avestan]
of full age; young.
پرِنایو
برنا، جوان،
[Avestan] مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۴۲. [Avestan] یسنا ۶۲ و ۲. [Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱۹و ۴۳. [Avestan] ۶/۳ یسنا ۸ و ۴.

pérénin:

winged.

پرنین

بالدار، پردار،

۴/۱ یشت ۱۴ و ۳۸. (گلدنر)

۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۹.

péréno-mãunha:

the full moon.

پِرِنُو ماوُنگهَ

ماه‌پر. ۲/۱ یسنا ۲ و ۷. یشت ۷ و ۴.

۴/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۱۰.

۲/۳ یشت ۷ و ۴.

pérénya:

full of, replenished with;

پِرِن یَ

پراز، دوباره پر،

این زمین از

ستورها و گله‌ها و رمه‌ها دوباره پر بود مادینه ۱/۱ وند ۲ و ۸. ۱۲. ۱۶. مادینه

۱/۱ وند ۲ و ۹. ۱۳. ۱۷.

péresanyeiti: یشت ۸ و ۱۵.

he askes.

پرسَن یئیتی

او می‌پرسد،

péresu:

a rib

پرسو

پهلو، دنده، از ریشه = خم کردن.

۲/۱ وند ۸ و ۵۴. ۵۵. وند ۹ و ۱۹. ۲۰.

[Avestan] ([Avestan])

pérésu-masan̊h:

پرسو مَسَنگهْ

(a bone)as large as a rib.

دنده دراز،

[Avestan] ... [Avestan] = استخوانی بدرازی‌دنده نرینه ۲/۱ ونـد ۶ و ۱۶.

péréskā̃: ([Avestan])

[Avestan]

price, value.

پرِشکا

بها، ارزش،

[Avestan] برابر ارزش یک اسب نر ۱/۱ وند ۱۴ و ۱۱.

béréśva: نرینه ([Avestan])

[Avestan]

a question.

پرِشوَ

یک پرسش،

pés̲: ([Avestan])

[Avestan]

to fight against;

پش

جنگیدن،

[Avestan] از ریشه [Avestan] درست شده [Avestan] = [Avestan] برای‌ِکنده [Avestan] = نوشنده، خورنده [Avestan] = پل [Avestan] = مرده = [Avestan] ([Avestan]) ۳/۱ وند ۴ و ۴۹. [Avestan] ۳/۳ یسنا ۴۴ و ۲۰.

pés̲a: ([Avestan])

[Avestan] (۱)

transgressed(Lit.); sinful

پشَ

زورگو، گناهکار،

2- a sinful person

[Avestan] ۲/۱ یشت ۴ و ۴۶. ۲۰ کس‌گناهکار

péša: (۲)

an owl. (sp. Jus. & Har.);

پِشَ

جغد، بوم،

مانند:

péšana: نرینه ( )

name of a wicked idolator

پِشَنَ

نام یک بت‌پرست بدکار بدخو،

۲/۱ یشت ۵ و ۱۰۹. یشت ۱۹ و ۸۷.

pésanā: مادینه ( )

battle, strife.

پِشَنا

جنگ، نبرد، ستیز،

یشت ۱۴ و ۵۷. ۷/۱ یشت ۹ و ۳۰.

۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۷. ۷/۳ یشت ۱۳ و ۱۷. ۲۳. ۲۷. ۶۷.

۷/۳ یشت ۵ و ۱۳۱.

péšu: (دگرگون شده واژهٔ)

a bridge;

پِشو

پل، ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۲. ۲/۳ وند ۱۴ و ۱۶.

2- passage, course

۲ ـ گذر، راه

= یک گدار خشک ۲/۱ یشت ۵ و ۷۷. ۷۸.

pésu-pān: (با ـ ۱.)

پشوپان

پل پای، نگهبان پل، ، دو سگ در چنوت‌پل نگهبانند، =

=to dogs that guard the Chinvat Bridge

نرینه ۱/۲ وند ۱۳ و ۹.

péšō-čanh:
same as below

پشو چَنگهٔ
نگاه کنید به واژه پائین

péšō-čingha:
name of a corpse-burier.

پشو چینگهَ
نام گروه خاک‌کننده (مردگان)
(وسترگارد) ۲/۱ یشت ۵ و۱۱۳.

(۱) از ( )

péšō-tanu:
a sinful or criminal body

پِشُو تَنو
تن گناهکار، تنافور
۴/۱ وند ۴ و ۲۰. ۳۱. ۲۴. ۲۵. ۲۸. ۲۹. ۳۲. ۳۳. ۳۵. ۳۶. ۳۸. و بیشتر رویه‌های وندیداد. (وسترگارد) وند ۷ و ۵۳.

2- sinful, criminal.

۲ ـ گناهکار، مردم‌کش، جانی
وند۵و۴. ۷. وند۸و۳۴. یشت ۵ و۹۷. نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۳۸. وند ۱۵ و ۱. ۲. ۴. ۶. ۷و ۸.

péšō-tanu: (۲)
a son of King Gushtasp, and the head priest in Kingdez. Wishtasp Yasht he was to drink the consecrated, milk, and consequently became immortal.

پِشُوتَنو
پشوتن، نام پسرشاه گشتاسب که موبد موبدان کنگ دژ بودوتنهادراوستایکباردر ویشتاسب یشت نامبرده شده است‌که او بانگیزه خوردن شیرورجاوند بی‌مرگ شده است.
۱/۱ یشت ۲۴ و ۴.

(. ۲. با .)

péšō-paréna: پِشُوْ پَرِنَ

owl-feathered(Lit.); پرجغد ،

نام مرغی ، name of a bird پر پشویرنه که دربرخی بخشها مانندپر سیمرغ که در شاهنامه از آن یاد شده است بکار رفته است .

۶/۱۴ یشت ۱۴ و ۳۵

(، با ۰۱-)

pésō-sāra: پِشُوْ سارَ

the chief of the criminals;

سردسته جانی‌ها ، سردسته مردم‌کشان ، سر به سزا

دزد و راهزن آدمکش ، راهزن داوری شده بمرگ (دارمستتر) . دزدیکه سرش را بتاوان میدهد (جاکسون) ۱/۱ یسنا ۱۱ و ۰۳ . ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۰۳ .

pédvaepa: . نرینه

an affluent of the River Rangha. ie. Racuartes پیذوَئِپَ

یک شاخه از رود رنغه ، ۷/۱ یشت ۵ و ۰۸۱

pōi: پُوْی

a protector.

نگهدارنده ، پشتیبان ،

این واژه از ریشه = نگهداشتن و نگهداری کردن است . یسنا ۴۴ و ۰۱۵ ۰۱۶ و نرینه با ۰۱/۱

pōiθwak . کماسه

plenty; prosperity. پُوْیثْ وَ

فراوانی ، خوشبختی ،

۱/۱ یشت ۲۴ و ۰۹

۲ ـ فربه =fat . نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۰ .

pōuru:

پـُـو ئورو

full, abundant, much, many.

پر ، فراوان ، بسیار ، خیلی ،

نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۳۲ . یشت ۱۳ و ۱۰ . کماسه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۴ . نیایش ۵ و ۱۰ . (ای اهورمزدا) تو بسیارچیزهای خوب ساخته‌ای . کماسه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۰ . کماسه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۰ . ۲/۳ یشت ۸ و ۴۹ . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۵ . یسنا ۴۷ و ۶ . ۱/۳ یسنا ۶۵ و ۱۱ (گلدنر) مادینه ۲/۳ وند ۲۰ و ۴ . ۴/۳ یسنا ۳۴ و ۸ . ۶/۳ یشت ۱۰ و ۶۶ . ۷/۳ یسنا ۵۰ و ۲ .

2- abundance, plenty;

فراوانی ، انبوهی ،

pōuruaspa (با)

پـُوئورو آسْپَ

rich in horses; epithet of

پراسب ، توانگر در اسب ، پاژ نام پوروشسپ . نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۲ . نرینه ۲/۱ یشت ۲۳ و ۴ .

(با)

pōuru-āzainti:

پـُوئورو آزَئینتی

replete with the Avesta commentary;

پرشده‌ازگزارش اوستا

زند . مادینه ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۰ .

pōuruišti: ( )

پـُوئورو ایشْتی

rich in wealth.

تندرست ، بسیار تندرست ،

توانمند درخشان تندرست کماسه ۲/۱ یشت ۱۸ و ۱ .

pōuru-x̄āθra:

with sufficient comfort or ease; with fulness of welfare.

پُئوُورو خواثرَ

آسایش رسا، آرامش و خوشبختی،

نرینه ۲/۱ یشت ۲۳ و ۷. ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴. ۲/۳ یسنا ۲ و ۱۴. ویسپرد ۲ و ۸. سی‌روزه ۲و۲۸. ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۴. ویسپرد ۱ و ۶. سی‌روزه ۱ و ۲۸.

pōuru-xšnuta:

perfect satisfaction.

پُئوُورو خْشْنوتَ

خشنودی بسیار، خشنودی رسا، پرخشنود،

(۱/۱). ۲/۱ یشت ۱۹ و ۵۳.

pūru-x̄arénanha:

full of glory.

پُئوُورو خورِنَنگهَ

پرخره، پرشکوه

نرینه ۱/۱ اوند ۹و۵ (وسترگارد) وند ۹ و۳.

کماسه ۲/۱ = آریای شکوهمند یا آریای پرشکوه یشت ۱۸ و ۱. نرینه ۱/۸ نیایش ۵ و ۶. سی‌روزه ۲۵ و ۹.

= شما ایزدان پرشکوه نرینه ۸/۳ نیایش ۳ و ۱۱. یشت ۲۴ و ۷.

pūru-gao:

rich in cattle.

پُئوُورو گَئو

پرگاو، دارائی و توانگری در گله.

نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۴.

epithet of the descendants of the Athwya Family. Of which Thraetaona was a member.

پاژ نام از زنجیره خانوادگی آبتین‌که فریدون هم یکی‌از هموندان آنخانواده است یشت ۲۴ و ۲۰.

pōuručista:

پُئورو چیستا

the third and the youngest daugther of Zarathushtra, her married with Jamasp, the minister of King Gushtasp.

پوروچیست نام سومین و جوانترین دختر آشوزرتشت که با جاماسب وزیر گشتاسب شاه همبسر شد. ۶/۱ یشت ۱۸ و ۱۳۹ ۸/۱ یسنا ۵۳ و ۰۳.

pōuru-jira:

پُئورو جیرَ

ful of activity or intelligence.

پر کوشش، یا بسیار هوشیار،

نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۲. ... نرینه یشت ۱۳ و ۱۳۱. ... ۱/۳ یشت ۵ و ۹۳.

pōuruta :

پُئوروتَ

name of a country to the North of Arachosia and to the South of Paropamisus (sp. Ju. & Har.); the country between the Oxus and the Xaurtes (Dar.)

نام کشوری در شمال ارکوزیه در جنوب پروپامیسوس (اشپیگل. یوستی، هارلز).
نام کشوری میان اکسوس و اکزکزارتس (دارمستتر). ... ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۴. پارت به نظر آقای اورنگ استان پارت در شمال شرقی ایران است.

pōurutāt:

پُئوروتات

abundance; multitude;

فراوانی، انبوه مردم، ... ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰.
... کماسه ۲/۱ نیایش ۳ و ۱۰.

pōuru-darés: (…)

fully watching, discerning

پُوئُورو دَرِش

نگهبانی‌کننده رسا ، تیزبین

… = بیناترین ۱/۱ یشت ۱ و ۱۲ .

… نرینه …

pōuru-daršta:

پُوئُورو دَرَشتَر

one who beholds or discerns fully.

بیننده‌تر ، بسیار بین‌تر

… ۱/۱ یشت ۱ و ۱۲ .

… (…)

pōuru-δāxštayana:

پُوئُورو ذاخشتَ یَنَ

of the Family of Pourudhakhsti, the son of Porudhakhti-.

از تبار (خانواده) پورذاخشتی ، پسر پورذاخشتی … –

۶/۱ یشت ۵ و ۷۲ . یشت ۱۳ و ۱۱۱ . ۱۴۰ .

pōuru-nar: نرینه (… با …) …

پُوئُورو نَر

many men.

مردان بسیار ، … ۶/۳ یشت ۱۴ و ۳۴ .

pōuru-nara: (… با …) …

پُوئُورو نَرَ

thronged with men.

انبوه مردان

… نرینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۳ . … گرداگرد

شلوغ شده با مردان ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۱۱ و ۲ .

pōuru-paxšta: …

پُئوُورو پَخْشْتَ fully embroidered or decorated.

پرزیور، پرآرایش.

۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۶.

pōuru-paθan:

پُئوُورو پَثَن a wide passage or road.

جاده پهن، راه پهن، گذر پهن ۲/۱ یشت ۸ و ۳۸.

pōuru-pntām:

پُئوُورو پِنْتانْم a wide road.

راه پهن

pōuru-fraourvaesa:

پُئوُورو فْرَاُئوروَئِسَ Hard Berezaiti around which many(stars) revolve(Dar.);

پر پیرامون

=درپیرامون ستیغ البرز (دماوند) (ستارگان) بسیاری میگردند.

مادینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۰.

pōuru-baevar:

پُئوُورو بَئِوَر many tens of thousands.

ده هزارهای بسیار، (بیشمار)

مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۶۵.

مادینه ۲/۳ وند ۲۰ و ۴.

pōuru-baešaza:

پُئوُورو بَئِشَزَ many doctors or healers.

پزشکان بسیار، پردرمان.

. ۱/۳ وند ۷ و ۴۴.

2- giving full health.

تندرستی بخش‌رسا ، نرینه ۸/۱ نیایش ۵ و ۶ سی‌روزه ۲ و ۹ . نرینه ۸/۳ نیایش ۳ و ۱۱.

pōuru-baoxšna:

having many comforts; rich in enjoyments. پُئورو بَئُخْشْنَ

بسیار آسوده ، بسیار شاد کام ، ۶/۱ یسنا ۹ و ۲۷.

pōuru-banghu: نرینه

name of an illustrious personage. پُئورو بَنْگْهَ

نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

pōuru-brāθra:

of the many brothers(Hutaosa). پُئورو بْراثْرَ

دارای برادر بسیار ،

= آتوسا از برادران زیاد ، دینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۳۵.

pōuru-mant:

in the meeting thick with numbers. پُئورو مَنْتْ

دیدار به هنگام انجمنیان ، به هنگام دیدار کردن ، نرینه ۷/۱ یسنا ۱۱ و ۲.

pōuru-mahrka: پُئورو مَهْرْکَ

ful of plague or pestilence; پرمرگ ، پرآفت ، پرطاعون

نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۲. ۴—۱۹. وند

۱۹ و ۱۰ ۴۳ ۰ ۴۴ ۰ وند ۲۲ و ۲ ۰ ۹ ۰ ۱۵ ۰ یشت ۱۵ ۰ یشت ۱۰ و ۵۰ ۰ ۹۷ ۰ یشت ۱۲ و ۲۳ ۰
[Avestan script] ۲/۱ یشت ۱۸ و ۲ ۰ [Avestan script] ۰ مادینه ۱/۲ وند
۱ و ۴ ۰ [Avestan script]، نرینه ۱/۶ یسنا ۱۶ و ۸ ۰ یسنا ۶۱ و ۲ ۰ ۴ ۰

[Avestan script] ([Avestan script])

pōuru-yaoxšti:
پُئورو یَئُخشتی

full of skill or ingenuity;
بسیار استاد پرهنر، پرهوش،
[Avestan script] ... [Avestan script]. نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۶۱ ۰

[Avestan script]

pōuru-vąč:
many words or sayings.
پُئورو وَچ
پرگو، گفتار بسیار، واژه‌های بسیار،
[Avestan script]. ۶/۳ یسنا ۹ و ۲۵ ۰

[Avestan script] ([Avestan script])

pōuru-vąstra:
پُئورو وَستر
rich in pastures.
پرچراگاه.
[Avestan script]. مادینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶۷ ۰ [Avestan script]، [Avestan script]
مادینه ۱/۲ وند ۱ و ۱۰ ۰ [Avestan script] = کوههای پر
از چراگاه. نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۴ ۰ یشت ۱۳ و ۹ ۰

[Avestan script] ([Avestan script])

pōuru-vą̊θwa:
پُئورو وانثوَ
well provided with attendants or men.
پرگروه
گماردگان. [Avestan script] کماسه ۱/۲ یشت ۱۸ و ۱ ۰
[Avestan script] ... [Avestan script]، نرینه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۳۰ ۰

[Avestan script]

pōuru-sata:
many hundreds.
پُئورو سَت

سدها ، سدهای بسیار ،

. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۶۵ . . مادینه ۲/۳ وند ۲۰ و ۴ .

pōuru-sarēδa: پـُوئورو سَرِذَ

of many kinds or species.

از گونه‌های بسیار یا بسیار جورها ،

. نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲ . . مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱۱ . نرینه ۶/۱ سی روزه ۲ و ۱۲ . . مادینه ۶/۱ یشت ۷ و ۵ . سی‌روزه ۱ و ۱۲ . نیایش ۳ و ۲ . ۱/۳ یسنا ۱۱ و ۶ . . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۳ .

pōuru-sarēδō-varšna: پـُوئورو سَرِذُو وَرِشْنَ

all round. one who can do any

همه کاره

بدکردار و بدپیشه ،کلاه‌بردار ، فریب‌آمیز ، انجام دهنده مردم‌کشی‌های بسیار (گلدنر ، ۱/۳ یسنا ۱۱ و ۶ . پورداود : کارهای بسیار جورواجور

pōuru-sarē ō-virō-vāθwa: سَرِذُو- ویرُو- وانثوَ

all kinds of men.

همه‌گونه گروه یلان

ریشه . . زنان با چندین گروه پهلوانان خودشان مادینه ۶/۳ ویسپرد ۱ و ۵ .

pōuru-spaxšta:

Pully embroidered, or decorated;

same as

پـُوئورو سَرِذُو ویرُو وانثوَ

پرزیور ، پرآرایش

(۱)

pōuru-spaxšti:

پُوئورو سْپَخْشتَ

completly smiting down

برسائی شکست‌دهنده،

۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۶. یشت ۱۰

و ۱۱. ۳۴ یشت ۲۴ و ۲۵. خورده ۱۵. در آفرینامه خشتهریانه.

pōuru-spaxšti: (۲)

watching or guarding well.

پُوئورو سْپَخْشتی

= از ریشه ‌) = نگهبانی کردن

خوب، زیر دید گرفتن پاز نام درواسب (نگهبان جانوران نیک)

مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۱.

pōuru-spāδa·

sovereigenty arrayed with many armies.

پُوئورو سْپاذَ

پرسپاه، سپاه‌های بسیار،

پادشاهی آراسته با ارتش‌های بسیار =

کماسه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹.

= فره وشیانیکه گردان‌های بسیاری را می‌سازند.

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۷.

pōuru-šaspa:

the father of Zarathustra,

پُوئورو شَسْپَ

دارنده اسبهای بسیار، پورشسب نام پدر بزرگوار اشوزرتشت.

پورشسب نام پدر زرتشت

۱/۱ یسنا ۹ و ۱۳.

۲/۱ یشت ۲۳ و ۴. ۶/۱ وند ۱۹ و ۴. ۶. ۴۶. یسنا ۹ و ۱۳.

یشت ۵ و ۱۸. یشت ۲۴ و ۲.

pōurušu: [illegible]

plentiful; numerous.

پُوئورو شو

فراوان، چندین، (با یک زمان دراز). [illegible] وکماسه ۲/۳ وند ۷ و ۵۷.

[illegible] ([illegible] با [illegible])

pōuruš-xāθra:

پُوئوروش خواثرَ

with full lustre; and with fulness of welfare-co-m fort.

پرشکوه با آسایش و خوشبختی.

[illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴۰. یشت ۱۹ و ۵۴.

[illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۱۰۸.

pōurušti: نرینه [illegible]

name of an illustrious personage.

پُوئوروشتی

نام کسی نامور. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴.

[illegible]

pōuru-hazaŋra

پُوئورو هَزَنگرَ

many thousands. [illegible]

هزاران، هزاران بسیار.

[illegible] مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۶۵.

[illegible] مادینه ۲/۳ وند ۲۰ و ۴.

pōurva: [illegible]

first; at first.

پُوئوروَ

نخست، [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۴۴.

([illegible] گلدنر) [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۶۱. [illegible]

[illegible] = هنگام

یا زمان نخستین بخش روز (نیمه نخست روز) زمان نخستین شب (نیمه نخست شب)
during the first part of the day, during the first time of the night. ۷/۱ وند ۴ و ۴۵. یشت ۸ و ۳۳. ۲/۱ وند ۴ و ۴۷

pobourvanya:
many, numerous;
پـُوئوروَنـیَ
بسیار، چندین
۲/۳ یشت ۲۴ و ۲۹.

pōurvō-xvaδāta:
taking one's course from antique period according to one system.
پـُوئورو خوَذاتَ
نخستین خودآفریده، نخستین پیدائی، خودساز نخست یافتن رشته نژاد باستانی کسی،
. . . کماسه ۲/۱ وند ۱۹ و ۴۲.

pōurnya:
first, earliest in time.
پـُوئوروَیَ
نخست، آغاز، پیشترین‌درهنگام،
یسنا ۳۱ و ۷.

pāsta:
the skin.
پانستَ
پوست

pāstō-fraθanh:
of the breath of the wide skin
پانسْتُو فرَثَنگْهْ
پهنای پوست، پوست پهن

. وند ۳ و ۲۰ و ۹ و ۴۹. وند ۱۸ و ۱۰.

p̊āsnū: . مادینه

dust.

پانسنو

گرد، غبار، خاک، ۱/۱ وند ۷ و ۵. وند ۹ و ۳۱. —

. ۲/۱ وند ۸ و ۸.

مانند:

p̊āsnvah̊: .

dusty; covered with dust.

پانسنونگه

گرد وخاکی، پوشیده‌ازخاک.

..... . = راه خاکی یا غبارآلود. ۲/۱ وند ۳ و ۱۱.

ptérébyōptā-ptarém:

پتریبیو،پتا،پترم

father

پدر

See: نگ: و

𐬟

fãwnku: نرینه

possibly, name of a mountain;

فاوْنکو

شاید نام کوهی است.

۱/۳ یشت ۱۹ و ۳۰. (وسترگارد)

féδrō:

father

same as مانند:

فِذرُوْ

پدر

féra: (prefix)

forward, forth.

فِرَ (واژه پیشوند است)

فرا و فر، پیش، به سوی

مانند

féraoxšastra:

the flowing(of the waters).

فِرَ اُخْشَسْتْرَ

روان (مانند آب)

férafraoθra:

to flight(as birds).

فِرَ فرَ اثْرَ

پرواز کردن، پریدن (مانند پرندگان)

férasa: (گاتها) از ( )

a question.

فِرَس

پرسش، (اوستا) کماسه ۱/۱ یسنا ۴۳و۹.

مادینه ۴/۳ یسنا ۲۹ و ۵.

férasya: (گاتها) ( )

asking, inquiring

فِرَس یَ

پرسش (اوستا)

۴/۱ یسنا ۴۳ و ۷.

férasa:

feresh, new.

فِرَش

نو، تازه ماننده same as

férašva:

to consult, to take consel, to gether

فِرَشوَ

هم‌رائی‌کردن، هم‌آهنگی‌کردن. مانند same as

fésératu:

control or sovereignty over the cattle.

فسرَتو

forgiv; the reward.

نگاه‌دار یا خداوند گله، پورداود: بخشایش. پاداش

مانند واژه

fyanhu: نرینه

sleet;

فِیَنگهو

برف و باران یا تگرگ و باران با هم (به گویش پیرامون همدان چارپو)

۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۰. یشت ۸ و ۳۳.

fyaŋ̊huntaeča:

it is sleeting;

فینگهوتَئِشچَ

(نام واژه با کار واژه سوم کس فزوده) او در هم می بارد. یشت ۵ و ۱۲۰.

fyaŋ̊hvant:

sleety.

فینگهوَنت

بارانی (در هم با برف و باران)

مادینه ۱/۶ یشت ۱۶ و ۱۰.

frā, fra: prefix. پیشوند

forward, forth; excessive; lengthwise, out of; فرَ - فرا

مانند (فرابردن، فراخواندن و دیگر...) پیش، جلو، بیش، بیش از اندازه. از درازا. بیرون

از میان ویسپرد ۱۲ و ۱. یشت ۵ و ۸ . ۹.

وند ۲ و ۶ . وند ۷ و ۷۹ وند ۲ و ۱۰ . ۱۴ . ۱۸ وند ۷ و ۳۶.

وند ۸ و ۱۹ . وند ۱۹ و ۱۸.

2- free from; ۲ ـ آزاد از. رها،

یسنا ۹ و ۲۶.

وند ۵ و ۱۲. وند ۵ و ۱۲

3- forward; in advance of something else. وند ۵ و ۱۰.

۳ ـ جلوی، پیشی، در جلو هر واژه که یا باشد جلوبردن، پیش رفت دادن هرچیز را نشان میدهد. مانند: فرابردن، فرا گرفتن، فرادادن، فراخواندن، دیگر...)

fraidiva: (۲ -)

deceit, fraud;

فرَئیدیوَ

فریب، کلاه برداری یسنا ۳۲ و ۱۴.

:

Longtime ago. پورداود: دیرباز

fraeta:

to proceed, to go along.

same as مانند

فرَئِتَ

رهسپار شدن ، پیش رفتن ، جلو رفتن ،

( )

fraešyeiti:

he runs forth.

فرَئِشیئیتی

جلو می‌راند .

fraešta: (۲)

fore most; first; most.

فرَئِشتَ فرشته

پیشترین ، جلوترین ، نخست ، بیشترین ،

نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۳۴ . ۱/۲ وند ۱ و ۳ .

وند ۳ و ۴ . ۵ . ۶ . ۸ . ۹ . ۱۰ . ۱۲ . ۱۳ . ۲۲ . ۲۳ . یشت ۱۳ و ۱۰۵ .

نرینه ۱/۳ یسنا ۴۹ و ۸ .

fraoiris: =

to go

فرَ اُ ئوروَئِس

رفتن ،

fraoirišta:

See: نگ :

فرئیوئیریشتَ

fraourvaes:

See: نگ :

فرئیوئوروبس

( ) کماسه

fraourvaesa:

turning round, going fast.

فرئیوئوروئیسه

گردنده ، تندرونده ،

fraourvaeštra: فرَئوئورورَئشتَر

(the Ayathrema Gahambar) which closes the summer;

the promoter(sp.); the furtherer(M.);

(گاهانبار اباسرم) که موسم تابستان پایان میابد. پایه‌گذار، بینان گذار (اشپیگل).

پیش‌برنده (میلز). نرینه ۲/۱ یسنا ۲و۹.

ویسپرد ۲ و ۲. نرینه ۴/۱ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳و

۱۱ نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲.

fraoxta: فرَ اُختَ

declared; spoken; proclaimed.

آگهی شده، گفته شده،

آشکار شده، نرینه ۱/۱ یشت ۲۱ و ۴. کماسه

۱/۳ یسنا ۴۸ و ۱.

مانند: = گفته زرتشت،

گفته مزدا.

fraoxti: فرَ اُختی

(از ریشه)

proclaiming(Lit.); elucidating(the holy text.)

آشکار نمودن. آگاه نمودن. روشن نمودن. باز نمودن. (جستار سپنتائی).

۴/۱ ویسپرد ۱۵و ۲.

fraoΘat: فرَ اُثَت

neighing; snorting(as a horse).

شیهه‌کشنده،

خره‌کشنده (مانند اسب)

[illegible] . ([illegible])

fraoΘat-aspa: فَرَ اُثَنَاَسْپَ

kingdoms with snorting(ie. fleet.)horses. اسب شیهه‌کشنده

[illegible] . . . [illegible] .

پادشاهی با اسبان شیهه‌کشنده (تندرو) کماسه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۷.

fraoΘman: [illegible] کماسه

the neighing or snorting of a horse. فَرَ اَثْمَنْ

شیهه اسب، خره اسب، مانند: [illegible] - [illegible] .

[illegible] . نرینه [illegible] یشت ۱۲،۱۳.

fraoraosa: فَرَ اُرَ اُسَ

name of an illustrious personage. نام کسی نامور

[illegible] . ([illegible]) از ریشه [illegible] ([illegible] ۳)

fraoréiti: فَرَ اُرِئیتی

faith; belief; religion. باور، پیمان، دین،

[illegible] . ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۸. [illegible] - [illegible] مانند.).

2- the Ha of the profession of faith(Lit.);

۲ ــ هات پیمان دین یا خستوشدن به دین [illegible] - [illegible] . ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۸.

fraorét: [illegible] . ([illegible] - [illegible] ۳.)

futting faith in religion or any religious deed. فَرَ اُرِت

باور دارنده دین یا هر کردار دینی، خستوان به دین و یا کردار هر دین [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۹. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۳۰ و ۵. یسنا ۵۳ و ۲. ویسپرد ۲۴ و ۲ یشت ۱۰ و ۵۱. یشت ۱۳ و ۹۲.

fraorépa:

name of mountain.

فرَ اُرِپَ

نام‌کوهی . یشت ۱۹ و ۲

frakara: ( )

work, business, employment.

فرکَرَ

کار ، پیشه ، گماشته بکار ،

۷/۱ وند ۱۹ و ۴۱ .

frakava: نرینه

1- pride; strife(sp. Jus. Har.).

2- hump-back(Dar.). a proud person. a querulous person.

a hump-backed person(Dar.).

فرکَوَ

غرور . ستیزه (اشپیگل ، یوستی ، هارلز) . گوژپشت (دار مستتر)

۱/۱ وند ۲ و ۲۹ . ۳۷ . (۲) کسی بالندد (مغرور) . ناخوشنود ، غورغرو (دارمستتر) .

۱/۱ یشت ۵ و ۹۳ .

frakéréstu- frasāna:

(the brigand)who works destruction;

فرکِرِشتو فرَسانَ

خرابکار ، تباهکار ، = دزد

راهزن تباهکار ، نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۶ .

fraxš: از

to grow

فرَخْش

روئیدن ، بالا آمدن ، مانند :

کماسه ( )

fraxšaostar: فرخش‌ئوستر

the flowing(of the waters). روان (مانند آب)

۲/۱ یسنا ۴۲ و ۶. =آب روان.

fraxšan: ( )

growth. فَرَخْشَن

رویش، بالش، پیشرفت،

۷/۱ ویسپرد ۱۴ و ۲. یشت ۱۰ و ۹. ۲۴. ۴۶. ۵۱. یشت ۱۳ و ۹۲. یشت ۱۹ و ۴۸. ۵۰.

fraxšayeiti:

to rule, to govern فَرَخْشَیِئیتی

same as ، مانند ، گرداندن، فرمانروائی کردن،

fraxšti: ( )

growth, increase. فَرَخْشتی

رویش، بالش، افزایش،

۳/۱ یشت ۱ و ۳۰. یشت ۲۲ و ۳۷.

fraxšti-dā: ( )

increase- giving; growth-giving. فَرَخْشتی دا

افزایش‌دهنده،

بالش دهنده، پیشرفت‌دهنده، . ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۵.

fraxštya:

worthy of being asked or inquired. فَرَخْشتیَ

۱: پرسش

۲ ـ نخست، شایستگی برای پرسش. ریشه … از … = پرسیدن.
… یکی از آن پرسشها که کردی نام من است =
my name is the one of whom question are asked.
… نخستین نام من است (منم هستی) یشت ۱ و ۰۷.
و منم همیشه هست یشت ۱ و ۰۷.

… کماسه (…-۰۲)
fragãθra: فرگاثرَ
chanting; chant. سروده، سرود،
… ۲/۱ یسنا ۵۵ ۰۷ ویسپرد ۳ و ۰۷ ویسپرد ۱۳ و ۰۲

… (…-۰۱)
fraγrãrayeiti: فرغراري ثیتی
بیدار و بیداری
same as … مانند

… (…-۰۱)
frn̊uharetar: فرنگوهرتر
one who eats or drinks. خورنده، نوشنده (کسیکه می‌خورد یا بنوشد)
… ۱/۱ یشت ۲۱ و ۰۷

… (…-۰۳)
fråuhareti: فرنگوهرتی
drinking. خورنده، نوشنده،
… ۳/۱
یشت ۲۱ و ۰۹

frn̊hãd: … مادینه
name of an illustious maiden. فرنگهاذ

نام دوشیزه نامور ۱/۶یشت۱۳ و ۱۴۱.

franrase;

فرنگرس
افراسیاب مانند same as

franrasyan:

فرنگرسین
the Afrasyab of Firdosi.

افراسیاب. به معنی (به هراس افکننده)

he was a descndant of Tur, the son of Faridon, and was unjust and merciless,he killed his own brother Aghraeratha for his strong sympathies towards the Iranians. he was denied the Kyanian glory, which he begged of Ardvisura. "the perpetual struggle between Iran and Turan, which lasts to this day, was represented in the legend by the deadly and endless wars between Afrasyab and the Iranian Kings from Minochehr down to Kaikhoru. The chief cause of the feud was the murder of his own son-in-law, Syavakhsh, by Afrasyab at the instigation of Karsivaz, his brother (Dar.)". Finally, Afrasyab was captured by a man named Haoma Frashmi, who gave him up to Kai Khosru, who killed him, in revenge for his father Syavakhsh.

افراسیاب از تخمهٔ تور پسر فریدون و کسی ستمگر و نامهربان بود او برادر خویش اغریرث را که بایرانیان دلبستگی بسیار داشت کشت افراسیاب رشک شکوه شاهان کیان را می‌برد تا که او از اردویسور نیز سر پیچید . افراسیاب تا زمانهای درازی با ایرانیان در ستیزه و کشاکش بود و میان ایرانیان و تورانیان جنگهای بسیار سخت و کشتارهای بسیاری انجام گرفت از زمان پادشاهی منوچهرتاکیخسرودنباله پیدا کرد یکی ازآدمکشیهای‌بیزاری‌انگیزش کشتن داماد خودش سیاوش بود که به رشک و بدگوئی برادرش گرسیوز باینکار زشت دست یازید و سرانجام خود افراسیاب‌در هنگامیکه در کوههای ایران گریزان بود بدست مردی

بنام هوم فراشمی دستگیر گردید و هوم دلیر دستهای افراسیاب را بسته و به کیخسرو باز داد و کیخسرو افراسیاب را به خونخواهی سیاوش که پدرش بود کشت. [Avestan script] ۱/۱ یشت ۵ و ۴۱. یشت ۱۹ و ۵۶ و ۵۷. ۸۲. ۹۳. [Avestan script] ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۷. یشت ۹ و ۱۸. ۲۲. یشت ۱۷ و ۳۸. یشت ۱۹ و ۹۷.

fračaré: ([Avestan script]) [Avestan script] .

he that goes forward.

فَرَچَرِ

انکه اوجلو میرود ، جلورونده ،

epithet of Mino-Ram.

پاژنام مینورام .

[Avestan script] ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵.

fračaréΘwant: [Avestan script] .

walking.

فَرَ چَرِثوَنْتْ

رونده ، گردش کننده ، [Avestan script] .. [Avestan script] دوستیکه میرود نرینه ۱/۱ یسنا ۶۲و ۸. و نمایش ۵ و ۱۴.

fračinaΘwaré: (یشت ۱۵ و ۵۵.) [Avestan script] .

(the Baresma)tied. (Dar.) Lit, collected.

فَرَچینَثْوَرِ

بسته ، دسته

دسته (برسم) . دار مستتر گرد آوری شده ، (از ریشه [Avestan script])

frajåΘwa: ([Avestan script]) [Avestan script] .

فَرَجانْثوَ

smiting, destroying.

زدن . نابود کردن .

[Avestan script] یشت ۲ و ۱۳.

frajyāiti: [Avestan script] .

life progresser

فَرَجْ یائیتی

پیشرفت زندگی ، [Avestan script] ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۵.

fraždāta: [illegible] .

progress-making;

فرَژداتَ

پیشرفت دادن ،

[illegible] کماسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱۰.

frazainti: [illegible] .

an off spring, a son.

فرَزَئینتی

فرزند ، پسر ،

[illegible] ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۷. [illegible] ۲/۱۰۶ یسنا ۶۲ و ۵.

یسنا ۶۸ و ۵ [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳. [illegible].

۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱۱. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۵ و ۴۰ [illegible].

۳/۱ یشت ۱۰ و ۳۷. [illegible] . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴.

frazaintivant: [illegible] . نرینه

rich in children.

فرَزَئینتی وَنتْ

فرزنددار ، دارای فرزندان بسیار ،

[illegible] مادینه = زن دارای فرزند ۲/۱ یشت ۲۱ و ۷. ۱۱. ۱۵.

یشت ۲۴ و ۴۹.

frazaoša: ([illegible]) [illegible] .

pleasant, agreeable.

فرَزَ اُ شَ

خوش‌آیند ، باب دل ، خوش‌خو ، سازگار ،

[illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۶.

[illegible] . ([illegible])

frazābaodaṅha:

فرا زَ بَئُدَنگَهْ

fainting, swooning(as a blow).

غش کردن ، سست شدن .

[illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴۰. ۴۲. وند ۵و۳۷.
وند ۱۳ و ۱۲. ۱۳. ۱۴. ۱۵. وند ۱۴ و ۱.

frazdānava: [illegible] (نرینه)

فرزدانو

the name of a lake supposed to be in Seistan, near which King Gushtasp addressed his prayers Ardvisura to overcome Arjasp and other Turanians.

فرزدانه‌وه. نام دریاچه‌ای است وگمان می‌رود که این دریاچه همان هامون، یا در نزدیکی آن درسیستان باشد و در کنار همین دریاچه بود که گشتاسب شاه نماز گذارد

[illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۱۰۸.

fratara: ([illegible]) [illegible]

فرتر

forward, onward

the wind that blows before

جلو، پیش،

[illegible] . بادیکه‌ازجلومیوزد

نرینه ۲/۱ سی‌روزه ۲۲/۲۵. [illegible] یشت ۲۴و۲۹. [illegible]
[illegible] ۶/۱ سی‌روزه ۱ و ۲. [illegible]
در جای بلند تر = نرینه ۷/۱ یشت ۲۲ و ۱۴. [illegible]
در جلوترین جا نرینه ۷/۱ یشت ۲۲ و۱۴. [illegible] ۴/۳ یشت ۱۵ و ۵۵.

2- first.

۲ ــ نخست

[illegible] (ای‌هوم) بانیروی نخستین میفشارمت ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۲.

(o Haoma)at the first force of thy pressure

3- further, more distant;

۳ ــ دورتر، دوری بیشتر.

[illegible] ، وند ۱۶ و ۲.

fratarénixma: (یشت ۲۴ و ۴۳.) [illegible]

فرترنیخم

I have said(to thee)first(Dar.);

نخست من به تو گفتم ،دارمستتر

= نخست = = گفتم .

fratare-vītasti:

فرَتَرِ ویتَسْتی

a span farther.

یک وجب دورتر یا بیشتر.

۱/۱ وند ۸ و ۷۶ . ۷۷ . ۷۸.

fratura:

نرینه

name of an illustrious personage.

فرَتور

نام کسی نامور . ۶/۲ . ۲ یشت ۱۳ و ۱۲۵.

fratema:

(- ۲.)

perfix

فرَتِمَ

واژه پیشوند بچم جلوترین ، بالاترین ، نوک ، والا ، رهبر ، سرور ،

foremost, uppermost, top. chief person, a leader.

نرینه خورده ۱ و ۶.

۲/۱ وند ۶ و ۱۰ . ۱۲ . ۱۴ وند ۱۷ و ۷ = بند

بالای انگشت . ۲/۱ وند ۲ و = ۳ . ۳۸ .

= یسنای والاترین . نرینه ۲/۱یشت

۱۱ و ۱۸ ۳/۱ یشت ۱۱ و ۱۸ . . =

بزرگ یا سرورخانه ، ۲/۳ یسنا ۸ و ۷ .

fratematāt:

excellence; pre- eminence;

فرَتِمَتات

برتری ، پیش از . . . بلندی ،

۲/۳ یشت ۱۳ و ۹۵ .

(کماسد

fratémaΘwa — فَرَتِمَثْوَ

greatness, prominence. — بزرگی ، برجستگی

fratémaδāt: — فَرَتِمَذاتْ

a leader, a foremost man; — رهبر ، مرد برجسته

= مرد برجسته‌ٔ استان یا سرزمین ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۸.

fratémō-nmāna: — فَرَتِمُوْ ‌نمانَ

a house of the first rank — خانه درجه یک ، خانه ممتاز ، یا بهترین خانه

۶/۱۲ وند ۱۳ و ۲۰.

frat-āpa: — فَرَتْد آپَ

making the waters run. — آب روان‌کننده

۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۱.

fraΘ: — فَرَثْ

to be broad or wide. — گشاد بودن یا پهن بودن

مانندها:

fraΘaṅh: — فَرَثَنگْهْ

breadth; width. — گشادی ، پهنی ،

۲/۱۰ یسنا ۱۹ و ۰۷ یسنا ۷۱ و ۰۱۵

2- broad, wide.

۲ – پهن گشاد

۱/۱ یسنا ۱۹ و ۰۷ یسنا ۷۱ و ۰۱۵

مانندهها:

fraΘasu:

فرَثَسو

doing good widely-to a great extent;

کارنیکو بسیار انجام دادن،

نرینه ۲/۳ ویسپرد ۱۹ و ۰۲

fraΘwaršta:

فرَثْوَرْشْتَ

appointed, fixed.

گمارده، گماشته شده، درست شده، بکار گذاشته،

نرینه ۲/۱ وند ۲۱ و ۰۵ ۰۹ ۰۱۳

fradaiΘita:

فرَدَئیثیتَ

See: ۰۲ نگ :

fradaiΘiša:

فرَدَئیثیشَ

See: ۰۲ نگ :

frdiΘyāw:

فرَدَئیثیاوْ

ساختن، آفریدن

See: ۰۲ نگ :

fradaxšanā:

فرَدَخْشنا

a sling, a hammer. سنگ غلاب یا فلاخن که در پهلوی کوپین یا کوبین گویند .

۲ ــ چکش (کوبنده)

۱/۱ وند ۱۴ و ۹.

fradaxšanya: فَرَدَخْشَنیَ

sling stones سنگ غلاب، فلاخن،

نرینه ۱/۳ وند ۱۷ و ۹ و ۱۰.

fradaxšta: فَرَدَخْشتَ

a token, a mark. نشان، ساخته شده از

۱/۳ یشت ۵ و ۹۳. ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۷.

fradaxštar: فَرَدَخْشتَر

a director, a guide, an instructor. سرور، راهنما، استاد،

۱/۱ یسنا ۵۱ و ۳. ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۳. ۲/۱۰ یسنا ۳۵ و ۹.

(۱) از ریشه

fradaθa: فَرَدَثَ

growth, increase, prosperity. بالش و پیشرفت، افزونی، خوشبختی

۱/۱ وند ۹ و ۵۳–۵۵. ۵۷. وند ۱۳ و ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۵۶. ۲/۱ وند ۹ و ۵۱. ویسپرد ۲۰ و ۱. یشت ۱۸ و ۶. ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳. ۴/۱ یسنا ۴ و ۵. یسنا ۲۷ و ۲. یسنا ۴۵ و ۹. ویسپرد ۱۱ و ۱۳. ۷/۱ (۴/۱) یسنا ۶۸ و ۲.

fradaθa: (۲)

name of a river in Afghanistan; the Frah Rud. فَرَدَثَ

فراه‌رود ـ رودخانه‌ایست در افغانستان یشت ۱۹ و ۶۷.

fradaΘén:
فرَدَثِن
See: نگ:

fradaΘat:
فرَدَثَت
See: نگ:

fradadā̃Θā̃:
فرَدَداثا
See: نگ:

fradina:
فرَدیوَ
See: نگ:

fradāhiš:
فرَداهیش
See: نگ:

fradaδfšu: کماسه
فرَدَذفشو
one of the seven Keshvars of the earth, lying to the South-West of Khanirac.

نام یکی از هفت کشور جهان باستان خوانیرث جای‌دارد. ۲/۲ وند ۱۹ و ۳۹. یشت ۱۰ و ۱۴ و ۱۳۲. یشت ۱۲ و ۱۱. ۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۰۱. ویسپرد ۱۱ و ۱۷.

fraδāxšti:
فرَداخشتی
name of an illustrious personage. One of the immortals in the Khaniratha Karshvar.

نام یکی از مردان نامور کشور خونیرث

که نامش جاودانه است زیرا اینگونه مردان در راه بهدینی کوششهای بسیاری بکار برده‌وبا

رفتار نیک انجام کارهای سودرسانی بمردم بنام جاودانه رسیده‌اند

۶/۱ یشت ۱۳ ۱۳۷ .

frazāta: (۲-۰)

appointed, fixed. 2- growth; increase.

فَرَذاتَ

۱ ـ گمارده بکار، درست شده. (۲) بالش و پیشرفت، فزونی، مادینه

۱/۳ یشت ۱۳ و ۵۳ . ۵۵ . ۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۸ .

frazidaya,

See: نگ :

فَرَذیدَیَ

frazémna,

See: نگ :

فَرَذِمَنَ

frazbaoye,

See: نگ :

فَرَذْبَئُيِ

frazwōžén

See: نگ :

فَرَذْوُژِنْ

frapitu:

abundance, plenty.

فَرَپیتو

فراوانی، ۷/۱ وند ۳ و ۳ .

fraptéréjan:

winged, flying(birds).

فَرَپْتِرِجَنْ

بالدار، پرنده = = بال. = زدن، پر زدن. =

the fluttering the wings

بال زدن = پرواز کردن .

۱/۳ یشت ۸ و ۴۸ .

fraptéréjāta:

winged, flying, fluttering the wings; فرپتِرِجاتَ

پرزدن، پرواز کردن،

بال زدن. ، مادینه ۱/۲ یسنا ۷۱ و ۹.

۲/۳ ویسپرد ۲ و ۱. ۶/۳، ویسپرد ۱ و ۱. یشت ۱۳ و ۷۴.

(- ۲.)

frafraoΘra: فرَ فرَ اثرَ

the flight (of birds) پرواز،

۲/۱ یسنا ۴۲ و ۶.

frafrāvayāhi: فرَ فراوَیاهی

to fly See: - ۲. نگ: پرواز کردن

(- ۱ با - ۳.) کماسه

frafšu: فرَفشو

abundance in cattle فراوانی در گله و رمه،

۱/۱ ویسپرد ۱۲ و ۱.

frabavara:

to carry, to use. & See: فربوَرَ

بردن، بکار بردن، برای رسائی نگاه کنید به

(از - ۱.) فرا آورنده

frabérétar: فربِرِتَر

the priest who brings to Zaotar all the implements and

other things required for the cerem ceremonies.

فرابرتر: موبدی که در آئین یسنا،
ابزار مورد نیاز "زوتر" یا "زوت" را فراهم می‌کند. ۲/۱
ویسپرد ۳ و۱. نیایش ۳ و ۵. ۴/۱ وند ۵ و ۵۷. ۵۸.

fraběrěti:

an offering a thing dedicated.

فَرَبِرِتی
پیشکشی
دهنده یک چیز پیشکشی، مانند:

frabda:

فَرَبْدَ

a foot.

= پا =

the instep of the human foot

= پشت پای آدم =

۲/۱ وند ۸ و ۶۷. ۶۸. ۶۹. وند و ۲۴. ۳/۱ وند ۱۸ و ۴۰.

کماسه

frabdō-drājanh:

فَرَبْدُو دْراجَنْگهْ

the length of the instep

درازی پا،
۲/۱ وند ۱۸ و۴۰.

framananh:

friendly-minded; in good spirit.

فَرَمَنَنْگهْ
بسیاراندیش، دوستانه‌اندیش،
... نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴.

framarětar:

نرینه

a reciter.

فَرَمَرِتَر
گزارشگر، ۱/۱ ویسپرد ۵ و۱.

۱/۱ یسنا ۱۴ و ۱ . ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵ .

framaréΘra: . (۲-۰) کماسه

reciting; فَرَمَرِثرَ

جاکسون : زمزمه کردن ، گزارش کردن .

۲/۱ یسنا ۵۵ و ۷ . ویسپرد ۳ و ۷ . ویسپرد ۱۳ و ۲ .

framāna: . (۱-۰۱) کماسه

thought; فَرمانَ فرمان

اندیشه ، ۴/۱ . ۱۶ و ۳ . (وسترگارد

framimaΘā: .

to agitate, to perplex. فَرمی مَثا

آشفته کردن ، گیج کردن ،

you are confusing = شما اندیشه ما را برهم میزنید (گیج میکنید)

our thoughts(Dar. M.); یسنا ۳۲ و ۴ .

framuxti: .

taking off(the shoes); فَرموختی

کندن یا دراوردن (پاپوش ، موزه)

۳/۱ وند ۶ و ۲۷ .

. ۱-۰ . با

framén-nara: فَرمِن نَرَ

agreeable or pleasing to men, giving prosperity to men(Har.); having the men of forethought(M.), which increases men(Dar.);

سازگار یا خوشایند مردم . جاکسون : فراخی ، گشادی .

خوشبختی دهندهٔ مردم (هارلز) . دارنده مردان دوراندیش(میلز) . افزاینده مردم (دار مستتر) . ، مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۳ . خورده ۵ و ۵ .

framén-narō̃-vīra:
pleasing to heroic man
giving prosperity to heroes(Har.).

فَرمَن نَرُو ویوَ
خشنود کردن یلان
خوشبخت کردن دلاوران
مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۳. نیایش ۵ و ۵.

framéréti: مادینه
the memorished recital.

فَرمِرِتی
ازبرکرده، گزارش ازبرشده،

(۱.)

framéréθwa:
killing, destroying.

فَرمِرِثوَ
کشتن ــ نابود کردن،
یشت ۲ و ۱۳.

framrava:

فَرمَروَ
گفتن، بلندگفتن
See: نگ:

fraya: کماسه (۱.)
going; passage, course, entrance.

فَرَیَ
رفتن، گذر، راه، درآمدن
۳/۱ وند ۷ و ۵۲. ۴/۱ وند ۱۸ و ۲۹.

frayat:

فَرَیَوْیت
رفتن ــ جنبیدن
same as ماند ۱.

fray˚ān, frayoit:

فریانن — See: نگ :

frava: (۱) کماسه

فرو

cleansing, rubbing, purifying

زدودن ــ پاک کردن ،

frava: (۲) نرینه

فرو

name of an illustrious personage.

نام کس نامور ، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۷ .

fravaeγa:

فرونغ

heavy; striking upon vigorusly (as a club).

سنگین

برجسته نیرومند (مانند گرزه) گرز . ... ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲ . ... ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۶ .

fravaeδa: نرینه

فروئذ

one who knows; one who acquires knowledge;

دانشمند ، کسی که دانش به دست می‌آورد ، دانش‌جو ، ... ۴/۱ یشت ۱۳ و ۸۸ .

fravaxšyā:

فروخشیا — See: نگ :

fravaeδayamna:

فروئذیمن

one who instruts or makers acquainted with;

کسیکه استادی میکند یا آگاه می‌سازد . آموزگار ، استاد ، [illegible]

نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۸۸ .

[illegible] . ([illegible])

fravazanh:
فَرَوَزَنگهْ

(water)flowing onward; rain-water.

آبشار (آب)

(آب باران) [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳ .

[illegible] . نرینه ([illegible])

fravant:
فَرَوَنْتْ

ploughing;

شخم زدن ، شیار زدن ،

[illegible] = از گاوشخم‌زننده ، مادینه ۶/۱ وند ۹ و ۳۸ .

fravaréta: نرینه [illegible] .
فَرَوَرِتَ

one who puts faith in religion.

کسیکه خستوان به دینی می‌شود .

کسی که به دین می‌گرود . [illegible] ۱/۱۰ یسنا ۱۲ و ۸ .

fravarétar: [illegible] .
فَرَوَرِتَرْ

one who likes or regards with kindness.

دوستار ،

کسیکه با مهربانی دوست میدارد یا بزرگداشت میکند . [illegible] ۱/۱ یشت ۱ و ۳۰ . یشت ۲۲ و ۳۷ .

fravarštar: [illegible]
فَرَوَرْشْتَ

See: [illegible] . نک : [illegible]

fravaši: [illegible] از ریشه [illegible] , [illegible] .

فَرَوَشی ریشه ([Avestan] = [Avestan] ( ))

[Avestan] پهلوی =فروهر ،اوستافره‌وشی ،فارسی روان‌والا ، انگلیسی‌روان‌نگهدارنده‌یا نگهبان ، گوهرارونده ، روان مینوی که از طرف اهورامزداست .

guardian spirits or spiritual protectypes which protects the creatures of Ahura Mazda. Every animal, whether dead, living, or to be born in the future, has its own Fravashi, In man, it is the guiding spirit that leads him to the path of virtue. Moreover, Ahura Mazda, the Ameshaspands and the Yazatas have Fuavashis of their own. the plato has chiged, Fravashis to the spritual man.

فروهر یا فره‌وشی یکی از ارونده‌ترین گوهر پایداری است که به هر باشنده . وزیونده جانداری که زاده می‌شود یا می‌میرد از سوی اهورامزدا داده شده و در آدمیزاد نیروی رهنمون ورهبری‌کننده بسوی راستی و راه‌رسای آدمی که پارسائی وآزادگی‌ورادمردی راستی و مردم دوستی و همه نیکی‌های ارزنده پاک است . فروهر نیروی پایدار از نیروی جاودانه اهوراست . افزون برهمه زیوندگان خود اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان دارای فروشی هستند و خود اهورامزدا گوهر جاودان و فره‌وشی‌همه‌فره‌وشیهااست فروشی یا فرور ایرانیان را یونانیان (افلاتون) برگردانده بنام قالب مثالی بازگو.کرده برای آگاهی بیشتر از بهره‌وری افلاتونی از اندیشه‌های ایرانی و بویژه "زرتشت" به کتاب "تاثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاتون " نوشته استپان پانوسی نگاه کنید .

[Avestan] ۲/۱ وند ۲ و ۶۰ وند ۱۹ و ۱۴۰ یسنا ۱۳ و ۰۷ یسنا ۱۶ و ۰۲ یشت ۱۳ و ۰۷ یسنا ۱۶ و ۰۲ یشت ۱۳ و ۸۰ ۰ ۱۴۸ ۰ [Avestan] ۲/۱ یسنا ۵۵ و ۰۱ یشت ۸ و ۲ . [Avestan] ۲/۳ یسنا ۲۳ و ۲ . [Avestan] ۴/۱ یسنا ۱ و ۱۸ ۰ یسنا ۳ و ۰۲ یسنا ۲۳ و ۰۴ یسنا ۶۸ و ۰۲۲ ویسپرد ۱۱ و ۷ [Avestan] ۱/۳ یسنا ۱۶ و ۰۷ یسنا ۶۵ و ۶۰ یشت ۸ و ۰۳۴ یشت ۱۰ و ۰۳ ۰۶۶ ۱۰۰ . [Avestan] ۲/۳ وند ۱۹ و ۰۳۷ یسنا ۲ و ۶۰ یسنا ۱۶ و ۵ ویسپرد ۲۱ و ۰۱ . [Avestan] یسنا ۲۳ و ۰۳ . [Avestan] ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵ . [Avestan] ۴/۳ یسنا ۴ و ۲ ویسپرد ۱۱ و ۶۰ ۱۵۰ یشت ۱۳ و ۴۶ . [Avestan] ۵/۳ یسنا ۲۳ و (۰ ویسپرد ۱۱ و ۷ . [Avestan] ۶/۳ یسنا ۱ و ۶۰ یسنا ۲۲ و ۰۲۷ یشت ۱۳ و ۰۵ ۸۰ و ۰۱۵۶ . [Avestan]

۶/۳ یشت ۲ و ۱۴.

fravāka: [illegible] ، ([illegible]) کماسه

a word; admonition, advice.

فرَواکَ

واژه، پند، اندرز،

[illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۰ و ۳. [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۲. یسنا ۲۰ و ۴. [illegible] ۷/۱ یشت ۱۴ و ۲۸. ۳۰. ۳۲.

2- reciting; speaking.

۲ ـ گزارش، سخن‌گوئی

[illegible] ۴/۱ ویسپرد ۱۵ و ۳. یشت ۱ و ۳۱. [illegible] ۴/۱ ویسپرد ۱۵ و ۲.

۳ ـ فرواک در تاریخ ایران اشاره به هنگامی است که مردمان آغاز به سخنگوئی کرده‌اند (پیشوند فر + واک = حرکت به سوی واک و سخن) و این زمان با دوره سیامک که دوران یخبندان بزرگ جهان و پناه بردن به کوهها و غارها است همزمان بوده و پس از آن نیز ادامه یافته است، تا به دوران هوشنگ (= خانه خوب = دوران خانه‌سازی بشر) برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به "زندگی و مهاجرت نژاد آریا براساس روایات ایرانی" نوشته فریدون جنیدی.

fravaxš: ([illegible]) [illegible]

the sexual organ;

فرَواخْش

اندام آمیزشی مرد یا زن، یا گیاه، یا جانور.

[illegible] ۵/۱ وند ۳ و ۱۴. وند ۹. ۴۰. [illegible] ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۱

fravaxša: ([illegible]) [illegible]

the shoot a plant

فرَواخْشَ

جوانهٔ گیاه و رستنی‌ها،

[illegible] ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۵.

[illegible]

fravāxšaeni, fravāxšana: فَرواخشَئِنی ـ فَرواخشَنَ

(eating useless) made of starch or clay

ساخته‌شده از نشاسته یا خاک رس. (مانند آوندهای خوراکی)

۱/۱ وند ۷ و ۷۵.

2- of lead; lead. ۲ ــ از سرب، سرب،

۱/۱ وند ۶ و ۴۶.

نرینه (۰۱)

fravāza: فَرواز

growth; increase in prevalence; بالا آمدن، بالش، افزایش‌همگانی،

۳/۱ وند ۳ و ۳۱. ۳/۱ وند ۳ و ۳۱.

fravra: (۰۱)

a long extended wall. فَروار

دیوار پهناور و گسترده،

fravi از (۰۲)

فَرَوی

movement; or moving revolving. جنبش، گردان،

Of all this moving world.

از همه این جهان گردنده. ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۱۵. یشت ۱۰ و ۱۰۳. یشت ۱۱ و ۱۰.

fras: (۰۱)

perfix, to increase. فَرَس

واژه پیشوند به معنی افزودن، افزودنی پورداود: پرسیدن

ā-fras:

to increase, to make prosperous آ ـ فَرَس

افزودن، خوشبخت ساختن ۱/۱ وند ۳ و ۲۷.

frasa:

a question

فَرَسَ

پرسش، (گاتها

۷/۱ یسنا ۴۴ و ۱۳. ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۳

frasaxta:

See: نگ:

فَرَسَخْتَ

frasasča:

teaching, precept.

2- praise, glory:

فَرَسَسْتَ

آموزش و دستور.

۴/۱ یشت ۱۶ و ۳.

بزرگداشت و ستایش، شکوه، ۳/۱ یشت ۸ و ۵۰.

3- worthy of glorification.

شایسته ستایش و بزرگداشت

شایسته‌ترین برای ستایش، ترینه

۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۲.

frasasti:

teaching, precept;

فَرَسَسْتی

آموزش ، دستور ،

۲/۱ وند ۴ و ۴۳. یسنا ۳۸ و ۲.

2- praise, glory, glorification;

بزرگداشت ، ستایش، گرامیداشتن

۱/۱ یشت ۵ و ۲۶. ۱/۱ یسنا ۷ و ۲۶. یسنا ۸ و ۱. ۲/۱ یسنا ۴۹ و ۷.

۴/۱ یسنا ۳ و ۲۴. ویسپرد ۴ و ۲. در فره‌ورانی.

frasāna:

destruction, ruin.

فَرَسانَ نابودی، تباهی

frasāsta:

فرَساشتَ

instructed, taught.

آموزش‌دیده، آموخته،

frasāstar:

an instructor, admonitor.

فرَساشتَر

آموزگار، استاد، سرور، سردار، فرمانده

one who command.

۷/ یشت ۱۳ و ۸۳.

fraskémba:

a pillar, a column;

فرَسکِمبَ

پایه، ستون،

۲/۱ وند ۲ و ۲۶، ۳۴.

frasčinbana:

فرَس چینبَنَ

a small bridge; a long piece of timber placed over a ditch or a small stream for crossing;

دیرک.

پل کوچک، یا تیر چوبی بلند که برای‌گذر کردن روی گودال یا رود کوچک می‌اندازند.

۶/۳ وند ۱۸ و ۷۴.

2-a beam of the house.

تیر بزرگ که روی خانه انداخته می‌شود، تیر نگهدارنده.

3- a supporter; =

نگه‌دارنده ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶.

مانند.

frastanvanti:

See:

فرَس تَن وَنتی

نگ :

[illegible] . ([illegible])

frastaréta: فرَس تَرِتَ

1- (the Baresma)spread; tied up in bundles.

گسترده، دسته‌بندی شده (برسم) [illegible] وند ۳ و ۱۵. وند ۵ و ۴۶. وند ۸ و ۱۴۵. ۲۲. وند ۹ و ۳. [illegible]، کماسه ۵/۱ وند ۹ و ۵۶. وند ۱۳ و ۵۵. یسنا ۵۷ و ۲. [illegible] کماسه ۶/۱ ویسپرد ۱۰ و ۲. [illegible] کماسه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳.

2- a mat; a bundle(sp. Jus. & Dar.); بوریا، دسته،

[illegible] ۶/۳ وند ۱۴ و ۴. وند ۱۸ و ۷۲.

frasna: [illegible] . ([illegible])

a question; فرَس نَ

پرسش، ساخته شده از [illegible] و [illegible] .

[illegible] . کماسه ([illegible])

frasnana: فرَسْنَنَ

to wash, to cleanse with water; شستن، باآب زدودن،

[illegible] ۲/۳ وند ۱۹ و ۲۲.

frasnāiti: [illegible] . ([illegible]) مادینه

a sacred ablution washing; purification by bathing. فرَسْنائیتی

شستشوی سپنتائی برابر دستوردین، دست نماز، شستشو پاکیزه کردن با گرمابه گرفتن. [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۵۷. ۵۸ وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۱۶. ۱۸. ۲۰. [illegible] ۴/۱ وند ۸ و ۹۸. ۹۹.

frasnāta: [illegible] .

same as [illegible] مانند [illegible] فرَسْناتَ = شستشو کردن

frasnāδayén:

to wash.

فرَسْناذَیِن

شستن

frasparana: (۰ ـ)

stepping forwards; stamping forwards.

فرَسْپرَن

پیش رفتن، به جلو روان شدن نرینه ۶/۱

یشت ۱۴و ۱۱.

fraspareγa:

a branch.

فرَسْپرِغَ

شاخه، ، ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۵. (ساخته شده از)

fraspā: نرینه

one who hurls away;

فرَسْپا

پرت شونده به بیرون، کسیکه به کناری پرتاب می شود.

۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵.

fraspāta: (۰ ـ ۱)

a medicine used to procure abortion; literally, it means that which expels(the fruit);

فرَسْپاتَ

داروئی که برای انداختن بچه (جنین) از شکم به کارمی‌رود. آشام یا خوردنی‌هائی که برای برانداختن درون زهدان یا شکم بکار میرود یابکارانداختن‌شکم (مانندمیوه).

۲/۱ وند ۱۵ و ۱۴.

fraspāt: (۰ ـ ۱) کماسه

a canopy;

فرَسْپاتَ

در فارسی و پهلوی فرسپ: تیر بلند و ستبری که دیگر تیرهای ساختمان یا پل را بر روی

آن کار می‌گذارند (شاه تیر)

۱/۷ یشت ۱۵ و ۰۲ ۰۷ ۰۱۱ ۰۱۵.

fraspāyaoxe[illegible]ra: فَرَسپایَ اُخِذرَ

removing quarrels. driving away dissentions; epithet of the Mazdayasnian religion.

بردارنده جنگ و ستیز ازمیان و کنار گذارنده ناسازگاری و کینه‌جوئی. پاژ نام دین مزدیسنان.

مادینه ۱/۲ یسنا ۱۲ و ۰۹.

fraspāvaréz: فَرَسپاوَرِز

throwing away, rejecting; دور انداختن، نپذیرفتن

۱/۱ یشت ۲ و ۰۱۳.

کماسه

frasraoθra: فَرَس رَاُ ثرَ

singing, intoning. خواندن، سرود خواندن

(ساخته شده از) ۱/۲ یسنا ۵۵ و ۷ ویسپرد ۳ و ۰۷ ویسپرد ۱۳ و ۰۲.

۱/۲ ویسپرد ۲ و ۶. ۱/۶ ویسپرد ۱ و ۰۴.

frasrūiti:

singing, singing voice intoning; فَرَس روئیتی

آواز خواندن

سرود خواندن ۱/۳ وند ۱۲ و ۰۲ ۰۴ ۰۶ ۰۸ ۰۱۰ ۰۱۲ ۰۱۴ ۰۱۶ ۰۱۸ ۰۲۰. یسنا ۹ و ۰۱۴ یشت ۱۹ و ۰۸۱

frasruta:

intoned, recited in a singing style; epithet. of Ahuna Vairya.

فَرَسْروتَ

باآهنگ خوانده، از بر خوانده به شیوهٔ سرایش

پاژنام "اهـون ور" ۱/۶ ویسپرد ۱۲ و ۲.

a renoved, glorious.

از نو شکوهمند،

نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۴۷. مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۳. یشت ۵ و ۳. یشت ۸ و ۲. یشت ۱۳ و ۶. نیایش ۴ و ۴. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹. باآوازه از پیش، نامور درپیشین. ۱/۳ یسنا ۵۰ و ۸. بسیار نامی، یا نامور والا، ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰.

frasrutāra :

نرینه

name of an illustrious personage.

فَرَسْروتارَ

نام کسی نامور ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

(ساخته شده از واژه ، یشت ۱۳ و ۱۲۱).

frasa: ( ) (۱) از

thriving, prosperous;

فَرَش

پیشرفته خوشبخت، کامیاب

۱/۳ وند ۱ و ۲۰ ... کماسه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۰ پیشرفته‌ترین کماسه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۹. یسنا ۵۰ و ۱۱. یسنا ۶۵ و ۱۴. نیایش ۱ و ۲. فرگرد ۹ و ۲.

frasa: (۲)

fresh, new.

فَرَش

تازه، نو، نرینه ۲/۱ یسنا ۵۵ و ۶۰. یشت ۱۹ و ۱۱. نرینه ۲/۱ یسنا ۳۰ و ۹ یسنا ۳۴ و ۱۵. باخرد نو با هوشیاری نو، با روان تازه. ۳/۱ یشت ۱۷ و ۲.

frasa: (۳)

forward.

فَرَش

فراز، جلو، [illegible] = سوی‌پشت، پس، [illegible] = جلو ــ سوی پیش
[illegible] وند ۵ و ۱۰. یشت ۶ و ۲۷. وند ۷ و ۵۲ وند ۸ و ۱۰۰. ۱۰۱. ۱۰۲. وند
۱۸ و ۲۹. یسنا ۱۰ و ۱۴. یشت ۵ و ۷۸ یشت ۱۹ ۴۷.

frašaeka: [illegible] کماسه
pouring, shedding
فَرَشَ اِکَ
ریختن، روان‌کردن
[illegible] یشت ۱۴ و ۵۴. [illegible]. ۲/۱ یشت ۱۴ و ۵۴.

frašaoštra: [illegible] نرینه
the brother of Jamespa and the father-in-law of Oaruthustra. He was one of the early discipes of the prophet an playe a prominent part in spreading the religion.
فَرَشَ اُشتَرَ
فرشوشتر برادر جاماسب پدرزن زرتشت
وازجلوترین‌گروندگان پیغمبروگسترانندهٔ‌بهدینی‌درزمان‌خودبوده‌است.
[illegible] ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱. [illegible]. ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۷.
[illegible] ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۲. [illegible] ۴/۱
یسنا ۲۸ و ۸. یسنا ۴۹ و ۸. [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳.
[illegible] ۸/ یشت ۲۴ و ۱۱. ۵۴. [illegible]
[illegible] ۱/۲ یسنا ۱۲ و ۷. [illegible]
[illegible] ۴/۲ یشت ۲۴ و ۱۱.

[illegible]

frašaoštrayana:
فِرَشَئُشتَرَیَن
of the family of Frashaostra. the son of Frashaostra.
فرشوشتری، از خانواده فرشوتر، پسر فرشوشتر. فرشوشترین [illegible]
[illegible] (گلدنر [illegible]) ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۴.

[illegible]

fraša-vaxšya: فَرَش ـ وَخشیَ

furtherance; growth, increase.

پیشرفت ، بالش ، افزایش ۴/۱ یسنا ۶۰ و ۴.

frašāvaxša:

name of an illustrious personage. فَرَشا وَخش

نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹.

frašī:

to ask فَرَشی

same as مانند پرسیدن

frašumaka: نرینه

the hinder parts فَرَشومَکَ

بخش پسین ، پسین

۵/۱ وند ۳ و ۱۴. وند ۹ و ۴۰.

frašō-kara: (۱)

one who renovates or resuscitates; epithet of Veretherghna. فَرَشُـو کَرَ

نوکننده . زنده‌کننده پاژنام بهرام : (ورثرغن)

۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۸. ۳۰ و ۳۲.

frašō-kara: (۲)

name of an illustrious personage. Possibly, one of the sons of King Gushtasp. فَرَشُـو کَرَ

نام کسی نامور ، شاید نام یکی از پسران گشتاسب شاه باشد .

(وسترگارد ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۲.

[illegible] ([illegible])

frašō-kéréta: فَرَشُوْ کِرِتی

renovation, resuscitation.

نوسازی، زندەسازی،

[illegible] ۲/۱ وند ۱۸و۵۱. یسنا ۱۲و۳.

۵/۱ یسنا ۶۲و ۳. یشت ۱۳ و ۵۸.

[illegible] ([illegible])

frašō-čarétar: فَرَشُوْچَرِتَر

a promoter, one who works for the renovation of the world.

بنیان‌گذار، نوسازنده، کسیکه برای نوسازی جهان کار میکند.

[illegible] ۶/۳ یسنا ۲۴و۵. ویسپرد ۱۱ و ۷ یشت ۱۳ و۱۷. یشت ۱۹ و۲۲.

frašna: ([illegible]) [illegible] (۱) فَرَشْنَ

a question;

پرسش [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۴. ویسپرد ۲ و ۱۱.

[illegible] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۹. [illegible] = چیستان ۲/۳ یشت ۵ و ۸۲. [illegible] ۷/۳ یسنا ۱۲ و ۵. ۶.

frašna: [illegible] (۲) فَرَشْنَ

a helmet

کلاه‌خود، مانندە: [illegible]

frašnu: [illegible] ([illegible] با [illegible]) فَرَشْنو

the front part of the knee.

بخش جلوزانو،

[illegible] ۶/۱ وند ۷ و ۲. ۳. ۵. وند ۸ و ۲۶. ۱۷. وند ۹ و ۲۶.

fraštā:

فرَشتا

پرسش

same as مانند

frašti: مادینه( )

فرَشتی

increase; prosperity(Peh.). qustion, inquiries (as to duty);

فزونی ، خوشبختی ،

در ترجمه پهلوی این واژه را

به پرسش و بازپرسی در باره خویشکاری (وظیفه) آورده‌انـد .

(کلدنر) ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۰۲

fraš-hãm-varéta:.

فرَش هانمُ ورِتَ

فرش‌هام‌ورته = فرشیدیکی‌ازپسران‌گشتاسب‌شاه‌کیانی هنگامیکه‌با ارجاسب تورانی می‌جنگید کشته شد. دارمستتر گمان کرده است اسفندیار که‌پسر نامورگشتاسب‌شاه‌بوده سوای‌خودیازده برادرداشته‌که‌در (یشت ۱۳و ۱۰۲–۱۰۳) نامهای‌آنها‌پشت‌سرهم‌پس‌از اسفندیار(سپنتودات) نوشته شده که همگی پسران گشتاسب شاه بوده‌اند .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۲

frahixta: (۰۱–)

فرَهیختَ

(any metal) melted or cast;

گداخته یا به قالب ریخته ایوخشست (فلز)

نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۶ . ۰۱۳۲

frã: (۰۲–) (۱)

فرا

to go, to move; to walk about;
front: (Jacson)

رفتن ، جنبیدن ، گردش کردن ، جاکسون : جلو

۳/۱ وند ۳ و ۰۱ ۳/۳ وند ۳ و ۰۱۵ ۰ وند ۰۱۵ ۰۴۶ وند ۸و

۰۵ ۱۴ و ۱۵ ۰ ۲۲ ۰ [illegible] ۱/۳ وند ۶ و ۲۷ ۰

fra-frã: [illegible]

to come. فَرَ ـ فرا

2- to lead on. آمدن ، [illegible] ، تومیائی ۰ ۱/۲ وند ۷ و ۵۲ ۰

رهبردن رهمنونی کردن ،

[illegible] = در جلو جینوت پل یا پل داوری خودش را با همه آنها رهنمون خواهم شد (میلز) ۱/۱ یسنا ۴۶ ۰ ۱۰ ۰

frã: ([illegible]) (۲) [illegible]

to fill, to increase; فرا

پرکردن ، افزودن ، (مانند : [illegible])

hãm-frã: [illegible]

to promote, to further. هانْمْ فرا

بنیان‌گذاشتن ، پیش‌بردن ، [illegible] ۱/۳ وند ۴ و ۴۸ ۰

frã: (۳) [illegible]

free from; distinct front; فرا

رها از ، جدا از ،

مانندها : [illegible]

fra-āpa: [illegible] ([illegible])

(a cloud) floating onward. فرا آپ

پر آب یا آبدار ، ابر پرآبی که به سوی پیش (پائین) شناور است .

کماسه ۱/۲ وند ۲۱ و ۲۰ [illegible]

frãiti: [illegible] ([illegible] ، از ریشه [illegible])

فْرائیتی
flowing(of the water); the tide.

روان (مانند آب)
نشست و خیز آب.

the flowing on of the good waters and their ebb.

آبهای روان خوب باخیزآب و نشست آب‌شان ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۱۱.

۲ ـ پیشرفت، آبادی،
2- advancement, improvement;

۲/۱۰ یسنا ۷۱ و ۶.

frāidi:

فْرائیدی
growth, progress.

رویش، بالش، پیشرفت،

۲/۱ یسنا ۷۱ و ۶.

(... با ...)

frā-uruzda:

فْرا ئوروزْدَ
رها از چرک یا رها از پلیدی، پاک
free from filth-dirt; pure.

frā-uruzda-payaṅh:

فْرا ئوروزْدَ پَیَنْگْهْ
a beast, yielding pure milk.

= پستان شیر پاک‌دهنده ۱/۶خورده اوستا ۳.

frāka:

فْراکَ
flowing;

روان، روانه، (مانند:)

frākérésta:

فْراکِرِشْتَ

created(by an evil being) آفریده (آفریده بدکار)

. ، مادینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۷۰.

fraxšnéna: .

increse, abundance.

فراخش نِنَ

افزون، فراوان، فراخی،

. (صفته) = فراخی. فراوانی ۲/۱ (۷۱) یسنا ۴۳و۱۴.

۷/۱ یسنا ۲۹ و ۱۱. یسنا ۴۳ و ۱۲

. .

frā-gaoṣavara:

فرا گئُشا وَرَ

an ear-ring; an ornament worn in the ear; گوشواره،

زیوریکه بگوش میآویزند. . ۳/۱ یشت ۵ و۱۲۷. یشت ۱۷ و۱۰.

frāγmat: .

to come up, to approach.

فراغمَت

See: . نگ: بالا آمدن، نزدیک شدن،

fračiθra: . نرینه

name of an illustrious personage.

فراچیثرَ

نام کسی نامور. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

fračya: . نرینه

name of an illustrious personage.

فراچیَ

نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

frāta: .

name of a person.

فراتَ

نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۶.

frātat-čaya:

See: نگ:

فْراتَت ـ چَیَ

frātat-čayat

See: نگ:

فْراتَت چَیَتْ

frātat-čaranta:

فْراتَت ،چَرَنْتَتْ

frātat-čarant:

فْراتَت چَرَنْت

runing and flowing(as water);

ریزنده، دونده و روان

(مانند آب . = = ، . ازریشه

= رونده . . . مادینه ۱/۶ وندیداد ۶و ۳۹.

. ، مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۴ .

- . مادینه ۱/۳ یشت ۸ و ۴۱ .

. مادینه ۲/۳ یسنا ۶۸ و ۶.

frād:

one who promotes or furthers;

فْراذْ

پیشرفت‌دهنده، بنیان‌گذارنده،

۱/۳ یسنا ۳۴ و ۱۴ . یسنا ۴۶ و ۱۲.

frādant:

promoting, making prosperous;

فْرادَنْتْ

آبادکننده و خوشبخت‌کننده،

frādat-xarénanh:

one of the six foremost helpers of Saoshyant; فرادَتْ خْوَرِنَنْگهْ

فره افزاینده، افزاینده فر و شکوه

فرادت خره‌ننکه‌نام یکی از شش تن سوشیانت یا سودرسانان‌جهانی.

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳و۱۲۸.

frădat-gaeΘa: [illegible] .(

making the world prosperous; فرادَتْ‌گَ اُ ثَ

خوشبخت سازنده جهان

آبادسازنده جهان [illegible]، نرینه ۱/۱ یسنا ۵۵ و ۳. یشت ۸و۳۳.

frădat-gaeΘém: [illegible]

the maker the wor La Prosperous. فرادَتْ گَئُثَمْ

خوشبخت‌سازنده‌جهانرا [illegible].

نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۷. یسنا ۱۶ و ۱. یسنا ۴۲ و ۵.

یسنا ۵۷ و ۲. ۴. ۹. ۱۱. ۱۳. ۱۵. ۱۹. ۲۱. ۲۳. ۲۷. ۳۰. ۳۳. یشت ۱۱و ۱۰۰۱.

۱۴. ۱۵. [illegible]، مادینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۷. ویسپرد ۷ و ۲. یشت

۱۰ و ۱۳۹. یشت ۱۳ [illegible]، نرینه ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱.

[illegible]. نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۹. [illegible]

[illegible]، مادینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳و۹. یشت ۱۱ و ۱۶. یشت

۱۲ و ۴۰. [illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۱۲و۴۰. سی‌روزه ۱و۱۸.

[illegible] ۴/۱ یسنا ۶/۰ و ۲.

frădat-nava: [illegible]، نرینه

name of an illustrious personage. فرادَتْ‌نَوَ

نام کسی نامور، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۲.

[illegible] ([illegible] با [illegible])

frădat-fšu: فرادَتْ‌فشو

giving rest or relief to beasts

آسایش دهنده به مردمان و چارپایان ، صفت شهردار خوب

[illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۴. یسنا ۶ و ۳. خورده ۲۵ و ۶. [illegible]

[illegible] ۴/۱ یسنا ۱ و ۴. یسنا ۳ و ۶. خورده ۲ و ۱.

frādat-vaŋhu: [illegible]

فرادَت وَنگهو

name of an illustrious personage.

نیکی‌افزا

[illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

[illegible] ([illegible])

frādat-vīra:

فرادَتویرَ

rendering men prosperous, giving them comfort,

خوشبخت کننده مردم ، آسایش دهنده مردم . صفت پادشاه خوب و مردم نواز

[illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۵. خورده اوستا

۳ و ۶. [illegible] ۴/۱ یسنا ۱ و ۵. یسنا ۳ و ۷. خورده ۳ و ۱.

[illegible] (هر سه جداگانه ریشه)

frādat-vispąm-hujyāiti:

فرادَتویسپانْم هوجْیائیتی

rendering all the necessaries of thriving;

افزاینده زندگی نیک همگان

پاژنام زرتشتیان یا موبدان زرتشتی که در اندیشه بهروزی همه جهانیان‌اند .

نگهبان پیشرفت زندگانی [illegible]

۲/۱ یسنا ۲ و ۶. نیایش ۴ و ۶. [illegible]

۴/۱ یسنا ۱ و ۶. یسنا ۳ و ۸. نیایش ۱/۴.

frādérésra: ([illegible]) [illegible]

فرادِرِسْرَ

seemly, beautiful;

زیبنده ، زیبا ،

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۲۰ . ۸۱ . [illegible] کماسه ۲/۱ وند ۲۲ و ۱ . ۸ . ۱۴ . [illegible] ، نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷ . یشت ۱۰ و ۶۸ .

frāδ: [illegible]

to render prosperous;

فراذْ

خوشبخت ساختن ،

[illegible] ۳/۱۰ یشت ۶ و ۱ . یشت ۲۴ و ۲۵ . [illegible] و [illegible] در یشت ۱۰ و ۱۴۲ . [illegible] یسنا ۶۵ و ۷ [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۰ . [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۴۶ و ۱۳ . [illegible] یسنا ۴۴ و ۲۰ .

2- to be prosperous; to advance;

خوشبخت بودن ، کامیاب بودن . پیشرفت کردن ، [illegible] ۳/۳ یسنا ۱۹ و ۱۷ . یسنا ۴۳ و ۶ . ویسپرد ۲ و ۵ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴ . [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۵ . [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۴ . [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۴ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۶۲ و ۵ یسنا ۶۸ و ۵ . [illegible] ۶/۱ وند ۴ و ۲ .

3- to proceed, to move on.

۳ ــ رهسپار شدن ، ازجای خود جنبیدن . [illegible] ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۲ .

pairi-frāδ: [illegible]

to open wide.

پَئیری فراذْ

گشودن ، گشایش

[illegible] . [illegible] . [illegible] ۳/۱ یشت ۸ و ۷ .

frāδana: ([illegible]) [illegible]

rendering prosperous-advancing; increasing;

فراذَنَ

خوشبخت سازی ، افزایش .

مانندها : [illegible] - [illegible] ، [illegible] - [illegible] ، [illegible] - [illegible] ، [illegible] - [illegible] .

frā-nasu: (۳ با)

free from defilement or pollution.

فرا ـ نَسو

رها از لاشه.

رها ازآلودگی و ناپاکی،

پاک. ۲/۱ وند ۹ و ۴۲ ، ۴۳.

frānya: نرینه

name of a person; father of Vohu-raochang. Ashoraochang and Varesmo-raochang, who were probably the early disciples of Zoroaster.

فرانَیَ

فرانیه، نام پدر "وهوروشنگ" و "اشوروشنگ" از گروندگان نخستین اشورزرتشت

۱ ـ وهوروشنگ، آشوروشنگ و رسمو روشنگ. ۶/۱ یشت ۱۳و ۳۹.

frāpa: (۱ با ۲.)

1- distributing the water(of rain).

فراپَ

پخش‌کننده آب (آب‌باران) آب فراوان

نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۵ ، ۶۲.

2- washed by the water(as a country); (Lit.). Fructified by the waters(as a country).

۲ ـ باآب‌شسته‌شده (مانندیک‌استان)

بارور شده از آب (مانند یک کشور) ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶.

frā-paya: نرینه

name of a mountain; literally, abundan in water.

فراپَیَ

فراوان آب. نام کوهی است ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶.

frā-bāzu: ( )

an arm; the limb of the human body from the

فرا بازو

shoulder to the tip of the middle finger; a measure of about 36 inches;

یک‌بازو ، اندام مـردم از بالای شانه تا نوک انگشت میانی . دست که همه اندام بازو می‌شود .

کماسه .

frābāzu-drajanh:

فرابازو دَرَجَنگْهْ

the length of an arm; double the length of

بدرازی یک بازو ، که دو برابر درازی درازای فـراراثنی است . =۱۸اینچ ۲/۱۰ وند ۷ و ۳۰ ، ۳۳ ، ۳۴.

frāyaoδa: . نرینه

name of an illustrious personage.

فرایَئذَ

نام کسی نامور ، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸ .

frāyanh: (.)

greater, more

فراینگْهْ

بزرگتر ، بیشتر ، فراوان

کماسه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۷ . . مادینه ۲/۳ یسنا ۴ و ۵ . یسنا ۲۴ و ۱۰ ویسپرد ۱۱ و ۱۳ . = و هنـوز بیشتر =

and yet more

۳/۳ ویسپرد ۸ و ۱ . + + = و مانند‌ه: .

frāyazénta: .

name of an illustrious personage.

فراذَینْتَ

نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳ .

frāyazéntana: .

(member)of the family of Frayazenta. Son of Frava; فرایَزِنْتَنَ

فرایزنتنه یکی از هموندان خانواده فرایزنته. پسر فرایزنته.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳، ۱۴۰.

frāyantō:
فرایَنتُ
See: نگ:
روان (آب)

frāyanta:
فرایَنتَ
appointed, Fixed;
گمارده، استوار شده،
نرینه ۵/۱. یشت ۱ و ۲۴.

frāyat-raΘa: نرینه
فرایَتْ رَثَ
name of an illuatrious personage.
نام کسی نامور، ساخته شده از واژه
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸.

frāyavayōiš:
فرایَوَیُوئیش
See: نگ:

frāyašta:
فرایَشتَ
invoked, praised.
نیایش کرده، ستوده،

frāyašti:
فرایَشتی
invokation, prise.
خواهش نیایش، ستایش،
۲/۱۰ یسنا ۱۹ و ۲۱. یسنا ۵۵ و ۷. ویسپرد ۳ و ۷.
ویسپرد ۱۳ و ۲.

frāyašyva:
فرایَشْیَوَ

worthy of adoration or yacna.
شایسته ستایش و نیایش.

کماسه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۳.

frāyuxta;
فرایوخْتَ

united(Lit.); moulded, shapen.
با هم، آمیخته، هم‌گونه، هم‌پیکر

همازوره مانده:

frāyente:
فراینتِ

رفان‌رونده (آب)

See: نگ:

frāyō-dušmata:
فرایئُودوشمَتَ

rich in evil thougths; thinking worse thoughts.

دارنده‌اندیشه‌بد، بداندیش، اندیشنده‌بدترین‌اندیشه‌ها.

مادینه ۴/۱ یشت ۲۲ و ۳۶.

frāyō̦δa:
فرایئُوذَ

See: نگ:

frāyō-vōbu:
فرایئُو وُهو

superfluous wealth or gifts
تندرستی بسیار

یا بخشش، پیشکشی. ۶/۳ وند ۳ و ۲۹. یشت۲۴و ۳۵.

frāyō-humata: فرایُوْ هومَتَ

rich in good thoughts; thinking beter thougths.

دارای اندیشه نیک، نیک‌اندیش . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۴. یشت ۱۱ و ۲۰. نرینه ۲/۱ سی‌روزه ۳ و ۴. . مادینه ۱/۲ ویسپرد ۳ و ۴. نیایش ۴ و ۹. . مادینه ۴/۱ یشت ۲۲ و ۱۸. . نرینه ۶/۱ وند ۱۸ و ۶۴.

frāyō-hūxta: فرایُوْ هوخْتَ

rich in good words; speaking truthful words.

نیک‌گفتار، دارنده گفتار خوب، راست گفتار، . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۴. یشت ۱۱ و ۲۰. نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۴. مادینه ۱/۲ ویسپرد ۳ و ۴ نیایش ۴ و ۹. مادینه ۴/۱ یشت ۲۲ و ۱۸. نرینه ۶/۱ وند ۱۸ و ۶۴.

frāyō-hvaršta: فرایُوْ هْوَرْشْتَ

rich in good deeds; doing holy deeds.

دارنده‌ی کردار نیک، انجام دهنده کارهای ورجاوند، نیک‌کردار . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۴. یشت ۱۱ و ۲۰. نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۴. نیایش ۴ و ۹. مادینه ۴/۱ یشت ۲۲ و ۱۸. . نرینه ۶/۱ وند ۱۸ و ۶۴.

frāraŋ̊ha: فرارَنْگْهَ

praising(rt. to praise); or bestowing gifts

(rt. = to bestow). ستایش (= ستودن) .
بخشش ، پیشکشی ، ریشه = بخشیدن . نرینه ۴/۱ یشت ۵ و ۸ .

frārāiti: (۱۰ -)
gift, liberality.
فرارائیتی
پیشکشی ، آزادگی ، بخشش ،
۲/۱ ویسپرد ۲۱ و ۳ . ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳ .
یسنا ۵۸ و ۴ .

frārāzi: نرینه
name of an illustrious personage.
فرارازی
نام ، کسی نامور ، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳ .
پورداود : پسر (تور)

frārāθni: (۰)
a name of a measure from the elbow to the end of the middle finger; a measure of two spans(i.e. 18 inches)
فرارائنی
نام اندازه پیمائی است که به درازای از آرنج تا نوک انگشت میانی دست است ، این اندازه برابر با دو وجب است . نیم بازو

frārāθni-drajaṅh:
فرارائنی - دراجَنگه
the length of Frarathni=two spans.
درازی فـراراثنی
دو وجب است . ۲/۱ وند ۷ و ۲۹ .

frārenti:
فرارِنتی
See: نگ :
پورداود : فراز آمدن ، فرا رسیدن

frāv: فراو

See: -۱ و ۲. نگ :

frāvanku: فراوَنکو

See: نگ :

(۳ با)

frā-varésa: فراوَرِس

with the dishevelled hair; with the hairtorn of.

با موهای ژولیده، با موهای پریشان. نرینه۳/۱یشت۱۵ و ۱۱۳.

frāvira: (-۱، با) فراویرَ

abundance in men.

مردم فراوان

۱/۱۰ ویسپرد ۱۲ و ۱.

frāšman: فراشمَن

going forward; growing(Lit.)

بجلو رونده، بالنده،

frāšmi: فراشمی

causing progress; prosperity-giving;

پیشرفت دادن، خوشبخت کردن نرینه۱/۱یسنا۵۷ و ۱۹. یشت ۸ و ۳۳. یشت ۹ و ۱۷. یشت ۱۰ و ۸۸. نرینه۱/۲یسنا۱۰و ۲۱. سی‌روزه ۲ و ۳۰.

frāšmō-dāiti: فراشمُو دائیتی

the word is invariably preceded by ;

it means the time after sun-set.

پیش از ایـن واژه همـواره به معنی هنگام پیش از آفتاب نشستن. ۲/۱ وند ۷ و ۵۸. یسنا ۵۷ و ۱۰. ۱۶. یشت۴و۸. یشت ۵ و ۳۴. یشت از هنگام برخاستن آفتاب تا فرونشستن آفتاب. ۵/۱ یشت ۵ و ۵۱.

friti: (۱۰ -)

praise, prayer, adoration.

فریتی

ستایش، نماز، بزرگداشت،

friΘ:

to froth.

فریث

کف‌کردن

to be in high state of decomposition(as a dead body) to stink. to froth.

بو کردن، کف کردن، در هنجار کندیدگی. و پوسیدگی بودن مانند کالبد مرده ۳/۱ وند ۶ و ۲۸.

friΘa: (۰)

beloved, affectionate.

فریثَ

دلبر، مهربان، مهرورز

نرینه ۱/۱ وند ۱۹. ۴۰. یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۲۰. مادینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۳۶. مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰. یشت ۲۲ و ۱۴. یشت ۲۴. ۶۰. مادینه ۳/۱ وند ۲۲ و ۵. ۱۲. ۱۸ مادینه ۱/۳. یشت ۱۳ و ۱۴۷. مادینه ۲/۱ یشت۲۲ و ۱۴. یشت ۲۴. ۶۰.

frī: (۱)

to love, to act kindly towards; to praise to pray;

فری

مهرورزیدن، دوست داشتن، با مهربانی‌رفتارکردن، ستودن، خواهش‌کردن، نمازگزاردن

[illegible] ۳/۱ وند ۲۰ و ۵۰. یشت ۱۲ و ۵۰. [illegible] = [illegible] = [illegible] . یسنا ۳۸ و ۴. [illegible] ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۱۲. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۵۰. [illegible] ۱۳ یسنا ۲۹ و ۵.

و مانندهای: [illegible] ، [illegible] ، [illegible] .

ã-frī: [illegible]

to praise, to bless, to beseech, to pray with benedictions.

آ ـ فری

ستایش کردن ، خواهش نیکو ، خـواستن ، نیایـش بـا نیکـی و بخشش . [illegible] ۱/۱ یسنا ۸ و ۸. یسنا ۵۲ و ۱. یسنا ۶۲ و ۱. یسنا ۶۸ و ۱۴. یشت ۱ و ۲۳. یشت ۱۰ و ۱۴۶. یشت ۱۴ و ۴۵. یشت ۲۳ و ۱. (آفرنیای خشتهریانی) . [illegible] ۳/۱ یسنا ۶۲ و ۹. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۵۱. [illegible] ۱/۱ وند ۲۲ و ۵. ۱۲ و ۱۸. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۷. [illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۲۶. یشت ۲۴ وند ۳۸ و مانندهای: [illegible] و [illegible] و [illegible] .

frī: (۲) [illegible]

prayer; benediction.

فری

ستایش، بخشش، نیکی [illegible] ۱/۳ یسنا ۶۰ و ۹.

frīna: [illegible] ([illegible] ـ ۱.)

prayer, benediction, praise.

فرینَ

نیایش، ستایش، بخشش نیکی ،

[illegible] ۷/۱ وند ۵ و ۵۹.

frināspa: [illegible]

name of an iilustrious personage.

فریناسپَ

نام کسی نامور [illegible] ۱۲۲.

fru: (۱)

to be extinguished(as fire).

فرو

خاموش بودن (مانند آتش)

= او آتش را خاموش میکند ۳/۱ وند ۵ و ۰۳۷ وند ۱۲ و ۰۲۳ ۳/۱ وند ۸ و ۰۷۵ ۰۷۶ ۰۷۷ ۰۷۸

2- to flee, to be extinct or annihilated;

گریختن ، خاموش بودن ، نابود شدن یانیست شدن ۳/۱ یشت ۱۹ و ۸۰

us-fru:

to be destroyed or annihilated.

ئوس فرو

نابود ، یا نابود شدن

۳/۱ یشت ۱۳ و ۰۶۸

fru: (۲)

to fly, to go.

فرو

پرواز کردن ، رفتن

ni-fru:

to fly, to come flying;

نی فرو

پریدن به پرواز درآمدن ،

= آنها با او به پرواز درمیآیند ۳/۳ یشت ۱۳ و ۰۷۰

fra-fru:

to fly continually.

فرَ فرو

همیشه پریدن

۳/۱ یسنا ۹ و ۰۳۲

مانند ه :

2- to flow on(Lit.); to rain.

روان کردن ، باریدن ،

[illegible] ۱/۱ وند ۵ و ۰۱۸ [illegible] ۲/۱ ونـد ۵ و ۰۱۶

fru: 𐬟𐬭𐬎. (۳)

to plough, to plow, to fun-row.

فرو

شخم زدن ، شیار زدن ،

fru: 𐬟𐬭𐬎. (۴)

to pull; to drive down.

فرو

کشیدن ، بپائین راندن ،

fru: 𐬟𐬭𐬎. (۵)

to pour water, to wash.

to cleanse, to scour.

فرو

بآب‌پاک‌کردن ،شستن ،زدودن ،پاک‌کردن ،

frēna: 𐬟𐬭𐬆𐬥𐬀. (𐬟𐬭𐬀𐬥𐬀 -۰۲)

abundance, a large quantity.

فرِنَ

فراوانی بسیار بزرگ ،

𐬟𐬭𐬆𐬥𐬀. ۳/۱ وند ۵ و ۰۷۰۴ وند ۸ و ۰۳۴ یشت ۰۱۲۹ یشت ۱۰ و ۲ ۰۲۱

frēnaŋh: 𐬟𐬭𐬆𐬥𐬀𐬢𐬵 نرینه

name of an illustrious personage.

فرِنَنگَهْ

نام کسی نامور [illegible]. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۱۳

frēnī: 𐬟𐬭𐬆𐬥𐬍. (۱)

Freni, the eldest daughter of Zarathishtra.

فرینی

فرنی بزرگترین دختر آشوزرتشت . [illegible]. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۳۹

frēnī: (۲)

name of a renowned woman.

فرینی

نام زن، این نام چهار بار در یشت آمده است. همسران: ۱ اوس نمنگه ... (یشت ۱۳ و ۱۴۰) . ... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۰ .

frērenta: . (یشت ۲۲ و ۹) .

stepping forward.

فرِرِنت

گام به پیش گذاشتن

از ریشه ... = بجلو آمدن،

frēréti: (۱)

فریرِتی

frēréti: ( ) (۲)

coming out; appearing;

فریرِتی

بیرون شدن، نمایان.

... = بسوی سپیده‌دم روز ۵/۱ یشت ۲۲ و ۴۱ .

frērénaut:

See: نگ :

فریرِنَئوت

frērénvainti:

See: نگ :

فریرِنوَئینتی

frō?

فرو much, properly; well, forward;

بسیار، درست، خوب، جلو، . یسنا ۲۸ و ۱۱.
یسنا ۴۵ و ۶. یسنا ۴۶ و ۳.

froit: = .
فرُوئیتْ assuredly(adv.);
باوردرست (بند) یشت ۱ و ۵.

frōrēti: از ریشه . ( )
فرُوْ رِتی going about.
پراکنده، . ۶/۱ یسنا ۴۶ و ۴.

frōsyāt:
فرُوْشیاتْ
رسیدن نگ: See:

frō-hakafra: . نرینه
فرُوْ هَکَفرَ name of an illustrious personage.
نام کسی‌نامور، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۶.

frāš: . (+ + .) از ریشه .
فرانش forward.
فراز، ساخته شده از .
یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸.

frāštacant: . (.)
فرانشْتَچَنتْ hastening, fleeing
شتابان، گریزان. فراتکنده
. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۱.

frašta: (یسنا ۴۳ و ۱۴)

فرانشتَ

(meaning unsettled) inspired(Dar.). rt.

advancing(M.); rt. thou hast commanded(sp. & Jus.).

معنی‌های گوناگون شده است

بدل داده شده، دارمستتر از ریشه . پیشرونده میلز از ریشه .

توفرماندادی اشپیگل و یوستی)

frašta:

فرانشتَ

going forward, reaching.

به پیش رفتن ،رسیدن. ۳/۱ یشت ۱۱ و ۶.

frya: (۱)

فریَ

be loved, affectionate.

دلبر ، مهرورز، با مهر، مهربان

. ـینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۵. یسنا ۴۶. ۶. یسنا ۵۷. ۳۵. یسنا ۷۱. ۱۳. یشت ۱۱ و ۲۰ . مادینه(.درست) ۱/۱ یشت ۱۵ و ۳۶ . ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۱ ۴/۱ وند ۳ و ۲۵. ۶/۱. یسنا۱۳ و ۲ . . ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴. . ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۰. . یسنا ۴۴ و۱.

2- a friend. a well-wisher; ۲ ــ یار، دوست، خواستار خوب

۱/۱ یسنا ۴۶ و ۲. . ۴/۱ یسنا ۴۳ و ۱۴. یسنا ۴۴ و ۱. یسنا ۴۴ و ۱. یسنا ۴۶ و ۲.

frya: (۲) نرینه

فریَ

name of an illustrious personage; probably, two different persons of the same name, as appears from

نام کسی نامورو فریه دو کس همنام هستند جداگانه که در یشت ۱۳ و ۱۱۰ و ۱۱۹

از آن نامبرده شده است . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۰ . ۱۱۹ .

fryāna-fryana:

name of a Turanian Family , noted for its piety and virtue.

فَرْیانَ ،فَریَنَ

فریانه و فریه‌نام خانواده از تورانیان است که در دین داری و باور نامی هستند . ۶/۱ یسنا ۴۶ و ۱۲ . ۶/۳ یشت ۵ و ۸۱ . ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۲۰ .

fryåmahī:

فَریان‌مَهی

See: نک :

fsératu:

control or sovereignty over the cattle(Lit.). the thrift-lord, the thrifty-law(M.); sway, command(peh.);

فسِرَتو

چیرگی یـا نیرو داشتن بـر گله . سود بـرنده یا دارنده سود ، داد سودمند (میلز) . (نوسان ، فرمان (پهلوی) . ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۴ . ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۲ . یسنا ۳۷ و ۵ . ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۶ . ۶/۱ یسنا ۳۹ و ۵ . پورداود : پاداش

fš̱aonayehe: (یسنا ۱۱ و ۱ .)

fatness.

فَشَئُنَ یه

فربهی = فربهی .

= تو مرافربه‌ترین‌کن .

fš̱aoni:

fatness; (Lit.). Prosperity; increase.

فَشَئُنی

فربهی ، خوشبختی ، کامروائی ، فزونی . ۲/۱ یشت ۲ و ۸ . سی‌روز ۲ و ۷ . ۲/۲ یشت ۹ و ۹ . ۴/۲ یشت ۲ و ۳ . ۲/۳ یشت ۵ و ۲۶ .

2- fat(Lit.). prosperity-giving.

فربه، کامیابی دادن

... ، مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۲۰

fšaṅ̊h:

فَشَنگَه کماسه

a fetter or chain;

بخو یا زنجیر،

۳/۳ وند ۴ و ۵۱.

fšarēma:

فَشَرِمَ

shame, disgrace,

شرم، ننگ،

۵/۱ وند ۱۵ و ۱۱۰۰۱۰۰۹۰ و ۱۲.

fšānayeinti: (یشت ۱۴ و ۵۶):

فشانَ یِئینتی

they extend or stretch their waists.

= آنها کمرخودشان را افشاندند.

این واژه از واژه افشاندن درست شده است.

fšu:

فشو (۱)

to increase, to render prosprous.

۱ ـ افزودن، خوشبخت کردن = خوشبخت ، فراوان

پازنام شوهر کشاورز.

نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۸. وند ۱۳ و ۴۶. یسنا ۱۱ و ۶.

۴/۱ وند ۱۴ و ۱۰. یشت ۱۴ و ۶۱. یسنا ۴۸ و ۵.

۲/۱.

نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۰. ویسپرد ۳ و ۲.

نرینه ۴/۱ وند ۵ و ۴۷. ۵۸. یشت ۱۳ و ۸۸. یشت ۱۹ و ۰۷.

نرینه ۴/۱ یسنا ۲۹ و ۵. نرینه ۱/۶ وند

۱۳ و ۴۴. ۴۶. وند ۱۴ و ۱۰. یسنا ۱۳ و ۲. یشت ۲۳ و ۵. یشت ۲۴ و ۱۶.

۴/۱ یسنا ۲۹ و ۶.

نرینه ۸/۱ وند ۱۸ و ۲۱.

نرینه ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۳. ویسپرد ۳ و ۵.

نرینه ۷/۳ یسنا ۴۹ و ۴.

fšu: (۲)

to churn or agitate(boiled milk).

فشو

پسودن، سودن

کره گرفتن، بهم‌زدن = دوغ را در مشک به هم می‌زنند و کره آن را می‌گیرند.

fšu: نرینه (۳)

cattle; used in compound forms.

فشو

گله، رمه،

این واژه در ساختمان آمیخته واژه بکار میرود.

برای مانند:

fšumat: (۱.)

rendering prosperous; prosperity-producing;

فشومَت

خوشبختی انجام‌دهنده، خوشبختی فراهم‌کننده، نرینه ۱/۱ یسنا ۵۸ و ۴. یشت ۱ و ۱۳.

fšūša: (۱.)

prosperity, a prospearous work

فشوش

خوشبختی، یک کار کامیاب،

۲/۳ یسنا ۵۸ و ۴.

2- same as

۲ ـ مانند = [Avestan]

= فراهم سازنده خوشبختی ، کامیاب‌کننده ، [Avestan] . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۲ ، [Avestan] . نرینه ۱/۲ نیایش ۲ و ۶.

fšūšō-maθra: [Avestan] ([Avestan])

فشوشُو ماثرَ

a prayer for prosperity.

فشوشو ـ مانثره = نمازیانیایشی برای کامیابی و خوشبختی است [Avestan] . ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳ ، [Avestan] . ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۱۰ ، [Avestan] . ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۳۲ ، [Avestan] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۸.

fšēnghya: [Avestan] ([Avestan] ـ ۰۱)

فشِنگهیَ

prosperity-giving. active; industrious.

خوشبختی دهنده

کوشا ، کوشنده ، کاری [Avestan] . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۹ ، [Avestan] نرینه ۱/۲ یسنا ۳۱ و ۱۰.

fštāna: [Avestan]

فشتانَ

the breast, the niple;

2- knob.

پستان ، برآمدگی ، دکمه

[Avestan] ۱/۲ وند ۸ و ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، وند ۹ و ۱۹.

[illegible]

bairišta: [illegible] . [illegible] . ([illegible] ۱۰)

most supporting or helping.

بَئیریشتَ

نگهدارنده‌ترین ، یاری‌کننده‌ترین ،

bae-érézu: ([illegible]) = از ریشه [illegible] ([illegible])

two fingers.

بَئِرِزو

دو انگشت ، [illegible] وند ۱۸ و ۲ .

[illegible] . ([illegible])

bae-érézu-fraΘanh:

بَئِرِزو فرَثَنگَه

as thick as to fingers.

به کلفتی دو انگشت ، به پهنی دو انگشت

[illegible] وند ۱۸ و ۱ .

[illegible] . ([illegible])

bae-érézu-stavanh:

بَئِرِزو سْتَونگَه

as large as two fingers.

به بزرگی دو انگشت ،

[illegible] . یکا ستخوان به‌بزرگی دوانگشت .

نرینه ۱/۲ وند ۶ و ۱۸ .

baevani:

[illegible] = [illegible] .

10,000.

بَئِوَنی = ده هزار

ازریشه

baevarāyu:

بَئِوَرایو

tentousand times.

و) ده هزار بار، ده هزارگاه

baevaré:

ten thousand, 10,000.

بَئِوَرِ

بیور = ده هزار = ۱۰/۰۰۰

مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۶۴. ۲/۳ وند ۳ و ۳۱. وند ۸ و ۸۱.
وند ۱۴. ۲ و ۶. یسنا ۶۸ و ۱۵. یشت ۲۴ و ۱۹. ۲/۳ وند ۲۲ و ۲. ۶. ۹۰.
۱۵. = نود هزار = /۹۰۰۰۰/ ۲/۳ وند ۲۲ و ۲. ۶.
۹. ۱۵. ۲/۳ یشت ۳ و ۱۰. ۱۳.
۳/۳ ویسپرد ۸ و ۱.

baevaréɣnā

ten thousand times;

بَئِوَرِغنَ

ده‌هزار بار،

۴/۱ وند ۷ و ۵۵. ۷۶. یشت ۵ و ۵۴. ۵۸. ۱۱۷. یشت ۸ و ۶۱.
یشت ۹ و ۳۱. یشت ۱۳ و ۴۸. ۳/۳ وند ۷ و ۵۵. ۵۶.
یشت ۵ و ۵۴. ۵۸. ۱۱۷. یشت ۸ و ۶۱. یشت ۹ و ۳۱. یشت ۱۳ و ۴۸

2- smiting ten thousand times.

ده هزار بارزدن

۴/۱ یشت ۱۰ و ۴۳. ۳/۳
یشت ۱۰ و ۴۳.

baevaré-čašman:

بَئِوَرِ چَشمَن

ten thousand eyes.

ده هزار چشم،

در این واژه نگرش از میترا یا مهر است که مهر بیننده همه است با ده هزار چشم
نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۱. نرینه

۲/۱ یسنا ۲ و ۰۳ یشت ۱۰ و ۰۷ نیایش ۲ و ۶. [Avestan] نرینه ۴/۱ یشت ۱۰ و۰۹۱. [Avestan]. نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۰۳ یشت ۱۰ و ۰۵ ۰۱۴۶.

[Avestan] ([Avestan])

baevaré-paiti: بَئوَرِ پَئیتی

a chief of myriads.

سردار ده هزار تن، سرور یک میریاد

[Avestan] ۱/۳۰ یشت ۱۴ و ۰۵۹.

2- (the Danus) of ten thousand chiefs.

[Avestan] دانوسردار ده هزار تن دانونام‌خانواده‌ای از تورانیان بوده است ۶/۳ یشت ۱۳ و ۰۳۸.

[Avestan] ([Avestan])

baevaré-fraskémba: بَئوَرِ فرَسکِمبَ

(a palace)with ten thousand small pillars.

ساختمانـی بـا ده هزار ستون کوچک [Avestan] ... [Avestan].

کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۰۱۰۱.

[Avestan] . ([Avestan])

baevaré-baevara: بَئوَرِ - بَئوَرَ

ten thousand times ten thousand, numberles;

ده هزار بـار ده هزار بار و بی‌شمار [Avestan]. مادینه ۶/۳ ونـد ۵ و ۰۱۹.

baevaré-mišta: [Avestan] بَئوَرِمیشتَ

(meaning unsettled);(a dwelling)with 10,000 windows (sp. & Dar.). with ... joists(Har.). with... pegs(Jus.).

(معنی یکسان ندارد) (خانه‌ای) با ده هزار پنجره (اشپیگل‌ودارمستتر). (خانه‌ای)

باده‌هزارتیرالوار (هارلز) . (خانه‌ای) باده‌هزارمیخ‌چوبی (یوستی) . ... کماسه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۸ .

baevaré-vaeδayana: بَئِوَرِوَئِذَیَنَ

(a palace)with ten thousand battlements.

ده هزار کنگره یا ده هزار بارو ... کماسه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۸ .

baevaré-vāra: بَئِوَرِ - وارَ

ten thousand showers of rain. ده هزار، باران، ده هزار رگبار باران

۱/۱۰ وند ۲۱ و ۲ .

baevaré-spasana: بَئِوَرِ - سپاسَنَ

10,000 spies.

ده هزار دیده‌ور، ده هزار نگهبان، (مانند ده هزار چشم)

نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۴ و ۲۷ ، ۸۲۰۴۶ .یشت ۱۷ و ۱۶ .

baevarōiš: بَئِوَرُ ئیش

ten thousand times.

ده هزار بار یا (برای ده هزارگاه) یشت ۱۰ و ۱۱۷ .

baevarōtémō-baevara: بَئِوَرُ تِمُو بَئِوَرَ

100,000,000 times; ده هزار ده هزار بار = یکسد ملیون‌بار

۲/۳ یشت ۲۴ و ۱۹ .

𐬠𐬀𐬉𐬱𐬀𐬰 .

baešaz: بَئِشَز

to give health, to cure. درمان کردن، تندرستی دادن، بهبود دادن.

۱/۱ ... ۲/۱ وند ۲۲ و ۰۲ ۰۹ ۰۱۵ ... وند ۲۲ و ۰۶ ... ۳/۱ یشت ۸ و ۰۴۳ ... ۳/۱ وند ۷ و ۰۴۰ ۰۴۱ ۰۴۲ ۰۴۳ ۰۴۴ وند ۲۱ و ۰۳ یشت ۳ و ۰۶

𐬠𐬀𐬉𐬱𐬀𐬰𐬀 . بئشمزه واژه پزشگ از این واژه است

baešaza: بَئِشَزَ

a remedy, a restorative; درمان، چاره، درمان‌بخش،

... نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۰۳۴ ... ۲/۱ وند ۱۳ و ۰۳۵ ... ۷/۱ یشت ۱۴ و ۰۳ ... مادینه ۱/۳ وند ۲۱ و ۰۳ ... مادینه ۱/۳ وند ۲۱ و ۰۳ ... کماسه ۲/۳ یشت ۸ و ۰۶۰ یشت ۱۴ و ۰۵۲ ... ۲/۳ یسنا ۶۰ و ۰۴ ویسپرد ۹ و ۰۱ ۰۲ (۲).

2- health. تندرستی

... ۱/۱ وند ۹ و ۰۵۳ ۰۵۴ ۰۵۵ ۰۵۷ وند ۱۳ و ۰۵۲ ۰۵۳ ۰۵۴ یسنا ۱۰ و ۰۷ ... ۲/۱ یسنا ۹ و ۰۱۷ ویسپرد ۲۰ و ۰۱ ... یسنا ۵۵ و ۰۳ ... ۴/۱ یسنا ۱۰ و ۰۸ ... ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۰۲ ... ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۰۱۵ یشت ۱ و ۰۲۶ یشت ۱۳ و ۰۱۳۵

3- the medical profession. ۳ – پیشه پزشکی، پیشه بهسازی

4- a healer, a curer; a physician. بهبودگر، چاره‌گر، پزشگ ... ۶/۳ وند ۷ و ۰۴۴ یشت ۳ و ۰۶

healing, curing. giving health. بهبودی‌دهنده، چاره‌کننده، درمان‌کننده تندرستی‌دهنده ... کماسه ۱/۱ یشت ۳ و ۰۵ ... نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۰۵ یشت ۲۰ و ۰۱ ودیگرواژه‌هائی‌ازپزشگ: ... = گیاه پزشگ، ... بهدارپزشگ‌جلوگیری‌کننده‌پیش‌ازبیماری ... داد پزشگ یا پزشگ (قانونی) ...

کاردپزشک (جراح) - = روان پزشک
پزشگ همگانی .

baešazakéša:
a healing or curative work(rt.); or
tillage of curative plants(rt. =to till);
بَئِشَزَ کِش
کار بهبود و چاره‌کننده (از ریشه = کردن) یا کشت‌ورزکننده‌گیاهان درمانی (ریشه
= کاشتن) = = کشت و ورز = کشتزار .
۱/۳ وند ۲۱ و ۳ .

baešazaẑā:
a health-giver, a healer
بَئِشَزَذا
درمان‌بخش، چاره‌کننده، بهبودی‌دهنده
۱/۱ یسنا ۱۰ و ۹ .

baešazya:
health-giving, curing; effective;
بَئِشَزْیَ
تندرستی دادن،
چاره کردن، سودمند، نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶ . یسنا ۵۷و۱۹ .
نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۲ . نرینه ۲/۱
یشت ۲۰ و ۱ . ، مادینه یسنا ۶۰ و ۱ . یشت ۵ و ۱ . یشت ۹ و
۲ . یشت ۱۰ و ۱۵ . یشت ۱۳ و ۴ . یشت ۱۷ و ۱ . ۶/۱
یشت ۱۵ و ۵۰ . ۵۱ . نرینه ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۷ .
یسنا و ۱۰ و ۱۸ . ۱/۳ یشت ۱۴ و ۴۶ . نیایش ۱ و ۱۳ .
۲/۳ یشت ۱۵ و ۵۶ . ، مادینه ۲/۳
وند ۲۰ و ۴ . یشت ۸ و ۴۷ . یشت ۱۳ و ۳۰ . ۲/۳ وند ۱۰و۵ .
۹ . ۱۳ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۶۴ .
نرینه ۲/۱ وند ۷ و ۴۴ . یشت ۳ و ۶ . یشت ۱۴ و ۳ . ۷ . ۱۳ . ۱۵ .
۱۷ . ۲۱ . ۲۳ . ۲۵ . ۲۷ . ، کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲ .

۰۴ یشت ۳ و ۰۵ . نرینه ۳/۱ وند ۸ و ۷۲ . وند۹و۲۷ .
وند ۱۱ و ۳ ۰ ۷ ۰ ۱۱ ۰ ۱۴ ۰ ۱۷ ۰ ۲۰ .

baeṣ̌atastura:
name of an illustr illustrious personge.
بَئِشَتَسْتورَ
نام کسی نامور ،
۶/۲.۰ یشت ۱۳ و ۱۲۵ .

baoiδi:
perfume.
بَئُئِیذی
بوی ، بو ، بوی خوش ، (از ریشه) ۲/۱ ونـد ۸ و ۸۰ .
۲/۱ یسنا ۴ و ۰۱ . ویسپرد ۱۱ و ۰۵ . کماسه ۲/۱ یسنا۳و
۰۲ . ۳/۱ یشت ۲۴ و ۰۳۸ . ۷/۱ یسنا۶۲ و ۰۲ . ۲/۳
یشت ۲۲ و ۰۷ . ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۴ ۰ ۴۰ .

baoišyača:
See: نگ :
بَئُئِیشیَچَ

baourva:
food, provision
بَئُورْوَ
خوراک ، جیره ، آماد ،

baoxtar:
one who sets free; a freer.
بوءختر
آزادگر ، کسیکه آزاد میکند ،
۲/۱ ویسپرد ۷ و ۰۳ .

baoxšna: کماسه
comfort, pleasure, joy.
بَئُخْشْنَ

آسایش، خوشگذرانی، خوشی.
مانندهها:

baoδa: (۱)

intellect, consciousness.

بَئذَ

هوش، هوشیاری

baoδa: (۲)

perfume.

بَئذَ

بوی، بو، ۱/۱ یشت ۲۴ و ۵۱. ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۳.
یشت ۲۴ و ۲۷.
مانندهها:

baoδan̊h:

intellect, consciousness; life

بَئذَنگه

نیروی اندریافت (احساسات و ادراکات)
۱/۱ وند ۷ و ۲. وند ۱۳ و ۵۰. ۱/۱ وند ۱۹ و ۷.
۲/۱ یشت ۱۳ و ۴۶. ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۹. یسنا ۲۶.
۴. یسنا ۵۵ و ۱. ۶/۱ وند ۸ و ۸۱–۹۶. وند ۴۳. یسنا ۵۵
و ۲. و مانند‌ه:

baoδan̊hvant:

knowing, cognizant.

بَئذَنگهوَنت

فهمیده و هوشیار، آگاه،
مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶۷. ۶۹.

(با)

baoδō-varšta:

بَئذُو وَرشتَ

wilfully done(Lit.); a crime wilfully committed.

با خرسندی انجام داده شده، در یک بند و بست آدمکشی با خرسندی همباز شده.
۶/۱ وند ۷ و ۳۸ وند ۱۳ و ۱۰، ۱۱، ۳۱، ۳۴
وند ۱۵ و ۱۲، ۱۶، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۰، یشت ۲۴ و ۴۴.

2- done with knowledge or intelligence.

باآگاهی و هوشیاری انجام شده. کماسه ۱/۳ فرگرد ۳ و ۱.

baoδō-vīδvanh: بَئُذُوْ ویذْوَنْگْهْ

knowing with a full understanding; fully knowing.

آگاه با فهم بسیار، بسیار دانا و آگاه. نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۶۷.

baun:

to be — same as — مانند — بَئُونْ = بودن.

baosu, baosi: نرینه

idolatry(Dar.). بَئُسو ـ بَئُسی

بت‌پرستی (دارمستتر)

۲/۳ یشت ۲۲ و ۱۳. یشت ۲۴ و ۳۷.
یشت ۲۴ و ۵۹.

baošnā:

comfort, pleasure, joy. بَئُشْنا

آسایش، خوشگذارنی، خوشی،
۲/۳ یشت ۴ و ۱.

baxəδra:

revenue; tribute. بَخِذْرَ

باج، باژ، درآمد. از ریشه

baxta: (۱)

ground, thrashed, husked(as corn); — بَخْتَ

(با کوبیدن) ریز شده. کوبیده، پوست کنده (مانند گندم)

نرینه ۶/۳ وند ۷ و ۳۵.

baxta: (۲)

what is allotted; luck, fortune. — بَخْتَ

بخت، پیش‌آمد،

آنچه که بخش کسیست. ۲/۱ وند ۲۱ و ۱.

مانند:

2- woe; ill-luck.

۲ ـ اندوه، بخت‌بد، ۱/۱ یشت ۸ و ۲۳.

3- fate, destiny, chance.

۳ ـ سرنوشت، بهره، پیش‌آمد، ۳/۱ وند ۵ و ۸. یشت ۲۴ و ۳۸.

baxtar: (‑۱۰)

one who bestows gifts. epithet of Tishtrya. — بَخْتَرْ

بخشنده پیشکشی، پاژنامه تشتر (تیر) ۲/۱ یشت ۸ و ۱.

baxδra: — بَخْذَرَ

same as — مانند باج.

baxš̌: — بَخْش

to bestow, to give, to distribute

بخشیدن، دهش کردن.

بخش کردن = از ریشه = بخش کردن = to divide (+)

= [Avestan] . [Avestan] [Avestan]، ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۱۰. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۱ و ۱۳. [Avestan] یسنا ۹ و ۲۲. [Avestan] یسنا ۵۰ و ۳.
[Avestan] ۳/۳ یشت ۶ و ۱. یشت ۷ و ۳. نیایش ۱ و ۱۱. و ۲ و ۵.
[Avestan] یشت ۲۴ و ۳۴. ۴۶. [Avestan] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۸.
یشت ۱۴ و ۴۷. [Avestan] ۲/۳ یشت ۲۴ و ۸.

2- to remit, to forgive. آمرزیدن، بخشیدن، گذشت کردن،

[Avestan] ۳/۳ وند ۸ و ۱۰۰. ۱۰۱. ۱۰۲.

3- to partake of, to have a share in. بهره داشتن،

با دادگری بخش کردن. [Avestan] ۳/۱ وند ۵ و ۶۱.
مانند: [Avestan]

ā-baxš: [Avestan]
to bestow, to grant; آ ـ بَخْش

بخشش کردن، بخشیدن،
[Avestan] ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۰.

para-baxš: [Avestan]
to give, to bestow. پَرَ ـ بَخْش

دادن، بخشیدن،
[Avestan] ۳/۳ یشت ۸ و ۱.

vī-baxš: [Avestan]
to distribute in all directions. وی بَخْش

بهمه سوی بخش کردن،
[Avestan] ۳/۱ یشت ۸ و ۳۴. ۴۷.

baxštar: نرینه [Avestan]
one who derives benefit; be Bestower بَخْشتَر بخشنده.
سود جداکننده، درآمد جداکننده، [Avestan] ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۰.

baga:

بَگَ

خدا ، دارنده ، نیروی‌جهانی مانند same as

baɣa: (۱)

بَغ

deity, God, divine power; lord; one who distributes or portion in parts.

خداوند ، دارنده ، نیروی خدائی ، دارا ، بخش‌کننده بهره بیک اندازه . ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰ . =آزاده ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱ . یشت ۷ و ۵ . نیایش ۳ و ۷ . = بستای‌که او چگونه آبها را بخش میکند ۲/۱ یشت ۱۵ و ۱ . ۶ . ۱۰ . ۱۴ . ۳/۶ یشت ۱۰ و ۱۴۱ . (۲) بخت ، سرنوشت

= خوشبخت ، 2- luck, fortune.

baɣa: (۲)

بَغ

a portion, a piece;

بهره یا بخشی ، تکه ،

مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۳ . یشت ۳ و ۱۴ . مادینه ۲/۱ یسنا ۱۹ . ۶ یسنا ۲۰ و ۵ . یسنا ۵۵ و ۷ . کماسه یسنا ۳۲ و ۸ .

2- a protion, a gift, a present, boon.

۲ ــ بهره ، پیشکشی ، دهش ، نیکی ، بخشش . درخواست‌کننده بخشش نیک . یشت ۱۶ و ۱۵ .

(۱ - ۲ .)

baɣō-dāta:

بَغُو ـ دات

made or created by God.

خدا داده ، آفریده خدا ، ساخته‌ء خدا . ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۳ .

baɣō-baxta:

bestwed by God.

بغُو بَخْتَ

بخشیده‌ی خدا .

نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۲۵ . نرینه

۲/۱ ویسپرد ۷ و ۳ . نرینه ۱/۲ وند ۲۱ و ۰۵ ۰۹ ۱۳ . یشت

۸ و ۳۵ . ۵۴ .

banh:

to shine, to glitter.

بَنگهْ

درخشیدن ، تابیدن

banha:

(۱) از ( ) کماسه

lustre, light(orig.); religious lore.

بَنگهَ

درخشش ، شکوه ، روشنی ،

فروغ . دانش دینی . (گلدنر) ۱/۲ یشت ۱۶ و ۱۵ .

banha:

(۲) ( ) کماسه

a medicine used to procure abortion.

بَنگهَ

داروئی که برای انداختن بچه از زهدان به کار می‌رود (شاید بنگ باشد)

۲/۱ وند ۱۵ و ۱۴ .

baj:

(۱)

to break, to divide, to distribute.

بَج

خرد کردن ، بخش‌کردن ،

بهره کردن ، مانندها : و و ۲۰ و ۱ .

baj:

(۲)

to cleanse, to purify.

بَج

زدودن ، پاک کردن ،

bajina:

purifying, freeing from impurity.

بَجینَ

پاک‌کننده،

زداینده ناپاکی، مانند:

baž:

to divide, to give.

بَژ

(بژ = بخش) بخش کردن، دادن،

۳/۱ یشت ۱۳ و ۰۷

banga:

a narcotic.

بَنْگَ

بنگه = بنگ، خواب، کرخت‌کننده، سست‌گیج‌کننده

بنگ گردیست که از برگ گیاه شاهدانه گرفته میشود. (دیو یا نیروی سستی)

۲/۱ وند ۱۹ و ۰۴۱ یشت ۲۴ و ۰۲۶ ویران‌کننده نیروی‌اندیشه‌مانند:

banta:

a sick person.

نرینه

بَنْتَ

بیمار، ناخوش،

۴/۱ یشت ۱۳ و ۰۲۴ ۰۴۰

band:

to fasten

بَنْدْ

بستن، ۱/۱ یشت ۴ و ۰۵

۳/۱وند ۹۰۸و۰۵۹ وند ۲۲و۰۵ ۱۲۰ ۱۸۰

۱/۱ یشت ۹ و ۱۸ . ۳/۱یسنا ۱۱و۰۷ یشت ۹و۰۷۷

یسنا ۱۱ و ۰۷ (یشت) .

یشت ۵ و ۱۲۸ .

banda:

bonds, chains.

بَ نْدَ

بند ، زنجیر ، آویزه

۱/۲ وند ۳ و ۴۱ .

2- a knot; a tie; union.

گره ، بستن گره ، پیوند ۲/۱۰ وند ۲۲ و ۵ . ۱۲ . ۱۸ .

bayana:

نرینه

بَیَنَ

name of a mountain; possibly, a branch of the Hindukush.

نام کوهی است و شاید شاخه‌ای از رشته کوههای هندوکش است .

۱/۱۰ یشت ۱۹ و ۳ .

bar:

بَرْ

to carry, to bear, to bring, to have, to hold.

بردن ،

آوردن ، داشتن ، بدست نگاهداشتن ، ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۰ .

۳/۱ وند ۳ و ۱۱ وند ۱۵ و ۱۶ . ۱۹ . ۲۲ . ۲۵ . ۲۸ . ۳۱ . ۳۴ . ۳۷ .

۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۰ . یسنا ۳۱ و ۱۲ . یسنا ۵۰ و ۶ . یسنا ۶۲ و ۷ . یشت

۱۴ و ۲۹ . یشت ۱۰ و ۲۱ . ۱۱۲ . ۱۳۷ . ۳/۲ یشت ۸ و ۲۲

۳/۱ وند ۱۲ و ۲ . ۴ . ۶ . ۸ . ۱۰ . ۱۲ . ۱۴ . ۱۸ . ۲۰ . ۱/۱ وند ۱۹ و

۱۲ . یشت ۵ و ۶۳ . ۷۷ . یشت ۱۵ و ۱۲ . ۲/۱ یشت ۵ و ۶۳ . ۳/۱

وند ۱۳ و ۲۸ . یسنا ۳۳ و ۹ . ۱/۳ وند ۶ و ۴۴ . ۴۹ .

۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۷ . ۳/۱ وند ۸ و ۷۹ . وند ۲۲ و ۲۰ . یشت ۵ و ۱۲۷ . یشت

۱۴ و ۲ . ۷ . ۹ . ۱۳ . ۱۵ . ۱۷ . ۲۳ . ۲۳ . ۲۷ . ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱

۳/۱ وند ۳ و ۱۴ . وند ۱۵ و ۱۷ و ۲۰ . ۲۳ . ۲۶ . ۳۲ . ۳۵ . ۳۸ . ۴۱ . یشت

۱۰ و ۱۱۳ . یشت ۱۷ و ۶۱ . ۳/۳ یسنا ۶۰ و ۶ .

۳/۱ وند ۵ و ۴۰ . ۳/۳ وند ۳ و ۲۹ . یسنا

۳۲ و ۱۵ . مانند ه :

2- to suffer; to undergo;

تن در دادن ، بسربردن ،

مانند: [illegible]، [illegible].

3- to give birth to, to produce, to bear fruits.

زائیدن، فراهم کردن، میوه پوست‌کندن،

مانندها: [illegible] و [illegible].

4- to be windy, to blow furiouslty(as wind).

تند بودن، وزان بودن، لاف زدن، آتشی بودن، مانند آتش وزیدن، [illegible] ۳/۳ (۷/۱) وند ۸ و ۴. (۵) سواری کردن،

5- to ride.

[illegible] ۳/۱. یشت ۱۹ و ۲۹.

مانند: [illegible]، [illegible]. [illegible].

to support, to assist, to nourish; نگهداری کردن،

یاری کردن، خوراک دادن، پروراندن [illegible] ۳/۱ یشت ۱۴ و ۳۶ [illegible].

یسنا ۱۳ و ۱. یسنا ۳۸ و ۱.

مانند: [illegible] و [illegible].

apa-bara: [illegible]

to carry or take away, to deprive, آپَ - بَرْ

بردن، کنار بردن، پس گرفتن، بی‌بهره کردن،

[illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۳۸. [illegible] یشت ۱۰ و ۲۲. [illegible] ۲/۱ وند ۱۷ و ۴. یشت ۱۰ و ۲۳. [illegible] [illegible] ۳/۳ وند ۹ و ۴۹. [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۵۱. ([illegible] (۳/۱)) [illegible] ۱/۱. یشت ۹ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۱۱. [illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۷۴.

aiti-bara: ([illegible]) [illegible]

to bring or carry back. آئیتی - بَرْ

بردن، به پشت کشیدن.

[illegible] (گلدنر [illegible]) ۳/۳ وند ۵ و ۴۱، ۴۲، ۴۳.

ava-bar:

آوَ - بَرْ

to carry to, to bring down.

بردن‌به، پائین آوردن،

۱/۱ یشت ۸ و ۲۵. ۳/۱۰

یشت ۱۰ و ۱۰۱،۳۷. ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۹ و ۲۱.

۱/۱۰ یشت ۸ و ۲۴. ۲/۲

ویسپرد ۱۱ و ۲.

ā-bar:

آ - بَرْ

to carry, to bring to.

آوردن، بردن ۳/۳۰ یشت ۱۴ و ۵۵.

۲/۱ وند ۱۷ و ۵. (شاید) یشت ۱۴ و ۵۹.

۲/۳۰ یشت ۱۷ و ۱۴.

2- to keep, to have, to possess.

نگاهداشتن، داشتن، دارا شدن. یشت ۱۴ و ۱۲.

āiti-bar:

آئیتی بَرْ

to carry towards.

به پیش بردن، ۲/۱ وند ۹ و ۱۱.

upa-bar:

ئوپ - بَرْ

to bring, to carry.

آوردن، بردن ۳/۱۰ وند ۳ و ۲۵.

۳/۳ وند ۱۵ و ۴۳. ۲/۱

وند ۲ و ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰. ۳/۱۰ وند ۲ و ۳۳، ۳۵،

۳۶، ۳۸. وند ۹ و ۵۱. یشت ۲۴ و ۳۸.

to persent;

آماده شدن، هست شدن، ۳/۱ یشت ۱۷ و ۵۸.

uz-bar:

ئوزْ بَرْ

to take out, to bring out.

درآوردن ، بیرون کردن ،

۳/۳ وند ۸ و ۱۴ .

یشت ۲۴ و ۵۰ . ۱/۳ وند ۶ و ۲۷ .

۳/۳ وند ۵ و ۴۰ . ۳/۱ وند ۱۸ و ۱۰ .

2- to carry up; to bring;

برداشتن ، آوردن ، ۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۵ .

. یشت ۲۴ و ۲۸ .

3- to deprive, to take away;

جلوگیری کردن ، کنارکردن ، ۱/۱ یشت ۵ و ۲۶ .

۳/۱ یشت ۱۹ و ۳۲ .

4- to produce, to create, to cause to grow.

فراهم کردن ، آفریدن ، انگیزه بالیدن ۱/۱ وند ۲۰ و

۴ . یشت ۵ و ۶ . نیایش ۴ و ۷ .

niž-bar:

نیژ بَرْ

to bring out, to take out;

بیرون کردن ، درآوردن ، ۳/۳ وند ۷ و ۲۴ .

۱/۱ یشت ۴ و ۵ . ۳/۱ وند ۵ و ۵۹ . یشت

۱۹ و ۹۳ . ۳/۳ وند ۶ و ۲۹ .

paiti-bar:

پَئیتی بَرْ

to carry, to bring;

بردن ، آوردن ، ۳/۱ وند ۱۸ و ۲۲ . ۲۶ .

یشت ۱۹ و ۳۳ و ۳۴ .

وند ۷ و ۷۷ . ۳/۱ وند ۱۶

و ۱۷ . کماسه ۳/۱ یسنا ۳ و ۱ . یسنا

۲۲ و ۰۱

2- to carry back;

۲ – پس بردن [illegible] وند ۰۱

3- to reward, to give(something)in return.

۲ – پاداش دادن ، در برابردگش دادن . [illegible] ۲/۱ یسنا ۵۵ و ۰۴

pairi-bar: [illegible]

to keep round about.

پَئیری بَرْ

گرداگرد را نگاهداشتن ،

[illegible] = سروش ورجاوند را مادر گرداگرد خود نگاهمیداریم ۱/۳ یشت ۱۱ و ۰۷

para-bar: [illegible]

to carry, to give.

پَرَ بَرْ

بردن ، دادن [illegible] ۳/۱ وند ۴ و ۵–۰۱۰

[illegible] وند ۳ و ۰۲۷

2- to carry, to take away; to flee away after taking;

۲ – بردن ، دور کردن ، بدور گریختن پس از گرفتن ،

[illegible] ۳/۱ وند ۱۳ و ۱۰ ۰ ۱۱ ۰ ۰۴۰

fra-bar: [illegible]

to carry, to bring, to use.

فْرَ بَرْ

to make use of.

بردن ، آوردن ، بکار بردن ، کارسازی کردن از

[illegible] ۳/۱ وند ۷ و ۰۷۹ وند ۱۵ و ۰۱۴

[illegible] ۳/۳ وند ۷ و ۰۲۵ [illegible] ۲/۱ وند

۱۹ و ۲۱ ۰ ۲۴ ۰ ۰۴۰ [illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۷۰ ۰ ۰۷۱ وند

۱۹ و ۰۲۴ یسنا ۶۵ و ۱۰ [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۰۷ [illegible]

۳/۱ یشت ۲۲ و ۱۵ . یسنا ۹ و ۲۶ . وند ۲ و ۲۱ وند ۱۶ و ۰۵ و ۰۶ و ۷ ۳/۱۰ یشت ۱۰ و ۷۹ ۳/۳ وند ۹ و ۳۹ نرینه ۱/۱ یشت ۹ و ۰۳ .

vī-bar:

to carry afar, to spread, to diffuse.　　　وی بَرَ

دور بردن ، پهن کردن ، افشاندن ، پاشیدن ،

۳/۱ وند ۸ و ۸ ۳/۱ وند ۸ و ۷۵ . ۷۶ . ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۸ . ۳/۱ وند ۲ و ۴۲ . ۳/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱ .

hām̊-bar:

to bring together; to bring.　　　هانم بَرَ

با همدیگر آوردن ، آوردن ۱/۳ وند ۳۹ . ۳/۳ وند ۸ و ۱۱ . ۲/۱ یشت ۲۴ و ۳۹ . یشت ۵ و ۳۲ . ۳/۱ وند ۱۹ و ۴۵ . ۳/۳ وند ۴ و ۴۴ . وند ۱۹ و ۴۴ .

2- to gather together, to collect.　　　انباشتن ،

هانم بار = انبار = انبار کردن ، گردآوردن . (گلدنر) ۳/۳ یشت ۶ و ۰۱ . نیایش ۱ و ۱۱ .

baru, barén:

to cut.　　　بَرو ، بَرِن

بریدن ،

uz-bar:

to cut, to cut off;

اوز بَرِن

بریدن ، با برش جدا کردن ، ۳/۱ وند ۱۹ و ۱۹ .

pairi-bar, pairibarén:

پَئیری بَر ، پَئیری بِرِن

to cut round about;

گرداگرد بریدن ،

۳/۳۰ وند ۱۷ و ۲ .

۲/۱ وند ۱۷ و ۴ .

bara:

بَرَ

a ride on horseback.

سوار بر پشت اسب

(ساخته شده از باره ، اسب .) = سوار یک روز .

barajaya:

بَرَجایَ

shining? (Jus.); well-desired (Dar.);

درخشان ؟ (ترجمه یوستی) : نیک آرزو (ترجمه دارمستتر) ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۰ .

barant: از

بَرَنْت

carrying , bringing, keeping, having;

برنده ، آورنده ، نگاهدارنده ، دارنده ، نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱۴ . ۲/۱ وند ۶ و ۴۶ . ۴۷ . مادینه یسنا ۵۰ و ۲ . مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۶ . مادینه ۶/۱ یشت ۱ و ۱۱ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۵ .

2- (1-). producing (as corn, fruits).

۲ ــ باریشه = فراهم کننده (مانند دانه‌ها و میوه‌ها) ، مادینه

3- (1-)riding.

۱/۳ یشت ۸ و ۴ (۸و ۴۰)

۳ – با ریشه ۱. = سوارشونده. نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۲۰.

barat-avaréta:

wealth-bringing.

بَرَت آوِرِتَ

تندرستی آورنده

، مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۴۲.

barat-āyapta:

boon-bringing; fulfilling one's desire;

بَرَت آیَپتَ

بخشش‌کردن – آرزوی دیگری را برآوردن.

مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۴۲.

barat-zaoθra:

bearing libations, bringing sacred offerings.

بَ رَت زَئثرَ

پیشکشی‌دادن – پیشکش آوردن سپنتائی، (ساخته‌شده‌ازواژه -)

، مادینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۶. یشت۱۶ و ۱.

barana:

keeping, holding;

(۱) (از ریشه ۱.)

بَرَن

نگاهداشتن – دارنده، نگاهداشتن (دردست)

مانده: .

(ازریشه ۱.)

2-(1-) supporting, aiding

۲ – با ریشه ۱. = پشتیبانی‌کردن، یاری کردن. ۱/۲. یسنا ۳۰و۹.

3- rt. . Fit for riding

۳ – با ریشه = شایسته سواری

(as a horse);

(مانند اسب). = بگونه پسندیده شایسته سواری.

barana: ۰ (۲)

name of a mountain;

بَرَنَ

نام کوهی ۰ ۱۸ یشت ۱۹ و ۶۰

baréj: ۰ (۱)

to bless, to felicitate; to exalt;

بَرِجْ

نیایش‌نیکی‌کردن ، پورداود : بلند ، برز

شادباش گفتن ، خجسته‌باد گفتن ، بزرگداشتن ، (۰ ۱/۱

یشت ۱۰ و ۱۰۸ ، ۰) ۲/۳۰ وسد

۷ و ۵۲ ، ۱/۱۰ ۷ وند ۷ و ۵۲ ۰ ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۰ ،

یسنا ۶۵ و ۱۱ ۰

para-baréja: ۰

to bless, to exalt;

پَرَ بَرِجَ

نیایش نیک کردن ، ببالا بردن (دربزرگداشت)

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۸ ،

چون ۰ = ببالا بردن .

= پس‌ها از این پس‌ها .

baréj: ۰۳

to shine, to glitter.

بَرِجْ

درخشیدن ، تابیدن ،

baréz: ۰۱

to grow, to grow high, to be exalted

بَرِزْ

نمو کردن ، بالیدن ، ببالا آمدن ، برز ، بالا ، ۰ مادینه ۱/۱ یشت ۸

و ۳۸ یشت ۱۰ و ۶۸ ۰ یشت ۱۷ و ۱۷ ۰ یشت ۲۴ و ۴۶ ۰

نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۵. یسنا ۶ و ۴. یسنا ۵۷ و ۴. ۶ و ۸. ۱۰. ۱۲. تا ۳۲. یشت ۵ و ۷۲. یشت ۸ و ۴. یشت ۱۱ و ۹ مادینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۴. یسنا ۵۷ و ۳. ۶. ۸ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۳. یشت ۵ و ۱۵. یشت ۱۸ و ۳. سی‌روز ۲ و ۲۵. ۴/۲. یسنا ۴/۱ ۳/۱ یشت ۱۰ و ۸۹. ویسپرد ۱۱ و ۷. نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۵. ۱۷ مادینه ۶/۱ یشت ۲۴ و ۵۶ مادینه ۷/۱ یشت ۵ و ۵۴. نرینه ۸/۱ یسنا ۶۵ و ۱۲. ویسپرد ۲۱ و ۲ نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۳. نیایش ۱ و ۷ نرینه ۲/۲ یسنا ۲ و ۱۱. یسنا ۶ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۱۴۵ نرینه ۴/۲ یسنا ۱ و ۱۱. یسنا ۳ و ۱۳. نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳ نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۴ مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹ ۲/۳ نرینه یسنا ۱۰ و ۳ یشت ۱۳ و ۳ نرینه ۶/۳ یسنا ۲۶ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۲ کماسه ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۲۳ ویسپرد ۱۹ و ۲ ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۲۳. ویسپرد ۱۹ و ۲.

barez: (۲)

height, altitude, a mountain(orig.);

بَرِز

بلندی، کوه، (برز برابر فارسی واژه است) = البرز.

Mount Alborz, a chain of mountains which raise their colossal summits to the South of the Caspian Sea; its highest top is the Damavand - 5,628 meters high.

کوههای البرز رشته کوههائیست با ستیغ‌های بسیار بزرگ و بلند که در جنوب دریای مازندران (دریای گرگان) از شمال باختری به خاور ایران کشیده شده‌اند. بلندترین ستیغ رشته کوههای البرز سیتغ دماوند است که ۵۶۲۸ متر بلندی دارد (گلدنر) ۱/۱ یشت ۱۹ و ۱. ۶/۱ یسنا ۴۲ و ۳.

barezanh: ۱.

hight, a mountain;

بَرِزَنگه

بلندی، کوه،

۲/۱ یسنا ۶۵ و ۳. یشت ۵ و ۳۶.

۵/۱ یسنا ۶۵ و ۳. یشت ۵ و ۲۲. نیایش ۴ و ۴.

= از البرز from the Alborz

۵/۱ یشت ۱۰ و ۵۱. د. بلندترین بلندی ۷/۱

یسنا ۵۷ و ۱۹. ۶/۳ وند ۳ و ۲۰.

barézā: ۱ــ

hight, a mountain.

بَرِزا

بلندی، کوه، بلند،

مادینه ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰. یسنا ۵۷ و ۱۹ و ۲۱.

on all the hights

روی همه بلندیها.

۷/۳ یشت ۱۰ و ۴۵.

barézíš: ۱ــ

a seat or a carpet stretched on the ground; mats; sheets.

بَرِزیش

تخت یا گستراک بروی زمین کشیده یا گسترده، بوریا، برگ‌ها.

۲/۱ وند ۵ و ۵۹. وند ۷ و ۹. ۱۰. ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۶. ۲/۱ وند ۵ و ۲۷. ۳/۱ وند ۱۴ و ۱۴.

2- a pillow, a cushion;

۲ ــ بالش (زیرسری). نازبالش، پشتی

۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۲.

barézišta: ۱ــ

highest, most exalted;

بَرِزیشَ

بلندترین، بالا شده‌ترین،

(برترین صفت). ترینه ۷/۱ وند ۱۳ و ۸.

کماسه ۷/۱ یسنا ۵۷ و ۱۹. ۲۱ یشت ۹ و ۱۷ و یشت ۱۰ و ۸۸.

۱/۳ وند ۲ و ۲۸ ۰ ۳۶ ۰ نرینه ۵/۳ وند ۲ و ۲۲ ۰ سوند ۷/۳ وند ۶ و ۴۵ ۰

barézis̆-havant:

بَرِزیش هَوَنْت

(a bed)provided with cushions.

نازبالش‌دار (مانندرختخوابیکه با نازبالش آماده شده باشد) نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۹ و ۱۰ ۰

baréθrī:

بَرِثری

a female that bears (children); a mother;

زاینده، زائو، ماده‌ایکه بزاید، مادر. ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۰ ۰ ۱/۱ وند ۱۵ و ۴۹ ۰ ۵۰ ۰ ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴ ۰ ۵/۱ وند ۱۸ و ۳۸ ۰ ۴۴ ۰ وند ۱۹ و ۶ ۰ ۸/۱ وند ۲ و ۱۰ ۰ ۱۴ ۰ ۱۸ ۰ ۷/۳ وند ۵ و ۵۱ ۰

in the wombs.

در زهدان.

۷/۳ یسنا ۲۳ و ۱ ۰ یشت ۱۳ و ۱۱ ۰

barémāyaona:

بَرما یَئُن

the cow named Parmayan.

گاویکه بفریدون شیر داده است. پرمایه، مایه‌دار. نرینه یشت ۱۷ و ۵۵ ۰

barémna: (۱)

بَرِمَن

riding.

سواره، سوارشونده، نرینه ۲/۱ وند ۶ و ۲۶ ۰ وند ۸ و ۷۳ ۰ بمردیکه سوار بر اسب خوب است. نرینه ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۴ ۰ یشت ۵ و ۱۰۱ ۰ نیایش ۴ و ۵ ۰

barémna: (۰۲)

name of an illustrious personage.

بَرِمْنَ

نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱ ۰

(از ریشه ۰۱ کماسه)

barésman:

بَرِسْمَن

Originally, the twigs of the Pomegramate tree, used in the Yacna and Wandidad Ceremonies. Nowadays, instead of this twigs, pieces of brass, or silver wirers tied in a bundle are used. The number of wires used differs according to the nature of the ceremony. Thus, 35 pieces are used in the Vandidad and Vispered Ceremonies, 23 in the Yacna Ceremony and 5 in the Baj Ceremony. The Barsman Ceremony seems to be very old, dating

برسم به‌گونه دسته‌ٔ بسته شده از شاخه‌های چند تائی ترکه انار است که در روش یسنه و وندیداد بکار برده میشود و این کار یادآور گیاهان و درختهائیست که اهورا داده و برای ستایش و ارج گذاشتن به آفریده‌های سودمند مزدا دسته برسم در آئین خواندن یسنا یا وندیداد یا از نسکهای سپنتائی آوستا بکار برده (بدست میگرفته‌اند) اما امروزه بجای ترکه‌های انار شاخه‌هائی از برنج یا نقره (سیم) که دسته‌بندی شده است بدست میگیرند شمار شاخه‌ها بستگی به آئینی دارد که برگزار می‌شود: در روش وندیداد و ویسپرد ۳۵ شاخه، و در روش یسنه‌خوانی ۲۳ شاخه و در روش باژخوانی ۵ شاخه دسته‌بندی کرده و بدست میگیرند. چنین پیدا است که آئین برسم به دوران‌های بسیار دورتر از اشوزرتشت بازمی‌گردد.

۱/۱ وند ۳ و ۱۵ ۰ وند ۵ و ۴۶ ۰ وند ۱۴ و ۸ ۰ ۲/۱ وند ۸ و ۱۴ ۰ ۱۵ ۰ ۲۲ وند ۱۲ و ۲ ۰ ۴ ۰ ۶ ۰ ۸ ۰ ۱۰ و ۱۲ ۰ ۱۴ ۰ ۱۶ ۰ ۱۸ ۰ ۲۰ ۰ یسنا ۲ و ۱ ۰ یسنا ۵۷ و ۶ ۰ ویسپرد ۱۱ و ۲ ۰ یشت ۸ و ۵۸ ۰ یشت ۱۵ و ۵۵ ۰ یشت ۱۷ و ۶۱ ۰ ۲/۱ وند ۵ و ۳۹ ۰ ۴۰ ۰ وند ۸ و ۵ ۰ وند ۹ و ۳ ۰ ۲/۱ یشت ۱۲ و ۳ ۰ ۳/۱۰ یسنا ۱ و ۱ ۰ یسنا ۳ و ۱ ۰ یسنا ۲۲ و ۱ ۰ یشت ۳ و ۱۸ ۰ خورده اوستا .

یسنا ۲ و ۲ یسنا ۱۴ و ۳. ویسپرد ۲ و ۱. ۴/۱۰۲۹ وند ۷ و ۷۷. وند ۱۴ و ۴ وند ۱۸ و ۷۲. ، وند ۱۳ و ۵۵. یسنا ۵۷ و ۲. یشت ۱۰ و ۸۸. ۹۱. ۶/۱۰ ویسپرد ۱۰ و ۲. ۶/۳. ویسپرد ۱۲ و ۳. ۷/۳ یشت ۱۳ و ۲۷.
مانند: .

barésmanya: بَرِسْمَنْیَ
pertaining to the baresma; of the baresma; برسمی
وابسته بر برسم ، از برسم . مادینه ۲/۱ یسنا ۲۲ و ۳. یسنا ۲۵ و ۳. ویسپرد ۱۱ و ۵. مادینه ۷/۳ یسنا ۲ و ۱۱. یسنا ۶ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۱۴۵. (گلدنر) مادینه ۲/۳.

barésmō-zasta: بَرِسْمُوْ زَسْتَ
(the holy man)who holds the Baresma in his hand;
برسم بدست ، (موبدیکه) برسم بدست گرفته است . نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱. یسنا ۶۲ و ۱. یشت ۱۰ و ۹۱. . مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۷. نرینه یشت ۵ و ۹۸.

baréša: نرینه .
the back. بَرِشَ
پشت ، کول .
= روی پشت اسبان .
on the back of horses ۷/۳ یشت ۵ و ۵۳. یشت ۱۰ و ۱۱.

barésna: . بَرِشْنَ
same as . مانند

barēšnu: از -۱، مادینه

top, height; the uppermost part;

بَرِشنو

نوک، بالا، بلندی

بالاترین بخش، وند ۸ و ۴۰ ۰۴۱، وند ۹ و ۱۵. هزار برابر بلندی یک مرد ۳/۱ یشت ۵ و ۳۶، ۱۰۲ یشت ۱۲ و ۲۴. ۲/۳ یشت ۱۸ و ۶. ۲/۳ وند ۵ و ۱ و ۲. ۲/۳ یشت ۱۴ و ۲۱. ۲/۳ وند ۲ و ۲۳. یسنا ۹ و ۲۶. یسنا ۱۰ و ۳. ۲/۳ یشت ۱۳ و ۴۲. نیایش ۲ و ۸. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۳. در بالای بلندی کوهها ۷/۳ یسنا ۱۰ و ۱۷.

2- the head, the chief;

۲ – سرور، سالار، سرپرست.

۱/۱ یشت ۱۳ و ۴۱.

3- a subject-matter; chief points.

۳ – جستار، نکتهٔ برجسته.

۲/۳ نیایش ۲ و ۷.

barō:

بَرُو

بردن، آوردن

See: نگ:

barō-iθra:

(a weapon)cutting.

بَرُو ایثرَ

برنده، (جنگ‌افزار)

barō-iθrō:

(a weapon)sharp and cutting;

بَرُو ایثرُو

برنده و تیز (جنگ‌افزار)

مادینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۵.

baro͂-x̌arénanh:

بَرُ وْ خوَرِنَنگهْ

(Verethrughna)who wears the glory.

پوشیده‌ٔ شکوهمند

برای مانند ه: ... = وترغن شکوه‌مند پوشیده مانند ه (تاج شکوهمند) نرینه ۱/۲ وند ۱۹ و ۳۷.

baro͂-zaũΘra:

بَرُ وْ زَئوثرَ

bringing or holding sacred offerings.

آورنده یا برنده پیشکشی، مانند هوم یا شیر ... نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۳۰ ۵۶ یشت ۱۳ و ۲۴.

baro͂-zuša:

بَرُ وْ زوشَ

well-beloved.

بسیار دوست داشتنی،

... نرینه ۱/۲ یشت ۱۹ و ۴۲.

baro͂-srayana:

بَرُ وْ سرَیَنَ

name of a mountain.

۱ ــ نام کوهی است.

۲ ــ (تیر) نگهدارنده شکوه و درخشش، برای مانند ه: در باره‌ٔ تیراست که خورشید و ماه و ستارگان به پیرامون آن میگردند (دارمستتر) ... ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶.

bawra, bawri: نرینه

بَوْرَ، بَوْری

tiger

سگ آبی، ببر آبی ببر

... ۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۹. ... ۶/۳ یشت ۵ و ۱۲۹.

bawraini:

بَوْرَئینی

of the beaver(Lit.); of the tiger.

of the skin of the beaver,

of the sikn of the tiger.

garments of the skin of the beaver.

از سگ آبی.

از ببر

تکه‌ئی از پوست ببر.

کماسه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۲۹.

bawraré:

بَوْرَرِ

See: ۱. نگ:

bawri:

بَوْری

See: . نگ:

bawri: (۲)

بَوْری

Bawri, the modern Babylon; here the tyrant Azhi Dahaka prayed to Aredvicura and begget of her to make the seven Keshvars of the earth, empty of men. But his prayer was rejected.

بوری همان بابل نوین است که در آن‌جا اژی‌دهاک ستمگر فرمانروا بود و همانجا بود که آژی‌دهاک با اردویسور نیایش کرد که هفت کشور زمین را از مردمانش خالی سازد گرچه‌نیایش او پذیرفته نشد. ۶/۱۰ یشت ۵ و ۲۹.

bawryąn:

بَوْریانْم

See: ۱. نگ:

basta:

بَسْتَ

bound, tied;

بسته، بند

= زندانی ، اسیر نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۲. نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۰۸ ۰۹۰ وند ۱۹ و ۰۲۹

bastavaiṛi:

the son and the avenger of Zairivairi(brother of King Gushtasp); the Nastur of the Shahnameh being chainged to the foundation of Bost in Seistan is ascribed to Bastavairi.

بَسْتَوَئیری

بسته وئیری ، پسر و کینه‌خواه زئیری وئیری (زئیری وئیری برادر گشتاسب شاه بود) نستور که در شاهنامه فردوسی از او نامبرده شده است همان نام دگرگون شده بستور است ، بستور بنیان‌گذار بست در سیستان است که به بسته‌وئیری بستگی می‌دهند . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳.

bašu:

(ساخته شده از .)

name of a Daevu.

بَشو

نام یک دیو. ۲/۱۰ یشت ۴ و ۰۳

bā: ۱.

assuredly, certainly.

با ـ ۱

باید ، هرآینه = (حتما) ، دروا ، باوری ، = مثلا") ، وند ۱/۳ ۰۲۰ ۰۴ ۰۵ ۰۶ ۸ ۰۱۳ وند ۵ و ۱۷ ۰۲۳ ۰۲۴ ۰۲۵ وند ۷ و ۰۷۹ وند ۹ و ۰۴۶ ۰۴۸ ۰۵۲ وند ۱۷ و ۲وند ۱۸ و ۰۴۰ ۰۴۶ ۴۸ ۰۶۲ یسنا ۳۵ و ۰۵ یشت ۳ و ۰۲ یشت ۱۲ و ۰۲

bā: ۰۲

to shine.

با ـ ۲

درخشیدن ، مانند

bāδišta:

most assuredly.

باذیشتَ

بایسته‌ترین ۲/۱۰ وند ۶ و ۰۴۵ وند ۸ و ۰۱۰

bāuzdri: باثیزدری

a becoming pregnant, conception(Dar.);

آبستنی. دارمستتر به این‌گونه ترجمه کرده است: آبستن شدن، گمان آبستنی.

وند ۱۵ و ۴۹.

bāun: بائون

to be — بودن

same as — مانند

bāwn̊ha: باونگهٔ

name of an illustrious personage.

نام کسی نامور، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

bāxδi: باخذی

the town of Balkh in Bactria.

It is called because it was the capital

بلخ، پایتخت شاه گشتاسب شهر بلخ در باستان بنام بمعنی با پرچم‌های بلند افراشته نامیده می‌شده ۲/۱ وند ۱ و ۶. ۲/۱ وند ۱ و ۷.

bāga: باگ

wealth.

دارایی، خواسته ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱.

bāzu: بازو

the arm; (2) the foreleg(of animals).

و پاچه جلو (در جانور) ۱/۱۰ یشت ۱۳ و ۹۹. ۳/۱۰ (۲/۳) وند ۱۸ و ۷۰. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۶

۳/۲ یشت ۱۳ و ۱۰۷. [Avestan] ۳/۲ یشت ۱۰ و ۱۰۵. یشت ۱۳ و ۴۶ [Avestan]
۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۴. یشت ۵ و ۰۷ [Avestan] ۲/۳ یشت ۵ و ۶۵ [Avestan]
۲/۳ یشت ۱۳ و ۰۳۱ [Avestan] ۴/۲ یشت ۱۶ و ۰۷ [Avestan] ۵/۲
یشت ۱۳ و ۰۴۶ [Avestan] ۶/۲ یشت ۱۰ و ۰۲۳ ۰۶۳. یشت ۱۴ و ۲۹ [Avestan]
۶/۲ وند ۱۹ و ۰۲۳ ۰۲۵. یشت ۱۷ و ۰۲۲ [Avestan] ۵/۳ ([Avestan]
درست) یشت ۱۰ و ۳۹ و مانندهای [Avestan] و [Avestan] و [Avestan] .

2- a measure from the arm-pit to the elbow.

اندازه پیمایش درازا از زیر بغل تا آرنج باز و مانندهٔ [Avestan] و [Avestan] .

bāzu-staoyanh: [Avestan]

بازوستئینگه

(Ardvisura) with stronger arms.

با بازوهای نیرومندتر

[Avestan] مادینه ۲/۱ وند ۶ و ۲۰

bāzu-stavanh: [Avestan] .

بازو ستونگه

as large as the arm.

به بزرگی بازو یا به‌اندازه درازای بازو

[Avestan] . [Avestan] = یک استخوان به درازای استخوان بازو نرینه ۲/۱ وندیداد ۶ و ۲۰.

bāzuš-aojanh: [Avestan] .

بازوش آاُجنگه

of the strong arms. epithet of Mithra and sraosha.

نیرومند بازو، پاژنام مهر و سروش [Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۰۲۵ [Avestan] نرینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۰۳۴ یشت ۱۱ و ۰۱۹

bāza, bāt: [Avestan] , [Avestan] .

بازَ، باتْ

assuredly, certainly;

باید، هرآینه = حتما. دروا، بباوری = مسلما"

یشت ۵ و ۱۲۶. یشت ۱۷ و ۱۰.
وند ۳ و ۲۷. ۲۹. وند ۱۸ و ۳۱.

bãnu: (۲.) نرینه

a ray,(of flight). brilliance; بانو

درخشان، پرتوی (از روشنی)

۵/۳ (۳/۳) یشت ۸ و ۲. یشت ۱۷ و ۶.

2- the heat of the flame. گرمایی از شراره‌ٔ آتش

۳/۲ وند ۸ و ۷۵.

bãnumant:

shining, full of Light, radiant. بانومَنْت

درخشنده، پرفروغ، تابان

پرتوافکن نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۴۴. کماسه ۱/۶یشت یشت ۱۳ و ۱۳۰. مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۶.

bãma: بام

lustre, glitter. brilliancy; بامَ

درخشان، تابان، شکوهمند، فروزان (بامداد فارسی = گاه روشنی)

مانندهِ و

bãmaniva:

splendid, glittering. بامَ نیوَ

باشکوه، درخشنده، گیرا

جامه که شکوهمند ساخته است یا جامه که شکوهمند می‌سازد مادینه ۲/۳ یشت ۱۷ و ۱۴.

bãmya:

shining, radiant. (splendid, glittering). بامیَ

بامی ، درخشنده فروغمند .

، مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۶۴ ، ۷۸ .

، کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱ ، یشت ۱۰ و ۴۴ . ، نرینه ۱/۲ وند

۱۹ و ۳۹ یشت ۱۰ و ۶۷ . ، مادینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۰ . یشت ۱۲

و ۲۳ . کماسه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۵۹ . یشت ۱۵ و ۵۵ . ، مادینه

۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۷ . ۱/۳ ،

. ۲/۳ وند او ۲۰ .

کماسه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۰ . مانند :

2- light,

۲– روشنی ، مانند روشن شاخ

bāmyā:

dawn, day-break.

بامْیا

بام = بامداد

، ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۸ .

bāvōya:

alas. woe.

باوُوْیَ

آه ، افسوس . (یشت ۳ و ۱۴) = افسوس

بمن

bāṣ̌a:

a charge, an accusation.

باشَ

بایسته ، بایا ، بهتان . ۷/۱ یشت ۱۵ و ۵۲

bāṣ̌ar:

a rider.

باشَر

از ریشه

سوار ، سوار بر اسب ، از ریشه + =

= سواری کردن ۲/۱ . یسنا ۱۱ و ۲ .

bi:
tow,2.
always used in compound forms.

بی
= دو، ۲
این واژه همیشه در نام‌های آمیخته مانند پیشوند بکار می‌رود (ساخته شده ، برای مانده = دو انگشت)

bi-ayar:
two days;

بی آیَرْ
دو روز ۲/۱۰۶ یشت ۱۰ و ۱۲۲.

bixəδra:
(a bull) ungelded; not castrated.

بی خِذْرَ
اخته، بی‌تخم
تریته ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۱.

bixšapar:
two nights.

بیخْشَپَرْ
دو شب (از هنگام نشستن آفتاب تا برآمدن آفتاب)
۲/۱۰۶ یشت ۱۰ و ۱۲۲.

bixšapara:
two nights.

بی خْشَپَرَ
دو شب (از آغاز شب تا بامداد)
۲/۱۶ وند ۵ و ۱۲، وند ۸ و ۹.

bižvat:
twice, double.

بیژْوَتْ

دوبار، دوبرابر

وند ۸ و ۸۰. وند ۹ و ۳۱. وند ۱۹ و ۲۲.

bizangra:

two-footed.

بیزَنگرَ

دوپا (از بدکاران)

نرینه ۱/۱ وند۵و۳۵. ۳۶. ۳۸. وند۱۲و۲۲. ۲۴.

نرینه ۲/۱ وند ۷ و ۵۳. (گلدنر) ۱/۳ یشت

۵ و ۸۹. ۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸. یشت ۱ و ۱۰.

bizangrō-čiΘra:

the brood of the two-legged.

بیزَنگرُ چیثرَ

تخمه دوپا، جوجه دوپا

مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹.

۲/۳ یشت ۳ و ۱۱. ۶/۳ یشت ۳

و ۱۳. = بدترین

تخمه دوپا ۲/۳ یشت ۳ و ۱۵.

bitaeγa:

(a weapon)two-edged.

بیتَئغَ

دو تیغه، دولبه (جنگ‌افزاری)

، نرینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۰.

bitya:

second; 2nd.

بیتیَ

دومین

نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲. وند ۱۴ و ۹. وند ۱۸ و ۳۹. ۴۰. یسنا ۹ و ۶

یشت ۱ و ۷. یشت ۱۹ و ۱. نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۳۱ و ۳۲. وند ۸ و ۱۰۱.

وند ۹ و ۷ . ۳۱ . وند ۱۳ و ۳۲ . وند ۱۸ و ۲۹ . یسنا ۹ و ۱۹ . ، ۲/۱۰ وند ۱ و ۴ . وند ۳ و ۲ . ۸ . ۱۳ . ۳۸ . یشت ۱۹ و ۲۶ . ، مادینه ۲/۱ مادینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۵۸ . یشت ۲۲ و ۳ . ۳/۱ وند ۱۶ و ۱۵ . ۴/۱ وند ۱۸ و ۲۰ . خورده ۸ . ، مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۱۶ .

biδ,bit:
to break, to cut in parts.

بیذ ، بید

شکستن ، بریدن و تکه کردن .

bipaitištāna:
two-footed, (man, a human being)

بیپَئیتیشتان

دوپا (این واژه در آدمیزاد بکار می‌رود)

= دوپا (برای جانور دوپا بکار می‌رود : جوجه‌تیغی)

مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۹ . مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۹ . ، نرینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۱ . مادینه ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۱ . نرینه ۶/۱ یسنا ۱۹ و ۸ . نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۴۱ . ، ۶/۳ یشت ۱۱ و ۱۷ .

bipérésu:
two ribs.

بیپِرِسو

دوپره ، دودنده (دنده استخوانی)

بیپِرِسومَسَنگه

(a bone)as large as two ribs

به بزرگی دو دنده

، نرینه ۲/۱ وند ۶ و ۱۸ .

bifra: (۱) کماسه

a characteristic, a quality. = Av. habit, character

بیفرَ

کس یا صفتش، چگونگی، برابر اوستا، . = سرشت، خوی، صفت درونی.

bifra: (۲) کماسه

uncertainty, doubt,

بیفرَ ـ ۲

ناآشکار، ناشناخت، دودلی، گمان

bibda: کماسه

twofold bonds.

بیبدَ

بند دولا ۳/۳۰ یشت ۸ و ۵۵.

bimãhya:

(a woman with child) in the course of two months.

بیماهیَ

دوماهه (آبستن) زن آبستن دوماهه.

۲/۱ وند ۵ و ۴۵.

bivandanh:

name of an illustrious personage; father of Ashavanghu (the high-priest of the Karshvare Arazahi).

بیوَنْدَنْگهَ

بیوندنگهه نام کسی نامور پدر اشاونگهو (که موبد موبدان کشور ارزهی بود

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۰.

biwivãw:

frighten

بیویواوْ

ترسیدن

See: نگ:

biš: (۱)

twice, double.

بیش – ۱

دوبرابر، دوبار، بیش ، وند ۷ و ۰۷۴ و ۱۸ و ۰۴۳ – ونـد ۱۹ و ۰۲۲ = ۱۴ چهارده وند ۱۴ و ۰۶ ۰۱۶ وند ۱۵و۴۵ = دوبار بسیار وند ۱۳ و ۰۳۰ ۰۳۷

biš: (۲)

that which cures a disease and restores health, a remedy,

بیش – ۲

درمان، آنچه که درمان بیماری می‌کند و تندرستی می‌آورد.

ماننده‌ها:

bišāmrūta:

(holy words)that are to be recited twice;

بیشامروتَ

دوبار گفته شده

نرینه ۱/۳ وند ۹ و ۰۴۶ ونـد ۱۰ و ۰۲ ۰۳ ۰۱۵

bī:

to frighten

بی(۱)

ترساندن

۳/۳ سـت ۱۷ و ۱۲ و ۰۱۳ یسنا ۳۴ و ۰۸

نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۰۵ یشت ۱۳ و ۰۴۱ یشت ۱۹ و ۰۴۸ ۰۵۰

bī: (۲)

he was. I have brought up

بی(۲)

بوده بالا برده باشم

buxti: مادینه ۱

delivrance.

بوختی

رهایی ... ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

bučahi: .(یشت ۱۵ و ۴۷)

a deliverer(Dar.).

بوچَهی

رهاکننده، رهاینده.

ریشه ... = آزاد کردن و شاید این واژه ... باشد.

buj:

to deliver, to set free, to protect.

بوج

رهاکردن، آزاد کردن، نگهداری کردن. ... ۳/۱ یشت ۱۴ و ۴۶.

2- to unbind (the girdle).

... فرگرد ۲ و ۲.

۲–راست کردن (کمر) ... نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۸.

3- to get relif or comfort;

آسودگی، یا آسایش فراهم کردن

4- to clear away, to remove

... ۳/۱ وند ۷ و ۷۱.

5- to enjoy , to deligh in.

برداشتن، جدا کردن.

خوشنود کردن، شاد کردن. مانند ...

bujasravanh:

the son of King Gushtasp.

بوجَسرَوَنگه

پسر شاه گشتاسب ... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

bũza, buza:

a goat, a buck.

بوزَ

بز، گوزن ... نرینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۶.

buzya:

(the milk)of goats.

بوزیَ

از بز، بزی، ... شیر بز. کماسه ۶/۳ وند ۵ و ۵۲.

buδ: ۱.
to smell, to be perfumed.
بوذ – ۱
بوکردن ، بوئیدن ، بوی خوش دار ۳/۱ یشت ۱۷ و ۶. مانندهها :

ā-buδ:
to be perfumed-fumigated.
آبوذ
خوشبو بودن ۳/۱ وند ۹ و ۳۲.
وند ۱۹ و ۲۴.

upa-buδ:
to be perfumed-fumigated
اوپ بوذ
بودن رود خوشبوی ... ۳/۳ وند ۸ و ۲. ۳۰.
2- to be exposed;
روباز بودن بخور
روبازگزاردن (یک چیزی)
۳/۳ وند ۷ و ۱۵.

buδ: ۲.
to know, to be aware of.
بوذ – ۲
دانستن ، آگاه بودن از ۳/۱۰ یسنا ۹ و ۲۱
۱/۳ یسنا ۹ و ۲۱. نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۶۹. مانندهها :
2-to be awake بیدار بودن (۲)
= او بیدار است ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۰.

fra-buδ:
to be awake.
فرَبوذ
بیدار بودن
نرینه ۱/۱ وسد ۱۸ و ۴۹. یشت ۲۱ و ۱۳.

after waking from sleep پس از بیدار شدن از خواب

hąm-buδ:

هانْم‌بوذ

to be of sound mind.

اندریافت درست راستین

مانند :

buδra:

بوذْرَ

smell,scents.

بو ، بوی خوش ، مانند :

bun:

بونْ

See: نگ :

buna:

بونَ

botton

ته ، بن . ۲/۱ وند ۱۹ و ۴۷ . یشت ۱۹ و ۵۱ .

end, tail, دنباله ، ته ، سرانجام ، پایان (۲) ۷ و ۵۳ یسنا ۷ . ۱ و

bunva:

بونْوَ

(a bair)from the tail.

از دمباله (یک‌مو)

نرینه ۱/۱ یشت ۱۶ و ۱۰ . نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳۱ .

buy:

بویْ

bon. See: نگ :

bū:

بو

to be, to become.

بودن ، شدن

[illegible] ۳/۱۰ وند ۴ و ۱ ، وند ۶ و ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۱ ، یشت ۱۰ و ۲۸ ، ۱۳۸ ،
یشت ۱۸ و ۵ [illegible] ۳/۳ وند ۳ و ۱۰ ، ۱۴ ، وند ۴ و ۴۳ ، یشت ۵ و ۹۴ ،
یشت ۱۰ و ۲۰ ، ۳۹ ، [illegible] ، یسنا ۳۲ و ۱۰ ، [illegible] ، یسنا
۴۵ ، ۷ ، [illegible] ۲/۱ یشت ۲۳ و ۲-۷ ، [illegible] ۳/۳ یشت ۸ و ۹ ،
فرگرد ۴ و ۳ [illegible] ۱/۱۰ یشت ۵ و ۲۲ ، ۳۴ ، یشت ۱۴ و ۳۴ [illegible] ۱/۳
یشت ۵ و ۵۸ ، [illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۹۸ ، یشت ۱۹ و ۲۹ [illegible] یسنا ۹ و
۱۵ ، یسنا ۱۹ و ۱۵ ، یشت ۲۲ و ۱۷ [illegible] وند ۳ و ۱۹ ، ۲۰ ، ۳۲ ، وند ۸ و ۳۸ ،
یسنا ۶۵ و ۹ [illegible] ۳/۲ وند ۷ و ۵۳ ، ([illegible] + [illegible]) = [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و
۹۸ ، ([illegible] + [illegible]) = [illegible] یشت ۱۳ و ۳۸ ، یشت ۱۹ و ۷۲ [illegible] ۳/۳ وند
۱۵ ، [illegible] – [illegible] – [illegible] ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۹ [illegible]
۳/۱ وند ۲ و ۵ ، ۸ ، ۱۲ ، ۱۶ ، یشت ۶ و ۲ [illegible] ۳/۳ وند ۱۱ و ۲ ، وند ۱۲ و ۲ ،
یشت ۱۹ و ۱۲ ، [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۱ ، ۲ ، ۳ یسنا ۶۲ و ۱ ، یشت ۵ و ۹ ، یشت
۲۴ و ۹ ، [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰ ، یسنا ۶۰ و ۳ ، یسنا ۶۲ و ۱ ، یشت ۱۰ و ۹۱ ،
یشت ۱۳ و ۵۲ ، [illegible] ۳/۳ یشت ۱۶ و ۳ ، [illegible] ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴ ، یشت
۱۰ و ۷۵ ، [illegible] ۱/۳ یسنا ۴۱ و ۴ [illegible] ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۷ ، ۲۵ ،
یشت ۱۳ و ۱۴۷ ، [illegible] ۳/۱ یسنا ۷۱ و ۱۱ ، ویسپرد ۱۲ و ۵ ، [illegible] ۳/۳ ،
یسنا ۵۵ و ۲ ، یشت ۱۶ و ۳ [illegible] (۱۱/۳ ستایش) ، یشت ۲۴ و ۷ ، [illegible]
یسنا ۶۲ و ۶ ، [illegible] یسنا ۶۲ و ۶ ، [illegible] ۳/۱ خورد اوستا آفرین‌نامه
خشتهریانه [illegible] ... [illegible] او ممکن است پیروز شود . نیپر هادخت
نسک ۱۶ ، [illegible] ۳/۳ یشت ۱۵ و ۵۲ ، [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا
۲۱ و ۴ ، ویسپرد ۱۸ و ۲ [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۹ ،
[illegible] ، مادینه ۴/۱ یسنا ۵۲ و ۱ ، یسنا ۶۸ و ۲۲ [illegible]
نرینه ۲/۱ یسنا ۲۱ و ۴ ، ویسپرد ۱۸ و ۲ ، [illegible] ، مادینه
یسنا ۱۹ و ۹ ، [illegible] ، مادینه ۴/۱ یسنا ۵۲ و ۱ ، یسنا ۶۸ و ۲۲ ،
[illegible] ، نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۱ ، [illegible] ،
مادینه یسنا ۱۲ و ۹ .

2- to be created, to exist, to grow.

۲ ـ آفریده ، هستن ، لسویدن ، بالیدن ، [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۲ .

3- to acquire, to get; to reach, to be successful.

۳ ــ فراهم کردن . بدست آوردن ، رسیدن ، کامیاب بودن ، [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۴ [illegible] ، و یسنا ۴۴ و ۱۷ .

ava-bū: [illegible]

آوَ بو

to utter, to pronounce;

سخن گفتن ، [illegible] نرینه ۳/۱ یسنا ۶۵ و ۹ .

ā-bū: [illegible]

آ بو

1- to be; to become.

بودن ، شدن ،

[illegible] ۳/۱ یشت ۱ و ۲۶ . [illegible] یشت ۸ و ۲۹ .

2- to be created, to come in to existance.

آفریده بودن

به هستی آمدن ، [illegible] ۳/۱ یسنا ۲۸ و ۱۱ .

pairi-bū: [illegible]

پَئیری بو

to go round about; to encompass;

به پیرامون گردیدن گرداگرد گرفتن .

[illegible] ۳/۳ وند ۱۹ و ۲۷ . [illegible] ۳/۳ وند ۱۵ و ۴۶ . [illegible] ۳/۱ و ــ ۵ و ۲۵ . یشت ۱۳ و ۲ .

2- to come over, to be produced.

۲ ــ چیره شدن

[illegible] ، وند ۱۴ و ۱۷ .

3- to acquire, to succeed to obtain.

۳ ــ بدست آوردن ، کامیاب در بدست آوردن ، [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۷ . ۶۰ . ۶۳ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۶۴ . (توضیح) (هنگامیکه یک یا بیشتر واژه فزونی پیشوند بریشه شود

وات پس از واژه به جلو ریشه جای میگیرد .

fra-bū:

to be, become. — فرَ بو

بودن ، شدن ۳/۲ وند ۸ و ۳۱ ، ۳۲ .

۳/۱ وند ۱۴ و ۱۳ .

2- to be free. — ۲ ـ آزاد بودن ،

وند ۹ و ۲۸ .

3- to be involved.

۳ ـ گرفتار بودن ، (در دشواریها) یشت ۱۵ و ۵۲ .

viy-bū:

to be entrapped. — ویت بو

به دام افتادن ، در دام بودن .

(گلدنر -) یشت ۱۵ و ۵۲ .

hąm-bū:

to go together, to meet together; — هانْم بو

با هم رفتن ، با همدیگر دیدار کردن ،

۳/۱ وند ۱۹ و ۲۴ .

وند ۷ و ۵۸ . وند ۱۷ و ۳ . (۳/۲) وند ۱۳ و ۵۱ .

būiti: (مادینه)

an idol. — بوئیتی

بت

būiti-daēva:

the Daeva who teaches men to worship idols. — بوئیتی دئیوَ

دیویکه مردم را به بت‌پرستی و دوستداری بت را میآموزد ، دیو بت‌پرست ، دیوبت

۱/۱۰ وند ۱۹ و ۱. ۲. ۴۳.

bū̃iδi:

بوئیذی

the name of the another form of the Demon-of- idolatry.

جور دیگر نام دیو بت‌پرستی که همان . دیو بت‌پرستی است ۲/۱ وند ۱۱ و ۹. ۱۲.

bū̃iδiža:

بوئیذیزَ

name of a Demon or, the brood of Buidhi

نام دیوی و یا جوجه بیوذی (دیو بت‌پرستی) . ۲/۱ وند ۱۱ و ۹ و ۱۲.

bū̃iri:

بوئیری

abundance; plenty, prosperity.

افزونی ، فراوانی

خوشبختی ، ۲/۱ یسنا ۴۰ و ۱ . ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۵.

۶/۱ یسنا ۳۱ و ۲۱.

bū̃ja:

بوجَ

release, penance.

رهائی ، برگشت از گناه پتت . ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۱۳.

bū̃ji: نرینه

بوجی

name of a Daeva.

نام دیوی است . (۲/۱) یشت ۴ و ۵ . (۵/۱) یشت ۴ و ۲.

bū̃jisravåh:

بوجی سْرَوَنگْهَ

See: نگ :

bũžyãi: از ریشه

to be

بوژیائی

بودن

bũza:

a goat.

بوزَ

Same as مانند

بز.

bũnõi:

bottom.

بونُوئی

Same as مانند

ته، بن

bũmi:

land, the earth.

بومی= بوم ، سرزمین ، زمین

۲/۱ یشت ۱۹ و ۲۶. ۲/۱ یسنا ۵ و ۱. یسنا ۳۷ و ۱.
یسنا ۴۲ و ۳. ۶/۱ یسنا ۳۲ و ۳.

bũmya : نرینه

name of a mountain, near Mount Arezura; there is a second Arezura, the Arezura Bun, which is in the direction of Rum, of the empire of the West. It is the Bumya of the text.

بومَی

نام کوهیست در نزدیک ستیغ ارزوره

ستیغ نامی ارزوره دو ستیغ جداگانه به‌این نام است یکی در خاک روم است که امپراتوری باختری‌را داراست و دیگری بومیه است که درآغاز از آن نامبرده شد، (وسترگارد) ۱/۱ یشت ۱۹ و ۲.

bũš:

to decorate, to embellish.

بوش

زیور کردن و آراستن ، آرایش کردن ، مانند :

būšti: بوشتی

See: نگ :

būšyant: بوشیَنت

to be See: نگ :

būšyąsta; بوشیانستَ

the Demon of procrastination; sloth, and lethargy.

دیو سستی و کاهلی ، کاهلی ، تنبلی ، کرختی ، سستی ، زبوی ،

مادینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۶ و ۲۴ . =

۲/۱ وند ۱۱ و ۹ و ۱۲ . ۲/۱ یشت ۱۸ و ۲ .

bézvant: بِزوَنت

solid, durable,

سفت ، سخت ، پایدار ،

ریشه = = افزودن ، نیرومند شدن . برای پایداری دوستی کماسه ۴/۱ یسنا ۴۰ و ۳ .

bérexδa: بِرِخذَ

exlated, agreeable, beloved; that may be wished for;

پورداود : بلند ، بالا

بالیده ، سازگار ، دلبر و دلربا ، شاید او آرزو کند .

مادینه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۹ یسنا ۴۴ و ۷ . یسنا ۵۱ و ۱۷ .

= و شاید دیگر چیزهای ارزشمند را او بخواهد ۱/۳ یشت ۱۰۷ و ۷ . شایسته‌خواستن ۱/۳ وند ۱ و ۲۰ .

شایسته‌ترین خواستنی ۲/۱ یشت ۲۲ و ۱۴ .

2- wish, desire.

۲ ــ آرزو، خواست، ... مادینه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۰۹ ...
... در اندیشه نیک آرزومند ۷/۱ یسنا ۴۸ و ۰۶

béréɣmya: ... ۰۱

agreeable, pleasing or, bright, brilliant; 　　　بِرِغْمیَ

سازگار، خوشنود، یا روشن، درخشان، ... = درخشیدن.

... ۰۱

béréɣmya-šaeta: 　　　بِرِغْمیَ شَئِت

riches that can be wished for. 　　　خواسته و توانگری که بتوان

آرزویش کرد. ... ۲/۱ یشت ۱۰ و ۰۷۷

béréj: ... ۰۱

blessing, benediction; desire, wish. 　　　بِرِج

نیایش‌نیکو، نیایش‌خوراکی‌ها، آرزو، خواست، ... ۱/۱ هاوخت ...
۳/۱ وند ۱۸ و ۰۲۷ یسنا ۱۵ و ۰۱ یسنا ۶۲ و ۰۰ ویسپرد ۶ و ۰۱ یشت ۱۰ و ۹۲. نیایش
۵ و ۰۶ ... ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۰۱

béréjya: ... ۰۲ (۱)

brass. copper. 　　　بِرِجْیَ

برنج، مس. مانند: ...

béréjya: ... ۰۱ (۲)

asking for one's desire(Lit.); the angle 　　　بِرِجْیَ

that promotes the growth of corn. 　　　از کسی آرزو خواستن

نیروئیکه رویش و بالش دانه‌ها را پیشرفت میدهد بویژه برنج را ... ۲/۱
یسنا ۲ و ۰۷ نیایش ۵ و ۰۶ ... ۴/۱ یسنا ۱ و ۰۷ یسنا ۲ و ۰۹ نیایش ۵
و ۰۱

béréz: -۱.

high, exalted, lofty.

برز

بلند، بالاشده، بزرگ،

، نرینه ۱/۲ویسپرد۲و۱۰۵. نرینه ۱/۶ویسپرد

۱ و ۸. از ستیغ البرز (-۲) مادینه ۱/۶ یشت ۹ و ۳۰.

béréza: -۱. (۱)

high, exalted, lofty.

برز

بالا، بلند، بزرگ

، نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹. ، نرینه ۱/۱ یشت ۵۷ و ۳۰. یشت ۱۰ و ۱۰۰. یشت ۱۴ و ۱۲. یست ۱۷ و ۱۶. ، نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۳. یشت ۱۷ و ۶۱.

2- exaltedness, exaltation.

بزرگداشت، ستایش،

۵/۱. یشت ۸ و ۴.

béréza: (۲)

same as -۱، مانند

برز

béréaiδi.

looking from an elevated position(Lit.);
far-seeing, foresighted; liberal-hearted;

برآئیذی

از جایگاه بالا نگرنده، دوربیننده، پیش‌بین، بلندبینش = (نظربلند).

۱/۱نرینه۱/۱یشت۵و۱۰۸. یشت۹و۲۹.

نرینه ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۱۱.

bérézi: -۱.

high, lofty, elevated.

برزی

بالا، بزرگ، بلند،

bérézi-gāΘra:

chanting the hymns with a loud voice.

بِرِزی گاثْرَ

خواندن سرودهای آسمانی با آوای بلند ، (پاژنام)

نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۸۹ . ۱/۱ یشت ۱۰ و ۸۹ .

bérézi-čaxra:

(a chariot)high-wheeled.

بِرِزی چَخْرَ

بلند چرخ ،

= گردونه (ارابه) بلند چرخ ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۷ .

bérézi-pāδa:

high-footed.

بِرِزی پاذَ

بلند پا ، (پاژنامه = ایزدرام)

نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۴ .

bérézi-mita:

(a house) high-built.

بِرِزی میتَ

بلند ساخته ، بلند ساختمان ،

= خانه بلند ساخته . کماسه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۲۸ .

= خانه بلند ساخت را کماسه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۸ .

bérézi-yāsta:

high-girded.

بِرِزی یاستَ

کمربند بلند بسته ، آرزو و خواهش بزرگ .

نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۳۰ . مادینه ۱/۲ یشت ۱۳ و ۲۹ .

bérézi-rāz:

بِرِزی راز
high-ruling; ruling with exaltation. epithet the Mozdayasnian religion.
فرمان‌دهنده بالا، گرداننده از بلندی، پاژنام دین مزدیسنان.
یشت ۱۳ و ۱۰۰ ... مادینه ۲/۱

bérézi-savañh:
بِرِزی سَوَنگْهْ
the highest fire and honorindoc, that behold basis of existance.
بلندترین آتش، ارجمندترین آتش که بنیان هستی را گرم نگه می‌دارد.
... ۲/۱ یسنا ۱۷ و ۱۱.

bérézi-stūna:
بِرِزیستوم
(a palace) lofty-pillared.
بلند ستون،
... = خانه ستون بلند کماسه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۹.

bérézišnu: نرینه
بِرِزیشنو
name of an illustrious personage.
نام کسی نامور،
... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

از ریشه ... با ...
bérézyąqgét:
بِرِزیَئگِت
a loud-speaking voice.
با آوای بلند گفتگو کردن. ... ۲/۱ وند ۱۰۰۸. و ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۰۳. ...

bérézyaogét-vačañh:
بِرِزیَئگِت وَچَنگْهْ

a loud-speaking voice.

بلند گفتگوکننده،

۱/ (یشت). وند ۸ و ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳.

bérézyaršti:

بِرِزیَرشتی

name of an illustrious personage; possibly a brother of King Gushtasp.

برزیرشتی نام کسی نامور و باید برادر شاه گشتاسب باشد. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

bérézvanT: (۱) ۱.

بِرِزوَنْت

exalted man of a person(Dar.);

بلندآوازه

نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۹.

bérézvant: (۲)

بِرِزوَنْت

نام کسی نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

béréta: (۱) ۱.

بُرِتَ

brought, carried.

برده، برداشته

نرینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۹. نیایش ۵ و ۱۵. کما سه از خوراکی باوبرد ۶/۳ یشت ۲۲ و ۱۸. مانندهها:

béréta: (۲) ۱.

بَرِتَ

producing;

فراهم کردن، بدست آوردن.

پسوند نام نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۴. ۲/۱

ویسپرد ۲ و ۱۱. مانند ه:

béretar: ۱.

a bearer; a promoter.

بِرِتَر

برنده، پایه‌گذارنده، پیش‌برنده

۱/۱ وند ۲ و ۳۰۲ .۴

béréti: ۱.

an offering, a gift, a thing dedicated.

بِرِتی

پیشکشی،

دهش، یک چیز پیشکشی، مانندها:

2- carring(Lit.)taking or moving(a step);

۲ ـ برنده. بردارنده یا جنباننده (یک گام).

مانند ه:

3- suffering.

۳ ـ رنج، زیان. مانند ه:

béréΘa: (۱) ۱.

produce, fruit;

بِرِثَ

ببار آوردن، میوه (گلدنر) ۷/۱ وند ۲ و ۷.

béréΘa: (۲) ۱.

possession.

بِرِثَ

دارائی، دست آورد. ۷/۱ وند ۲ و ۷.

bérétyāt:

(meaning unsettled.)

بِرِتیاث

fortaking away or crushing the Druj(Dar.);

برای بیرون کردن، یا خرد کردن دروج (ترجمه دارمستتر.)

bérédu: بِرِدو

See: نگ :

bēét: بِیْ اِث

See: نگ : بودن

bēndva: ، نرینه بِنْدْوَ

one of the enemies of Zoroaster, who named in Gatahas.

"بندو" یکی از دشمنان زرتشت، که در گاتاها از وی یاد شده است.

۱/۱۰ یسنا ۴۹ و ۱۰ . ۶/۱ یسنا ۴۹ و ۲ .

bē: بِیْ

alas.

افسوس. آه، یشت ۴۶،۱۹

bōit: ، از ریشه + ، + ، بُوئیث

assurededly;

بدرستی به باورانه، وند ۱۳ و ۲۲ . یشت ۵ و ۸۹ نیایش ۳ و ۱۱ .

bōiwra: ، کمانه ، بُوئیوْرَ

dread, fear.

ترس. بیم. هراس،

bāz: بانْز

to associate; to keep company with.

همباز شدن ، همباز شدن با . همباز گرفتن . ۳/۱ وند ۱۳ و ۰۹ . دنباله‌کردن
گسترش دادن ، بزرگ کردن . 2- to extend, to enlarge.

bå̊zan̊h: کماسه

size, largeness, length;

بانزنگه

اندازه ، بزرگی ، درازی ،

۲/۱۰ وند ۲ و ۰۲ . ۲/۱۰ یسنا ۱۹ و ۰۷ . یسنا ۷۱ و ۰۱۵

2- long. ۲ – دراز . ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۰۷ . یسنا ۷۱ و ۰۱۵

bå̊n:

to defile, to pollute, to corrupt.

بانن

بستون رفتن ،

(۲) ناپاک کردن (۳)تباه کردن . ۳/۳ یسنا ۳۰ و ۰۶

bå̊šnu:

depth.

بانشنو

ژرفا ، گودی ۴/۳ وند ۲ و ۰۲۲

bda: (۱)

fetters, bonds.

بَدَ

بحو ، بند ، مال‌بند یا پابند دام

ریشه = بند ، بستن .

bda: (۲)

a foot.

بَدَ

پا ، چون پایه این واژه از است .

= پا .

byaršan: نرینه

بَیرَشَن

a noted person of the family of King Kaikobad; the Armin of the Shahnameh(Dar.);

یکی از ناموران خانواده شاه کیقباد که در شاهنامه بنام ارمین آمده است.

ترجمه دارمستتر. … ۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۳۲.

= … از ریشه (…)

byāré: بیارِ

tow years.

دو سال،

byāré-drājaṅh:

the period(Lit. the length)of

بیارِ دراجَنگه

بدرازی دو سال، اندازه زمان به درازی دو سال … ۲/۱ وندیداد ۳ و ۳۸. (ساختمان این واژه از … = سال و … = درازی)

byente:

بینت: ترس

same as … مانند

bravara: از ریشه … ودائی

بُرَوَر

to destroy, to eat away; a rodent; a noxious insect.

نابود کردن، برور = از کارافتاده، خرفستر زیان‌آور

2- to hum, to uzz. a huming insect, a wsp.

۲ ــ وروز کردن، خرفستر وزوزکننده، زنبور. در لهجه محلی به‌آوازی‌گیج‌کننده خود واژه … را برور میگویند لهجه محلی روستاهای نیمروز خاوری همدان.

… ۲/ وند ۱ و ۶.

brāz:

بُراز

to shine, to glitter, to flash with light.

درخشیدن، تابیدن، تابش کردن با روشائی.

… ۳/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۴۳. … ۳/۳ یشت ۵ و ۱۲۹.

brāza: 　　　　　　　　بْرازَ

shining, glittering.

درخشنده، تابنده.

= تابش یک سوزن درخشنده مادینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۳. یشت ۱۶ و ۲.

2- glitter, lustre.

۱ ــ تابش، درخشش، ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۳. یشت ۱۶ و ۲.

brātar: 　　نرینه　　　　بْراتَرْ

brother.

برادر.

۱/۱ وند ۱۲ و ۵. یشت ۱۷ و ۱۶. یشت ۲۰ و ۱۰. ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۱۱. ۲/۱ وند ۱۲ و ۵. ۲/۱ بشت ۲۴ و ۱۰. ۴/۱ یشت ۴ و ۹. یشت ۱۴ و ۴۶. ۶/۱ بشت ۱۵ و ۲۸.

= دو برادر. = میان دو برادر ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶. ۱/۳ وند ۴ و ۴۴.

مانند:

brātūirya: 　　　　　　　　بْراتوئیرْیَ

a brother's son.

پسر برادر

brātravant: 　　　　　　　　بْراتْرَوَنْتْ

like a brother; as brother.

برادروار، برادرسان، مانند برادر.

برادری. مادینه ۱/۳ یشت ۲۴ و ۳۶.

brātruya: 　　نرینه　　　　بْراتْروْیَ

a brother's son; a paternal uncle(sp. & Dar.).

پسر برادر،عموی پدری ، (اشپیگل ، دارمستتر) . [illegible] .

a brother's daughter; the wife of a paternal uncle.

دختر برادر یا همسر عموی پدری ، [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۲ و ۱۳ .

[illegible] مادینه ۱/۱ وند ۱۲ و ۱۳ .

brõiθra: [illegible] بْرُوِیثْرَ

See: [illegible] . نگ :

brãs: [illegible] بْراش

to fall down through giddiness;

ازگیجی به بهره نرسیدن ، بپائین افتادن از گیجی [illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۹ و ۳۴ .

brvat: [illegible] بْرُوَت

the eye-brows.

ابرو ، ابروان

[illegible] ، (گلدنر [illegible]) ۴/۲ وند ۸ و ۴۱ ، ۴۲ ، وند ۹ و ۱۵ ، ۱۶

bvat, bva: [illegible] , [illegible] بْوَت،بْوَ

See: [illegible] . نگ :

[illegible] = بودن ، [illegible] , [illegible] از جدا شده‌های واژه [illegible] است .

𐬨

ma: (۱)

مَ

passessive pronon of the first person.

نخست کس تنهای دارنده = من ، دل من ، بمن ،

(تنها) روان من ، نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۵ یسنا ۴۴ و ۴۸ ، نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۲ ، ۴/۱ یسنا ۵۰ و ۷ ، ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۳ ، ۴/۱۰ یسنا ۹ و ۲۷ ، نرینه ۶/۱ یسنا ۴۸ و ۱۲ ، مادینه ۶/۱ یسنا ۴۴ و ۱۰ ، ۷/۱ یسنا ۳۲ و ۱ ، (فزونه) ۱/۳ وند ۱۸ و ۳۱ ، نرینه ۱/۳ یسنا ۴۸ و ۲ ، مادینه ۲/۳ یشت ۵ و ۹۳ ، مادینه ۲/۳ یشت ۱۴ و ۳۸ ، کماسه ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۱۰ .

ma: (۲) مانند ۳ .

مَ

prefix-no, not.

پیشوند و نیست در جلو واژه ندارنده می‌سازد .

مانده: = هیچکس . (یشت ۵ و ۹۲) .

maiɣe:

مَئیغ

a pit, a hole.

مغاک ، غار ، سوراخ

same as مانند

maiti: [illegible] ، مادینه [illegible] ۱-۱۰

thought, sense, intelligence.　　　　مَئیتی

اندیشه، منش.

مانندها: [illegible]

maiδim,maidim: [illegible]

middle, half.　　　　مَئیذیم، مَئیدیم

میان، نیم، کمر، میان چیزی　　مانند [illegible] same as [illegible]

maiδya: [illegible]

(maidya)　　　　مَئیذیَ

۱ــ ملایم، سبک، درخور، فراخور.

middle part, middle., half the waist. ۲ــ میان، میانه، نیم، کمر.

[illegible] نرینه ۱/۷ وند ۸ و ۹۰ وند ۱۵ و ۴۷.

[illegible] ۱/۱ یسنا ۶۵و۴ ۰ نیایش۴و۵ ۰ [illegible] (گلدنر [illegible])

کماسه ۱/۱ وند ۱ و ۳۰ [illegible] ۲/۱ یشت ۱۲ و ۱۷ ۰ [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۲و ۴.

[illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۴۲ ۰ ۱۲۷ ۰ یشت ۸ و ۳۲ ۰ [illegible] ۴/۱ وند ۴ و ۴۵

نرینه مانند: [illegible]

[illegible] ، از ریشه [illegible] با [illegible]

maiδyāirya:　　　　مَئیذیائیریَ

([illegible] = میان سال زمستان. [illegible])

the fifth of the six season-fstivals
or Gahambars. It begins with the 16th and ends with the 20th day of the 10th month; it is the time of mid-winter.

پنجمین گاهانبار از ششمین گاهانبار موسم سالانه است.

و آغاز ایــن جشن گاهان بار از ۱۶ دیماه و پایانش تا بیستم دیماه که ماه دهم سال است میباشد و این گاهانبار را جشن میانه زمستان مینامند. [illegible] ۲/۱ یسنا

ویسپرد ۲ و ۲. [illegible] ۴/۱ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳ و ۱۱.
[illegible] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲. و خورده ۲ و ۱۱.

[illegible]

mai yōizarémay [illegible]
مَئیذیـُوئیزرِمَیَ

the first of the six Qahanbars or مئیدیوزرم یه = میدیوزرم = میان بهار season-festival which are held, respectinely, on the 45th, 105th, 180th, 210th, 290th and 360th, days of the parsee year. It begins with the 11th and ends with the 15th day of the 2nd month. In reality, the last day is the day of the great festival. Literally it means the period of mid-spring.

میدیوزرم نخستین گاهانبار از شش گاهانبار موسم‌های گوناگون سال است که جشن میان بهاره نیز گفته می‌شود که این گاهانبار ۶ گانه به رده زیر آغاز می‌شود نخستین گاهانبار ۵ روز از سال نوودومین ۱۰۵ روز و سومین ۱۸۰ روز و چهارمین ۲۱۰ روز و پنجمن ۲۹۰ و ششمین ۳۶۰ روز از سال ایرانی جشن گاهانباران گرفته می‌شود. [illegible]. گاهانبار میدیوزرم از یازدهم تا پانزدهم اردیبهشت ماه (ماه دوم از سال) آغاز می‌شود و یک روز به پایان گاهانبار بزرگترین جشن بهاره شمرده می‌شود. [illegible]. ۲/۱ یسنا ۲ و ۹. ویسپرد ۲ و ۲. خورده [illegible] ۴/۱ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳ و ۱۱. [illegible] ۶/۱. ویسپرد ۱ و ۲. خورده ۲ و ۷.

[illegible]

maiδyōipaitištāna:
مَئیذیـُوایپَئیتیشتانَ

the middle of the leg. از ([illegible]) میان ساق پا [illegible] ۲/۲ یسنا ۵۷ و ۶.

[illegible]

maiδyōimāwn̊ha:
مَئیذیـُو ایماوْنگهَ

maidyo-mah. the parental cousin of Zoroaster and a staunchsupporter in propagating the religion;

میدیوماه. یا میدیومانکه پسر آموی زردتشت و کسی است استو ر و پابرجادرپشتیبانی‌دین بهدینی و گسترش دین بهی و یار و پشتیبان وخشوربزرگ ایران است

۸/۱ یسنا ۵۱، ۱۹. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۲۵.

a descendant of the Maidyo Mah Family.

otherwise called

برای مانده: میدیوماه که دربرتر ازجوان‌تر راده شده. از نخمه میدیوماه یا از خانواده میدیوماه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۷.

maiδyōimąwŋhi:

مَئیذْیُوْ ایماوْنگْهی

a descendant of the Maidyo-Mah family;

ارتخمه‌میدیوماه‌یاازتخمه‌خانواده مئیدیوماه. پسرش.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۶.

maiδyōišaδ:

مَئیذْیُوْ ایشَدْ

sitting in the middle.

درمیان‌نشیننده،

مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰. یشت ۱۳ و ۸۶.

maiδyōišema:

مَئیذْیُوْ ایشِمْ

the second of the six Gahambars, begining with the 11th and ending, with the 15th day of the 4th month. Literally, it is the mid-summer festival.

میدیوشم = میان تابستان که گاهامبار دوم از شش‌گاهامبار سالانه است و این جشن روز ۱۱ ماه چهارم سال آغاز و روز ۱۵ همان ماه پایان می‌یابد: از نگرش همگانی این‌گاهامبار باین شوه‌میان‌تابستان نامیده‌می‌شود که = میان = تابستان است و برابر آفرینگان گاهانبار (حورده اوستا) این جشن برای یادگار نگهداشتن آفرینش آب

است و نیایش آب در میانهٔ تابستان و زمان خشکسالی دلپذیر است.

۲/۱ یسنا ۲ و ۹۰ ویسپرد ۲ و ۲۰

۴/۱ یسنا ۱ و ۹۰ یسنا ۳ و ۱۱۰ ۱/۶ ویسپرد ۱ و ۲۰ خورده

۲ و ۸۰

maiδyō-paitistana: مَئیذیُو پَئیتیشتانَ

the middle of the leg; میان ساق پا

maiδyō-māwn̊ha: مَئیذیُو ماوْنگَهَ

same as میان ماه یا میدومانگه پسر اموی اشوزرتشت.

maiδyō-māwn̊ha: مَئیذیُو ماوْنگَهی

See: نگ:

maiδyāna: مَئیذیانَ

the waist; میان، کمر، میانه،

۲/۱ یشت ۱۴ و ۵۶۰ = بالای

2- the center(of the army); کمر در میان. (۲/۱ وند ۶ و ۲۷).

۲ ــ در کانون (ارتش) ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۶۰ یشت ۱۳ و ۳۹۰

maini: (۱) از

ornament in general; a necklace. مَئینی

زیور و پیرایه، گردن‌بند.

maini: (۲)

punishment, chastisement; award, sentence. مَئینی

پادافراه. کیفر، گوشمالی (اشپیگل، یوستی، هارلز)
وجر، وجریافته (محکوم) (میلز). [illegible] ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۵. یسنا ۴۴ و ۱۹.

mainimadiča̅: [illegible]
مَئینی مَدیچا
See: نگ: [illegible] (۱).

mainivasaṅh: [illegible] (۱)
مَئینی وَسَنگْهْ
obeying the spiritual will
فرمانبردار خواست روانی
2- (going through)the heavenly space.
بمیان جایگاه آسمانی رونده [illegible] + [illegible] معنی درست: پیماینده آسمان و بهشت، و پاژنام اسبان میترا و سروش نیز است که آسمان‌پیما و بهشت‌پیما پاژنامه‌دارند [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۶۸.

mainiyavasaṅh: [illegible] (۲
(an arrow)swift-fllying.
مَئینی یَوَسَنگْهْ
سر پرواز
[illegible] = تیریکه از تندروی دیده نمی‌شود.
([illegible] = نادیدنی [illegible] = رفتن) پس [illegible] = تندرونده. نرینه یشت ۸ و ۶.

mainivãw: [illegible] از [illegible] -۱.
مَئینی واو
اندیشمندان
same as [illegible] مانند

mainya: [illegible] -۱.
مَئینیَ
thinking, waiting.
اندیشنده. شکیبنده. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۰.

mainyava: مَئینیَوَ

spiritual, invisible;

مینوی ، نادیدنی

نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳. یشت ۱۳ و ۱۰۶. مادینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۰. نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱. ویسپرد ۲ و ۴. یشت ۱۰ و ۱۰۷. ۱۴۰. نیایش ۱ و ۹. سی‌روزه ۲ و ۳۰. نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۰. مادینه ۲/۱ یشت ۱۱ و ۳. مادینه ۲/۱ یسنا ۳۰ و ۱. مادینه ۵/۱. یشت ۱ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۷۱. نرینه ۶/۱ یسنا ۴ و ۷. مادینه ۶/۱ ویسپرد ۲ و ۴. نرینه ۱/۳ وند ۸ و ۳۱ و ۳۲ یشت ۶ و ۳. یشت ۱۰ و ۶۹. ۹۷. نرینه ۱/۳ یشت ۶ و ۱. یشت ۱۰ و ۶۸. نرینه ۲/۳ ویسپرد ۲ و ۱. نرینه ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۹. یسنا ۷۱ و ۵. یشت ۶ و ۴. نرینه ۴/۳ وند ۲ و ۲۱. ۴/۳. یسنا ۱ و ۱۹. یسنا ۳ و ۲۳. یسنا ۲۳ و ۴. نرینه ۶/۳ وند ۸ و ۸۰ وند ۱۹ و ۳۰. یسنا ۳ و ۴. یسنا ۲۲ و ۲۷. ویسپرد ۱ و ۱. کماسه ۶/۳ ویسپرد ۲ و ۴.

مانده‌ها :

mainyavasanh: مَئینیَوَسَنگْه

See: نگ :

mainyu: (۱) مَئینیو

spiritual, invisible

۱ ــ مینو ، نادیدنی .

۱/۱ یسنا ۳۱ و ۹. نرینه ۶/۱ یسنا ۲۸ و ۱۱ و ۱. نرینه ۶/۱ یسنا ۴ و ۷. نرینه ۸/۱ یسنا ۳۱ و ۳ و ۷. یسنا ۳۶ و ۱. یسنا ۴۳ و ۲. یسنا ۴۴ و ۲. ۷. یشت ۲۱ و ۱. نرینه ۸/۱ وند

۲ و ۱۰ وند ۷ و ۱۰ وند ۹ و ۱۰ وند ۱۰ و ۱۰ وند ۱۱ و ۱۰ وند ۱۴ و ۱۰ وند ۱۷ و ۱۰ وند ۲۰ و ۱۰ یشت ۱ و ۱۰ یشت ۱۰ و ۷۴.

۲ – روان، نیروی زیست. 2- a spirit.

[illegible] = روان پاک و ورجاوند، روان‌راد و نیکوکار، نیروی افزایشی، نیرو یا منش نیک ورادی و بزرگواری در برابر این روان، نیروی دیگر بنام انگره مینو [illegible]، که نیروی کاهشی و یا نابودکننده‌ایست که آنرا می‌توان روان پلید و بدکار و زشت نامید. یا [illegible] که روان بدکاری است انگره مینو به پهلوی اهریمن در برابر سپنتا مینو نامیده شده است. [illegible] —

[illegible] نیک و بخشنده‌ترین از صفت‌های آهورامزدا. [illegible] ۱/۱ وند ۱ و ۲۰ ۴ – ۱۳۰ ۱۵۰ – ۱۹۰۰ وند ۱۸۰ یسنا ۹ و ۸۰ یسنا ۵۷ و ۱۷۰ یشت ۳ و ۱۴۰ یشت ۱۵ و ۴۳۰ یشت ۱۷ و ۱۹۰ [illegible] ۶/ وند ۱۳ و ۱۰ ۲۰ [illegible] ۲/ یشت ۳ و ۵۰ [illegible] ۲/۱ وند ۱۰ و ۵۰ وند ۱۹ و ۵۰ یشت ۱۵ و ۱۲۰ یشت ۱۸ و ۲۰ یشت ۱۹ و ۴۴ [illegible] ۵/۱ یشت ۱ و ۱۹۰ یشت ۱۳ و ۵۸۰ [illegible] ۵/ وند ۱۹ و ۱۲۰ [illegible] ۶/ وند ۲ و ۲۹۰ وند ۹ و ۱۳۰ یسنا ۲۷ و ۱۰ یشت ۱۰ و ۱۱۸ یشت ۱۰ و ۱ [illegible] ۶/ یسنا ۶۱ و ۲ [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱ [illegible] ۸/۱ وند ۱۱ و ۱۰۰ ۱۳۰ وند ۱۹ و ۳۰ ۵۰ [illegible] ۱/ وند ۱۹ و ۹۰ یسنا ۵۷ و ۱۷۰ یشت ۱۳ و ۲۸۰ ۱۵ و ۴۳۰ [illegible] ۱/۱ یشت ۱ و ۱۲۰ [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴۴۰ یشت ۲۴ و ۴۷۰ [illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۴۰ [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۹۰ یسنا ۴۳ و ۱۶۰ [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۶۰ یسنا ۴۷ و ۱ [illegible] ۴/۱ یسنا ۵۸ و ۴۰ [illegible] ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۳۰ [illegible] ۵/۱ یشت ۲۲ و ۴۰۰ [illegible] ۶/۱ وند ۵ و ۳۳–۳۶ ویسپرد ۱۲ و ۴۰ یشت ۶ و ۲۰ یشت ۸ و ۳۸۰ [illegible] ۶/۱ یسنا ۳۶ و ۶۰ [illegible] ۱/۲ وند ۷ و ۵۲۰ [illegible] ۱/۲ یسنا ۱۳ و ۴۰ یسنا ۳۰ و ۳۰ یسنا ۵۷ و ۱۷۰ [illegible] ۲/۲ یسنا ۳۱ و ۱۲۰ یسنا ۴۵ و ۲۰ [illegible] ۶/۲ یسنا ۳۰ و ۵۰ [illegible] ۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۳۰ ۷۶.

[illegible] ۶/۲ یسنا ۹ و ۱۵. [illegible] ۶/۲ یسنا ۱۰ و ۱۶. یسنا ۱۹ و ۹.

۳ ــ بهشت، فردوس (در ادبیات جدید) 3- heaven, paradise;

۴ ــ اندیشه، منش، صفت نکوئی. 4- a thought, mind;

[illegible] ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۷. [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۲۱. [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۵ و ۸. [illegible] ۶/۱ یسنا ۳۴ ...

۲. عمسار آن [illegible]

mainyu-tāšta: [illegible]

مَئینیو تاشتَ spirit-made; or made in paradise, or made of a heavenly substance.

ساخته روان، ساخته مینوی، یا ساخته شده از گوهر آسمانی یا گوهر مینوی. [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۳. [illegible] کماسه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۶ [illegible] کماسه یشت ۱۳ و ۳. [illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۰.

mainyu-šuta: [illegible]

مَئینیو شوتَ having come forth from the heaven.

از مینو بیرون‌آینده (پاژنام فروهر). [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۲.

mainyuš-xarәθa: [illegible]

مَئینیوش خوَرِثَ

spiritual food; خورش مینوی، خوراک روان،

[illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۲.

living on heavenly food. با خوراک مینوی زندگی‌کننده،

[illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

mainyuhąmtāšta مَئینیوهانْمْ تاشْتَ

(a chariot)made by a spirit; or made in paradise;

روان ساخته، مینوساخته یا ساخته شده در جهان اندیشه

نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۶۷. = گردونه ساخته شده در فردوس.

mainyu-sāsta: مَئینیو ساسْتَ

آموختهٔ مینوی. نگ: . See:

mairya: (۱)

a snake; a serpent. مَئیرْیَ

مار.

۱/۱۰ وند ۲۲ و ۲. ۹. ۱۵. یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۱۹ و ۴۰.

= ابزار کارکشی. یا ابزاری برای رام کردن و فرمانبردار کردن آدمکشان. (۲) مادینه ۱/۲ وند ۱۸ و ۴.

mairya: (۲)

not fit to live. useless, cruel, criminal. مَئیرْیَ

ناشایست برای زندگی کردن، بیهوده، جانی، تبه‌کار. نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳۵. ۳۶. ۳۸. وند ۱۲ و ۲۲. ۲۴. یشت ۱ و ۲۹. یشت ۱۰ و ۲. یشت ۵ و ۴۱. یشت ۸ و ۵۹. ۶۰. یشت ۱۴ و ۵۱. ۵۲. یشت ۱۹ و ۵۶. ۷۷. مادینه ۱/۱ یشت ۲۲ و ۴۲. نرینه ۱/۲ یسنا ۱۱ و ۷. یشت ۹ و ۱۸. یشت ۱۹ و ۷۷. نرینه ۶/۱ یشت ۹ و ۳۰. ، مادینه ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۵۵. ۶/۳۰ یسنا ۹ و ۱۸. یشت ۱ و ۱۰.

از کارکرد آب برابر مانند زیر:

maekant:　　　　مَئِکَنْتْ

the waters are showered down.

the waters that are in the plants, probably the juice; perhaps the dew.

آب پائین ریخته (میلز)

آبیکه درون سبزیها و رستنی‌هااست.

و باید شیرهٔ رستنی باشد و شاید شبنم و ژاله باشد ـ (بندهشو دارمستتر) . مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳.

maēγa:　　　　مَئِغَ

a cloud.

میغ ، ابر ،

۲/۱ یسنا ۱۰ و ۳. یشت ۵ و ۱۲۰. یشت ۸ و ۳۳.

۵/۲ یسنا ۵۷ و ۲۸. ۱/۳ یشت ۸ و ۴۰.

maēγa;kara:　　　　مَئِغ کَرَ

cloud-making(vapours);

ابرسازنده ،

ابر سازنده. کماسه ۲/۳ یشت ۸ و ۳۳.

maeza:　　　　مَئِزَ

urine.

کماسه

شاش. مانندهٔ: = شاش گاو.

maeθa:　　　　مَئِثَ

residence, abode, living;

جای ، خانه ، جای زیست ،

مادینه ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۹. یسنا ۳۱ و ۱۲. یسنا ۳۳ و ۹. یسنا ۳۴ و ۶.

maeθana:

مَئِثَن

abode, residence.

میهن، خانه، جای، جای زیست.

[illegible] یسنا ۳۶ و ۳۲ و ۱۹وند ۲/[illegible] ۴۴ و ۱۰ یشت [illegible] ۱/۱

[illegible] یسنا (۷/۱) ۲/۱ [illegible] ۶۷ و ۱۳ یشت ۱۳۷ ۵۰ و ۱۰ یشت ۱۰ و ۱

۶/۱ [illegible] ۸ و ۱ یشت ۲/۱ [illegible] ۱۰ و ۷

۱۸ و ۳ یسنا ۱۶ و ۱ یسنا ۶/۳ [illegible] ۸۰ و ۱۰ یشت

[illegible] مادینه

maeΘanyā:

مَئِثَنیا

a bode, residence.

خانه، جای‌زیست،

[illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۸ [illegible]

۲/۳ یسنا ۲ و ۱۶.

maeΘman: [illegible] کماسه

connection, union

مَئِثمَن

پیوند بستگی، هماوندی، همازوری،

[illegible] = پیوند همبستری ۲/۱ وند ۱۵ و ۴۶.

maeΘmn: [illegible]

مَئِثمَن

به واژه بالا نگاه کنید.

maenaxa: [illegible] سانسکریت [illegible]

مَئِنَخ

name of a mountain. wife of Himalya.

نام کوهی، جفت همالیا. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴.

maesman: [illegible]

مَئِسمَن

urine.

شاش، [illegible] = شاش گاو نر. ۳/۱ وند ۵ و ۵۱ [illegible]

[illegible] ۰۵۴ ۰۵۶ ونـد ۸ و ۳۶ ۰ ۳۷ ۰ ۳۸ ۰ ۹۸ ۰ ۹۹ ۰ ۱۰۳ ۰ ونـد ۹ و ۳۳ ۰ ۳۴ ۰ ۳۵ [illegible] - [illegible] ۳/۱ ونـد ۷ و ۱۴ ۰ ۱۵ ۰ ۷۴ ۰ ۷۵ ونـد ۱۶ و ۱۲ [illegible] ۱/۳ ونـد ۸ و ۳۹ ۰ [illegible] /۱ ونـد ۸ و ۱۲ ۰ [illegible] ۲/۳ ونـد ۸ و ۱۱ ۰ ۱۳

maeša: 𐬨𐬀𐬉𐬴𐬀 .

a ram, the mal of the sheep.

مَئِش

میش ـ غوچ ـ گوسفند نر.

[illegible] مادینه = میش و گوسفند ماده [illegible] مادنیه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۳۰ یشت ۲۴ و ۲۷۰ [illegible] نرینه ۱/۶ یشت ۱۴ و ۲۳۰ یشت ۱۷ آ و ۵۶۰ [illegible] مادینه ۳/۶ خورده ۷۰ [illegible] گوسفند نر [illegible] و [illegible] گوسفند ماده. [illegible] = ماده.

maešini: 𐬨𐬀𐬉𐬴𐬌𐬥𐬌 . [illegible]

(milk)of sheep.

مَئِشینی

ازمیش، میشی

[illegible] شیر گوسفند یا شیر میش کماسه ۳/۶ وند ۵ و ۵۲۰

maešī: 𐬨𐬀𐬉𐬴𐬍 .

an eve

مَئِشی

میش ماده. و مانندهٔ: [illegible]

maoiri: 𐬨𐬀𐬊𐬌𐬭𐬌 .

ant, an ant.

مَئُئیری

مورچه، مور. [illegible] ۲/۱ وند ۱۶ و ۱۲۰

[illegible] ۳/۶ وند ۱۴ و ۵۰ وند ۱۸ و ۷۳۰

maoδana: 𐬨𐬀𐬊𐬜𐬀𐬥𐬀 .

pleasure, lustful disire. مَئِذَن

خوشی ، کام جو = شسرخواه

maoδanō-kairya:

مَئِذَنُوکَئیرِیَ

شهوت‌پرست ، شسرکار

maoδanō-kairya:

delighting in lusty desires. مَئِذَنُو کَئیرِیَ

در آرزوهای شسرانه خوشی‌کننده .

= روسپی که در خواهش‌های شسرانه خوشی می‌کند مادینه ۴/۱ یسنا ۹ و ۳۲ .

پورداود : تباهکار .

makasvi:

مَکَس وی See: نگ :

maxvāw:

مَخواو See: نگ :

خود من

maxši-kehrp:

Nasu in the shape of a fly. مَخشی کِهرْپ

= کالبد مرده .

= مگس = پیکر ، گونه ،

نسویا مردار به پیکره مگس مادینه ۱/۱ وند ۷ و ۲ . ۳ . ۵ . وند ۸ و ۱۶ . ۱۷ . ۱۸ . وند ۹ و ۲۶ .

maxšī: béréta:

(and dead matter)that has been brought by flies. مَخشی بِرِتَ

مگس برده ، ... مرداریکه مگس بر او گرد شده .
... نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ ۰۷ .

maxšī: (مادینه)
a fly.
مَخشی
مگس ، ... وند۸و۲۲ ۰وند۸و۶۳ ۰ ۷۰ ۰وند۹ و ۲۴ ۰ ۲۵ ۰
... ۶/۳ وند ۱۴ و ۶ ۰ پورداود : آئین مغ .

maga: ۱ ۰
an enterprise; a dangerous undertaking;
مَگَ
کاری‌ازروی‌پردلی ، پیشوازازکارترسناک . ... ۲/۱ یسنا ۵۳و۷ ...
۴/۱ یسنا ۲۹ و ۱۱ ۰ یسنا ۴۶ و ۱۴ ۰ یسنا ۵۱ و ۱۱ ۰ ... ۶/۱ یسنا
۵۳ و ۷ ۰

magavan: نرینه
one who undertakes defficult works(orig.); a righeous or devot man; a virtuous person who has full faith in religion.
مَگَوَن
کسیکه به کارهای دشوار تن در میدهد یا می‌پذیرد .
مرد پرهیزکار ، مردپارسا ، مردپرهیزکاریکه از دستورهای دینی بسیار می‌ترسد .
... = موبد .
۱/۱ وند ۴ و ۴۷ ۰ ... ۲/۳ و ۷ ۰ ... ۴/۳ یسنا ۵۱
و ۱۵ ۰ پورداود : کار بزرگ . the great work

maɣa:
a pit; a hole.
مَغ
مغاک ، غار ، سوراخ . ... ۲/۱ ۰ وند ۵ و ۵۴ ۰
وند ۸ و ۳۷–۳۹ ۰ وند ۹ ۰ ۶ ۰ ۷ ۰ ۲۸ ۰ ۳۱ وند ۱۶ و ۱۲ ۰ وند ۱۷ و ۵ و ۷ ۰
... ۶/۱ وند ۹ و ۲۹ ۰ ... ۷/۱ وند ۱۳ و ۳۸ وند ۱۵ و ۶ ۰
... ۲/۲ وند ۱۶ و ۱۲ ۰ ... ۲/۳ وند ۹ و ۹ ۰ ۱۱ ۰ ۱۲ ۰ ۳۱ ۰ وند ۱۰ او

۱۸. ۵/۳ وند ۹ و ۱۰. ۲۹. ۶. ۶/۳ وند ۱۴ و ۶۰.

maγna:
naked;

مَغنَ
برهنه، لخت
ریشه سانسکریتی واژه = حس شرمگینی کردن نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۶ و ۵۹.
۱/۲۰ (۲/۱) وند ۸ و ۱۰.

manhānō:

مَنگهانُو
اندیشه. مانند same as

maz: (۱)
to grow, to be large.

مَز
بالیدن، بزرگ شدن،

maz: (۲)
large, great, important, exalted.

مَز
بزرگ، والا
بزرگ شده: برجسته، کماسه ۴/۱ یسنا ۲۹ و ۱۱. یسنا ۴۶ و ۱۱.
( ) ۲/۳۰ یسنا ۳۰ و
۰۲ ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۱.

maza:
great, large, important, exalted.

مَزَ
بزرگ، برجسته
بالارفته، بزرگ شده نرینه ۸/۱ یسنا ۵۸ و ۷. مانندها:

[Avestan] [Avestan] ، [Avestan] ، [Avestan] ، [Avestan] .
[Avestan] [Avestan] ، [Avestan] [Avestan] .

mazanh: [Avestan]-۱ [Avestan] . مَزَنگهْ
size, largeness, greatness.

اندازه. گویش روستاهای پیرامون همدان. پورداود: بزرگی، مهی، بزرگواری.
اندازه، بزرگی، سنگینی. [Avestan]، ۲/۱ وند ۷ و ۵۱. مانندها: [Avestan] [Avestan] ; [Avestan] ; [Avestan] [Avestan] .

mazant: [Avestan]-۱ [Avestan] . مَزَنْت
large, spacious, exalted.

بزرگ، بالا، جادار. پورداود: مه، بلند پایه.
[Avestan]، نرینه ۱/۱ ویسپرد ۱۵ و ۳. یشت ۱۴ و ۴۱. [Avestan]. کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۴ [Avestan] کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۴. [Avestan] [Avestan]. نرینه ۳/۱ یسنا ۶۲ و ۴.
یسنا ۶۵ و ۱۱.

mazibīš: [Avestan] مَزیبیش
See: نگ: [Avestan]۲

maziš̱va: [Avestan] ، نرینه مَزِشْوَ
name of a mountain possibly the Mizin in Armenia.

مزیشوه نام کوه‌وستیغ ایست‌وباید بنام میزن‌در ارمنستان باشد.
[Avestan] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۲.

mazišta: [Avestan]-۱ [Avestan] . مَزیشتَ
larged, greatest, most exalted.

بزرگترین بالاترین.
[Avestan]. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۱. یسنا ۵۳ و ۸. یشت ۱۷ و ۱۶. [Avestan] [Avestan] مادینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۹. [Avestan]. کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۵. یشت

۳ و ۵. … نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱. یسنا ۱۹ و ۱۲. یسنا ۲۸ و ۵. یسنا ۴۵ و ۶. ویسپرد ۱۱ و ۲۱. … مادینه ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۱۳. … ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۶. ۲. یشت ۱۳ و ۸۰. … مادینه ۳/۱ وند ۱۸ و ۶۱. … کماسه ۳/۱ وند ۳ و ۱۲. ۱۳. ۲۲. ۲۴. ۳۴. وندیداد ۱۸ و ۶۱ … کماسه ۴/۱ یسنا ۵۸ و ۷. … نرینه ۶/۱ وند ۶ و ۱۴. یسنا ۱ و ۱. … کماسه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۱. … نرینه ۸/۱ نیایش ۵ و ۴. … ۳۰/۱ وند ۲ و ۲۷. ۳۵. … مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۲۵. … مادینه ۳/۱ یسنا ۵۲ و ۱۰. … کماسه ۳/۱ ویسپرد ۱۲ و ۴. … ۲/۳ نیایش ۲ و ۷. … نرینه ۳ و ۲ یسنا ۱۳ و ۳. … نرینه ۲/۳ ویسپرد ۳ و ۵. … ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۳. … = همه شما ردان هر یک بزرگتر هستید نرینه ۸/۳ یسنا ۱ و ۲۲.

مانند: …

mazu: مَزو

large.

بزرگ، … مادینه ۶/۱ وند ۱۳ و ۳۹.

mazina: مَزینَ کماسه

greatness.

بزرگی، … ۳/۱ یسنا ۵ و ۲.

mazga: مَزْگَ

marrow, pith.

مغز، مغزتیره،

mazgavant: مَزْگَوَنْت

rich in marrow.

پرمغز، مغزدار، دارای مغز بزرگ.

مادینه ۱/۱ وند ۲۱ و ۰۷ ۰۱۱ ۰۱۵.

مَزدَئُخْتَ

mazdaoxta: ، از ریشه

this word uttered by Mazda.

با مزدا گفته، گفته اهورامزدا

،

این وات را مزدا گفته، گماسه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶.

مَزدَدات

mazdaδāta: + -۰۲.

created by mazda

مزداآفریده، مزداداده. (ساخته شده از)

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۷. نرینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۱۹ و ۱۳. ۱۶.

، مادینه ۱/۱ یشت ۹ و ۵. یشت ۱۶ و ۱۷

نرینه ۲/۱ وند ۵/۹. یشت ۱۶ و ۰۷ ، مادینه ۲/۱ وند ۱۹و ۲۹. یسنا ۲ و ۵. ، گماسه ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۴. یشت ۸ و ۲

گماسه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۷. یشت ۱۵ و ۵۶.

نرینه ۴/۱ یسنا ۱۰ و ۱۷. ، نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۴. یشت ۱و ۳۰. یشت ۱۴ و ۲۰. نیایش ۵ و ۵. ، مادینه ۶/۱ وند ۱۹و۲۲ یسنا ۱و۵. یسنا ۳و۷. یشت ۲و۲ ۰۴. ۰۹. یشت ۵و۱۵ ۰۲۷.

گماسه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۴. ، مادینه ۸/۱ وند ۲۲و۳ ۰۴. ۰۱۰ ۰۱۱ ۰۱۷. مادینه ۸/۱ یشت ۱ و ۲۱.

مادینه ۸/۱ وند ۱۹ و ۱۸. یشت ۱۶ و ۲. ۳/۱ یشت ۱۲ و ۴.

۲/۳ یسنا ۲ و ۱۴. ویسپرد ۳ و ۸. سی‌روزه ۱ و ۱۳.

مادینه ۲/۳ یسنا ۷و۱۲. یسنا ۶و۴.

گماسه ۲/۳ وند ۱۱و۱. ۰۲ ۰۱۰ ۰۱۳ ۰۱۶. یسنا ۱۹ و ۲. یسنا ۷۱ و ۶. یشت ۵ و ۸۹.

نرینه ۶/۳ یسنا ۱و۱۴. ویسپرد ۱و۶.

مادینه ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۲. ویسپرد ۱ و ۵. یشت ۱۳ و ۵۳. گماسه ۶/۳ نیایش ۵ و ۵.

مَزدیَسن

mazdayasna:

a biliver in one true God. a Mazda worshipper a Mazdayasnian.

باوردارنده خستو به یک خدای راستی و تنها ، ستاینده‌ٔ خرد .
خستو به مزدا ، ستاینده‌ٔ خرد . (دیوپرست همستار مزدیسن است) . یکتاپرست

۱/۱ یسنا ۱ و ۲۳ . یسنا ۸ و ۳ . یسنا ۱۲ و ۱ . ویسپرد ۵ و ۳ . یشت ۱۳ و ۸۹ . خورده و فره‌ورانه ۶/۱ وند ۱۶ و ۱۳ . یشت ۱۳ و ۱۲۱ . ۱/۳ وند ۳ و ۱۸ . ۲۰ . وند ۵ و ۰۷ . ۱۰ . ۱۳ و ۱۴ . ۳۹ . ۴۵ . ۴۹ . ۶۱ . و بیشتر وندیداد . ۲/۳ وند ۷ و ۳۸ . ۴۰ . ۳/۳ خورده ۷ . ۴/۳ وند ۷ و ۳۶ . وند ۸ و ۱۱ . ۴/۳ وند ۷ و ۳۷ . ۵/۳ وند ۵ و ۵۵ . ۵۶ وند ۹ و ۲۳ . ۳۴ . ۳۵ . ۶/۳ وند ۱۵ و ۱۷ . ۲۰ . ۲۳ . ۲۶ . ۲۹ . ۳۲ . ۳۵ . ۳۸ . ۴۱ . یسنا ۱۲ و ۲ . ویسپرد ۳ و ۵ . یشت ۱۳ و ۱۰۸ . ۱۵۷ . ۷/۳ یسنا ۷ و ۲ . ۸/۳ وند ۸ و ۱۱ .

مَزدا

mazdā:

omniscient, all knowing=

the life-giver and the omniscient.

۱ ــ دانای بزرگ ، بسیار دانا ، دانای دانا .

= همه چیز دان زندگی‌بخش

۱/۱ یسنا ۹ و ۲۶ . یسنا ۲۰ و ۴ . یسنا ۲۹ و ۴ . یسنا ۵۵ و ۴ . یشت ۳ و ۳ . یشت ۱۳ و ۲ . ۲۸ . یشت ۲۲ و ۲ . ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۵ . ۶ . یسنا ۱۳ و ۴ . یسنا ۵۳ و ۳ . ۲/۱ یسنا ۴۲ و ۲ . ۲/۱ یسنا ۲۹ و ۵ . ۴/۱ یسنا ۱۹ و ۹ . یسنا ۳۱ و ۱ . ۵/۱ . یشت ۵ و ۷ . ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۴ . یسنا ۱۹ و ۱۳ . یسنا ۲۸ و ۱ . یسنا ۳۰ و ۱ یشت ۹ و ۹ . ۸/۱ وند ۱۸ و ۲۱ . ۸/۱ یسنا ۱۹ و ۱۴ . یسنا ۶۰ و ۱۱ . یشت ۱ و ۲۳ . یشت ۲۴ و ۲۸ . ۸/۱۰

یسنا ۲۸ . ۶ . یسنا ۴۳ و ۳ یسنا ۴۸ و ۱۱ . یسنا ۳۱ و ۱۹ . یسنا ۳۴ و ۵ . ۱۰ . یسنا ۲۹ و ۹ . یسنا ۳۲ و ۹ . یسنا ۴۶ و ۷ . یسنا ۴۹ و ۵ ؛ یسنا ۵۰ و ۵ .

2- great wisdom. omniscience.

۲ ـ خرد بزرگ ، همه چیزدان ۲/۱ یسنا ۴۰ و ۱ .

mazdāiti: مَزدائیتی

giving an exalted position, exalting. hallowing(sp.); glorification(Har.); pondering(M.);

پیشرفت‌دهنده ، جایگاه بالادهنده ، ورجاوندکننده (اشپیگل) .

شکوهمندی (هارلز) . سنجش‌کننده (میلز) . ۴/۲ ویسپرد ۱۵ و ۲ .

mazdåwŋhdum: (یشت ۵۱ و ۱ .) مَزداونگهودوم

ponder ye. imperat.

شما بسنجید (میلز) فرمان ، فرمان خداوندی

mazdāθa: مَزداثَ

divine power;

نیروی خدائی ، نیروی اهورائی . پورداود : بیاد سپردن

. دو نیروی مزدائی (آفرینش ، نابودی) ۲/۲ یسنا ۳۰ و ۱ .

mazdā-vara: مَزداوَرَ

pleasing or dear to Mazda.

خوشایند یا گرامی مزدا بودن .

. کماسه ۳/۱ یسنا ۵ و ۳ . یسنا ۲۷ . ۳ .

mazdō-fraoxta: مَزدُوفرئُختَ

(the holyword)declared by Mazda.

گفته مزدا، ۲/۳۰ یسنا ۷۱ و ۷.
۱/۲ وند ۱۹ و ۹.

mazdō-frasāsta: (یا)
مَزْدوفْرَساسْتَ

taught or inculcated by Mazda.

آموخته یا الهام شده از سوی مزدا. ۱/۳۰ یسنا ۱ و ۱۰. یسنا ۲ و ۱۰.

mazyanh:
مَزْیَنْگْهْ

greater, larger, more exalted.

بزرگتر، بالاتر، برتر
ساخت این واژه از است. = بزرگ، کماسه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷. یسنا ۶۵ و ۱۴.

manta: ۱-۱.
مَنْتَ

contemplated, intended, projected.

اندیشه شده، نگرش شده، آهنگ، پیشنهاد شده.
- = کار پیشنهاد شده یا کار نگرش شده ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۶.

mantar: ۱-۱. نرینه
مَنْتَرْ

a thinker, a conceiver

اندیشنده، گمان‌کننده،

the first thinker. = نخستین اندیشنده=

۱/۱ یسنا ۳۱ و ۷.

mantu: ۱-۱ نرینه

thought, care, treatment. مَنْتو

اندیشه، رای، نگرش، روش. پورداود: نگهدار پیمان.

… = بدترین روش یا نگرش، ۱/۲ یسنا ۳۲و ۴.

mantu: … مَنْتو

See: … :نگ

mandāidyāi: … مَنْدائیذْیائی

five-fold;

پورداود: بیاد سپردن.

mata: … (از ریشه …) مَتَ

a thought, what has been conceived by the mind.

یک اندیشه، آنچه در یادگمان شده. (کماسه) . … ۲/۳ ویسپرد ۴ و ۱.

مانندها: …

matafta: … (… با …) مَتَفْتَ

no man who is excited or feverish(shall partake of my sacred offering); بی‌تب

(یشت ۵ و ۹۲):

هیچکس هیجان زده یاتبدار نیست … = نه اینچ … = بتدار خروشان، … = بی‌تب، بی‌خروش، … نرینه ۱/۱

mat: (perfix) (پیشوند) … مَتْ

1- with, including, together with.

۱ ـ با ، دارندهٔ یا پیوسته ، با همدیگر ، به پیوست ، [illegible] .

2- always, along with; together with.

۲ ـ همیشه ، همراه با ، به پیوستگی . [illegible] . وند ۲ و ۲۶ . ۳۴ . وند ۶ و ۲۷ . وند ۱۳ و ۲۲ . ۲۸ . وند ۱۴ و ۹ . ۱۴ . یسنا ۲۳ و ۲ . یسنا ۳۲ و ۱ . یسنا ۳۴ و ۱۱ . یسنا ۴۳ . ۱۴ . یسنا ۴۴ و ۷ . یسنا ۴۸ و ۱۱ .

[illegible] ([illegible] با [illegible] .)

mat-afsmana: مَتاَفسمَن

با این سخنان سرودین یا با این سرودهای اندازه‌دار (از واژه‌های گاتها) .

[illegible] مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۴ و ۱ .

[illegible] ([illegible] با [illegible])

mat-azainti: مَت آزَئینتی

with, their commentary. با گزارش آنها ،

(از واژه‌های گاتها) . [illegible] . مادینه ۱/۲ ویسپرد ۱۴ و ۱ . [illegible]

[illegible] مادینه ۳/۲ یسنا ۵۷ و ۸ .

[illegible]

mat-gaoš̄āvara: مَتگَئُشاوَر

with ear-rings. با گوشواره .

[illegible] مادینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۱۵ .

mat-gūθa: [illegible] مَت گوث

with filth; با ، پلیدی ،

[illegible] مادینه ۱/۲ وند ۷ و ۲۵ = لاشه با پلیدی .

mat-dāman: [illegible] مَتدامَن

with his creation

با آفریده‌اش.

مادینه ۶/۱ یسنا ۶۱ و ۰۲

= انگره‌مینو با آفریده خورش،

(واژه گاتهائی)

mat-paiti-pérésvaya: مَتپَئیتی پرِسوَیَ

with its cross-questions.

با بازپرسی ژرف این، با این بازپرسیها

۲/۱ ویسپرد ۱۴ و ۰۱ (گاتهائی)

mat-paiti-frasa: مَت پَئیتی فرَس

with their questions and answers.

(واژه گاتهائی.)

با پرسشها و پاسخهای آنان، ... ، مادینه

۲/۳ یسنا ۵۷ و ۰۸

mat-pérésvaya: مَت پرِسوَیَ

with its questions;

با این پرسشها.

۲/۱ ویسپرد ۱۴ و ۰۱

mat-fšu: ۰۳ مَت فشو

with its cattle.

با این گله کماسه ۲/۱ یشت ۲۱ و ۰۱۴

mat-raθa: مَت رَث

with its chariots.

با این گردونه‌ها.

کماسه ۲/۱ یشت ۲۱ و ۰۱۴ (وسترگارد)

matvačastašti: مَتْ وَچَسْ تَشْتی

with its stanzas; با این بندها (بند سرود) .

۲/۱ ویسپرد ۱۴ و ۱ .

(نریه)

mat-saoča: مَتْ سَئُچ

ever in flame(as fire). همیشه در زبانه یا همیشه درالو (مانند آتش)

۷/۱ یسنا ۶۲ و ۲. نیایش ۵ و ۹

mat-hizvaŋ̊h: مَتْ هیزْوَنْگْهْ

with the tongue. با زبان

کاسه ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۴.۵.

maθ: مَتْ

See: نگ :

maδ,mad: (۱) مَذ ، مَدْ

to treat medically, to remedy, to restore(as a person)to health.

مذ

پزشگانه درمان کردن ، بهبود دادن ،
به تندرستی برگرداندن (کس بیماررا) .

vī-mad: وی مَذ

to prescribe medicine; to restore (a person)to health by giving medicine.

دستور داروئی دادن ، نسک (نسخهٔ) دارو .

با دادن دارو به تندرستی برگرداندن (کس بیمار) . ۲۹
۳/۳ وند ۷ و ۳۸ . ۳/۳ وند ۷ و ۳۸ . ۴۰ .

maδ ,mad: (۲)

to be intoxicated, to be merry or pleased.

مَذ ، مَذ

مست بودن ، شاد یا خرسند بودن . خوش بودن .
۲/۱ ویسپرد ۸ و ۱ .

از ریشه ۲ .

madahma:

no unrighteous or unholy person.

مَدَهْمَ

ناراست ، ناپرهیزگار .
نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۵۲ .

madrušta:

no liar.

مَدْروشْتَ

نادروغگو ، دروغ نگوینده .
نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۹۲ .

maδ,mad: (۳)

to be wise or discreet.

مَذ ، مَذ

خرسند بودن یا دوراندیش بودن ،

maδ,mad: (۴)

health-giving remedy; disease removing means;

مَذ ، مَذ

درمان‌بخشنده ، بردارنده بیماری . ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۹ .

maδa: (۱) از (۱ -)

intoxication, drunkness.

مَذَ

مستی،

۱/۱ یسنا ۱۰ و ۸. یشت ۱۷ و ۵. ... ۶/۱۰ یسنا ۴۸ و ۱۰.

۱/۲ یسنا ۱۰ و ۸. یشت ۱۷ و ۵.

maδa: (۲).

مَذَ

wisdom, sagacity.

خرد، دانائی، فرزان،

۲/۱ یسنا ۹ و ۱۷. ... ۴/۱ یسنا ۱۱ و ۱۰.

maδaxa:

مَذَنگهَ

crop-destroying locusts.

ملخ نابودکننده کشت

... نرینه ۶/۱ وند ۱ و ۱۴. ...،

مادینه ۶/۱ وند ۷ و ۲۶.

maδu: ۱. کماسه

مَذو

cordial; health-giving wine; honey.

نیرودهنده، مـی تندرستـی‌بخش، انگبین، ... ۲/۱ وند ۵ و ۵۲. ۵۳.

۵۴. ... ۶/۱ وند ۱۴ و ۱۷.

maδumant:

مَذومَنْتْ

(meals)with wine.

می‌دار، می‌آلود. ـ رنده می‌باخوراک،

... نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۲۲ = خوراکی سامی.

maδéma:

مَذِمَ

middlemost.

میان‌ترین، ... نرینه ۱/۱ نیایش ۱ و ۶.

... ۲/۱ وند ۲ و ۳۰. ۳۸. ... نرینه ۲/۱ وند ۷و ۴۱. ۴۳. یشت

۳/۱ یشت ۱۱ و ۱۸ [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۶۴ . [Avestan]
و ۱۸ . [Avestan] ۶/۱ وند ۶ و ۱۲ . [Avestan] ۷/۱ وند ۱۵ و ۴۱ . یسنا ۱۱ و
۷ . [Avestan] = در نیمه سوم این زمین
برای مانده:

ژرف زیرزمین یسنا ۱۱ و ۷ . [Avestan] ۲/۳ وند ۱۴ و ۱۴ .

2- a middle-sized; middling; of the middle class;

۲ ـ گونه‌میانه، میانه (نه بد نه خوب) از رسته میانه،

[Avestan] . ([Avestan] با [Avestan] .)

maδəmō-nmāna: مَذِمُونمانَ

a middle-sized house; a house neither high nor low in value; یک خانه میانگین ـ خانه کم‌بها.

[Avestan] ۶/۱ وند ۱۳ و ۲۱ .

man: (۱) [Avestan] .

to think, to ponder, to consider, to heed, to attend to. مَن

[Avestan] = اندیشه کردن، گمان کردن، بررسی کردن، نگرش کردن، پروا کردن. [Avestan]
۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶ . [Avestan] یشت ۱۰ و ۱۳۷ . ۱۳۸ . [Avestan] یسنا ۴۳ و ۹
[Avestan] یسنا ۴۵ و ۳ . [Avestan] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۵ .
[Avestan] یشت ۱۰ و ۱۳۹ . [Avestan] یشت ۱۰ و ۷۱ . [Avestan]
[Avestan] ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ . [Avestan] ۳/۳ وند ۲ و ۴۱ [Avestan]
یشت ۱۳ و ۱۴۷ . [Avestan] یسنا ۱۰ و ۱۵ [Avestan] ۱/۳ یسنا ۳۵
و ۳ [Avestan] ۳/۱ وند ۱۸ و ۲۸ [Avestan] ۳/۳ یسنا ۳۴ و ۸ . [Avestan]
[Avestan] ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۱۱ . [Avestan] ۳/۲ یسنا ۱۳ و ۴ . [Avestan] ....
[Avestan] ۳/۱ یسنا ۴۹ و ۲ . [Avestan] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹ . یسنا ۵۱ و ۱۶ .
[Avestan] ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱۰ . [Avestan] یسنا ۳۱ و ۸ . یسنا ۴۳ و ۵ . ۷ . ۹ . ۱۱ .
۱۳ . ۱۵ [Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۵ . یسنا ۴۹ و ۴ . [Avestan] ۳/۱ وند ۲ و
۳۱ . [Avestan] ۱/۳ یسنا ۴۶ و ۱۳ . [Avestan] + [Avestan] + [Avestan] = [Avestan]
[Avestan] ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۴ .

[illegible] ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۲. ([illegible]). — [illegible] [illegible]، [illegible]، از چهروبگناهکاربودن‌اورسیدگی نشده است. یسنا ۳۳ و ۱۲. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۷۸. ۷۹. [illegible]، نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴. [illegible] (گلدنر [illegible]) نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۳۹. [illegible]، نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۸۸ [illegible]، نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴۷. ۴۹.

2- to regard with affection, to esteem, to respect;

بزرگداشتن با مهربانی. کرنش کردن، بزرگداشتن، [illegible]، ۱/۱ یسنا ۴۲ و ۹. [illegible] ۳/۱. یسنا ۴۶ و ۱۷.

tarē-man: [illegible]

to hold (a person) in derision, or in slight esteem ; to hate. تَرِ مَنْ

ریشخند کردن، کوچک شمردن (کسی). بیزاری کردن (ازکسی) ترمنش دشمن داشتن (کسی). [illegible]، ۳/۳ یسنا ۴۵ و ۱۱. [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۰ و ۱۱.

fra-man: [illegible]

1- to think. فْرَ مَنْ

اندیشیدن، [illegible] ۳/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲.

2- to be greatly concerned or uneasy.

بسیار دلواپس بودن یا ناآرام بودن، [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۴۳.

3- to reach one's goal; to arrive at.

بدرخانه یکی رسیدن، رسیدن به [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۲۰.

vī-man: [illegible]

to think distractedly, to become restless. وی مَنْ

بآشفتگی اندیشیدن، ناآرام و بی‌تاب شدن.

وند ١٩ و ٤٣.

man: (٢)

to dewel, to stay. مَنْ

ماندن، یک‌جاماندن،

fra-man: فْرَمَنْ

to dewel, to live in a place. ماندن، در یک جا زیستن،

وند ٧ و ٥٥.

mana:

spiritual. مَنَ

مینوی، روانی،

(دارنده) جهان استه‌ویت‌ومینوی.

نرینه ٦/١ یسنا ٧١ و ٣٠ نرینه ٥/٣ یسنا ١٢ و ٣٠

2- mind, thought, attention. اندیشه، آگاهی،

در اندیشه من. ١/٧ ٣٢ و ١٠ ١/٧یسنا ٣٥ و ٩.

manaoΘri: نرینه

the neck of a dog; مَنَ اثْری

گردن سگ، گردن.

٢/١ وند ١٣ و ٣٠، ٣٧.

manaṅh:

thought, mental power. مَنَنْگه

منش، اندیشه، منش،

نیروی روانی، یاد، آهنگ (خواست). گمان. mind, intention;

[illegible] ۱/۱ وند ۷ و ۵۱. وند ۱۳ و ۷. وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۹ و ۳۲. یسنا ۲۸ و ۵. یشت ۱۲ و ۸۳. یسنا ۶۲ و ۱۰. نیایش ۵ و ۱۶. [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۴. [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴۸. وند ۸ و ۱۰۰–۱۰۳. یسنا ۲۸ و ۹. یسنا ۱۰ و ۱۲. یسنا ۴۸ و ۴. ویسپرد ۲ و ۵. ویسپرد ۱۴ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۰۹. [illegible]، .... [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۸ و ۹. [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۵۰. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۸۷. [illegible] – [illegible] ۳/۱ یشت ۱۷ و ۱۳. [illegible] ۳/۱ یسنا ۱ و ۲۱. ویسپرد ۲۲ و ۲. [illegible] – [illegible] = با دلگرمی بسیار. آرزومندانه، ۳/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸. یسنا ۳۰ و ۲. یسنا ۴۷ و ۱. [illegible] – [illegible]، ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۴ [illegible]، ۴/۱ یسنا ۱۹ و ۱۳. یسنا ۶۸ و ۴. [illegible] – [illegible] ۵/۱ یشت ۲۲ و ۴۰. [illegible] ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵. وند ۲۰. ۱۱. یسنا ۲۸ و ۲ یشت ۱۶ و ۶. [illegible] یسنا ۳۲ و ۱۱. یسنا ۵۰ و ۱ [illegible]. ۶/۱ (۷/۱) وند ۱۹ و ۳. یشت ۱۰ و ۱۰۶. ۱۰۹ [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۳. یسنا ۴۶ و ۷. ۱۸. [illegible] ۷/۱ یشت ۱۴ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۲ [illegible] ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۳. [illegible] ۱/۳ یسنا ۴۵ و ۲. یسنا ۶۰ و ۱۱. [illegible] ۲/۳. یسنا ۵۸ و ۶. ویسپرد ۱۱ و ۳. یشت ۱۳ و ۷۴. [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۹. [illegible]. ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۴. [illegible]، ۶/۳ ویسپرد ۷ و ۲.

و مانندهای: [illegible]، [illegible] – [illegible] – [illegible]، [illegible] – [illegible]، [illegible] – [illegible]، [illegible] – [illegible]، [illegible]، [illegible] – [illegible]، [illegible] – [illegible]، [illegible] – [illegible].

2- Bahman=good-mindedness.The archangel Vohumano. The Second of the 7 Ameshaspands, in his spiritual character, he is a personification of the Good Mind, peace and intelligence, and his natural character, his the guardian of sheep and cattle of all Yazads, Vohu Mano(paz. Bahaman) is nearest to the creator. He welcomes the blessed souls of the pious and introduces them to Ahura Mazda.

۲ ــ [illegible] = منش نیک ، فرشته‌بزرگ‌بالاجاه‌وهمن‌و دومین‌امشاسپند از هفت امشاسپندان در چهره مینوی خودش بابن نامها نامیده میشود ، و این‌امشاسپند نمودار هستی یافته منش نیک اهوراست در آشتی و هوشیاری‌ودانائی .ودرجهان‌استه‌ویت نگهبان گوسفند و گله‌ها است و بهمن از همهٔ صفات خدا ، نزدیکتر به‌آفریننده است .
[illegible] ، که نمودار منش بد و اندیشه زشت و بدخواهی است .
[illegible] ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱۱ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۲ و ۴ . یسنا ۴۹ و ۱۰ . یسنا ۵۵ و ۵ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۷ و ۵ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۸ و ۵ . ۱۱ . یسنا ۳۳ و ۱۱ . [illegible] ۳/۱۰ ویسپرد ۱۲ و ۴ . [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۲۸ و ۲ . یسنا ۴۴ و ۱ . یسنا ۶۸ و ۲۳ [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۸ و ۱۶ [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۷ . [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۴۴ و ۹ . یسنا ۵۰ و ۳ . [illegible] ۶/۱ یسنا ۲۸ و ۸ . یسنا ۶۸ و ۳ . [illegible] ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۸ . یسنا ۴۴ و ۴ . یسنا ۵۴ و ۱ . ویسپرد ۹ و ۴ . [illegible] ۶/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴ . [illegible] ۶/۱ یسنا ۳۵ و ۱۰ .
۳ ــ نیک‌منش ، بادین . [illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۰ .

manavant: [illegible]

affectionate, beloved.

مَنَونْتْ

بامهر ، مهربان ، دلبر .

[illegible] ، مادینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۹ . ۷۱ .

[illegible]

manas-paoirya:

مَنَسْ پَئُئیریَ

1- foremost in intellectual power.

۱ ــ بزرگترین‌نیروی‌مینوی ، جلوترین نیروی خرد . [illegible] ۲/۳ مادینه ویسپرد ۱۹ و ۱ . [illegible] ۴/۳ یسنا ۱۹ و ۱۲ .

2- the first thought.

۲ ــ اندیشه نخست .

[illegible] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۹ .

manahya: ، نرینه

مَنَهیَ

spiritual.

مینوی

= جهان مادی نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۵. یشت ۱۰ و ۹۳ . نرینه ۱/۲ یسنا ۵۳ و ۶. نرینه ۱/۲ یشت ۲۲ و ۱۶. ۳۴. = برای این جهان و جهان مینوی، نرینه ۱/۴ یسنا ۷ و ۲۵. یسنا ۴۰ و ۲. = از جهان مینوی، نرینه ۱/۶ یشت ۲۴ و ۳۲.

maniva͂w:

مَنیواُو

thinkers

اندیشمندان، اندیشندگان.

maništi:

مَنیشْتی

thought (D.);

اندیشه، (دارمستتر)

۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۷.

manuša:

مَنوش

name of a mountain to the North of Iran;

مانوش بنا بر بندهش و کتابهای جغرافی پس از اسلام بخشی از کوهستان البرز نزدیک به دماوند است که نژاد مانوش = مانوش‌چهره = منوچهر در آن پدید آمده‌اند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به "زندگی و مهاجرت نژاد آریا، بر اساس روایات ایرانی"، فریدون جنیدی.

manuš-čiθra: ، نرینه

مَنوش چیثْرَ

Manuchehr, the great grandson of Earach the youngest son of King Faridoon. He slew Salm and Tur, his

great uncles in revenge for Earach,who was killed by them.

مانوش‌چهر یا منوچهر: نژاد مانوش که از کوههای البرز نزدیک به دماوند (کوههای شمال تهران و خوار و ورامین) برخاسته‌اند و کین کشته شدن جوانان ایرانی (ایرج) را از سلم و تور (تورانیان و اروپائیان) کشیده‌اند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به "زندگی و مهاجرت نژاد آریا، بر اساس روایات ایرانی"، فریدون جنیدی.

۶/ یشت۱۳ و ۱۳۱.

manōθri:

مَنُـوثْری

same as مانند

manēvasta:

مَنِیوَسْتَ

the wealth of honour.

دارای آبرو، آبرومند. پورداود: آرزومند.

= آبرو، بزرگداشت، = دارائی، خواسته، خوشبختی.

۳/۳ یسنا ۴۶ و ۱۹.

manyu-stāta:

مَنْ یوسْتاتَ

built up by heavenly spirits.

با میزان برپا شده، برپاشده مینوی.

mayā:

مَیا.

knowledge, wisdom, understanding.

2- virtue.

good effect, excellence.

دانش، خرد، دانستن، ۳/۱ یسنا ۳۳ و ۹.

نیک‌هوده، پرهیزگاری، بالش.

۵/۳ یسنا ۱۰ و ۱۲.

mayā:

(۲)

مَیا

trumpery, deceit(Har.); malic(Dar.);

فریب (هارلز). بدخواهی، آهنگ‌بد، (دارمستتر) ۱/۳ یشت ۱۹ و ۸۰.

mar: [illegible] (۱)

to die, to expire;

مَرْ

مردن ، سپری شدن ،

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳۷ ، ۳۸ ، وند ۱۲ و ۲۴ ، [illegible] ۶/۳ وند ۸ و ۳۳ .

و مانندهای : [illegible]

۲ – کشتن ، رنج دادن ،

2- to kill, to do harm,

ava-mar: [illegible]

to die(of evil beings)

آوَ مَرْ

مردن (مردن کش‌بدکار)

[illegible] = هنگامیکه یک کس بد میمیرد . ۳/۱۰ یشت ۲۲ و ۱۹ . [illegible] وند ۷ و ۳۷ . فرگرد ۸ و ۱ . [illegible] ۲/۱ یشت ۲۲ و ۳۴ . یشت ۲۴ و ۶۲ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۲۲ و ۳۴ .

fra-mar: [illegible]

to die;

فرَ مَرْ

مردن . [illegible] ۳/۱ وند ۳ و ۳۳ .

mar: [illegible] (۲)

مَرْ

to remember, to reckon, to adjust an account;

to recite;

شمردن

بیادآوردن ، شمارش‌کردن ، رسیدگی ترازکردن .

[illegible] یسنا ۱۹ و ۱۱ . [illegible] یشت ۱۰ و ۴۵ .

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۴ و ۲۹ . [illegible] ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۱۴ .

[illegible] ۳/۱ وند ۳ و ۳۳ [illegible] ۲/۱ یشت ۱۲ و ۸ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۹

و ۶۰. [Avestan] ، نرینه ۱/۱ یشت ۴ و ۴۰. [Avestan] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵. [Avestan] یسنا ۳۲ و ۶۰. [Avestan] = برای شمردن یا رسیدگی‌کردن به (به کردار کسان رسیدگی کردن آنچه در این جهان انجام داده‌اند) یسنا ۳۲ و ۶. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۱. [Avestan] ۲/۱. [Avestan] یشت ۱۶ و ۱۷. [Avestan] = آرزوکننده یادگاری خوب،یشت ۱۶ و ۱۷. [Avestan] ۱/۳ (نرینه) یسنا ۵۵ و ۶. یشت ۵ و ۸۶. 2-to wish eagerly, to long for. آرزومندانه‌درخواست‌کردن ، باآرزوخواستن ، [Avestan] نرینه ۸/۳ یسنا ۳۱ و ۱.

aiwi-šmar: [Avestan]

to have a spell told upon. آئیوی شمَرْ

گفتار شمرده داشتن ، بی‌شمار ،

[Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳۴.

upa-mar: [Avestan]

to learn by rote, to study, to remember. اوپَ مَرْ

سرسری یاد گرفتن ،بی‌اندیشه یاد دادن ،یاد گرفتن ،بیادآوردن . [Avestan] ۳/۱ وند ۴ و ۴۵. [Avestan] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۹.

paiti-mar: [Avestan]

to remember; پَئیتی مَرْ

بیاد آوردن .

[Avestan] ۳/۳ یسنا ۲۳ و ۳.

[Avestan] یشت ۸ و ۵. یشت ۲۴ و ۵۲.

[Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۲.

[Avestan] مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۳. یشت ۵ و ۸۶.

[Avestan] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۶.

fra-mar:
to recite, to remember. — فرَمَر

از بر کردن، بیاد آوردن ۳/۱ نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۶ . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۴ و ۱ نرینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۶.

maraka:
a plague, affliction, disease; — مَرَکَ

بیماری، آفت، ناخوشی،

۷/۱۰ یسنا ۳۱ و ۱۸.

marãne:
See: نگ: — مَرانِ

maréxtar: نرینه
a destroyer. — مَرِختَر

ویرانگر، نابودکننده،

۱/۳ یسنا ۳۲ و ۱۳.

maréxš: (۱)
to kill, to destroy, to do harm. — مَرِخش

کشتن، نابود کردن

آسیب رساندن یسنا ۱۰ و ۱۵

نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴۱.

maréxš: (۲)
to clean, to purify, to make elegant; — مَرِخش

زدودن، پاک کردن، نرم و زیبا ساختن.

marĕxštar: . ۲ ـ

مَرِخْشتَر

one who purifies.

پاک‌کننده، زدانیده.

۱/۲. یشت ۱۹، ۱۸.

marĕɣ: .

مَرِغ

to kill, to destroy.

کشتن، نابود کردن،

۲/۳ وند ۱۸ و ۵۵ و ۵۹. یسنا ۸ و ۳. یشت ۳ و ۱۷. یشت ۸ و ۴۴.

marĕɣa: .

مَرِغَ

See: . نگ:

marĕždā: . (۱.)

مَرِژْدا

to pity, to compassionate; to forgive;

دلسوزی کردن، بخشیدن ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۱۱ . یشت ۲۴ و ۳۱.

marĕz: .

مَرِز

to touch, to limit, to arrive at certain limit;

دست زدن به، پایان دادن، مرزدار کردن، بمرز راستین رسیدن ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۵. ۳/۱ یشت ۱۴ و ۲۱.

2- to clean(Lit.); to make, to prepare;

زدودن، ساختن، فراهم کردن ۲/۱ وند ۲ و ۳۰ ۳/۱ وند ۲ و ۳۸.

3- to rob, to press, to touch.

مالیدن، رفتن، دست زدن = .

anu-maréz:

to clear(the way).

آنو مَرِز

پاک‌کردن ، زدودن ، (راه)

۳/۲،۶ یشت ۸ و ۳۸.

ã-maréz:

to rub down

آ - مَرِز

یک سره مالیدن

۳/۳ یشت ۱۴ و ۴۵.

ni-maréz:

to cleanse away, to efface(evil thoughts)in the best manner;

نی مَرِز

بکنارزدن ، زدودن ، پاک‌کردن

پاک کردن (اندیشه‌بد) با بهترین روش، پاژنام دین مزدیسنان

پاک‌کننده‌ترین ،

مادینه ۲/۱ یشت ۱۶ و ۱.

pairi-maréz:

پَئیری مَرِز

to move the hand gently and smoothly(as over the body of a person)to caress.

نوازش کردن ، مالیدن (بنرمی و آرامی روی تن کسی دست‌مالی کردن) .

۳/۱ یشت ۱۷ و ۲۲

fra-maréz:

to clear away, to cleanse.

فْرَ مَرِز

کنار کردن ، پاک کردن ، زدودن

۳/۱ وند ۳ و ۴۲. وند۳و۴۲.

۳/۳ یشت ۱۲ و ۴۵.

2- to merge in

فرو بردن

۳/۱ وند ۴ و ۴۰۳.

۵۱۵۲ – fra-maréz:

to clear of; to strike off, to annihilate; وی مَرِز

زدودن، خامه‌کشیدن، نابود کردن. ، یشت ۱۴ و ۴۵.

maréza:

clean; glistening; pure;

2- large, great.

مَرِز

پاکیزه، درخشان، پاک

مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۱۰.

۲ ــ بزرگ، سترگ. ۲/۱۶ وند ۴ و ۵۳.

marézišma:

name of a person.

مَرِزیشمَ

نام کسی.

marézišmya:

of the Family of Marezishma; son of Marezish.

مَرِزیشمَ

از خانواده مرزیشمه، پسر مرزیشمه. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۶.

maṛénč:

to smite, to kill, to destroy.

مَرِنچ

زدن، کشتن، نابودن‌کردن،

۳/۱ وند ۲۱ و ۱۰۳. یشت ۱۰ و ۲. ۳/۳

یسنا ۵۲ و ۶. ۳/۳ یشت ۶ و ۳.

وند ۱۸ و ۵۵ و ۵۹. ۲/۱ وند ۱۹ و ۶.

۳/۱ یسنا ۴۵ و ۱۰. ۳/۱ وند ۱۵ و ۱۴. ۲/۱ وند ۱۵ و ۱۴. یسنا ۲۶ و ۱۱.

ni-marénč:

to afflict, to torment.

نی مَرِنْچ

غمگین کردن، رنجور کردن، آزارکردن،

2- to break down, to destroy.

۲ ـ شکستن، فروریختن، ویران‌کردن،

یسنا ۴۴ و ۱۴.

para-marénč:

to kill;

پَرَ مَرِنْچ

کشتن، ۳/۱ وند ۱۳ و ۳.

vī-marénč:

to desolate, to devastate.

وی مَرِنْچ

ویران کردن، بی‌نشیمن کردن

۳/۱ (۳/۳) یسنا ۳۱ و ۱.

maréta:

subject to death(Lit.); a human being; man.

مَرِتَ

مرد، پیرومرگ، آدم، مردم. ساخته شده از واژه

۳/۴ یسنا ۲۹ و ۷. یسنا ۴۵ و ۵. ۳/۷ یسنا ۴۶ و ۱۳.

marétan:

subject to death(Lit.). a human being, man.

مَرِتَن

پیرومرک (مردنی) . مرد ، آدم [Avestan] ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۱۲ [Avestan] .
۲/۳ یسنا ۳۰ و ۶ .

۲ - [Avestan] = کیومرس. آدم نخستین. [Avestan]
[Avestan] ۵/۱ یسنا ۲۶ و ۱۰ . یسنا ۵۹ و ۲۷ . یشت ۱۳ و ۱۴۵ . [Avestan]
[Avestan] ۶/۱ یسنا ۲۳ و ۲ . یشت ۱۳ و ۸۷ . [Avestan]
۶/۱ ویسپرد ۲۱ و ۲ . ([Avestan])
۶/۱ یسنا ۱۳ و ۷ .

mareΘ-ra: [Avestan]

recalling to mind, remembrance, study.

مَرِثْرَ

یادآورنده به یاد ، یادآوری ، آموزش ، بیادآوردن ، [Avestan] ۲/۱ یسنا ۲۵ و ۳ . ویسپرد ۱۱ و ۵ . [Avestan] ۴/۱ یشت ۱ و ۲۸ .

maréd: [Avestan] (۱)

to chew, to masticate, to bite.

مَرِدْ

جویدن ، دندان زدن .

to crush ۲ ــ له کردن ، خردکردن . [Avestan] ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۳ .

maréd: [Avestan] (۲)

to cut down, to shed blood.

مَرِدْ

کاستن ، کم کردن ، خون‌ریختن

maréδã; [Avestan]

bloodshed; pillage(Dar.);

مَرِذا

خونریزی ، چپاول ، تاراج ،
[Avestan] ۲/۱ وند ۱ و ۶ .

maréni [Avestan]

one who takes an account of(the deeds of men). one

مَرِنی

who reckons;

شمارگر. (کردار مردمان) شمارنده

[illegible] .

marždika:

pity, compassion, forgiveness;

مَرِژدیکَ

دلسوزی، مهربانی، بخشش

[illegible] ۲/۱ ویسپرد ۲۱ و ۳۰. یشت ۱۷ و ۱۵. یشت ۲ و ۷ [illegible].

۴/۱ یشت ۲ و ۲۰. یشت ۱۰ و ۵. نیایش ۲ و ۱۴.

marždikavant: [illegible] .

compassionate, forgiving;

مَرِژدیکَوَنت

مهربان، دلسوز، بخشنده،

[illegible] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۹ و ۵ [illegible].

مهربانترین، دلسوزترین. نرینه ۱/۳ خورده ۴.

marša: [illegible] . [illegible] ۱.

death;

مَرِش

مرگ

maršaona: [illegible] . [illegible] . [illegible] .

deadly.

مَرِشَئُنَ

کشنده، میراننده. (۲) مرده‌وار.

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۸۰. [illegible] (نرینه ۱/۱) وند ۱۹ و ۱۰۲. ۴۳. [illegible] کماسه ۶/۱ یشت ۶ و ۴. یشت ۱۳ و ۱۳۰. نیایش ۱ و ۱۴.

[illegible] . [illegible] .

maršō-kara:

death-bringing;

مَرِشُو کَرَ

مرگ‌آورنده (پاژنام ورشرغنه)

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۸. ۳۰. ۳۲.

maršvi:
the belly;

مَرَشوی

شکم . ۶/۱ یسنا ۱۱ و ۱۰ .

mavaeΘa:
like me; such as I,

مَوَئِثَ

مانند من ، چون من ،

نرینه ۲/۱ یسنا ۷ و ۲۴ . یسنا ۴۵ و ۱ .

mavant:

like me; such as I.

مَوَنت

مانند من .

= به دوستیکه مانند من است . نرینه ۴/۱ یسنا ۴۴ و ۱ . نرینه ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۷ .

mas:
large, great;

مَس

بزرگ ، سترگ

= آب بزرگ مادینه ۶/۱ (۷/۷) یشت ۱۱ و ۴ .

پادشاهی بزرگ کماسه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۳۰ .

masanh:
size, largeness;

مَسَنگه

بزرگی . ۲/۱ وند ۳ و ۳۲ . یشت ۵ و ۹۶ .

2- large, extensive;

۲ ـ بزرگ ، پهناور یسنا ۴۶ و ۳ .

یشت ۱۳ و ۶ . نیایش ۴ و ۴ . و مانند‌های :

[illegible]

masači: [illegible]

مَسَچی

[illegible] نه = نیست. [illegible] = گفتار. بی‌گفتار.

uttering evil or malicious words(Har.).

۱ ــ بدگوینده یا گفتار کینه‌آمیز (هارلز)

2- a slanderer(sp.);

۲ ــ بدگوینده، بدگفتار (اشپیگل)

3- a coward(Dar.)

۳ ــ آدم ترسو (دارمستتر)

[illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۹۲.

masan: [illegible]

مَسَن

greatness.

بزرگی [illegible] ۱/۳ وند ۵ و ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. [illegible]. [illegible] ۱/۳ یشت ۲۴ و ۷. نیایش ۳ و ۱۱. [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۴.

masita: [illegible]

مَسیتَ

great, large.

بزرگ. [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۳.

[illegible] این ابرهای بزرگ‌پرآب. مادینه ۱/۳ یشت ۱۴ و ۴۱. [illegible] = خانه‌های بزرگ مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۰.

2- largeness. proportion.

۲ ــ بزرگی، بستگی، بخشش

[illegible] ۱/۳ یسنا ۶۲ و ۴. نیایش ۵ و ۱۰.

mastaréγa:
brains;
مَستَرِغَن

مغز، ــ روغن مغز ــ یا روغن سر.
= سر = = روغن سر = مغز.
fat
فربه. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۷۲.

masti: از ریشه ــ ۲.
greatness, excellence.
مَستی

بزرگی، برتری،
۲/۱ یسنا ۹ و ۱۷. یسنا ۵۷. ۲۰. یسنا ۶۲ و ۴. یشت ۵ و ۸۶. یشت ۱۰
و ۳۳. ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۲.

mastrī: مادینه
no woman.
مَستری

نازن ۱/۱ یشت ۵ و ۹۲.

masya: (۱) نرینه
a fish;
مَسیَ

ماهی
۱/۱ یشت ۱۴ و ۲۹. یشت ۱۶ و ۷.
۲/۱ وند ۱۹ و ۴۲.

masya: ۲.
wide, extensive;
مَسیَ (۲)

پهن، پهناور،
= زمین پهناور، مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۹.

masyanh:

مَسْیَنگْهْ
larger, greater, more exalted.

بزرگتر، بالاتر،
[Avestan] کماسه ۱/۱ وند ۴ و ۵۰، ۵۱، ۵۲. وند ۵ و ۲۲. [Avestan] کماسه ۱/۱ وند ۷ و ۷۱. [Avestan] مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۴. [Avestan] مادینه ۲/۱ وند ۲ و ۱۱، ۱۵، ۱۹. [Avestan] کماسه ۲/۱ وند ۴ و ۵۰، ۵۱، ۵۲. [Avestan] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۶۴.

[Avestan] . [Avestan]
masyō-xratu:
مَسْیُو خْرَتو
(a person)of superior intelligence or wisdom.
بسیار خردمند، بسیار هوشیار، [Avestan] که [Avestan] ۶/۳ وند ۷ و ۵۹.

maš:
[Avestan] = [Avestan] (از ریشه [Avestan] - ۲).
مَش
most;
2- utterly.
بیشترین، [Avestan] یسنا ۳۲ و ۳.
برسائی، [Avestan] یسنا ۳۴ و ۹.

maša:
[Avestan] . (۱) = [Avestan]
مَش
hastening.
از ریشه [Avestan] = شتاب کردن. [Avestan] = شتابان.
[Avestan] ۱/۳۰ یسنا ۲۹ و ۱۱.

maša:
[Avestan] . (۲) = [Avestan] ، ([Avestan])
مَش
death.
مرگ . [Avestan] ۳/۳ وند ۲ و ۲۹، ۳۷.

mašya:
[Avestan] = [Avestan] از ریشه [Avestan] ۱. نرینه
مَشْیَ
subject to death; man.
مرد، ساخته شده از واژه [Avestan] ،

[illegible] ۱/۱ وند ۵ و ۲۰. وند ۸ و ۳۲ یسنا ۹ و ۰۳. ۰۶. ۰۹. ۱۲. یسنا ۶۵ و ۸.
[illegible] ۱/۱ وند ۲۱ و ۰۱ [illegible] ۲/۱۰۶ وند ۴ و ۴۹. وند ۸ و ۳۲.
یسنا ۳۲ و ۵. یشت ۱ و ۲۴. یشت ۱۰ و ۱۰۷. [illegible] ۴/۱ وند ۵ و ۲۱. ۵۷.
۵۸. یسنا ۴۸ و ۵ یشت ۱۸ و ۰۴. [illegible] ۵/۱ یشت ۱۳ و ۸۹. ۱۴۲.
[illegible] ۶/۱ وند ۵ و ۰۱. وند ۶ و ۱۰. ۱۲. یسنا ۹ و ۳۱. یشت ۸ و ۳۶.
[illegible] ۶/۱ یسنا ۶۸ و ۰۸. [illegible] ۱/۳ وند ۷ و ۵۸. یشت ۱۷ و ۵۹.
[illegible] ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۰۴. [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۰۸. ۰۹. ۱۱. یشت
۸ و ۰۵. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۸۰. [illegible] ۲/۳. یسنا
۳۲ و ۰۸. [illegible] ۲/۳ یشت ۱ و ۰۶. [illegible] ۲/۳ یسنا
۴۵ و ۱۱ [illegible] ۳/۳ وند ۲ و ۲۹. ۳۷. [illegible] یسنا ۱۹
و ۰۲. [illegible] ۳/۳ یسنا ۲۹ و ۰۴. یسنا ۳۴ و ۰۵. یسنا ۴۸ و ۰۱.
[illegible] ۶/۳ وند ۲ و ۱ وند ۸ و ۳۲. یسنا ۹ و ۰۴. یشت ۱۰ و ۲۳. یشت
۱۹ و ۳۶. [illegible] یسنا ۹ و ۱۸. یسنا ۵۲ و ۰۲. یشت ۱۰ و ۳۴.
[illegible] ۷/۳ یسنا ۴۳ و ۰۱۱. [illegible] ۸/۳ یسنا ۳۰ و ۱۱.

mašyāka: [illegible] ، [illegible] ، مادینه
woman.
مَشیاکَ

زن [illegible] ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۸.
[illegible] (۱/۱) وند ۱۷ و ۰۱ [illegible] ۸/۱ وند ۱۸ و ۱۶. ۲۴.
[illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۳۱. ۳۲. یشت ۸ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۵۴. وند ۱۷ و
۰۳. [illegible] ۴/۳ وند ۲ و ۶. ۲۱. یشت ۱۰ و ۲۹.
[illegible] ۵/۳ یشت ۱۹ و ۸۰ [illegible] —
۶/۳ یسنا ۶۲ و ۰۱. یشت ۱۰ و ۴۰. [illegible] ۸/۳ وند ۱۸ و ۱۶. ۲۴.

[illegible] (= [illegible] با [illegible])
mašyō-jata:
مَشیُو جَتَ

killed by a person; put to death by the community according to law. (Har. & Dar.).

به‌دست کسی کشته شده، بمرگ رسیدن به یاری گروه دادرسان.

[illegible] ۱/۳ وند ۷ و ۴.

mašyō-vanhā: [illegible] ۲

living with men, i.e. social.

مَشیُو وَنگهَ

با تودهٔ مردم زیستن

ریشه [illegible] = نشیمن کردن، زندگی کردن، یا برنده کالا از گروه مردمان.

= کالا، استهویت. دارائی، خواست، [illegible]

نرینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۱۱.

[illegible] ۲

mašyō-sāsta:

مَشیُو ساسْتَ

an oppressor of men.

ستمگری از مردان

[illegible] ۲/۳ یشت ۳ و ۱۰. [illegible] ۸/۳۰

یشت ۳ و ۷. [illegible] ستمگرین ستمکار از مـردان

۲/۱ یشت ۳ و ۱۴. [illegible]

mahī-mahi: [illegible]

to be. See: [illegible] نگ:

مَهی = بودن

[illegible]

mahyā-mahmi:

مَهیا ـ مَهی ،مَهمائی

to be. See: [illegible] نگ:

mahrka: [illegible] (۱) [illegible] ۱

death.

مَهرْکَ

مرگ [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۵. [illegible] ۲/۱ وند ۲۰ و ۱.

[illegible] ۲/۱ وند ۲۰ و ۱۲. [illegible] ۳/۱ وند ۱۷ و ۱.

[illegible] ۴/۱ یسنا ۹ و ۸. یسنا ۶۵ و ۱۱. یشت ۱۹ و ۵۰. [illegible] ـ

۵/۱ یسنا ۵۷ و ۲۵ . ۶/۱ وند ۲۰ و ۰۹۰۶۰۳ . وند ۲۱ و ۲ .
۸/۱ وند ۲۰ و ۰۷ . ۲/۳ یشت ۳ و ۰۱۰ . ۸/۳ یشت ۳ و ۰۷.

2- a person entrapped in the snare of death;
کسیکه بدام مرگ افتاده. ۴/۱ وند ۲۰ و ۰۲۰۱.

3- occasioning death; deadly.
مرگ‌انگیز، کشنده.
۶/۳ یشت ۳ و ۴ . = کشنده‌ترین ۲/۱۰
وند ۳ و ۰۱۴.

mahrka: (۲)
مَهْرْكَ
affliction, disease, pestilence.
درد، بیماری، ناخوشی،
۲/۱ وند ۹ و ۵۱ . ۲/۱ یشت ۱۰ و ۰۱۱۰ یشت
۱۴ و ۰۴۷.

mahrka: (۳)
مَهْرْكَ
any moisture of fluid of a human body except the blood; humour.
مرگ.
هر نم یا آبگون که از تن مردم روان گردد.
به‌جزخون، نم. ۱/۱ وند ۶ و ۰۴۳.

mahrkaθ-a: ۰۱.
مَهْرْكَثَ
putting(a person)to death; killing.
کشنده،
۴/۱ یشت ۸ و ۰۴۴ یشت ۱۹ و ۰۱۲.

2- plague-producing.
فراهم‌کننده آفت، آزارنده،
نرینه ۲/۱ یشت ۱۸ و ۰۲.

mahrkuša: ۰۱.
مَهْرْكوشَ
deadly.

کشنده، هم چنین نام جادوگری بوده است.
و نام زمستان سخت و سرمای بسیار در باستان نیز بوده است به باران سخت با ئیزی نیز میگفته اند
[illegible] نرینه ۱/۱ فرگرد ۸ و ۲.

mā̃: 𐬨𐬁 . (۱)

ما to measure, to proportion.

اندازه کردن، پیمانه کردن،
بخش کردن، [illegible]،
۲ــ آماده بودن، [illegible] نرینه ۱/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۲. 2- to be produced

ā̃-mā̃: 𐬁-𐬨𐬁 .

آ ـ ما to experience, to test.

۱ ــ آزمودن، آزمایش کردن،
([illegible] + [illegible]) = آزمودن. (𐬥𐬌 + 𐬨𐬁) = نمودن. [illegible] +
𐬨𐬁 = پیمودن. 𐬟𐬭𐬀 + 𐬨𐬁. = فرمودن.
۲ ــ یادآوری کردن، سنجیدن، 2- to remember, to ponder.

upa-mā̃: 𐬎𐬞𐬀-𐬨𐬁 .

اوپَما to continue;

دنبال کردن، پی‌گیری کردن،

fra-mā̃: 𐬟𐬭𐬀-𐬨𐬁 .

فرَ ما to order. to did. to subdue.

فرمودن، کردن، رام کردن،
[illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۱۲. یشت ۱۹ و ۲۹.

mā̃; 𐬨𐬁 . (۲)

ما a particle of negation or prohibition , no, not.

یک گویش وجلوگیر مانند نه و نیست 𐬨𐬁 وند ۲ و ۲۹. یسنا ۹ و ۲۹. یسنا ۶۰ و ۷. یسنا

۹۲ و ۰۹ . یشت ۵ و ۰۹۲ [illegible] = هیچکس یسنا ۹ و ۲۱ . یشت ۱۰ و ۱۲۲ [illegible]
یشت ۱۳ و ۰۱۵۷ [illegible] یسنا ۱۱ و ۰۷

mā: [illegible] (۲) از ریشه ([illegible])

measure, proportion.

ما

پیمانه، بخش،

[illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۰۱۲۷ و مانند۰:

mãwn̊h: [illegible] (۱)

the moon.

ماونگه = ماه

ریشه ماونگه از [illegible] است . [illegible] ۱/۲ وند ۱ و ۰۳ [illegible] ۱/۳ وند ۱ و ۰۴ [illegible] ۲/۳ وند ۷ و ۰۱۵ وند ۱۲ . ۰۷ وند ۱۵ . ۰۴۵

mãwn̊ha: [illegible] . [illegible] ۱-

the moon.

ماونگه

ماه [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۰۱۴۲
[illegible] ۲/۱ خورده اوستا . [illegible] ۴/۱ یشت ۷ و ۰۱ نیایش ۳ و ۰۱
[illegible] ۶/۱ یشت ۷ و ۰۵ . ۰۴ سی‌روز ۱ و ۰۱۲ نیایش ۳ و ۰۵ . ۰۲
[illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۰۱۱ . یسنا ۳ و ۰۱۳ [illegible] ۸/۱ وند ۲۱ و ۰۹

mãzainya: [illegible] ، [illegible] ،

(the demons)of Mazana. Mazainya.

مازَئینیَ

مزنه

مازئینه مازندرانی . [illegible] ، [illegible] نرینه ۲/۳ وند ۱۷ و ۹ و ۱۰ .
[illegible] ، [illegible] نرینه ۲/۳ یشت ۹ و ۰۴ [illegible] —
[illegible] ۴/۳ یسنا ۵۷ و ۰۱۷ . یشت ۱۱ و ۰۱۲ [illegible] —
[illegible] ، نرینه ۶/۳ وند ۱۰ و ۰۱۶ وند ۱۷ و ۰۱۰ . یسنا ۲۷ و ۰۱ . یسنا ۴۷ و ۰۳۲ . یشت ۵ و ۰۲۳ . یشت ۱۳ و ۰۱۳۷ . یشت ۱۵ و ۰۸

mãzana: [illegible]

Mazandaran, North region of Alborz range, مازَن

مازندران ،

بخشی از سرزمینهای ایران که در جنوب دریای خزرجا گرفته و در شمال کوههای البرز جا دارد . کوهستانها و چین‌خوردگی‌های سخت البرز در جنوب شهرستان که دسترسی بدانها برای ایرانیان بسیار سخت بوده است و با مبارزات پیگیر با سنگ و خار و جنگل و ابر آنها سرانجام فتح شده و در تاریخ ایران بنام جنگ کاوس و رستم با دیوان مازندران یاد کرده می‌شود . از "داستان ایران ، بر بنیاد گفتارهای ایرانی" ، فریدون جنیدی ، زیر چاپ .

mãzdayasna: [illegible]

a worshipper of Mazda. Mazdayasnian. مازدیسن

مزدیسن ، ستاینده‌ٔ خرد ، خداپرست .

مزداپرست ، مزدیسن ، [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۴۱ ۴۲۰ یشت ۱۰ و ۶۸ ۱۱۳۰ [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۲ و ۴۲۰ وند ۳ و ۳۱ یسنا ۱۲ و ۹۰ ویسپرد ۷ و ۲۰ [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۳۰ [illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۱۸ و ۱۸۰ [illegible] مادینه ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴۰ [illegible] مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۱۲۰ [illegible] مادینه ۶/۱ وند ۳ و ۳۰ وند ۹ و ۴۷۰ ۵۲۰ ویسپرد ۶ و ۱۰ [illegible] کماسه ۷/۱ وند ۵ و ۴۵۰ ۴۶۰ ۴۹۰ وند ۷ و ۴۰ [illegible] مادینه ۸/۱ یسنا ۸ و ۳۰ [illegible] ۸/۱ یشت ۸ و ۲۳۰ ۲۹۰ [illegible] مادینه ۲/۳ وند ۱۲ ۱۸۰ یسنا ۱۲ و ۳۰ [illegible] مادینه ۶/۳ یسنا ۱۲ و ۲۰

[illegible]

mãzdrãjahya: مازدراجَهیَ

a month long.

بدرازای یک ماه، گاه به درازی یک ماه ۲/۱۰۶ وند ۵ و ۱۲۰۱۲ ۴۲.
۴۳.

mãtar:

a mother.

ماتَرْ

مادر، زاینده.

ریشه = برابر کردن، و ریشه دومین = زادن. ۱/۱ وند ۱۲ و ۳. یشت ۱۷ و ۱۶. ۲/۱۶ وند ۱۲ و ۱. ۸۳ یسنا ۳۸ و ۵. ۵
۸/۲. یسنا ۳۸ و ۵.

mãtrãm:

milk.

ماتْرانْم

شیر.

= بی‌شیر یشت ۲۴ و ۵۱.

از ریشه ۲. با

mãδa:

not here.

ماذَ

نه اینجا، وند و ۲۹. یسنا ۶۵ و ۷. یشت ۱۰ و ۷۵.

mãyava:

name of a person.

مایَوَ

نام کسی، ۶/۱۲۵ یشت ۱۳ و ۱۲۳.

mãyavant:

pertaining to love.

مایَوَنْت

وابسته به دوستی یا وابسته به مهر و شیفتگی.

ساز خوشی مهر، دار-
مستتر یشت ۲۲ و ۱۶. ۲۲.

māyā:

wealth, a valuable thing.

مایا

مایه، سرمایه، خواسته، چیز گرانبها،

۲/۲. یسنا ۴۳ و ۲. مانندها:

māyu:

sensible, discreet;

مایو

حساس، آگاه، باسنجش، ژرف‌بین،

نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۵۲.

māvōya:

ماوُوَیَ

See: نگ:

māhya:

monthly, relating to a month;

ماهیَ

ماهانه، ماهیانه،

مانندها:

انترماهیه‌وپرنوماهیه دو چهرئی ازماه است که دو هفته نخست ماه تا پر شدن ماه شب ۱۴ آنرا انترماهیه گویند و از شب ۱۴ تا آغازماه نو پرنوماهیه گویند. ۲/۳. یسنا ۲ و ۸. ۴/۳ یسنا ۱ و ۸. یسنا ۳ و ۱۰. ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۷. نیایش ۱.

mi:

to measure(Lit.). to see, to know, to reckon.

می

اندازه یا پیمانه کردن، وارنداز کردن، دیدن، شناختن، دانستن.

۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۴.

miz:

to spinkle(orig.). to discharge urine.

میز

پاشیدن (ریشه) شاشیدن. پورداود: پرستاری کردن، نگهداری کردن.

۳/۳۰ وند ۳ و ۶.

۳/۳ وند ۸ و ۱۳.

2- to make verdant; to keep prosperous.

۲ ـ سبز ساختن، خوشبخت نگاهداشتن. ۳/۳ (وند ۱۸ و ۴۰). یسنا ۴۴ و ۲۰.

fra-miz!

to make water. to discharge urine.

فَرَ میز

شاشیدن

۳/۱ وند ۱۸ و ۴۰.

miti: از ریشه = با ریشه ۱. مادینه

measure.

میتی

پیمانه، اندازه،

mit:

to love, to show favour, to be friend, to unite,

میث

دوست داشتن، مهربانی نشان دادن، دوست بودن، هماروز یا باهم بودن.

۶/۱ وند ۴ و ۱.

miθ: (۱)

to dwell, to abide, to meet, to live together. میث

جایگرشدن ، جاگرفتن ، خانه کردن ، دیدار کردن ، همدیگر را دوست داشتن .

[illegible] ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۲۹ . [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱ . [illegible]
یسنا ۱۰ و ۱ . [illegible] ۳/۱ (۳/۳) وند ۳ و ۲۲ . [illegible] یسنا ۱۶ و ۱۰ .

aibi-miΘ: [illegible]

to reside together, to meet together; to hold friendship with. ئیبی میث

همدیگر را جا دادن ، همدیگر را دیدار کردن ، دوستانه نگاهداشتن

[illegible] ۳/۱ یسنا ۴۶ . ۱۲ .

miΘ: [illegible] (۲)

to hurt, to do harm(Mi.); to drive away(Hang), to deprive of (sp. & Har.); میث

آزار کردن ، آسیب رساندن ، (میلز)
کنار راندن (هوگ) ، بی‌بهره کردن . (اشپیگل و هارلز) [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۴ .

paiti-miΘ: [illegible]

to perpetrate, to do evil. پَئیتی میث

کار بد انجام دادن ، بزه کردن .

[illegible] ۳/۱ برابر است با این سه کرده
[illegible] = اندیشه
بد گفتار بد ، کردار بد .

hąm-miΘ: [illegible]

to do harm, to destroy; هانْمیث

آسیب رساندن ، نابود کردن ، ویران کردن .

[illegible] ، ([illegible]) ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۹ . [illegible] =
[illegible] = مانند

miΘa:

false, useless, unavailing;

میثَ

دروغگو، بیهوده، بی‌سود،

miΘaoxta;

false-spoken;

میثَئُخْتَ

دروغ گفته شده، یاوه گفته شده.

the false-spoken lie=

(۲/۱) وند ۱۹ و ۴۶.

واژه دروغ گفته شده (۲/۱) یشت ۱۹ و ۹۶. ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۵.

2- a false word.

۲. یک واژه دروغ.

۶/۳ ویسپرد ۲۰ و ۲.

miΘanh;

falsehood, untruthfulness;

میثَنْگْهَ

دروغ، نادرست.

miΘahya;

false, untrue

میثَهْیَ

دروغگو، نادرست، یاوه.

۱/۳ یسنا ۳۳ و ۱.

miΘahvačanh:

a liar.

میثَهْوَچَنْگْهَ

دروغگوینده، یاوه‌گوینده.

همیستار دروغگوینده = ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۲.

miθō-mata:

a false or treacherous thought.

میثُـوْ مَتَ

اندیشه نادرست و دغل.

۶/۳ ویسپرد ۲۰ و ۲.

miθō-varšta:

an unfair deed.

میثُـوْوَرِشْتَ

کردار نادرست.

۶/۳ ویسپرد ۲۰ و ۲.

miθra: (از ریشه)

Meher, the angle peresiding over light.

میثْرَ

مهر، میترا

مهرنیروی دارنده و نگهدارندهٔ روشنائی

۱/۱ یشت ۸ و ۷. یشت ۲۴ و ۵۲. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶.
یشت ۱۷ و ۱۶. ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. ویسپرد ۲ و ۳. یسنا ۲ و ۳. نیایش ۱ و
۶. و ۲ و ۶. ۲/۱ وند ۳ و ۱. خورده ۱ و ۷. ۲/۱ یشت
۱۰ و ۱۰۷. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۳. ۴۷. ۴۸. ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲۲. یشت
۱۰ و ۴۲. ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۶. ۵/۱ یشت ۱۰ و ۴۲.
۶/۱ یسنا ۱ و ۳ یسنا ۷۰ و ۳. یشت ۱۰ و ۵. ۴۵. خورده ۱/۱
۶/۱ وند ۴ و ۵۴. ۵۵. ۸/۱ یسنا ۶۵. ۱۲. یشت
۱۰. ۲۳. ۲۹. ۴۲. ۸/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۵. ۱/۲ یشت
۱۰ و ۱۱۲. ۲/۲ یسنا ۲ و ۱۱.
۴/۲ یسنا ۱ و ۱۱.

2- the harbinger of the sun.

۲ ــ پیشرو خورشید،

۱/۱ وند ۱۹ و ۲۸.

3- a contract, promise, an agreement, a bargain, friendship;

۳ ــ پیمان، نوید، هماهنگی، داد و ستد، دوستی،

۱/۱ وند ۴ و ۵–۱۰. ۲/۱ وند ۴ و ۳. ۱۱–۱۶. ۱/۳ وند ۴ و ۲. ۵/۳ یسنا ۴۶ و ۵.

4- the seventh month of the year. مهر = ماه هفتم سال.

miθrō-aojaṅh; میثرُوْ آاُجَنگهْ

one who sticks to his word or agreement.

کسیکه به گفته خود یا پیمان خود وفا نماید، همستار این واژه ... است. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۴.

miθrō-zyā: میثرُوْ زیا

the man who injures Mithra; one who breaks the covenant.

پیمان‌شکن، کسیکه به مهرآسیب میرساند،

۲/۱ یشت ۱۰ و ۸۲. ... = ... ۶/۳ یسنا ۶۱ و ۳.

(... با ... ۱.)

miθrō-druj: میثرُوْ دروج

one who lies unto Mithra, one who breaks the contract; one who tampers with the covenant; a liar;

دروغگو، دغل، پیمان‌گسل، پیمان‌شکن،

۱/۱ یشت ۱۰ و ۲. ۱۹. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۴۵ و ۸۲. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۸ و ۴۵. ۶/۳ یسنا ۶۱ و ۳. یشت ۱۰ و ۲۰. ۲۳. یشت ۱۴ و ۶۳.

miθrō-vaoja: میثرُوْ وَئُجَ

a truth-forsaker; one who breaks his promise;

واهلنده راستی. رهاکننده راستی، کسیکه پیمان و گفته خود را می‌شکند.

۱/۳ یشت ۱۹ و ۶۰۹۵ = پیمان، گفته‌درست.
ریشه . = سرپیچی کردن.

miθwan: (از ریشه)

a pair, a couple (a male and a female).

میثُوَن

جفت، جفت (نروماده). ۱۰/۳وند ۲و۴۱. وند ۱۳و۱۵
۲/۲ وند ۱۸ و ۲۸.

miθwara: از ریشه

a pair, a couple(a male and a female).

میثُوَرَ

جفت، (نر و ماده)، . ۲/۲ وند ۲ و ۲۸. ۳۶.

mid:

to bestow, to show favour;

مید

بخشیدن، مهرورزیدن،
مانند: .

mina:

See: نگ:

مینَ

minaš:

See: نگ:

مینَش

mina-minu :

a necklace.

مینَ، مینو

گردن‌بند، چنبر.

۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۷. ۳/۱ یشت ۱۷ و ۱۰.

mimaɣžant:

میمَغژَنْتْ

کمبود، چیزنیازمند برآن، از ریشه = پرستیدن، خواستن. جستجو کردن، یا جستجوکننده و پرستنده، یا جستجوکننده برای پرستیدن. از ریشه = رسیدن، نزدیک شدن، نزدیکی کردن، = جستجوکننده برای نزدیک شدن،

mir:

میرْ

See: نگ:

miv;

میوْ

to fatten, to promote.

فربه کردن، پیشرفت کردن، پیشرفت دادن.

ava-miv:

آوَ میوْ

to promote, to strengthen;

پیشرفت دادن، نیرو دادن،

۱/۳ وند ۱۸ و ۵۵ و ۵۹.

misvāna;

میسْوانَ

the place there, are souls, with well deed and bad deed.

جایگاه ویژهٔ روان کسانی که کردار نیک آنان با کردار بدشان برابر است.

۲/۱ ویسپرد ۲ و ۳۰. ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۶. یشت ۱/۱ سی‌روز ۱ و ۳۰.

mišač;

میشَچْ

ever following or going after(Lit.); a friend.

دوست، پیرو، (+) (= = با هم، همیشه، از ریشه = پیروی کردن)، مادینه ۲/۱ یسنا ۵۲ و ۱.

mišti: مادینه

dew, moisture; میشتی

ژاله، شبنم،

۳/۱۰ یشت ۷ و ۴۰ نیایش ۳/۶۰ ... ۳/۱ یشت ۵ و ۱۲۰

mižda; (از ریشه ...)

reward; compensation; میژدَ

مزد، پاداش، تلافی،

۱۹۱ وند ۸ و ۸۱–۹۶۰ وند ۹ و ۴۳۰ یشت ۱ و ۲۵۰ ... ۲/۱

یسنا ۷ و ۲۴۰ یسنا ۳۴ و ۱۳۰ یسنا ۴۰ و ۱۰ یسنا ۴۴ و ۱۸۰ ویسپرد ۲۰ و ۱۰

۶/۱ یشت ۲۴ و ۲۰۰ ... ۷/۱۰ یسنا ۴۹ و ۹۰ ...

گلدنر ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۶۰ نیایش ۵ و ۱۲۰

مانندها: ...

miždavan:

obtaining a reward; میژدَوَن

مزد گیرنده: پاداش‌گیرنده،

... نرینه ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۵۰ مانند ...

mišti:

same as ... مانند میشتی

mu:

to move, to shake, not to be firm. مو

جنباندن، تکان دادن

muɣ:

to break, to violate, to hurt. موغ

شکستن، سرپیچی کردن،

رنجاندن، مانند:

muč:

to leave off, to lay aside.

موچ

واهلیدن، کنارگذاردن،

2- to throw, to put.

۲ ـ انداختن، گذاشتن.

مانندها:

paiti-muč:

to put on, to overspread with;

پَئیتی موچ

پوشیدن، پوشانیدن با

= سمهای چارپا یا نشان بازرسال شده است. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

fra-muč:

to take off, to lay aside.

فْرَموچ

کندن، درآوردن، کنار گذاشتن.

muža:

name of a non Arian country

موژَ

نام کشوری سوای آریائی.

= مزهی‌ها از کشور مزه. یشت ۱۳ و ۱۲۵.

mud:

to enjoy, to revel;

مود

شادکردن، خوش گذراندن،

مانند: = شادی، خوشی،

mušti:
the fist.

مادینه
موشتی
مشت ـ مشت دست .

mušti-masanh:
as thick as a first.

موشتی مَسَنگْهَ
به اندازهٔ یک مشت .
… ، نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۳. یشت ۱۶ و ۱۳ =
یک تیکه از گوشت بزرگتر از مشت .

mūiδi:
name of a Daeva.

(نرینه)
موئیذی
نام یک دیو
۲/۱ وند ۱۱ و ۹.۱۲.

mūθra:
urine.

کماسه
موثرَ
شاش،
از ریشه … = آب ول کردن . (…) … ۶/۳ وند ۶ و
۶.۲۹ … ۶/۳ وند ۶ و ۸.۷.

2 - filthiness; soil; evil.
۲ ـ پلیدی، چرک، بد .
… پلیدی این آشامیدنی ۲/۱ یسنا ۴۸ و ۱۰.

mūraka:
foolish; idiotic.

مورَکَ
نادان، نادانانه،

2- evil-doing; deadly.
بدکننده، مرگ‌آور،
از ریشه … = مردن … = کشتن . … ۱/۳ یسنا ۱۱ و ۶.

mũrã;

cruel; evil-doing, destroying.

مورا

ستمگر، بدکننده، نابودکننده،

از ریشه = مردن. = نابود کردن ۱/۳ یشت ۵ و ۹۲.

mãš;

a mouse

موش

از ریشه = آزار کردن، ۶/۱ یسنا ۱۶ و ۸ یسنا ۶۸ و ۸.

méndaidyãi:

por Davod; to remember.

مِنْدَئیذیائی

پورداود: بیاد سپردن.

یسنا ۴۴ و ۸. ، یسنا ۱۱ و ۹.

méréxti:

death; dying;

مِرِختی

مرگ، میرنده،

méréxšyant:

killing, destroying.

مِرِخشیَنت

کشنده، نابودکننده،

méréɣa:

a bird;

مِرِغَ

مرغ، ۱/۱ اوند ۵ و ۲. وند ۱۸ و ۱۵. یشت ۱۴ و ۴۱. یشت ۲۲ و ۴۱.

۱/۱. ۱. وند ۵ و ۱. ۳/۱۲ وند ۱۸ و ۲۳. ۶/۱

وند ۱۸ و ۲۹. یشت ۵ و ۶۱. یشت ۱۴ و ۱۹. ۳۵. ۳۶. و ۱۹ و ۳۴. ۸/۱ وند

۱۷و۹۰ ... ۲/۲وند۱۸و۲۸۰ ... ۳/۱یسنا۱۰او۱۱۰ ...
۲/۳ وند ۲ و ۲۶۰ ۳۴۰ (وند ۲ و ۲۶۰ ۳۴)۰

mérěždikā:

pity, compassion, mercy, forgiveness.

مِرِژدیکا

دهش، بخشش. پورداود: آمرزش، بخشایش.

مهربانی. ۱/۱۰ یسنا ۵۱ و ۴۰

mérězĭšmya:

See: نگ:

مِرِزیشمیَ

mérězu: (۱)

the milky-way, galaxy.

مِرِزو

راه‌شیری، کهکشان،

۲/۱ وند ۱۹ و ۴۲۰

mérězu: (۲)

the marrow.

مِرِزو

مغز، مغز استخوان. (۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۱)۰

mérězu: (۳)

sinful, criminal;

مِرِزو

گنه‌کار، تبه‌کار، جانی،

از ریشه = مردن. = سزاوار مردن، بی‌هوده، گناهکار،

... ، مادینه ۱/۱ فرگرد ۸ و ۲۰

mérězujiti:

مِرِزوجیتی

of sinful life, a sinner.

زندگی با گناه، گناهکار،

۴۱، ۲۹، ۲۶ و ۱۹ وند ۲/۱۰ ۳/۱ یشت ۲۲ و ۴۲.

mérézujva:

مرزوجوَ

living in sin.

باگناه زندگی‌کننده،

۱/۳ یشت ۲۲ و ۴۲.

mérézyumna;

مرزیومنَ

adorning.

آرایش‌دهنده،

از ریشه (سانسکریت) = زدودن و پاک کردن، ، مادینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۰.

méréngěduye:

مرنکِدوی

See: نگ:

mérénčainya:

مرنچئینیَ

fit for killing, to be smitten.

شایسته برای کشتن، کشتنی.

زده شدن. ، مادینه ۱/۳ وند ۸ و ۲۱. یشت ۳ و ۱۷.

mérénčya:

مرنچیَ

killing, smiting;

پورداود: گزند رسانیدن، تباه ساختن.

کشنده، زننده،

۴/۱ وند ۱ و ۱۴.

۴.

méréñčyąstéma: مِرِنْچیانْشْتِمَ

most deadly or destructive.

کشنده‌ترین، نابودکننده‌ترین،

نرینه ۱/۳ وند ۷ و ۵۸.

méréta: مِرِتَ (۱)

See: نگ:

méréta: مِرِتَ (۲) ۲.

learned, instructed.

آموخته، آموزگاردیده،

یا با نوشته = کسیکه میآموزد و یا یاد میگیرد. ۱/۱ وند ۲ و ۳ و ۴.

mérétāt: مِرِتاتْ مادینه ۱.

death, dying.

مرگ، کشنده،

= بی‌مرگ.

méréti; مِرِتی ۲.

a religious law or doctrine.

داد دینی، دستور دینی،

méréϴa: مِرِثَ کماسه ۱.

dying.

کشتن. مردن.

méréθyu;
death.
مِرِثیو
مرگ. ۱/۱ یسنا ۹ و ۵. یشت ۱۵ و ۱۶.
۲/۱ یشت ۹ و ۱۰.
2- pestilence, affliction, disease.
ناخوشی واگیر، درد
بیماری ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۸.

méréθwant:
remembering, thinking of;
مِرِثوَنت.
یادآورنده، اندیشنده
اندیشنده برسرای سرود نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۴۴.

meréna:
dying;
مِرِن
مردنی،

méréšyant;
perishable, dying.
مِرِشیَنت
تباه شدنی، مردنی،

mérąšyąt:
See: نگ:
مِرَنشیات

méša:
dead.
مِش
مرده نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۶۱.

mḗ:

I, me, mee.

مِی

من از ‍ـ۱، می

mē̃n:

I, me.

مِین - مِن

من .

mē̃ng:

مینگ - مِنگ

See: ۱-۰ :نگ

mē̃ngh?,menghācà,mē̃nghāi:

مینگهی ـ مینگهاچا ـ مینگهائی

مِنائیچا ، مِهمَئیدی

See: ۱-۱-۰ :نگ

mōi:

not, never.

مُوئی

نه ، هرگز ، از ‍ـ۲-۰ . یشت ۱۰ و ۶۹ .

mōiΘat:

مُوئیثَت

See: ‍ـ۲ . :نگ

mōist:

مُویشت

See: ‍ـ۱ . :نگ

mõirõs: [illegible] . (فرگرد ۸ و ۲۰)

no mean.

مُـوِیرُوش

ناروشن، ناپیدا.

mõuru: [illegible] .

name of a city, probably to the South-West of Sogdian.

مُـو اورو

مرو، نام شهری در خراسان بزرگ.

[illegible] ۲/۱۰۶ وند ۱ و ۵. [illegible] ۲/۳۴ وند ۱ و ۷.

mõɣu: [illegible] .

a priest, one who dedicates sacred. offerings, a magian.

مُـوغو

مغ، موبد، مرد مینوی. پورداود: وظیفه بزرگ.

از ریشه [illegible] = بالیده، بزرگ.

mõ u÷tbiš: [illegible] .

a priest-tormentor; an insulter of a magian.

مُـوغو ـ تْبیش

آزارنده مغ، بدگوئی‌کننده به مغ. [illegible] ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۷.

mõyastra: [illegible]

See: [illegible] . نگ: [illegible]

مُـویَستْرَ

mõréd: [illegible] .

to destroy, to kill.

مُـورِد

نابود کردن، کشتن، ویران کردن.

ساخته شده از واژه [illegible] . [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۳۲ و ۹ و ۱۰.

۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۱ و ۱۲.

mõšu: [illegible] .

quickly, soon;

مُوْشو

زود، تند،

. وند ۲ و ۶. وند ۲۲ و ۱۹. یسنا ۹ و ۲۳. یشت ۵ و ۶۳. ۶۵. ۹۸.
یسنا ۶۵ و ۱۴. . یسنا ۵۳ و ۸. فرگرد ۸ و ۱.

mōšu-kairya:

quick of work.

مُوْشو کَئیری

تندکار،

. مادینه ۱/ ۲ یشت ۱۶ و ۱.

mąza:

great.

مانزَ

بزرگ (. = شهریاری بزرگ) .

یسنا ۴۹ و ۱۰.

mązarā:

abundance, perfection;

مانزَرا

فراوانی، رسائی.

. ۱/ ۳ ویسپرد ۱۷ و ۱. پورداود: بسیار توانگر، شکوهمند.

mązā-raya:

mighty splendour;

مانزا رَیَ

شکوه نیرومند

۱/ ۳ یسنا ۴۳ و ۱۲.

mązdazūm!

to think; rt.

مانزْدَزوم

از ریشه اندیشیدن،

= نگرش‌کردن (اعتنا). = شما نگرش کن یسنا ۵۳ و ۵.

(ازریشه)

mā̊zdra: مانْزدَر

secret mysteries or the Zoroastrian religion ; deer contempations; earnest prayers; the Mathra.

رازهای نهان دین زرتشتی ، اندیشه‌های ژرف ، درستترین مرد مینوی ، مانتره .

2- conversant with or reciting the manthras.

آگاه به مانتره یا از برخواننده مانتره . این واژه از ساخته شده مانند :

نرینه ۱/۲ وند ۱۸ و ۵۱ .

mā̊zdrā̃vaŋhu:

name of an illustrious personage. مانْزدراوَنگْهو

نام کسی نامور .

۶/ یشت ۱۳ و ۱۱۸ .

mā̊θra:

secret mysteries of the Zoroastrian religion; divine commandment. Manthra; deep contemplations;earnest prayers; revealed texts; مانثْرَ

مانثره : از ریشهٔ "من" بمعنی اندیشیدن : گفتار ایزدی و سخنی که اندیشه‌های پاک را به دیگران منتقل می‌سازد .

2-the Holy word; the revealed law of Ahura Mazda.

۲ ــ واژه سپنتا ، دادویژه از اهورا مزدا .

۱/ وند ۱۹ و ۱۴ . وند ۲۱ و ۶ . ۱۰ یسنا ۱۹ و ۱۹ . یشت ۱۱ و ۳ . یشت ۱۳ و ۸۱ . ۲/۱ وند ۳ و ۳۳ . وند ۴ و ۴۳ . یسنا ۲۰ و ۳ . یسنا ۲۹ و ۷ . یسنا ۳۱ و ۶ . یسنا ۳،۴۵ . ویسپرد ۱ و ۵ . ویسپرد ۱۳ و ۱ . یشت ۴ و ۹ . یشت ۵ و ۹۳ . یشت ۱۳ و ۹۱ . ۲/ وند ۴ و ۴۴ ; یسنا ۲ و ۱۳ . یسنا ۱۶ و ۶ . (۲/۱) یشت ۱۸ و

۸. ۳/۱۰ یسنا ۲۸ و ۵. یسنا ۴۴و ۱۷. ۳/۱۰ یشت
۳و ۱۸. ۶/۱ یسنا ۹ و ۲۶. ۶/ یسنا ۸و ۱. یشت
۱۷ و ۵. ۶/۱ ویسپرد ۹ و ۷. ویسپرد ۲۱و ۲.
یشت ۱/۱. یشت ۱۱ و ۱۷. ۲۲. یشت ۱۳ و ۸۶. ۲/۳ یسنا ۲۸و ۷ یسنا
۵۵ و ۶. یسنا ۵۱ و ۸. ۲/۳ یسنا ۳ و ۴. یسنا ۴۳ و ۱۴. ویسپرد ۹او
۲. ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۸. ۳/۳ یسنا ۴۴ و ۱۴.
۶/۳ یشت ۳ و ۵. = مانتره‌ازبدان
یا ازکس بد ۶/۳ یشت ۱۰ و ۲۰.

3- name of an angel

مانتره‌سپنته: روز ۲۹م ماه. ۱/۱ وند ۲۲و ۲.
۳/ یشت ۱۳ و ۱۴۶.

mā̊θran:

the reciter of the Manthras; the revealer of the holy words;

مانْثْرَن

از برکننده مانتره، آشکارکننده واژه سپنتائی. پورداود: پیغمبر.
۴/۱ یسنا ۵۰ و ۵. یشت ۳ و ۱ و ۲.
۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۱ و ۵.

2- the holy word; a religions mandate;

۲ــ واژه ورجاوند و سپنتائی، فرمان و دستور دینی،
پیام‌آور واژه ورجاوند. پیغمبر ۶/۱ یسنا ۳۲و ۱۳.

mā̊θravāka:

name of an illustrious personage.(Lit.). one who proclaims the Manthra.

مانْثْرَواکَ

۱ــ نام کسی نامور، آگاهی‌کننده مانتره.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۵. ۱۱۵.

mā̊θrəm-spəntəm-baēšazya:

مانْثْرِم ـ سْپِنْتِم بَئشَزیَ

one who heals(or gives health)by reciting the holy word.

روانپزشک، یا کسیکه با واژه‌های مانتره بیماران را درمان و تندرستی میدهد.

۱/۱۰ وند ۷ و ۴۴. یشت ۳ و ۶.

۱/۳ وند ۷ و ۴۴.

mā̊θrō-anhan: مانثرُو آنگهَن

worthy of being initiated into the secret mysteries of the Manthra spenta or the Holy word;

شایسته و آشنای نزدیک به مانتره و یا به واژه‌های سپنتائی، مانتره‌دان.

نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۱.

mā̊θrō-pérésa: مانثرُو پِرِس

learning the Manthra. studying the sacred text.

آموزنده مانتره، خواننده واژه‌های سپنتائی ۱/۱ وند ۹ و ۲.

mā̊θrō-baeşaza: مانثرُو بَئِشَزَ

one who restores(a person)the health by means of **Manthra spenta**(Lit.); one who gives peace of mind and ease of heart to a person by reciting the Holy Text.

مانتره پزشک، پزشک روانی، کسیکه با مانتره سپنتا بیماران‌رابه‌تندرستی‌برمیگرداند.

کسیکه آرامش روانی و آرامی دل با از برخواندن واژه‌های سپنتائی به دیگر کسان می‌دهد.

۱/۴ یشت ۳ و ۶.

۱/۳ وند ۷ و ۴۴.

mā̊θrōhita: مانثرُو هیتَ

(the body)Manthra-bound; subduced to the Holy word;

زیر فرمان مانتره، زیر تاثیر مانتره، رام‌شده با واژه سپنتائی.

۱/۶ آفرینگان رپیتون ۵.

از ریشه نگاه کنید

mąθwa: — مانثوَ

thought; intention;

آهنگ، خواست، خواهش،

۲/۱۰۶ وند ۲ و ۶۰۶ (۳/۳)۵/۳۰ یسنا ۱۱و۱۷.

۶/۳ ویسپرد ۱۲و ۳.

mąn: (۱) — مانَن

to wait; to stay;

ماندن، بیوسیدن، نگران،

upa-mąn: — اوپَ مانَن

to wait; to stay;

ماندن، بیوسیدن، نگران.

۳/۳ وند ۵و ۴۲. ۵۳–۵۶. وند ۱۲ و ۱. ۳.

۵. ۷. ۹. ۱۱. ۱۳. ۱۵.

mąn: (۲) — مانَن

to be similar; to resemble; to compare.

ماندن، مانستن، مانیدن، مانند بودن، همانند کردن، برابر کردن.

= به سبک آن یا مانند آن. وند ۲و ۳۱. ۳۲. وند ۲۵و۳. یسنا ۷۱و۸. یشت ۱و۱۹. یشت ۵ و ۸۹. یشت ۱۷ و ۲۰.

بهمان راه، بهمان‌جور، بهمان سبک، = مانند:

mąnara: — مانَنَری

mind's perfection;

رسائی اندیشه، اندیشهٔ رسا. پورداود: پیام.

= مردان رساندیش ۶/۱ یسنا ۴۸ و ۱۰.

mås̊ta:

مانشتَ

See: نگ:

mås̊-vača:

مانش وَچَ

thoughts and words

اندیشه‌ها و واژه‌ها .

۲/۲ یسنا ۹و ۳۱.

myazda:

مْیَزْدَ چیزهای ورجاوند پیشکشی‌شده در آئین دینی . مانند درون ، میوه ، می .

sacred things to be dedicated in ceremonies same as Daroon, fruits, wine.

میزد از ریشه = بخشیدن . = .

۲/۱ یسنا ۳ و۱ . یسنا ۸ و ۲ . ینسا ۸۴ و ۳ . ۲/۱ یشت ۸ و ۱ . آفرینگان ۳ـ ۶/۱ آفرینگان ۷ـ۱۲ . ۷/ ویسپرد ۴ و ۲ . ویسپرد ۱۱ و ۶ . ۲/۳ یسنا ۴ و ۱ . یسنا ۲۴ و ۱ . ۲/۳۰ یسنا ۴ و ۱ . یسنا ۲۴ و ۱ . ۲/۳۰ ویسپرد ۱۱ و ۲ . ۶/۳۰ وند ۱۸ و ۱۲ . ویسپرد ۱ و ۳ . یشت ۱۳ و ۶۴ .

۲ ـ خورش ، خوراک ، خوردنی ،

2- meals, food.

= خورش با گوشت و می ۱/۲ وند ۸ و ۲۲ .

myazdavan:

مْیَزْدَوَنْ

offering Myazda or oblation in the sacred service.

میزد دهنده ، میزد پیشکش‌کننده ، یاکارکننده در آئین ورجاوند دینی . نرینه ۱/۱ آفرینگان و گاهانبار ۷ . ۸ . ۹ . ۱۰ . ۱۱ . ۱۲ .

myazdō-ratufritīš　　　میزدُ و رَتو فریتی

the Myazda offered with the well-timed prayer.

میزد پیشکشی بهنگام نیایشگری.

آفرینگان ۶.

mraxš:

to die, to perish, to be destroyed;

مَرَخش

مردن ، تباه شدن ،

نابود بودن ،

mrāta;

past partic.adj.;

مَراتَ

supple leather-strap.

(صفت زمان گذشته در نام)

بند چرمی نرم ، (یشت ۱۷ و ۱۲ .)

mruč:

to go, to move;

مروچ

رفتن ، جنبیدن ،

۵۳۴۵ –

para-mruč:

پَرَ مروچ

to be removed, to perish.　　　برداشته شدن ، از میان رفتن ،

نرینه ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۷ .

mrū:

to speak, to say;

مَرو

سخن گفتن ، گفتن ،

۱/۱۰۵ وند ۱۸ و ۶۵ . یسنا ۷۱ . ۱۳ . فرگرد ۴ و ۱ . یسنا ۵۳ و ۵ . ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶ . یسنا ۴۹ . و ۶ یسنا

۵۱ و ۸۰۶ و ۸. ۲/۱ وند ۱۸ و ۱-۶. وند ۲۱ و ۲۰۵ ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۸.
۲/۱ وند ۲ و ۶. یشت ۳ و ۲. فرگرد ۱ و ۲۰۶ ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷.
۱/۱۰ وند ۲ و ۳. ۲/۱۰۴ یسنا ۳۴ و ۱۳. یسنا ۴۳ و ۱۲.
۳/۱ وند ۱ و ۱. وند ۲ و ۲. ۴۲. یسنا ۳۲ و ۱۲. یسنا ۴۵ و ۵. یشت ۱۵ و
۱. یسنا ۴۵ و ۲۰۶ ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۱۱ ۳/۱ یسنا
۳۲ و ۱۴. نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴.

antaré-mrū:

to abjure, to interdict, to deny; آنتَرِ مْرو

سوگند یاد کردن، ابا کردن

غدغن کردن ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۳.

= من همه پیوستگان به بدکاران را جلوگیری کردم. یسنا ۴۹ و ۳.

ā-mrū:

آ مْرو

خواهش کردن، بیاری خواستن، آشکارا گفتن، ۱/۱
یسنا ۱۳ و ۱. ۳. ۱/۳ ویسپرد ۳.
۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۲.
= (+) یسنا ۲۱ و ۴.
یسنا ۱۹ و ۱۵. ۱/۱ فرگرد ۹ و ۲.

2- to wish, to desire. to rem ۲ – آرزو کردن، خواستن
۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۹.

upa-mrū:

to remember, to beseech. اوپَ مْرو

بیاد آوردن، بالا به خواهش کردن،
یسنا ۹ و ۲۷.

ni-mrū: [illegible]

to ask for, to demand;

نی مرو

درخواست کردن،

[illegible] یسنا ۹ و ۱۷ و ۱۸. [illegible] یشت ۲۴ و ۲۹. [illegible] ۱/۱

2- to speak submissively, to declare, to address.

با فروتنی سخن گفتن، بانرمی ورامی گفتن، [illegible] ۳/۱ یشت ۸ و ۲۳. [illegible] ۳/۱ یشت ۸ و ۲۹. [illegible] یسنا ۶۸ و ۲۱. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۳ و ۹۳. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۷۱ و ۱۶. یشت ۲۲ و ۲.

paiti-mrū: [illegible]

to anwer.

پَئیتی مرو

پرسش کردن، پرسیدن

[illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۸۲. [illegible] ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۱.

[illegible] یشت ۱۲ و ۱. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۲. [illegible] یسنا ۲۹ و ۳. [illegible] ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۵.

fra-mrū: [illegible]

to speak, to speak loudly.

فَرَ مرو

فرمودن، گفتن،

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۹. [illegible] یسنا ۱۹ و ۱۰. [illegible] ۳/۱ یسنا ۸ و ۴. [illegible] ویسپرد ۲ و ۶ سروش باج فرورانی خورده اوستا. [illegible] ۲/۱ وند ۱۷ و ۵. ۷. یشت ۱۱ و ۶. یشت ۱۳ و ۲۰. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۱۹ [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۵. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۲ و ۲. یشت ۱۵ و ۵۶. [illegible]

۲/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴. یشت ۱ و ۵. وند ۴۶. وند ۱۱ و ۴–۷. یشت ۱ و
۱۱. یشت ۱۳ و ۱. یشت ۱ و ۱۶. ۳/۱۰ ویسپرد
۳ و ۶. رفرمورانی. ۳/۲ وند ۱۹ و ۱۰. یسنا ۱۹ و ۱۵. ۲۰. یسنا
۵۱ و ۱۴. ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۱۵. ۳/۳ یشت
۱۳ و ۶۴. نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱. وند ۸ و ۱۹. وند ۱۹ و ۱۸.
یشت ۴ و ۴. یشت ۴ و ۴.
۶/۱ فرگرد ۹ و ۱. نرینه ۱/۱ یشت ۲۱ و ۴.
2- to prefer. سخن پرلا به‌گفتن، ۱/۱۰ وند ۴ و ۴۷. یشت ۴ و ۳.
یشت ۴ و ۶.

vī-mrū:

to abjure, to deny, to forsake; وی مرو
not to accept. سوگند یاد کردن، ابا کردن،
یسنا ۱۲ و ۴. یسنا ۱۲ و ۶.
۳/۱ یشت ۲ و ۱۳.
۳/۱) یسنا ۱۲ و ۶.

mrūra:

killing, fatal. مرورَ

کشنده، نابودکننده،
از ریشه = مردن، (انگیزه) = کشتن، = زمستان‌کشنده
نرینه ۱/۱ وند ۲۲ و ۲.

mrvatō:

مروتو

See: نگ:

mrvā:

(meaning unsettled) possibly, the name of a Daevi, مروا

not coming to shame(sp.); invincible(Har.); hatred,
spite(Dar.);

بی‌شرم

معنی کاملا روشن نیست، و شاید نام دیوی باشد. شرم‌نکننده (اشپیگل)، شکست‌ناپذیر (هارلز). دشمنی، بیزاری، کین (دارمستتر)

[illegible] ۶/۳ یشت ۱۱ و ۱۵.